

تجسس عمل

یا

تبدل نیرو به مادّه

نگارش: محمد امین رضوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذى جعل الأعمال باقيةً أن ربنا على كل شئى قديرٌ، الذى جعل لكل درجاتٍ مما عملوا ليُجزى كلُّ نفسٍ ما كَسَبَتْ و هم لا يُظلمون و هو على كل شئى حفيظٌ؛ و الصلوةُ و السلامُ على سيدِ رُسُلِهِ و أَفْضَلِ خَلْقِهِ الذى قال: الظلم ظلماتٌ يوم القيمةِ و اعْمَلْ ما شِئْتَ فَإِنَّكَ لَاقِيهِ؛ و على خلفائه الطاهرين الذين دَعَوْا إلى العَمَلِ الصَّالِحِ وَ نَهَوْا عَن كلِّ فاسدٍ يُخْرِجُوا النَّاسَ مِنَ الظُّلْمَاتِ إلى التَّوْر؛ و سيعلمُ الذين ظَلَمُوا اىُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.

اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَسْأَلُكَ بِمُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ و أَنْ تَجْعَلَ عَمَلِي هَذَا باقياً صالحاً و أَنْ تَغْفِرَ لِي إِنَّكَ عَلَى كلِّ شئى قديرٌ و بِالْإِجَابَةِ جَدِيرٌ.

سالها بود که در پی حقیقتی از حقایق قرآنی، و مساله‌ای از مسائل کتاب الهی، که همچون دری ناسفته، تازگی داشته و جالب توجه باشد، و شرحی بر آن نوشته نشده و کتابی درباره‌اش تألیف نیافته باشد، می‌گشتم؛ به هر دری سری زده و به هر گوشه‌ای نظری می‌انداختم، تا در شعبان سنه ۱۳۷۸ به دو موضوع مهم ملهم گردیدم:

یکی **تجسم عمل** و دیگری **امکان تحول انرژی^۱ به ماده**، یکی از اصطلاحات اهل دین و دیگری متخذ از عناوین علوم تجربی، نخستین از افکار قدمای شرق و دوم مبتنی بر ابتکارات متجددین غرب؛ پس از آن که به وحدت تقریبی و تناسب این دو موضوع پی بردم، تصمیم گرفتم کتابی را که در آرزویش بودم به حول الله و قوته در همین عنوان به نگارش آورم.

اینک من آن چه از کلمات دانشمندان، از بزرگان دین و نام آوران علم، پیدا کرده‌ام گرد می‌آورم و تا حدود توانایی از تحقیق درباره آنها فرو گذاری نمی‌کنم و بدین وسیله **باب تحقیق را در این مساله، بیشتر از پیشینیان، به روی آیندگان باز می‌کنم** و مساله‌ای از قرآن کریم را به طرزی عجیب و نظری بدیع به مردم جهان می‌شناسانم؛ و امیدوارم که پس از من روشن ضمیران دانش پژوه، در تحقیق مطلب به مراتب جلوتر رفته و در توضیح حق و اثبات حقیقت، درهای دیگری پیدا کرده و قدم‌های استوارتری بردارند.

موضوع این کتاب بسیار دقیق و عمیق است از خیلی جاها سر به در می‌آورد، جهانیان را به جهان و هر دو را به جهانیان نزدیک‌تر می‌نمایاند؛ نگارنده می‌خواهد که این کتاب از او یادگار بماند و این کتاب اثبات می‌کند که هر کاری از هر کسی چه بخواهد چه نخواهد یادگار و پایدار است؛ و **هر کرداری از هر انسانی پیوسته و الی الابد، نه فقط در این دنیا، بلکه در هر دو جهان، موجودی استوار و جاویدان است**؛ پس نظر این کتاب از نظر نویسنده‌اش خیلی بالاتر و همتش از همت او بسیار والاتر است.

این کتاب از غیب خبر می‌دهد و از زندگی آینده با ما گفتگو می‌کند؛ اعمال این جهان را به منزله‌ی تخم‌هایی؛ برای یاران و بساتین و عمارات و ارزاق و البسه آن جهان، می‌انگارد؛ و معتقد است که ظلم‌های دنیوی، ظلمت‌های اخروی است؛ و بدون تأویل و تجویز می‌گوید: **الدُّنْيَا مَرْعَى الْآخِرَةِ!**^۲ عجیب است!! و گام برتر نهاده و می‌گوید که جهان آینده و زندگی نیامده در همین دنیای کنونی موجود است؛ و گاهی لحن سخن را عوض می‌کند و می‌گوید: این دنیا فانی می‌شود و منقضی می‌گردد ولی خمیره آن جاودانی است و موجودات اخروی همه از همین خمیر سرشته می‌شود.

این کتاب، **یوم موعود** و روز رستخیز را به منزله بهاری می‌داند، **بهار روئیدن اعمال**، آیا زمستانی که سپری می‌شود و نوروز می‌آید، جهان ما منقضی می‌گردد؟ نه، بلکه جهان مرده زمستانی، حیات تازه بهاری می‌گیرد!

این کتاب، گفتگوهای شیرین و بحث‌های دلپذیر، در ذیل این عنوان که: **اعمال آدمی، امواجی ابدی در جهان وجود پخش می‌کند**، به رشته تحریر در آورده و چنین توضیح می‌دهد که: **اعمال نیک**، در واقع امواجی از نور، و اعمال بد هم امواجی از ظلمت می‌باشند.

این کتاب نخستین کتابی است که **تجسم کردار و پندار**، و امکان تحول هر کدام از نیرو و ماده را به یکدیگر، با کتاب و سنت اثبات می‌کند، و به معونت تأییداتی که از دانشمندان علوم تجربی نقل می‌کند، مساله را از بدیهیات علمیه قرار

^۱ در این کتاب، دو کلمه: نیرو و انرژی، به یک معنی گرفته شده است.

^۲ این سخن در مجموعه ورام، ص ۱۸۳، س ۱۲، از حضرت پیغمبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - نقل شده است.

می‌دهد؛ علم و فلسفه را با ادبیات به هم می‌آمیزد؛ و تاریخ مساله را نیز از عهد باستان تا به این روزگار به نیکوترین وجهی شامل است.

دائرة بحث، در اثبات بقا و تجسم عمل، چنان وسعت یافته، که نگارنده قبلاً تصور آن را نمی‌کرد و چنین دیده شده است که: **اعمال آدمیان در پیرامون آنان، مانند برگ‌ها و شاخه‌ها نسبت به درختان هستند و آنی از او جدا نمی‌شوند، و به منزله دستها و پاها و سایر جوارح می‌باشند و لوازم لاینفک ذات آدمی به شمار می‌آیند؛ با این فرق که: اعمال در پیرامون عامل، ساکت و ثابت نمی‌مانند، بلکه علی‌الدوام در جنبش هستند یا به سوی قلب او حمله می‌کنند و یا از آن می‌گریزند و دور می‌شوند.**

و بالاخره ذات خود انسان و ساختمان آینده او به میدان بحث کشیده شده و تا آن جا که یارای تفهیم و تفهم و قدرت اثبات و بیان هست توضیح داده‌ایم که: انسان خودش را با اعمال خود از مواد جهان می‌سازد و سپس همین ساختمان را با اعمال نیک و بد مبدل می‌کند و همین اعمال، تجمع یافته و مرکب گردیده و بار دیگر او را تشکیل می‌دهند؛ یعنی: **ساختمان آینده انسان از اعمال کنونی او ساخته می‌شود و پرداخته می‌گردد؛ با تفصیلی که در کتاب: ساختمان آینده انسان، داده شده است.**

در این کتاب با بزرگان علمای دین و با فلاسفه و مفسرین و نیز با بعضی از دانشمندان نامی علوم تجربی در مطاوی فصول کتاب، بحث‌هایی دلپذیر، البته با رعایت جانب ادب و ادای احترام نسبت به مقام شامخ علما، به عمل آورده‌ایم. ناگفته پیداست که مثل این کتاب، نمی‌تواند شیرین عبارت باشد و با این که در سادگی بیان و روانی الفاظ آن خیلی کوشش کرده‌ایم باز احتمال می‌رود که بیشتر مردم عادی از استفاده کامل از آن محروم بمانند؛ **فلذا روی سخن ما در این کتاب به سوی فضلا و محققین است.**

این کتاب متعهد می‌شود که مطالب و ادله آنها را با بیانی روشن توضیح بدهد به شرط اینکه: اولاً هر صفحه بعدی بعد از فهم کامل صفحه قبلی، مطالعه شود و ثانیاً در مطالعه و همچنین قضاوت، خصوصاً در مسائلی که در جای دیگری مطالعه نشده است، عجله نشود و ثانیاً در اخذ و فهم مطالب، شخص مطالعه کننده دارای ذوق سلیم باشد؛ و برای اینکه سخن از سلامت نیفتد در موارد ترجمه، راه آزاد را انتخاب کردیم.

و باید توجه داشت که شکل استدلال‌های ما در این کتاب، خیلی شبیه به طرز استدلال‌های قرآن کریم است و در صورت استدلال‌های مصطلح علمی منطقی نیست؛ و نیز باید گفت که: ما هر خبری را که دلالت به منظور ما دارد و یا آن را و یا گوشه‌ای از آن را تأیید می‌کند نقل کرده و جای آن را هم در کتب اخبار، بدون تحقیق در سند، با صراحت در پاورقی نوشته‌ایم.

از درگاه حضرت پروردگاری خواستاریم که بر لغزش‌های ما ننگرد و ما را با خطاهای ما نگیرد.

روش ما در کتاب‌هایمان تدبر در متون احادیث ائمه معصومین - علیهم‌السلام - است و در پیرامون اسناد بحثی نکرده‌ایم؛ و این امر نه از مسامحه و سهل انگاری است و نه از اینکه ما همه روایات را صحیح بشماریم و بر همه آنها بی‌چون و چرا اعتماد نمائیم، بلکه حقیقت این است که چنین نیازی برای ما پیش نیامده است! و سبب چند امر است:

۱- موضوعات بحث ما از فروع فقهی نیست که اخبار مورد نظر ما جای تقیه باشد و احتمال صدور از روی تقیه در آنها رود، و احادیث کتاب‌های ما همه علمی می‌باشند، نه به سود ظالمان هستند و نه به زیان پاکان؛ و لذا احتمال جعل هم در آنها نمی‌رود.

۲- خبرهایی که ما آورده‌ایم تنها از پیامبر گرامی اسلام - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - و ائمه اهل بیت - عَلَيْهِمُ السَّلَام - روایت شده‌اند، و از هیچ کس دیگری جز آنان - عَلَيْهِمُ السَّلَام - صدقاً و کذباً نقل نشده‌اند؛ و دیگران در این گونه مسائل اصلاً وارد نشده‌اند تا سخنی صحیح و یا ناصحیح در کتاب‌ها از آنها آمده باشد، و خداوند متعال ذهن ظالمان را از ورود در خانه علم و حقیقت عالم مشغول و محروم فرموده است؛ آنان از بحث در آسمان‌ها و زمین و آغاز و انجام جهان و پیدایش انسان و بقا و تجسم اخروی اعمال و آفریده شدن ساختمان آئینه آدمی با عملها و ظهور زشت و زیبای کردار در اعضا و امثال آنها بهره‌ای نداشته و ندارند.

۳- احادیث کتاب‌های ما همه با هم کنار می‌آیند و با هم سازش می‌کنند، درست مانند قطعات خورد و ریز یک ظرف چینی که بعد از جمع گشتن در کنار هم، اطمینان حاصل می‌شود که همه از یک ظرف بوده‌اند؛ اخبار ائمه اهل بیت - عَلَيْهِمُ السَّلَام - دسته دسته با هم جمع می‌شوند و زوایا و خفایای جهان را در ذهن متدبران و متتبعان می‌سازند و حقیقت عالم را نشان می‌دهند.

و این دلیلی است اعجاز آمیز و اعجاب انگیز، و برهانی است محکم و روشن بر حقانیت خود آنها. و بدین طریق اطمینان حاصل می‌شود که همه احادیث ما از یک منبع دانش صحیح و منزه از جهل و اشتباه صادر گردیده‌اند و گوشه و کنارهای یک واقع را می‌سازند.

و کریمه: «لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا!» اگر قرآن از جای دیگر غیر از خدا بود حتماً اختلاف‌های زیادی در آن پیدا می‌کردند و آیه‌ها با هم نمی‌ساختند و کنار نمی‌آمدند». در همین حقیقت بسیار عالی و عمیق نظر دارد. یک مساله در این باب برای ما مهم است و آن اطمینان از صحت نسخ کتاب‌های خبر است؛ و ظاهراً سه یا چهار مورد مشکوک برای ما پیش آمده است.

ارومیه - جمعه ۵ ذیحجه ۱۳۷۸ برابر ۲۱ خرداد ۱۳۳۸

محمد امین رضوی، عفی عنه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا نَبِيِّ الْأُمَّةِ وَآلِهِ الْأَيْمَّةِ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءِ الْمِلَّةِ

۱- حقیقت عمل و تعریف آن

عمل در هر عرفی اصطلاحی دارد:

عمل کردن عبارت است از مصرف کردن خود و تغییر دادن خویشتن؛ برای اینکه این تعریف اجمالی را خوب بیان کنیم لازم است مباحثی را در این فصل ایراد نمائیم.

بایستی متوجه بود که مصطلح قرآن کریم درباره لفظ عمل، همان متفاهم عرفی از این لفظ است؛ یعنی معنای عمل در کتاب الهی همان معنایی است که مردم از آن لفظ می فهمند؛ و همچنین مرادفات تقریبی لفظ عمل، مانند کلمات: فعل، سعی، کسب، اکتساب، ارتکاب، اجتراف؛ این کلمه ها و امثال آنها در قرآن کریم، در مفاهیم عرفیه آنها استعمال شده است؛ ولی قرآن دائرة صدق عمل را قدری دامنه دارتر گرفته است: **اندیشه ها و اراده ها و اعتقادات در اصطلاح قرآن، عمل هستند؛** ولی مردم آنها را عمل نمی دانند.

عمل در هر عرفی، اصطلاح مخصوصی دارد و نباید اصطلاحات فنون مختلف را به یکدیگر خلط کرد: منطق و علوم بلاغت و نحو و صرف و فیزیک و غیر آنها هر کدام فعل مخصوصی دارند، که اگر از جهتی با کار عرفی و عمل قرآنی متوافق باشند از جهت دیگری تخالف داشته و تمایز پیدا می کنند؛ ما هیچ کدام از این مصطلحات خصوصی را نمی توانیم در بحث ها و تحقیقات عمومی خود درباره عمل انسان و در مورد استفاده از حدیث و قرآن، دستاویز قرار بدهیم اگر چه از آنها هم استفاده های شایان می کنیم.

اسباب و ابزار عمل

آدمی دو گونه اسباب کار دارد: اول اسبابی که با آنها از دنیای خارج از خود اطلاع می یابد دوم ابزاری که با آنها در دنیای خارج از خود مداخله کرده و تصرف می نماید.

قسم نخست به حکم استقراء پنج است^۱ و بیشتر پیدا نشده یعنی اگر کسی بخواهد از دنیا اطلاع پیدا کند و خبری از آن به دست آورد جز حواس خمسسه، وسیله دیگری ندارد و علوم انسان از همین پنج درب به اندرون ذات وی راه می یابند، گفته اند: مَنْ فَقَدَ حَسًّا فَقَدَ فَقَدَ عِلْمًا؛ هر کسی حسی را فاقد شود علمی را فاقد شده است.

کتاب **مبانی فلسفه**^۲ پنج بودن حواس را نمی پسندد و پنج حس دیگر را (با اینکه هیچ کدام از آنها وسیله اطلاع یافتن نیستند) بر حواس خمسسه می افزاید؛ حقیقت این است که حواس خیلی زیادتر از پنج هستند ولی وسیله کسب اطلاع، بیشتر از پنج حسی که حکمای ملل مختلف، از ایام باستان شمرده اند، نیست و سایر احساسات و خواص انسان که برای سلامت و قوام وی لزوم دارد شاید از ده بلکه از ده ها هم زیادتر باشد.

^۱ وجه اینکه قدما احساس گرما و سرما و احساس نرمی و زبری و احساس ثقل و خفت را با اینکه سه گونه احساس هستند حس واحدی شمرده و به نام لامسه خوانده اند معلوم نیست؛ و ظاهر این است که: احساس سبکی و سنگینی با عضلات و احساس نرمی و زبری با پوست و احساس گرمی و سردی هم با غالب قسمت های بدن انجام می یابد.

^۲ در ص ۲۸.

قسمت دوم اسباب و ابزاری است که استعمال آنها بعد از استعمال اسباب قسمت نخست، میسر می‌شود؛ یعنی انسان قبلاً به وسیله حواس پنجگانه از موجودات پیرامون خود و از وضع و کمّ و کیف آنها خبردار می‌شود و سپس با آلات قسمت دوم در آنها مداخله می‌کند و تصرف می‌نماید و تأثیر می‌کند و تغییر می‌دهد. درباره این آلات، شمارشی نه از حکمای باستان و نه از فلاسفه متأخرین جز سخنانی که در زیر می‌آوریم نرسیده است:

از سقراط نقل کرده‌اند^۱ که می‌گفته: اِقْتَنِ الْاِثْنَا عَشَرَ، نگهدار دوازده را؛ در دائرة المعارف، این دوازده را به دوازده عضو که خیر و شر با آنها می‌توان انجام داد تفسیر کرده و گفته: آنها دو چشم، دو گوش، دو سوراخ بینی، زبان، دو دست و دو پا و فرج است؛ ابوریحان بیرونی هم از «باسدیو» هندی نقل کرده^۲ که به «ارجن» هندی می‌گفته: اگر خواهان خیر محض هستی درهای نه گانه بدن خود را مواظب باش و آنچه را که در آن داخل یا خارج می‌شود بدان و قلبت را از پراکندگی افکارش حفظ کن؛ و نظامی گنجوی می‌سراید:^۳

تن بشکن نه درئی گو مباش زر بفکن شش سرئی گو مباش

واقع این است که اعضای تصرف انسانی خیلی بیشتر از نه و دوازده است برای اینکه او خوب می‌تواند با نقاط مختلف بدن خود و با گوشه‌های چشم و اشارت‌های ابرو و با لب‌ها و دندان‌ها کارهای زیادی به جا آورد و در جهان، خیر و شر انجام بدهد؛ و مراد کسانی که این قسمت اعضا را نه و یا دوازده شمرده‌اند حصر تام نبوده و خواسته‌اند جوارح مهم کار را که در نظر عموم مردم، آلات کار محسوب می‌شوند گوشزد نمایند.

ما در عوض شمردن یکایک اعضای کار به طور کلی می‌گوییم: اعضای عمل، اجزایی از بدن هستند که با اراده قلب در موجودات جهان، تأثیر می‌کنند و به آنها تغییر می‌دهند؛ و چون هیچ عضوی بدون خواست دل نمی‌تواند عملی اختیاری انجام دهد پس با نام بردن از آن، از اعضای عامله بطور مجمل نام برده‌ایم؛ ما این رویه سهل و جامع را از قول خداوند متعال: يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ؛^۴ شما را با آن چه دلتان کسب کرده مؤاخذه می‌کند، یاد گرفته‌ایم.

دل هم کار می‌کند

مردم برای قلب، کاری نمی‌شناسند و عموماً اعمال قلب را احوال او می‌دانند: کسی نمی‌گوید شادی کار خوبی است و همه می‌گویند: غم حالی بد و تکبر صفتی ناپسند است؛ ولی قرآن کریم علاوه بر اینکه قلب را عضوی کارگر می‌داند او را فرمانده سراسر اعضای عامله هم می‌شمارد؛ و تصریح می‌کند که، هر چه در دل آدمی نهان است از اعتقادهای نیک و یا بد و اراده‌های پسندیده و یا ناپسند، مانند اعمال دیگر او حساب و بازخواست دارد، ثواب و یا عقاب دارد؛ رجوع شود به آیه‌ای که در فوق نقل شد و به آیات دیگری که ذیلاً نقل می‌شود:

^۱ دائرة المعارف فرید وجدی، ج ۵، ص ۱۸۳.

^۲ ترجمه تحقیق ماللهند، ص ۵۷.

^۳ خمسة نظامی، قسمت مخزن الاسرار، ص ۴۵، س ۱۶.

^۴ بقره (۲) / آیه ۲۲۵.

إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ^۱ و فرموده: وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ^۲ و فرموده: إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ^۳ و فرموده: وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ^۴ و به اخبار ذیل نیز توجه شود:

از حضرت رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ - روایت شده: إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ لَتُصَدَّى كَمَا يُصَدَّى الْحَدِيدُ وَ إِنَّ جَلَّالَهَا قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ^۵؛ و ایضاً: لَا تَرْضَ بِقَبِيحٍ تَكُنْ كِفَاعِلِهِ^۶؛ و ایضاً: مَا مِنْ عَمَلٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ إِلَى رَسُولِهِ مِنَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ الرَّفْقِ بِعِبَادِهِ وَ مَا مِنْ عَمَلٍ أَبْغَضَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنَ الْإِشْرَاقِ بِاللَّهِ تَعَالَى وَ الْعَنْفِ عَلَى عِبَادِهِ^۷؛ و ایضاً: حُبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يَأْكُلُ السَّيِّئَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ^۸؛ و از حضرت امیر المؤمنین - عَلَيْهِ السَّلَام - هم روایت شده: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَا وَ السُّخْطُ وَ إِنَّمَا عَقَرَ نَاقَةَ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ تَعَمَّهُمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَّوهُ بِالرِّضَا^۹؛ و از حضرت زین العابدین - عَلَيْهِ السَّلَام - هم روایت شده که در دعا بیان داشته: اِنِّي وَ اِنْ لَمْ اُقَدِّمْ مَا قَدَّمُوهُ مِنَ الصَّالِحَاتِ فَقَدْ قَدَّمْتُ تَوْحِيدَكَ^{۱۰}.

از آیات و اخبار فوق چنین نتیجه می‌گیریم که: دل هم کار می‌کند؛ و از اعمال قلب است: خشنودی به عمل نیک، پسند کردن عمل بد، ایمان آوردن به رسول خدا، شریک گرفتن به خدا، دوست داشتن امام، ملائمت با بندگان خدا، سخت‌گیری با آنان؛ ولی مردم این اعمال را حالات قلب می‌شمارند؛ و این همان است که در بحث اول گفتیم: قرآن و حدیث در عین اینکه مفهوم عمل را همان متفاهم عرفی گرفته‌اند دربارهٔ صدق آن، دایره را وسیع‌تر دانسته و مصادیق عمل را زیاده‌تر شمرده‌اند.

این انتظام عالی که در میان اعضای انسان در هنگام عمل برقرار است و این یاری و همکاری که در میان اعضای عامله مشهود است (می‌بینیم که مغز دربارهٔ نیک و بد چیزی می‌اندیشد، چشم بر آن نگاه می‌کند، پا به سوی آن می‌رود دست هم آن را بر می‌دارد، و هر عضو دیگر هم یاری مخصوص به خود را انجام می‌دهد) ما را به این حقیقت می‌رساند که: همهٔ اعضای بدن، تابع یک مرکز هستند به طوری که قدرت بر تخلف از آن ندارند و این فرمانده چنان که بحث خواهیم نمود دل است، قلب انسان است؛ پس، از این تجربه هم این نتیجه را می‌گیریم که: دل کار می‌کند و کار او اراده کردن و فرمان به اعضای بدن دادن و آنها را به کار واداشتن است.

^۱ بقره (۲) / آیه ۲۸۴. اگر آنچه را که در دلتان نهان است آشکار کنید و یا پنهانش سازید خداوند شما را با آن محاسبه می‌کند.

^۲ نمل (۲۷) / آیه ۷۴. و پروردگارت خوب می‌داند آن چه را که سینه‌هایشان پوشیده می‌دارد و آنچه را که آشکار می‌کنند.

^۳ نور (۲۴) / آیه ۱۹. کسانی که دوست می‌دارند زشتکاری در میان مؤمنین شایع باشد مسلماً برای آنان، عذاب دردناکی هست.

^۴ عادیات (۱۰۰) / آیه ۱۰. و آنچه که در سینه‌ها هست تحصیل گردیدند.

^۵ ارشاد القلوب، ص ۱۰۱. این دلها زنگ می‌زنند، چنان که آهن زنگ می‌زند و صاف کردن آنها خواندن قرآن است.

^۶ ارشاد القلوب، ص ۹۴. به هیچ زشتی خشنود مباش و گرنه مانند کنندهٔ آن می‌شوی.

^۷ سفینة البحار، ج ۱، ص ۵۳۲. هیچ عملی محبوب‌تر به خداوند متعال و به پیغمبرش از ایمان به خدا و ملائمت با بندگان او نیست و هیچ عملی مبعوض‌تر به خداوند متعال از شرک آوردن به خداوند متعال و سختگیری بر بندگان نیست.

^۸ شرح نهج البلاغه فیض الاسلام، ص ۴۶۲، مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۹۸، س ۲۲. ولی در جای السینات، نوشته الذنوب؛ دوست داشتن علی پسر ابوطالب، گناهان را می‌خورد آن طور که آتش هیزم را می‌خورد.

^۹ نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۰۷، ای مردم همانا خشنودی و خشم، مردمان را با هم جمع می‌کند؛ ناقةٔ ثمود را فقط یک مرد پی کرد و وقتی که آنان عموماً خشنود شدند خداوند هم آنان را عموماً عذاب کرد.

^{۱۰} صحیفهٔ سجاده، دعای ۴۷، ص ۲۶۱، من اگر چه پیش داشت نکردم آنچه را که آنان پیش داشتند از اعمال صالحه، ولی یکتا دانستن تو را تقدیم داشته‌ام.

کار شما آن است که دل شما به آن فرمان دهد

عمل انسان آن است که دل او آن را اراده نماید و اعضای او را در راه انجام دادن آن به حرکت درآورد؛ توضیح این است که: اگر با دست شما بدون میل و اراده شما کسی را زدند در این صورت شما کاری نکرده‌اید اگر چه با دست شما کاری انجام یافته است، و اگر با اراده و فرمان شما افتاده‌ای را بلند کردند کاری از شما صدور یافت، اگر چه دست شما حرکتی نکرد.

در صورتی که شما غافل باشید و یا مجبور شوید هر تغییر و تصرفی با هر عضوی از اعضای شما در جهان وقوع بیابد البته به حکم وجدان و شرع، کار شما محسوب نخواهد شد برای این که مراد دل شما نبوده؛ بنابراین گوش دادن، لمس کردن، چشیدن، نفس کشیدن، حتی باز کردن چشم و بستن آن و امثال و نظایر اینها اگر چه در نظر ظاهری حقیر و ناچیز دیده شوند کارهای شما محسوب می‌شوند؛ ولی دیدن از راه تصادف و تماس یافتن چیزی با بدن و امثال آنها به طوری که مقدمات آنها در اختیار شما نباشد، کارهای شما نیستند.

در خبر است که رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - می‌فرمود: **انَّ اللهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ؛^۱ و اَيْضاً: اِنَّمَا الْاَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَاِنَّمَا لِكُلِّ اَمْرٍ مَّا نُوِي^۲ و از حضرت امير المؤمنين - عَلَيْهِ السَّلَام - هم روایت شده که می‌فرموده: **وَ بِمَا فِي الصُّدُورِ تُجَازَى الْعِبَادُ؛^۳ و از حضرت صادق - عَلَيْهِ السَّلَام - هم روایت شده: **اَلَا وَاِنَّ النِّيَّةَ هِيَ الْعَمَلُ.^۴******

عجیب است که فیلسوف کبیر محقق طوسی **خواجه نصیر الدین** رحمه الله تعالی، نیت را نه علم می‌دانسته و نه عمل بلکه آن را در میان آن دو، واسطه محسوب می‌داشته است؛^۵ با اینکه علم، چیزی جز عمل قلب نیست و بنابراین اگر نیت، علم هم باشد باز عمل است، عمل قلب است؛ و حق این است که: نیت هم علم است و هم عمل است زیرا که هر علم عمل است، عمل قلب است.

فرمانده کشور تن، دل گوشتی است

دلی که کار می‌کند و اعضای بدن را به کار وامی‌دارد و فرماندهی کشور تن به عهده او است همان دل است که از گوشت است همان دل است که در صندوق سینه جای دارد.

همان طور که مغز و چشم و زبان و دست، و سائلی مادی برای کار کردن هستند؛ کار مغز اندیشیدن و کار زبان چشیدن و سخن گفتن و کار دست برداشتن و گذاشتن است و هر یکی از این آلات مادی، عملی مادی انجام می‌دهد، دل هم ماده است و کار آن فهمیدن و اراده کردن و به سایر اعضاء امر دادن است.

^۱ ترجمه اسرار الصلوة، ص ۲۴ و ۳۹؛ شرح نهج البلاغه فیض الاسلام، ص ۱۰۸۸. با زیادتی که نقل نکردیم؛ خداوند به صورت‌های شما نگاه نمی‌کند ولی به دل‌های شما نگاه می‌کند.

^۲ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۸، س ۲۶. همانا کردارها با نیت‌های قلبی است و برای هر مردی همان هست که در دل می‌پروراند.

^۳ نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۲۲، س ۱. بندگان با آن چه که در سینه‌های خود دارند پاداش می‌یابند.

^۴ سفینة البحار، ج ۲، ص ۶۲۸، س ۲۰. بدانید که حتماً نیت، عمل است.

^۵ سفینة البحار (نوی). قال رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - : **انَّ اللهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَلَا إِلَى اَمْوَالِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَاَعْمَالِكُمْ.** (امالی

طوسی، ج ۱۵، ص ۳۴۰).

مدعای ما از کریمه مبارکه: وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ^۱ و خبر شریف: وَ بِمَا فِي الصُّدُورِ تُجَازَى الْعِبَادُ^۲ آشکارا فهمیده می‌شود؛ و ایضاً از کریمه: نَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ^۳

با وجود آیات و اخبار زیادی از همین نمونه که نقل شد، دیگر جایی برای چون و چرا و مجالی برای احتمال دل معنوی و قلب روحانی باقی نمی‌ماند؛ زیرا که مسلم است: دلی که در سینه هست مادی است و از گوشت و خون و رگ و امثال آنها آفریده شده است!

از امیر المؤمنین - علیه السلام - نقل شده: لَقَدْ عَلَّقَ بِنِيَابِطِ هَذَا الْإِنْسَانِ بَضْعَةٌ هِيَ أَعْجَبُ مَا فِيهِ وَ ذَلِكَ الْقَلْبُ وَ لَهُ مَوَادُّ مِنَ الْحِكْمَةِ وَ اضْدَادٌ مِنْ خِلَافِهَا، تا آخر؛^۴ نیابت بر وزن کتاب رگی است که دل انسان از آن آویزان است؛^۵ و بضعه بر وزن فلسفه به معنی گوشت پاره است؛^۶ این کلام شریف صریح در این است که: منیع و مخزن حکمت و همچنین جایگاه اضداد حکمت، همان دل است که یک پارچه گوشت است، همان دل است که از رگی مادی آویزان است؛ این کلام شریف علاوه بر اینکه مادی بودن دل را می‌فهماند، مادی بودن حکمت و ضد آن را نیز به ما درس می‌دهد.

و در دعای شب عرفه آمده: وَ أَنْزَلَ يَقِينَكَ فِي صَدْرِي وَ رَجَائِكَ فِي قَلْبِي حَتَّى لَا رَجُوعَ لِيكَ. (مفاتیح، ۱۱۷/۲۵۶) و در صحیفه سجادیه - علیه السلام - آمده: وَ وَسَّعَ بِمَوَاقِعِ حُكْمِكَ صَدْرِي (۱۸۰) وَ أَنْزَعَ الْغِلَّ مِنْ صَدْرِي لِلْمُؤْمِنِينَ (۲۷۳) اسألكَ أَنْ تَشْرَحَ بَكْتَابِكَ صَدْرِي (۳۳۹) وَ اجْعَلْ لَنَا فِي صُدُورِ الْمُؤْمِنِينَ وَدًّا (۲۰۷).

مادیون چه می‌گویند؟

قرآن کریم، یگانه کتاب سالم و دست نخورده آفریننده جهان، تصریحاً می‌فرماید که عضو عاقله انسان، قلب اوست چنان که در این آیه: أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا^۷ و در این آیه: لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا؛^۸ بلی عضو فهمنده، دل است.

ولی از بعضی از فلاسفه مادی چنین نقل شده که عضو تعقل و فهم، مغز است. مبانی فلسفه می‌نویسد: حکمای مادی مذهب، مغز و سلسله اعصاب را علت نفسانیات ذکر کرده‌اند؛^۹ آقای ایرانشهر پس از آن که اقوال مادیین را در این مساله مفصلاً نقل می‌کند می‌گوید: علمای مادی امروزی غرب، مرکز حالات و صفات و قوی را فقط مغز می‌دانند و هرگز رابطه‌ای در میان اینها و قلب نمی‌شناسند.^{۱۰}

۱. عادیات (۱۰۰) / آیه ۱۰. و آنچه که در سینه‌ها هست تحصیل کردند.

۲. نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۲۲، س ۱. و با آنچه در سینه‌ها هست بندگان پاداش می‌یابند.

۳. حج (۲۲) / آیه ۴۶. دلهایی که در سینه‌ها جای دارد نابینا می‌شوند.

۴. نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۷۵، س ۳، حکمت ۱۰۸، از رگ این انسان، پارچه گوشتی آویزان است که عجیب‌ترین اعضای اوست، و آن، دل اوست؛ و برای این دل موادی از حکمت و اضدادی هم از خلاف حکمت هست.

۵. شرح شیخ محمد عبده بر نهج البلاغه، پاورقی ص ۱۷۵، ج ۳.

۶. اقرب الموارد.

۷. حج (۲۲) / آیه ۴۶. آیا در زمین گردش نکردند تا برای ایشان قلب‌هایی باشد که با آنها تعقل کنند.

۸. اعراف (۷) / آیه ۱۷۹. برای ایشان قلب‌هایی هست که با آنها تعقل نمی‌کنند.

۹. ص ۴۵۸.

۱۰. نقل به اختصار از «اصول اساسی روانشناسی»، ص ۳۱۲.

مبانی فلسفه در نقد این مذهب نوشته: مغز بسیاری از بیماران روحی را به دقت ملاحظه کرده و هیچ گونه جراحی در آن ندیده‌اند؛ و نیز معلوم گردیده که جراحی بعضی از قسمت‌های مغز که سبب پاره‌ای اختلالات روانی مانند فراموشی و لالی و جز آن فرض شده، علت آنها نبوده است.^۱ و آقای ایرانشهر هم در رد این مسلک چنین نوشته:

بطلان این فکر که مغز ما یگانه مرکز شعور و ادراک و تفکر و احساس می‌باشد از طرف طبیب معروف آلمانی «کارل لودویک شلايخ» و طبیب‌های دیگر به کلی در زمان جنگ عمومی اثبات شده؛ زیرا پس از اینکه قسمتی از مغز را مجبور به بریدن و دور انداختن شدند، دیدند که نه عقل و شعور و نه حسیات ناخوش‌ها دچار سکنه نگردید.^۲ و از کتاب «چلیپائی‌ان گل سرخ جدید» تألیف «سوریا» نقل کرده: که در یکی از فامیل‌های آشنا، یکی از مردها سالیان دراز دچار اختلال مغز بوده و در مریض‌خانه‌ی دولتی که مخصوص این گونه ناخوشی‌ها است می‌خواستند. چند روز پیش از مردنش به ناگهان حالت طبیعی خود را پیدا کرده، شروع به حرف زدن و فکر نمودن کرد؛ اقربای خود را پیش خود خواند و با کمال تعقل و آرامی با ایشان حرف زد، پس از اینکه اقربای او با تعجب و امید زیاد از پیش مریض بیرون می‌رفتند طبیب مریض‌خانه به ایشان گفت که مریض تا چند روز دیگر می‌میرد و همین طور هم شد. لکن برادر مریض خواهش کرد مغز مرده را تشریح کنند و به طور استثنا مغز را باز کرده دیدند که از مغز اصلاً چیزی باقی نمانده و بلکه کاملاً فاسد و ضایع شده بوده.^۳

این است مجملی از آرای مادیون، و مختصری از نقض و ابرام درباره سخنان ایشان. ولی ظاهراً این عقیده مادیون را نمی‌توان باطل محض گرفت و مغز را که یکی از اعضای بدن است بیکار پنداشت؛ چنان که نمی‌توان قلب را هم فقط تلمبه خون تصور کرد.

چنین حدس زده می‌شود که اندیشه کردن و فکر نمودن، کار مغز است و این قلب است که مغز را امر به تفکر می‌کند؛ چنان که دیدن کار چشم است ولی قلب او را امر به دیدن می‌کند، و چنان که برداشتن و گذاشتن کار دست است و قلب آن را امر به برداشتن و گذاشتن می‌کند. مثلاً در صورتی که انسانی بخواهد برای خوردن چیزی آماده شود و آن را بخورد، قبلاً قلب او به چشم دستور می‌دهد که آن را خوب تماشا کند و در همان حال به مغز هم فرمان می‌دهد تا درباره خوردن آن خوب بیاندیشد، و دست را هم مأمور می‌کند تا آن را بردارد و در مقابل چشم‌ها نگاه دارد و پایین و بالا و چپ و راست آن چیز را خوب به چشم نشان دهد؛ و غیر از اینها از کارهای بسیار زیادی که در اقدام به خوردن یک چیز، ضروری است. و بعد از این همه مقدمات باز تشخیص دهنده و نیروی عاقله‌ای که خوردن و یا عدم آن را صلاح خواهد دانست در عاقبت امر، قلب است.

و البته کار مغز، زیاده‌تر از هر عضو دیگر می‌باشد؛ به جهت اینکه این مغز است که در دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها و در سایر محسوسات می‌اندیشد و در روی آنها کار می‌کند تا دیدن و شنیدن و هر احساس دیگر، با نظم کامل انجام می‌یابد؛ و در هر آن نتیجه کار خود را به قلب می‌رساند تا تصمیم بگیرد و اراده کند.

۱. ص ۴۵۸.

۲. اصول اساسی روانشناسی، ص ۳۲۰ و ۳۲۱.

۳. اصول اساسی روانشناسی، ص ۳۲۰ و ۳۲۱.

دلیل ما بر صحت این فرضیه این است که:

اولاً: انتظام کاملی که در میان اعضای مختلف بدن انسان برقرار است مانع از این است که بتوانیم یک عضو، مثلاً مغز را بیکار تصور نمائیم؛ بلکه مسلماً و بدون شک هر کدام از اعضای بدن، کار مخصوصی دارد؛ و به طوری که بیان شد جمیع آنها در تحت امر یک فرمانده می‌باشند.

ثانیاً: در قرآن کریم، عقل و فهم را از کفار سلب، و تفکر را برای‌شان اثبات فرموده است: در یک مورد درباره کافران فرموده: **هُمْ لَا يَعْقِلُونَ**^۱ و در مورد دیگری هم درباره کافری فرموده: **إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ**^۲؛ از این دو کریمه به دست می‌آید که تعقل و فهمیدن در نظر قرآن کریم، غیر از اندیشیدن و فکر کردن است؛ پس حتماً عضو فهمنده هم بایستی غیر از عضو اندیشنده باشد.

ثالثاً، ما خودمان بالوجدان این حقیقت را خوب درک می‌کنیم که: دانستن، نتیجه فکر کردن است چنان که می‌دانیم که: شناختن نتیجه نگاه کردن است؛ بنابراین می‌گوییم: همانطور که دیدن کار چشم است و شناختن کار عضو دیگری غیر از چشم است، فکر کردن هم کار مغز است و فهمیدن کار عضو دیگری غیر از مغز است؛ و عضو شناسنده و فهمنده قلب است.

رابعاً، همه می‌دانیم که: در جهان عقل بد وجود ندارد، عقل و فهم همیشه خوب هستند؛ ولی فکر خوب و پسندیده و اندیشه بد و ناپسند، هر دو در جهان هستند؛ از اینجا نیز می‌توان پی برد بر اینکه: عضو تعقل بایستی غیر از عضو اندیشنده باشد.

چرا مغز همیشه نمی‌اندیشد؟ و چرا گاهی دستور اندیشه کردن را دریافت می‌کند ولی قدرت بر آن پیدا نمی‌کند؟ اگر در یافتن پاسخ به این دو پرسش، اندکی دقت شود به دست می‌آید که: مغز در اندیشه کردن نظیر دست است در برداشتن و گذاشتن: دست هم همیشه کار نمی‌کند، و گاهی دستور کار کردن را دریافت می‌کند ولی از انجام دادن آن ناتوان می‌ماند؛ به دست می‌آید که مغز و دست و سراسر اعضای کار، تابع یک فرمانده هستند، تابع قلب می‌باشند، و این قلب خواهش بی پایان دارد و خستگی ندارد.

کار کردن مغز در تحت فرمان قلب، اندیشیدن و تدبیر است؛ و کار کردن آن، خود سرانه رؤیا و یا خیال است، و لذا نامنظم است، چنان که کار کردن دست با اراده قلب، منظم و عقلایی و سودمند است، و کار کردن آن بدون دستور قلب، نامنظم و غیر نافع و گاهی جنون‌آمیز و بلکه زیان آور است، مانند کسی که بی‌خبرانه، در خواب یا در بیداری، دستش را حرکت می‌دهد و ظرف را می‌اندازد و می‌شکند.

اعضا، در کار کردن، نیرو مصرف می‌کنند

به کار بردن هر عضو از اعضای بدن، مستلزم صرف نیروی بدن است، بدن اعم از اینکه از اعضای کسب خبر باشد (از حواس پنج‌گانه بنا به اصطلاح مشهور) و یا از اعضای دخل و تصرف (مانند هر جزئی از بدن که با آن، تغییری در جهان و در موجودات آن توان داد، مانند دستها و پاها و دهان و غیر اینها).

^۱. بقره (۲) / آیه ۱۷۱. آنان نمی‌فهمند.

^۲. مدثر (۷۴) / آیه ۱۸. واقع این است که او اندیشید و سنجید.

دلیل ما بر ادعای فوق این است که: افراط در کار کردن و عضوی را بیشتر از اندازه استعمال نمودن، خستگی می‌آورد و بدیهی است که خستگی و فرسودگی تن و یا عضوی از آن، نشانه تمام شدن قوی و نیروهای آن است. آری حقیقت خسته شدن همین است و به جز این معنای دیگری ندارد؛ پس چنین به دست می‌آید که: چون افراط در کار؛ سبب می‌شود که تمام نیروی بدن مصرف شود، پس کار به اندازه کردن هم سبب می‌شود که نیروی بدن به اندازه خرج شود؛ یعنی: کار کم و کوچک سبب می‌شود که نیروی کم و کوچک خرج شود، چنان که کار زیاد و بزرگ هم سبب می‌شود که نیروی زیاد و بزرگ خرج شود، برای اینکه کار زیاد مجموعه‌ای از کارهای کوچک است، و اگر کار کمتر نیروی کمتری را مصرف نکند مسلماً کار بیشتر هم نیروی بیشتری را مصرف نمی‌کند.

اگر کار کردن، موجب مصرف شدن نیروی بدن نبود، □ قیناً کسی در جهان یافت نمی‌شد که از درد و رنج خستگی بنالد؛ ولی واقع کاملاً بر عکس است: نویسندگان از خستگی چشم و کارگران از خستگی بازوان و پاها و کمر، و کار فرمایان از خستگی گلو و حلقوم و دانشمندان از فرسودگی مغز، پیوسته پریشان بوده‌اند و خواهند بود؛ و هر کدام از آنان و غیر آنان خواه نا خواه مقداری از کار خود را می‌کاهند تا به درد خستگی گرفتار نیایند.

نتیجه این است که: کار کردن، توأم با مصرف کردن نیرو است؛ و اینکه: کار زیاد، نیروی زیاد و کار کم هم نیروی کم لازم دارد؛ و خلاصه صدور هر عمل از هر عامل، مستلزم خروج نیرویی از بدن او است که باید کم‌آ و بلکه کیفاً هم با عمل صادر شده متناسب باشد.

به هم زدن چشم و مژگان و کوچکترین اندیشه و مختصرترین سخن و کوتاه‌ترین نگاه هم، نیرو مصرف می‌کند.

انسان نمی‌تواند بیکار بماند

آدمی پیوسته و لاینقطع از بدن خود نیرو بیرون می‌ریزد؛ و حتی یک آن هم نمی‌تواند از خرج کردن قوای خویش آسوده باشد؛ و جهت این است که: انسان مادام که زنده است نفس می‌کشد و این خود کاری نسبتاً مهم است؛ مغز او هیچ گاه آرام نمی‌گیرد؛ یا در تحت فرمان قلب در فکر فرو می‌رود و گاه هم دستخوش خیالات و رؤیاهای شیرین و یا تلخ می‌گردد؛ و واضح است که هیچ کدام از این کارها بدون مصرف شدن نیرویی میسر نمی‌گردد؛ نشستن و برخاستن و سخن گفتن و دست‌ها و پاها و انگشتان را حرکت دادن و نگاه کردن و گوش دادن و هزاران مانند اینها همه کار هستند و توأم با مصرف نیرو می‌باشند و کلیتاً خسته کننده‌اند و بر روی هم جمع گشته و بالاخره انسان را خسته و فرسوده می‌کنند.

و حتی ولگردان و کسانی هم که در نظر ما بی‌کارند، مغلوب خواب قرار می‌گیرند و به استراحت نیاز پیدا می‌کنند.

نتیجه این است که: انسان هیچ وقت بیکار نیست و ریزش نیرو از بدن وی دائمی بوده و وقفه ناپذیر است.

اعمال بیرونی و اندرونی انسان از یک طرف و اعمال اندرونی و غیر ارادی او از طرف دیگر، دست به دست هم داده و صدور کار را از وی دائمی‌تر و ریزش نیرو را از وی شدیدتر می‌گردانند؛ جهاز هاضمه و جهاز تنفس و جهاز پخش و جمع خون، کارگرانی هستند که ایست ندارند و اعمالی دارند که تعطیل بردار نیستند.

اجزائی از بدن بر گشته و نیروی کار می‌شوند!

نیروهایی که با کار کردن از بدن عامل بیرون می‌آیند مسلماً پیش از شروع به کار، در بدن وی موجود می‌باشند وگرنه لازم می‌آید که در حین اراده کار، به طرز خلق الساعه در بیرون بدن آفریده شده و به داخل آن تزریق شوند؛ و اثبات این دعوی به غایت متعسر بلکه متعذر است؛ و حق این است که: بدن انسان پیش از شروع به کار، آماده به کار است؛ یعنی: نیروی انجام دادن کار را در خود و با خود دارد و عامل در حین عمل، قوه‌ای از خارج کسب نمی‌کند؛ و این نیروی ذخیره را از جهان خارج، در شکل خوراک و آب و هوا و نور و غیر اینها، جذب و جمع می‌کند و جزء خویش می‌گرداند.

توضیح این است که: انسان از موجودات جهان به طریق خوردن، نوشیدن، تنفس، نورگیری و غیر اینها از طرق جذب، مواد اخذ می‌کند، و آنها را جزء بدن خود کرده و با حیات خود زنده می‌گرداند؛ و به عبارت دیگر: خود و ذات خود را از مواد اخذ شده از جهان، می‌سازد؛ و بدین طریق انسانی از ماده ساخته و پرداخته می‌گردد.

ولی باید توجه داشت که اگر آنچه از مواد بر بدن اضافه می‌شود در آن باقی بماند در اندک مدتی بدن، به بزرگی چناری بلکه تپه‌ای می‌شود (حساب کنید وزن و حجم خوراک و آبی را که روزانه پس از دفع فضلات در بدن می‌ماند و جزء آن می‌گردد) معلوم است همانطور که بر بدن افزوده می‌شود، همان طور هم از آن کاسته می‌شود؛ و همانگونه که اجزای جهان در بدن انسان داخل شده و زندگی نوینی می‌یابند همان گونه از آن خارج شده و خود را به دست مرگ می‌سپارند؛ و برای همین است که آدمی اعتدال مشهود خود را از دست نمی‌دهد؛ با میزان معینی افزایش می‌یابد و با اندازه معینی هم کاهش می‌پذیرد: **قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا^۱**.

لازم است توجه شود که مواد جهان پس از جزء شدن در بدن، در چه صورتی از آن خارج می‌شوند، و منظور از این دخول و خروج چیست؟

واضح است که مواد از بدن در شکل ماده، خارج نمی‌شود وگرنه محسوس می‌شد، و مردم خروج آنها را مشاهده می‌نمودند؛ و چون در جهان آفرینش، موجودات، بیشتر از دو صورت ندارند یا باید ماده باشند یا نیرو، پس آنچه که از بدن خارج می‌شود حتماً در صورت نیرو بیرون می‌شود و لذا به چشم دیده نمی‌شود؛ و از تحقیق گذشت که خروج این نیروها در حین عمل و با انجام دادن عمل، تحقق می‌پذیرد؛ پس، **بدن انسان کارخانه‌ای است که کار آن تبدیل مواد جهان به نیروهای اعمال است؛** و یگانه شغل تن این است که اجزائی از جهان را اخذ کرده و در ذات خود به آنها زندگی دهد و سپس آنها را از بدن خود براند و به دست جلاد مرگ سپارد! آدمی طوری آفریده شده که علی‌الدوام در ساعات روز و شب خود را و ساختمان بدن خود را از مواد جهان می‌سازد و بعداً همین اجزا را از خود، از ساختمان تن خود در شکل نیرو، خرج و مصرف می‌کند و از ذات خود بیرون می‌ریزد؛ انسان در این زندگی به جز این، کار دیگری ندارد.

از آنچه بیان گردید خوب معلوم می‌شود که منظور از داخل شدن مواد بر بدن انسان و زندگی یافتن آنها با زندگی انسانی و خارج شدن آنها از بدن و مردن‌شان از این زندگی چیست: وقتی که آدمی به این زندگی قدم می‌گذارد فقیر و

^۱ . طلاق (۶۵) / آیه ۳. حقیقت این است که خداوند برای هر چیزی اندازه‌ای گذاشته است.

بی چیز است ولی هنگامی که رخت سفر از این زندگی بر می‌بندد، دارایی فروان از جنس اعمال با خود دارد؛ پس مقصود از دخول مواد بر بدن و خروج آنها از آن و منظور از زنده شدن مواد ذکر شده، با زندگی انسانی و موت آنها از زندگی، همانا این است که افراد انسان اعمالی داشته باشند، اعمالی نیک و زیبا و یا زشت و ننگین.

در قرآن کریم هست: خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا^۱ مراد از پیدایش موت و حیات در این زندگی، فقط این بوده که شما بتوانید اعمال بجا بیاورید و نیکو کار از بد کار جدا شود؛ و شاید که قطع موت و حیات از اضافه، و تقدیم موت بر حیات در این کریمه، برای اشعار به خروج اجزای بدن و مرگ آنها در شکل نیروهای اعمال، و اشاره به دخول اجزای نوین بر بدن، و زنده شدن آنها با زندگی تن بوده است؛ وگرنه الظاهر مناسب و یا لازم می‌نمود که بفرماید خلق حیاتکم و موتکم و یا بفرماید خلق الحیوة و الموت؛ و الله العالم.

با بیان فوق و به یاری اندیشه یاد شده چنین روشن می‌گردد:

اولاً: نیروی کار، پیش از شروع به کار، در بدن عامل موجود است، نه اینکه عامل از نیروی خارجی مدد بگیرد و در حین عمل از بیرون، نیرو اخذ کند؛ ثانیاً: نیروی کار از مواد بدن خود عامل فراهم می‌شود؛ ثالثاً: تبدیل مواد بدن به نیروی کار از روی اندازه و میزان معین است، و پیوسته در میان عمل انجام یافته و نیروی تهیه شده برای آن، تناسب کمی و کیفی برقرار است.

سخنی که باقی است و بایستی ذکر شود این است که نیروی عمل پیش از اراده عمل، در داخل بدن در شکل نیرو نبوده و در صورت ماده می‌باشد، و در هنگام اراده عمل، تبدیل به نیرو می‌شود و کار وقوع می‌یابد، دلیل ما بر این حقیقت این است که: نیرو چیزی نیست که بتواند ساکت باشد و کار نکند؛ نیرو آن است که قدرت بر آرامش نداشته باشد تا کار خود را انجام بدهد و تمام شود و یا با نیرویی قوی‌تر از خود، محبوس شده و زندانی گردد.

اگر نیروی کار پیش از اراده کار، در انسان در شکل نیرو تحقق بیابد قهراً بایستی که آدمی نتواند ساکت بایستد و از کار کردن و مشی نمودن بر طبق نیروی مهیا، خودداری نماید؛ و لازم می‌آید که خواه ناخواه خود را تسلیم نیروی آماده بگذارد تا کارش را به آخر برساند و تمام شود؛ با اینکه می‌بینیم که هیچ انسان این گونه نیست؛ انسان چنان ساکت و آرام می‌نشیند که گویی اصلاً در او قدرت بر عمل نیست؛ و آن گاه که اراده کار می‌کند نیروی کار فوراً در اعضای کار وی پدیدار می‌گردد.

از این دقت خوب فهمیده می‌شود که: تولید نیروی کار وابسته است وجوداً و عدماً به اراده کار؛ و اراده عامل در واقع کلید تولید نیرو، برای تحقق بخشیدن به مراد است؛ با مثالی مساله را توضیح می‌دهیم: نیروی حرکت اتومبیل از بنزین موجود در آن متولد می‌شود، ولی تا راننده (که لازم است در این مثال جزء اتومبیل و قلب آن شناخته شود) اراده حرکت نکند بنزین در شکل ماده باقی می‌ماند و آن گاه که اراده کرد بنزین را مبدل به گاز می‌کند.

نتیجه این است: نیروهای اعمال، پیش از اراده اعمال، در شکل موادی در داخل بدن می‌باشند و از اجزای تن به شمار می‌آیند؛ و در موقع اراده عمل، همان اجزای مادی بدن، مبدل به نیروی عمل گردیده و به مصرف می‌رسند.

^۱ ملک (۶۷) / آیه ۲. آن چنان خدایی که مرگ و زندگی را بیافرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما نیکو کردارید، زیبا عمل هستید.

سراسر اجزای بدن در تبدیل به نیروی کار، با هم برابرند

در بحث فوق تحقیق کردیم که اجزائی از بدن عامل، بر می‌گردند و نیروی کار می‌شوند؛ اکنون لازم است در این باره بررسی نماییم که: کدام جزء از بدن انسان، صلاحیت تبدیل به نیروی کار دارد؟ و کدام قسمت از تن آدمی به محض اراده عمل بر می‌گردد و نیروی عمل می‌شود؟.

آنچه که پیش از هر چیز بر ذهن تبادر می‌کند خصوصاً پس از ملاحظه مثال اتومبیل (در بحث فوق) که فقط بنزین‌اش گاز نیرودار می‌گردد و آن را به حرکت در می‌آورد و سایر اجزای آن کماکان محفوظ می‌مانند این است که جزء متبدل به نیرو در بدن انسان، همان خون باشد؛ این تبادر، پس از آنکه ملاحظه می‌شود که خون به تمامی اعضای آدمی راه دارد و همه جای بدن را می‌گردد، تقویت می‌یابد؛ و این احتمال تأیید می‌شود که شاید عضو کارگر، مقداری از خون را که به آن می‌رسد می‌گیرد و به نیروی کار مبدل می‌کند.

در این پیش آمد، لازم است که اهل فن و متخصص در مساله حکم کند و مشکل را حل نماید، ولی ما به ظواهر بدن انسان نگاه می‌کنیم و شاید از این ظواهر، برای حل مساله راهی پیدا کنیم.

می‌گویند، بدن انسان و اجزای آن هیچ گاه پایدار نمی‌مانند و پیوسته در تغییر و تبدل بوده و در عوض شدن هستند؛ می‌گویند اجزائی از بدن جدا شده و می‌روند و اجزای تازه و نوینی به نام بدل ما يتحلل، جای آنها را می‌گیرند و در هفت سال یک بار سراسر بدن عوض می‌شود!^۱

اگر این سخن با این کلیت صحیح باشد و مطابق با واقع درآید، دلالت بر این می‌کند که: سراسر بدن و جمیع ذرات و اجزای آن در تبدیل به نیروی اعمال یکسان بوده و با هم برابرند (به استثنای اجزایی که در شکل مو و ناخن و عرق و چرک و پوسیدگی و غیر اینها مبدل به عمل نشده از بدن جدا می‌شوند) به جهت اینکه تبدل مواد بدن به نیروی اعمال، یگانه بیانی است که درباره توجیه و توضیح گفتار نقل شده می‌توان یافت، و اگر از این بیان صرف نظر کنیم راه حلی برای آن مسلماً نمی‌توانیم پیدا کنیم.

بدن کارگری را که خوب و کافی کار می‌کند و خوراک خوب و کافی نمی‌خورد، مورد دقت قرار می‌دهیم: می‌بینیم که این انسان نه فقط رفته رفته کم خون شده و زرد رنگ گشته، بلکه گوشت و چربی بدنش نیز روی به کاهش گذاشته است، وزن و حجم عمومی بدن او به طور قطع نقصان پذیرفته و به احتمال قوی بلکه ظن قریب به علم استخوانها و رگها و اعصاب بدن او و جمیع اعضا و اجزای او در این تحلیل رفتن و هضم شدن، سهیم و شریک‌اند؛ از این دقت هم این نتیجه را می‌گیریم که: سراسر بدن کارگر یاد شده، و همه ذرات و اعضای تن او، به تدریج مبدل به نیروی کار می‌شوند.

لاغری چه معنایی دارد؟ و سبب آن چیست؟ در اینجا هم کمی توقف کرده و به تدبّر می‌پردازیم: لاغری عبارت از

این است که بدن انسان، در زمینه‌ی اینکه خوراک کافی نخورد و یا خوراکی را که می‌خورد نتواند هضم کند، مبدل به نیروی کار شود؛ و مسلماً متوجه هستیم که نخوردن خوراک و هضم نکردن آن لاغری نمی‌آورد، برای اینکه اگر بدن مرده‌ای را (که خوراک نمی‌خورد و کاری هم نمی‌کند) صد سال در سرمای کافی نگاه دارند چیزی از آن کاسته نخواهد شد؛ پس یگانه سبب لاغری همانا تبدل اجزای بدن به نیروی کارهای کوچک و یا بزرگ است که خواه ناخواه از انسان صادر می‌شوند.

^۱ «پرسش و پاسخ» به قلم آقای حسین نوری، ص ۱۱.

از این تدبیر هم این نتیجه را به دست می‌آوریم که: سراسر اجزای بدن در تبدیل به نیروی کار با هم برابر، و مساوی یکدیگرند.

ادله سه گانه فوق، این نتیجه را می‌دهند که: تبدیل به نیروی کار، امری مختص به خون و یا عضو دیگر نیست، و هر جزئی و عضوی به استثنای فضولاتی که فوقاً ذکر شد، پیوسته و لاینقطع در تبدیل به عمل می‌باشند، و هیچ جهت دیگری برای خرج و مصرف شدن آنها نیست؛ بلی این احتمال باقی است که: شاید جزئی از بدن انسان در تبدیل به نیروی کار، سهم وافر داشته باشد، و مثلاً خون در امر عمل کردن، یاری بیشتری به آدمی برساند، و اعضای بدن در این باره درجات مختلف داشته باشند.

عده‌ای از دانشمندان نامی^۱ (در پاسخی که برای شبهه آکل و ماکول بیان داشته‌اند) گفته‌اند: بعضی از اجزای بدن انسان تغییر بردار نیست و تبدیل و تحول را در آنها راهی نیست، این قسمت از اجزای بدن، پایدار می‌مانند و از آغاز زندگی تا پایان آن، آنی از بدن جدا نمی‌شوند؛ نگارنده گوید: ما برای این ادعا دلیلی نیافته‌ایم.^۲

از بعضی از آیات کریمه و احادیث شریفه نیز می‌توانیم این حقیقت را استفاده کنیم که: بدن انسان به طور اطلاق و بدون اختصاص به عضوی و جزئی معین، در راه انجام دادن اعمال مصرف می‌شود: کلمه اسراف و مشتقات آن در بعضی از آیات کریمه، جز «زیاده روی در خرج کردن بدن» معنای دیگری نمی‌رساند و «زیاده روی در خرج کردن مال» در این آیات، کاملاً بیگانه دیده می‌شود و با معانی آنها هیچ نمی‌سازد؛ مثلاً می‌فرماید: یا عِبَادِیَ الَّذِینَ اَسْرَفُوا عَلٰی اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ؛^۳ و می‌فرماید: اِنَّ اللّٰهَ لَا یَهْدِیْ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ؛^۴ در این دو آیه و نظایر آنها که به هر بدکاری، اسراف و به هر گونه بدکار، مسرف اطلاق شده، چه معنایی برای اسراف می‌توان یافت؟ آیا می‌توانیم بگوییم تنها کسانی که در خرج کردن مال از حد گذشته‌اند، در این آیات مراد می‌باشند و سایر گناهکاران کنار هستند؟ یگانه معنای صحیح این است که بگوییم: چون خرج کردن تن در کسب نیکی‌ها در نزد خدا پسندیده است، پس اسراف نیست. ولی در کسب بدی‌ها، ناپسند و زشت است پس اسراف و زیاده‌روی است.

و از حضرت رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - روایت شده: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا انْفَقَ النَّاسُ مِنْ نَفَقَةٍ اَحَبَّ مِنْ قَوْلِ الْخَيْرِ؛^۵ این خبر شریف دلالت می‌کند که آدمی علاوه بر اموال دنیوی، دارایی دیگری را نیز داراست، و آن تن اوست تنی که در راه اعمال خرج می‌شود؛ و بهتر از هر خرجی این است که انسان تن خود را در گفتار نیک خرج کند.

و نقل کرده‌اند: سئلَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى عَنْ اعْظَمِ النَّاسِ خَطَرًا فَقَالَ الَّذِي لَا يَرَى الدُّنْيَا كُلَّهَا عَوْضًا مِنْ بَدَنِهِ ثُمَّ قَالَ اِنَّ اَبْدَانَكُمْ هَذِهِ لَيْسَتْ لَهَا ثَمَنٌ اِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِعُوهَا اِلَّا بِهَا.^۱ و از حضرت امام موسی بن جعفر - عَلَيْهِمُ السَّلَام - روایت

۱. جناب خواجه نصیر الدین طوسی و آیت الله علامه حلی و جناب سید اسمعیل طبرسی رحمهم الله از خاصه و جناب ملا علی قوشچی از عامه، این راه را رفته‌اند؛ رجوع شود به کتاب‌های کشف المراد، ص ۲۵۵ و ۲۵۶ و شرح تجرید قوشچی، ص ۴۹۵ و ۴۹۶ و کفایة الموحدين، ج ۳، ص ۱۹۴. و در این کتاب قول مذکور در متن را به اکثر محققین از اصحاب نسبت داده است.

۲. در این باره در کتاب «ساختمان آینده انسان» مفصلاً سخن گفته‌ایم.

۳. زمر (۳۹) / آیه ۵۳. ای بندگان من که درباره خویشتن زیاده روی کرده‌اید از رحمت خدا ناامید مباشید.

۴. غافر (۴۰) / آیه ۲۸. مسلماً خداوند کسی را هدایت نمی‌کند که زیاد خرج کننده و زیاد دروغگو باشد.

۵. محاسن برقی، ج ۱، ص ۱۵، س ۴. سوگند به آن که جان من در دست اوست، مردمان خرجی محبوب‌تر از گفتار نیک خرج نکرده‌اند.

شده: **أَمَا إِنَّ أَدَائِكُمْ لَيْسَ لَهَا ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِعُوهَا بَعِيرَهَا**^۲ بهای بدن‌های شما همانا بهشت است، مبادا آن را به غیر بهشت بفروشید. متن این دو خبر در نظر نگارنده به جای سند بسیار صحیحی می‌باشد و دلالت می‌کند بر اینکه: اجزای بدن خرج می‌شود و در شکل اعمال، مصرف می‌گردد و انسان بزرگ کسی است که بدن خود را در انجام دادن اعمال نیک که بهشت و نعمت‌های آن از آنها ساخته می‌شود، خرج کند؛ و مردمان پست کسانی هستند که تن خویش را در به جا آوردن اعمال ننگین و چرکین خرج می‌کنند؛ به جهت اینکه خود را خرج کرده و دوزخ را خریده‌اند، چون که دوزخ و شکنجه‌های آن از اعمال بد و ناشایست آفریده می‌شود.

و از امیرالمؤمنین - علیه السلام - روایت شده: **يَا مُؤْمِنُ إِنَّ هَذَا الْعِلْمَ وَالْأَدَبَ ثَمَنُ نَفْسِكَ فَاجْتَهِدْ فِي تَعَلُّمِهَا فَمَا يَزِيدُ مِنْ عِلْمِكَ وَادِّبِكَ فِي ثَمَنِكَ وَقَدْرِكَ فَإِنَّ بِالْعِلْمِ تَهْتَدِي إِلَى رَبِّكَ وَبِالْأَدَبِ تُحَسِّنُ خِدْمَةَ رَبِّكَ وَبِالْخِدْمَةِ يَسْتَوْجِبُ الْعَبْدُ وَلايَتَهُ وَقَرَبَهُ فَاقْبَلِ التَّصِيحَةَ كَمَا تَتَّجُو مِنَ الْعَذَابِ**^۳. ای مؤمن همانا علم و ادب بهای جان تو می‌باشد در کسب علم بکوش که هر چه بر علم و ادب افزوده شود در بها و قدرت افزوده می‌شود با علم به سوی پروردگار راه می‌یابی و با ادب پروردگارت را نیکو اطاعت می‌نمایی و بنده، با اطاعت نیک دوستی و نزدیکی خدا را مستوجب می‌شود پند بپذیر که از رنج برهی؛ آری دانشمندان خود را خرج می‌کنند و از تن می‌کاهند تا علم و ادب می‌آموزند و مستوجب قرب خدا می‌شوند.

اعمال انسان کلیتاً مادی است

یکی از نتایجی که از بحث‌های گذشته بر می‌داریم این است که: اعمال انسان به طور کلی و بدون هیچ استثناء مادی می‌باشند؛ و در میان آنها حتی برای نمونه یک عمل غیر مادی هم نمی‌توان یافت؛ به این معنی که: انسان، هیچ عملی روحانی و نفسانی که از بدن او صادر نشده بلکه تنها از روح و یا از نفس او صدور یافته باشد، ندارد.

دلیل ما همان حقیقت است که در بحث‌های پیش روشن گردید: اعمال انسان از بدن مادی وی صدور می‌یابند و بدن هم از مواد جهان ساخته و پرداخته می‌شود و چیزی که فرزند ماده و نوه ماده باشد قهراً و طبعاً بایستی مادی بوده باشد؛ و بسیار عجیب به نظر می‌رسد که اعمال انسان در عین اینکه از ماده زاییده می‌شوند غیر مادی محسوب گردند، و عملی روحانی و یا نفسانی شمرده شوند.

خداوند متعال می‌فرماید: **كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً**^۴ ظاهر این کریمه چنین می‌رساند که: اعمال آدمی از خوراک‌های مادی وی که از جهان اخذ می‌کند ساخته می‌شود؛ و اینکه: اگر آدمی از خوردنی‌های پلید و ناپاک بخورد نمی‌تواند اعمال نیک به جا آورد بلکه به سوی اعمال پلید و ناپاک می‌گراید.

روشن‌ترین دلیل ما که قابل فهم عموم مردم می‌باشد بر اینکه اعمال انسان از بدن مادی وی متولد می‌شوند نه از روح و یا نفس وی، این است که می‌بینیم: اعمال، بدن را خسته و فرسوده می‌کنند و نیروی بدن را تمام می‌کنند و

^۱ مجموعه ورام، ص ۶۵. از جناب محمد بن حنفیه رحمه الله تعالی پرسیدند که بزرگترین مردمان در رفعت منزلت و بلندی قدر کیست؟ فرمود: کسی است که سراسر دنیا را برای بدن خود، عوض نداند! بعداً فرمودند: واقع این است که برای این بدن‌های شما بهایی جز بهشت نیست، آنها را به چیزی جز بهشت مفروشید.

^۲ کافی، ج ۱، ص ۱۹، ص ۶.

^۳ روضه الواعظین، ج ۱۴، ص ۱۷.

^۴ مؤمنون (۲۳) / آیه ۵۱. از خوردنی‌های گوارا و پاکیزه بخورید و اعمال صالح به جا آورید.

می‌بینیم که هر عمل این طور است، خسته کننده است؛ و خسته شدن بدن چنان که گفته‌ایم نشانه‌ی خرج شدن آن است. و اما روح و نفس در نزد کسانی که بعضی از اعمال را به آنها نسبت می‌دهند، مجرد و بسیط می‌باشند، جزء ندارند و معنی ندارد که خسته شوند و بایستی که بتوانند اعمال خود را دائماً انجام بدهند به جهت اینکه خرج شدن و کاهش یافتن در ذات چیزی که مجرد است غیر معقول است:

مجردی که بسیط و بی جزء است اگر خسته شود یا چیزی از آن کاسته می‌شود یا نه، در صورت اول لازم می‌آید که منعدم شود و فدای عمل خویش گردد برای اینکه چیزی از آن کاسته شد و چیز دیگری هم در آن نبود که باقی بماند و در صورت دوم، چون خسته شدن، فرقی در خسته شده پدید نیاورده پس در واقع خسته شدنی وقوع نیافته است؛ و برای همین ما می‌گوییم که: مجرد، خسته نمی‌شود و اعمال انسان که کلیت خسته کننده هستند از روح و یا نفس مجرد صادر نمی‌شوند.

و بنابراین اصلاً صدور فعل از مجرد (با قطع نظر از اینکه خسته شود یا نشود) غیر معقول است؛ برای اینکه اگر عملی از مجردی صدور یابد حتماً بایستی چیزی از آن جدا گردد، و قهراً لازم می‌آید که خود آن مجرد فوراً با یک عمل کردن منعدم شود؛ به جهت اینکه یک چیز از آن صادر می‌شود و چیز دیگری هم ندارد تا ذات خود را با آن باقی بدارد.

در خبر است که امیر المؤمنین - علیه السلام - به عنوان دعای شروع به غذا می‌فرموده: *اللَّهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُكَ فِی اَکْلِی وَ شُرْبِی السَّلَامَةَ مِنْ وَعْکِهِ وَ الْقُوَّةَ بِهٖ عَلٰی طَاعَتِکَ وَ ذِکْرَکَ وَ شُکْرَکَ فِیْمَا بَقِیْنِهٖ فِی بَدَنِی وَ اَنْ تُشَجِّعَنِی بِقُوَّتِهِ عَلٰی عِبَادَتِکَ وَ اَنْ تُلْهَمَنِی حُسْنَ التَّحَرُّزِ مِنْ مَعْصِیَتِکَ*^۱؛ و از امام صادق - علیه السلام - هم روایت شده: *اِنَّمَا بُنِیَ الْجَسَدُ عَلَی الْحُبْرِ*^۲؛ از این دو حدیث شریف استفاده می‌شود که: ساختمان بدن بر خوراک بنا گذاری شده است، و این ماکولات و مشروبات هستند که نیروی اطاعت به خدا و ذکر او و شکر به او را در بدن مهیا می‌نمایند، و خوراک همیشه در بدن نمی‌ماند بلکه بعد از مدتی در شکل عمل از آن بیرون می‌رود، و آدمی با نیروی خوراک بر انجام دادن عبادت، قوت پیدا می‌کند و با آن از معاصی پرهیز می‌کند.

خسته کردن هر عملی واقعاً نشانه بسیار خوبی است بر اینکه آن عمل مادی است و از ذات عامل مایه گرفته و قدری از آن کاسته است؛ چه معنایی برای خسته شدن جز تمام شدن نیروی بدن، می‌توان پیدا کرد؟ یقین داریم که قدرت موجود در عامل کمتر باقی می‌ماند تا به جایی می‌رسد که دیگر هیچ توانایی در وی نمی‌ماند؛ آن وقت می‌گویند: عمل، عامل را خسته کرد.

گفتیم که خسته کردن عمل، علامت مادی بودن آن است؛ اینک اگر بر ما ایراد شود که: در اندرون بدن انسان، اعمالی مستدام و غیر اختیاری هست مانند اعمال جهاز هاضمه و جهاز پخش و جمع خون که انسان در ظاهر از آنها ابداً احساس خستگی نمی‌کند، ولی به طور یقین همه آنها اعمالی مادی می‌باشند. در پاسخ گوئیم: این گونه اعمال هم خسته

۱. مکارم الاخلاق، ص ۱۶۴؛ الحجۃ البيضاء، ج ۳، ص ۱۲. خداوند از تو خواهانم که در خوردن و آشامیدنم که من را از بیماری آن سالم فرمایی، و با آن بر اطاعت و ذکر و شکر نیرومندم گردانی مادام که آن را در بدن من باقی می‌داری، و اینکه مرا با نیروی آن بر عبادتت شجاع نمایی و بر من الهام کنی که چگونه از نافرمانی تو بپرهیزم.

۲. کافی، ج ۶، ص ۲۸۷، س ۱۴. الحجۃ البيضاء، ج ۳، ص ۱۰، س ۱۸. مکارم الاخلاق، ص ۱۷۶، س ۱۹ ولی «انما» ندارد؛ همانا بدن بر نان بنا گذاری شده است.

کننده هستند و مسلماً نیروی بدن را مصرف می‌کنند، اگر چه آدمی از آنها احساس خستگی نمی‌کند؛ به دلیل اینکه اگر انسانی ساعات متمادی چنان از کار کردن امتناع ورزد که حتی چشم خود را هم باز نکند، باز مغلوب خواب قرار می‌گیرد؛ و همین غلبه خواب، دلیل بر خستگی خوابنده است.

تفکر هم عمل مادی است

اینکه از روزگار باستان شهرت یافته و در افواه عامه مردم افتاده که اندیشه کردن و علم پیدا نمودن و به یقین رسیدن، اعمالی روحانی هستند و از شئون روح هستند نه بدن، هیچ دلیل منطقی ندارد و به هیچ پایه دینی متکی نیست: در بحث فوق یادآور شدیم که اعمال انسان کلیتاً مادی است باز متذکر می‌شویم که فکر کردن و فهمیدن هم مادی است و از ماده زاییده می‌شود؛ برای اینکه در سابق اثبات کردیم که عضو تفکر، مغز است. و عضو فهمیدن و عالم شدن و به یقین رسیدن هم قلب است، و مغز و قلب هر دو از ماده ساخته شده‌اند؛ پس چگونه می‌توان گفت که تفکر و تعقل عمل روح بوده باشند؟ چنان که بر داشتن و گذاشتن کاری مادی است و عضو آن، دست است، تفکر و تعقل هم کار مادی است و عضو آن مغز و قلب است؛ و چنان که دست گاهی شل و رعشه‌دار می‌شود و از بر داشتن و گذاشتن می‌ماند، قلب و مغز نیز بیمار می‌شوند و از تفکر و تعقل باز می‌مانند؛ و چنان که انسان گرسنه و تشنه از کارهای مادی عاجز می‌گردد و پس از آنکه خورد و نوشید می‌تواند بر دارد و بگذارد، بیاید و برود، عیناً همان گرسنه، از تفکر و تعقل هم ناتوان می‌گردد و از حل مشکل‌هایی که به آسانی آنها را حل می‌کرد، اظهار ناتوانی می‌کند و پس از آنکه خورد و نوشید و به مقدار کافی مواد اخذ کرد، باز قدرت به اندیشه کردن و مطلب فهمیدن، در او پیدا می‌شود.

پس اندیشه کردن و فهمیدن، هر دو کار مادی هستند چنان که عضو عامل آن دو (مغز و قلب) هم دو عضو مادی هستند؛ و کوچک‌ترین فرقی در میان تفکر و تعقل و در میان برداشتن و گذاشتن با دست، در این بحث ما نیست. چه فرقی در میان بر داشتن و گذاشتن اشیاء و اندیشه و تعقل در آنها هست که موجب شود یکی عمل بدن و دیگری عمل روح شمرده شود جز اینکه عضو برداشتن و گذاشتن، دست است که با چشم دیده می‌شود و عضو اندیشه و تعقل، مغز و قلب هستند که طرز کار آنها دیده نمی‌شود؟ و اینکه برداشتن و گذاشتن، کاری غلیظ و خشن هستند، ولی اندیشه کردن و فهمیدن، لطیف و زیبا هستند؛ آیا دیده نشدن و لطیف شدن کاری، سبب می‌شود که عمل روح بوده باشد نه بدن؟!

در خبر است که امیر المؤمنین - علیه السلام - فرمود: *أَوْضَعَ الْعِلْمُ مَا وَقَفَ عَلَى اللِّسَانِ وَ أَرْفَعَهُ مَا ظَهَرَ فِي الْجَوَارِحِ وَ الْأَرْكَانِ*^۱ از این کلام مبارک خوب فهمیده می‌شود که عمل، مظهر علم است؛ علم، در اعمال مادی (که با اعضای مادی انجام می‌یابند) ظهور پیدا می‌کند؛ علم، در شکل عمل مادی جلوه‌گر می‌شود! و می‌دانیم که غیر مادی نمی‌تواند به شکل مادی بیفتد.

^۱ نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۷۰، حکمت ۹۲. پایین‌ترین دانش آن است که به زبان بسته شود (فقط با دهان گفته شود) و بالاترین دانش آن است که در اعضای بدن و ستون‌های تن هویدا گردد.

کار در نظر فیزیک

مهمترین مورد تفارق، در میان فهم فیزیکی و حقیقت امر درباره عمل این است که: فیزیک، کار دل را نشناخته است، و نیز کار را جز تحریک، دیگری ندانسته است.

فیزیک رنر نوشته: وقتی شما درس یاد می‌گیرید و یا مسائل ریاضی حل می‌کنید می‌گویید کار می‌کنیم، ولی در اصطلاح فیزیک اینها کار نیست، و کار وقتی انجام می‌گیرد که یک جسم در اثر نیرویی که به آن وارد می‌شود حرکت کند مثلاً وقتی شما یک وزنه را بلند می‌کنید کار انجام می‌دهید؛^۱ و نیز نوشته: هر وقت نیرویی جسم را به حرکت در آورد هیچ کاری نکرده است؛^۲ و نیز نوشته: نیرو وقتی کار انجام می‌دهد که نقطه اثر خود را تغییر مکان دهد؛^۳ فیزیک نوین هم کار را چنین تعریف کرده: هر گاه نیرویی بر جسمی وارد شود و آن را جا به جا کند بر حسب تعریف گوئیم که نیرو کاری انجام داده است؛ بنابراین اگر نیرویی بر جسمی وارد شود و نتواند آن را به حرکت در آورد کاری انجام نداده است.^۴

از تعاریفات فوق فهمیده می‌شود که: صورت و شکل کار در علم فیزیک، فقط حرکت است؛ با اینکه در حقیقت مطلق تبدیل را بایستی کار محسوب داشت اگر چه در آن حرکتی به وجود نیاید؛ مانند: تبدیل نیروی الکتریسیته به حرارت؛ و در این صورت تعریف کار، جامع افراد شده و شامل اعمال قلب هم می‌شود؛ و ثانیاً، حقیقت کار حرکت نیست بلکه حرکت، اثر کار است که مشهود ما است: حرکت، اثر و حالت دیگر و بر گشته نیرویی است که به شیئی متحرک وارد گردیده و آن را به حرکت درآورده است؛ حرکت، خود، نیرویی است که کار انجام می‌دهد، و حقیقت کار تبدیل است، تبدیل ماده به نیرو و نیرو به نیرو؛ و حقیقت کار کردن هم تبدیل است نه تحریک اگر چه بیشتر و غالب اعمال، در شکل حرکت نمودار می‌گردد.

انواع کار

گفتیم موادی در بدن انسان به محض اراده عمل، بر گشته، تبدیل یافته و در شکل نیرو مصرف می‌شوند؛ اینک برای اینکه حقیقت عمل انسان را حتی الامکان جامع الاطراف بفهمیم لازم است که در اقسام مختلف نیرو، و تبدیل مواد به آنها نظری کنیم تا فهرستی از انواع کار انسان اگر چه بسیار مجمل هم باشد به دست آوریم.

در آینده، انشاء الله تعالی بحث خواهیم کرد که تاکنون در جهان نیروهایی یافت شده، و شاید بعد از این نیروهای دیگری نیز کشف شود: حرکت، سکون، گرما، سرما، الکتریسیته مثبت، الکتریسیته منفی، نور، **ظلمت**، مغناطیس، صوت، رنگ، نیروی اتمی، و بالاخره تبدلات بسیار زیاد شیمیایی، اشکال مختلف و صورت‌های گوناگون نیرو هستند.

چنین به نظر می‌رسد که: راه تأثیر ماده‌ای در ماده دیگر منحصر به این باشد که مقداری از اجزای ماده، در شرایط معین و مخصوصی انقلاب یافته و مبدل به نیروی معین و مخصوصی شده و در ماده دیگر اثر کند، وگرنه دو ماده‌ای که به کلی از هم جدا و غیر مرتبط باشند چگونه می‌توانند در یکدیگر تأثیر کنند؟ بنابراین هر گونه تأثیری که یک جسم در

^۱ ج ۳، ص ۱۸.

^۲ ج ۳، ص ۱۹.

^۳ ج ۴، ص ۱۱۶.

^۴ ص ۱۳۷.

جسم دیگری بکند، در هر شکلی از اشکال نیرو باشد بایستی کار نامیده شود: چنان که حرکت دادن به جسمی کار است، گرم و یا سرد کردن آن و نظایر اینها هم مسلماً تأثیر هستند و بایستی کار نامیده شوند؛ موجب چیست که تنها تحریک را کار بنامیم و تأثیرات زیاد دیگر را از دایره صدق کار، اخراج نماییم؟.

نتیجه این است که: مصرف شدن هر نوع نیرو از بدن انسان، یک نوع از انواع عمل اوست: نیروی متولد از بدن، گاهی در شکل حرکت و گاهی در صورت حرارت و یا برودت و یا غیر اینها از وی ظهور می‌یابد و از بدن او خرج می‌شود، و همیشه در صورت حرکت نمی‌باشد؛ پس نباید عمل انسان را منحصر به حرکت دانست، بلکه: انواع اعمال آدمی، به عدد نیروهایی است که از تن او متولد می‌شوند.

بنابر آن که: انسان، مجموعه کوچکی از جهان بزرگ است؛ نیروهایی که در جهان بزرگ کشف شده و یا خواهد شد بایست در ذات انسان هم نمونه‌ای داشته باشد؛ از حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - روایت شده:

دَوَائِكَ فَيْكَ وَ مَا تُبْصِرُ وَ دَائِكَ مِنْكَ وَ لَا تَشْعُرُ
وَ تَزَعَمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَ فَيْكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ

و شاعری هم در این معنی سروده:

جهان انسان بود انسان جهانی و زین پاکیزه‌تر نبود بیانی

پس فهرست کوچک بسیار مجملی که از انواع اعمال انسان، عجالة بر می‌داریم این می‌شود که: عدد اشکال اعمال انسان به عدد انواع نیروهای جهان است؛ و ما در آینده توضیح خواهیم داد که: عدد نیروهای جهان، بنابر آنکه: مواد، تراکم یافته قوی هستند، شاید از مجموع عدد نیروها و عدد عناصر عالم، کمتر نباشد.

ما چه اطلاعاتی درباره انسان داریم که بتوانیم درباره انواع اعمال وی، به طور قطع حکمی بکنیم؛ ولی پس از دقت در آیات کریمه و احادیث شریفه می‌توانیم بگوییم که بعضی از پندارها و اندیشه‌های وی در صورت نوری از دل وی ساطع می‌گردد و مقداری از کینه‌ورزی‌ها و خصومت‌های درونی او در قیافه ظلمت و تیرگی عجیب در قلب او پنهان می‌شود؛ گاهی دو نفر با اینکه یکدیگر را نمی‌شناسند به همدیگر مایل و راغب می‌شوند و گاهی هم دو نفر، بیهوده و بی‌جهت از هم رم می‌کنند و همدیگر را می‌رانند! اسرار و رموزی که در نهاد آدمی گذاشته شده، عبارت اخرای نیروهایی است که خداوند متعال در ذات او ودیعه گذاشته است.

حقیقت عمل

پس از این همه بحث که تاکنون کردیم، اکنون می‌توانیم بحول الله تعالی و قوته در بحث و فحص از حقیقت «عمل کردن» و «کار انجام دادن» وارد شویم:

با نظرهایی که از لحاظ ضعف و شدت تعمق، متفاوت هستند، تعریف‌هایی گوناگون، که همه آنها صحیح و برگشت همه آنها به یک معنی می‌باشد، می‌توان در مقام بیان حقیقت عمل، ایراد کرد، تعریف‌هایی که ذیلاً می‌نگاریم مانند تعاریف فیزیکی، از بیان حاق ذات عمل، عاری هستند و فقط مظاهر و نتایج و عواقب اعمال را تا اندازه‌ای مشروح‌تر می‌نمایانند.

آیا تا کنون برای بشر میسر شده است که به حقیقت چیزی واقعاً پی ببرد، و حدّ تام آن را حقیقتاً پیدا کند؟ به عقیده نگارنده، معرفت حقیقی هیچ چیزی در جهان ممکن نیست: حدّ هر چیز، مرکب از جنس و فصل آن است، پس بسائط چون جنس و فصل ندارند قابل تحدید نیستند؛ و اما مرکبات، اگر جنس و فصل آنها بسیط باشد و یا بالاخره به جزء بسیط برسند، باز فاقد حد خواهند بود و اگر متسلسلا هر جنس و فصل دارای جنس‌ها و فصل‌های دیگری باشند، پس یافتن آنها برای بشر، که عمر محدودی دارد غیر ممکن است؛ پس تحدید به طور مطلق محال است.

و ایضاً، وسیله دانستن و شناختن، در این زندگی، فقط حواس پنج گانه است و راه دیگری برای پی بردن به اشیاء برای بشر نیست، و واضح است که با آنها تنها ظواهر و مظاهر را می‌توانیم درک کنیم؛ پس راهی برای درک حقائق نداریم و ذوات اشیاء (ماده باشند و یا نیرو) مطلقاً از ما مستور می‌باشند.

عمل کردن انسان، این است که: با حواس خمسه خود از جهان اطلاع بیابد، و با سایر اعضای خود در موجودات آن دخل و تصرف نماید؛ عمل انسان این است که قلب وی اعضای او را وادار به اطاعت کند و آنها هم از آن اطاعت کنند؛ عمل کردن، مصرف نمودن نیروی بدن است؛ عمل کردن، تلطیف مواد بدن است؛ عمل صادر شده، عصاره تن است؛ عمل کردن، خرج و مصرف نمودن خویشتن است؛ عمل کردن، تغییر و تعویض خویشتن است؛ عمل کردن، ذخیره ساختن خویشتن است؛ عمل کردن، ساختن ساختمان کنونی بدن است؛ عمل کردن، ساختن ساختمان آینده خویشتن است؛ عمل کردن، تبدیل خود به لذت و یا درد آخرت است؛ عمل کردن، تبدیل مواد جهانی، به نعمت‌های بهستی و یا به نعمت‌های دوزخی است؛ بعضی از جملات فوق، در بحث‌های ذیل توضیح داده می‌شود.

عصاره‌گیری از ماده

مصادیق ماده، در لطافت و غلظت متفاوت هستند، جامد غلیظتر از مایع، و مایع هم غلیظتر از بخار است که لطیف‌ترین قسم ماده است، و همین بخار هم افراد گوناگونی دارد که در لطافت باز با هم فرق فاحش دارند، اینک می‌گوییم:

لطیف‌ترین قسم بخار، هر قدر رقیق‌تر هم باشد، باز به لطافت و رقت نیرو نمی‌رسد: نیرو موجودی است که در شدت لطافت، به نهایت درجه ممکن رسیده است؛ و اگر ماده بخواهد که دارای لطافت نیرو گردد چاره‌ای جز این نیست که آماده تصعید شود و عصاره آن گرفته شود و نیرو گردد؛ بنابراین، نیرو عصاره و چکیده ماده می‌باشد، پس عمل کردن که عبارت از تبدیل بدن به نیرو است، در واقع عبارت است از: تلطیف بدن و تصعید آن و عصاره‌گیری از آن.

خرج کردن و عوض نمودن و ذخیره ساختن خود

بنابر اینکه انسان، موجودی مادی است، و بنابر آنچه که تاکنون شرح گردید که: هر کس با عمل کردن، اجزائی از ذات خود را مصرف می‌کند، فهمیده می‌شود که: عمل کردن، خرج کردن خویشتن است؛ از حضرت رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - روایت شده: *مَثَلُ الذی لَا یُتِمُّ صَلَواتَهُ کَمَثَلِ حَبْلِی حَمَلتِ حَتّی إِذا دَنَا نِفاَسُها أَسْقَطتْ فَلَها هِیَ ذاتُ حَمَلٍ*

وَلَا ذَاتٌ وَّلَدٌ^۱ از این حدیث عجیب فهمیده می‌شود که: نماز گزار، چه نماز خود را کامل بخواند و یا نا تمام، مقداری از ذات خود را از خود بیرون می‌کند؛ و به عبارت دیگر چیزی از خود می‌زاید و قدری از بدن خویش را خرج می‌کند، پس اگر به طور کامل بخواند، مانند آبستنی است که وقت طبیعی وضع حملش رسیده و بچه‌ای زاییده که در کوچکی او را شاد می‌کند و در بزرگی از او دستگیری می‌نماید و اگر نا مقبول و ناتمام به جا آورد، مانند حامله‌ای است که حمل خود را سقط کرده، نه دارای بچه‌ای شده و نه امید بچه زاییدن درباره او باقی مانده؛ یعنی: نماز گزار (و البته هر عمل نیک در این باره مانند نماز است) مقداری از ذات خود را خرج می‌کند و مانند حامله‌ای است که یا بچه می‌زاید و یا جنین می‌اندازد.

و بنابر آنچه که در بحث‌های سابق از تحقیق گذرانیدیم، اجزائی از انسان که با عمل کردن، از بدن او بیرون می‌شود و از او جدا می‌گردد، پیش از اراده عمل، در شکل مواد بدن، از خون و گوشت و پوست و غیر اینها بود. و پس از آنکه عمل صدور یافت تغییر شکل داده و یک سره عوض می‌شود، ماده بود نیرو می‌گردد؛ پس انسان با هر عملی که به جا می‌آورد قدری از خود را عوض می‌کند و نیرو می‌گرداند؛ و هر انسانی در تمام ساعات شب و روز بلا انقطاع در عوض کردن خویشتن است.

اجزایی که از انسان، در صورت نیروهای گوناگون اعمال، خارج شده و به مصرف می‌رسند: در خارج از ساختمان کنونی او و یا در داخل آن، بدون اینکه عدمی به آنها راه بیابد (البته با آن شکل که در آینده انشاء الله تعالی بیان خواهد شد) الی الابد محفوظ و مصون می‌مانند؛ این است معنای اینکه: انسان با انجام دادن هر عملی، مقداری از خودش را ذخیره می‌سازد.

چیزی که لازم است به عنوان مقدمه، در فهم و قبول مطالب فوق، داشته باشیم این است که: انسان، موجودی مادی است؛ ذیلاً بحثی به همین عنوان، عقد می‌کنیم:

انسان، موجودی مادی است

انسان چیست و چگونه موجودی است؟ مادی است و یا بی بعد و مجرد؟ عده نسبتاً زیادی از دانشمندان، و شاید بتوان گفت: همه فلاسفه و عرفا، انسان را موجودی نامرئی و غیر محسوس و غیر ملموس و فاقد بعد و غیر جسم شناخته‌اند، و این بدن را خارج از حقیقت او گرفته و به منزله مرکب و یا کشتی و یا شهری که در آمدش اختصاص به حاکم آن دارد! شناسانیده‌اند (رجوع شود به کتاب‌های^۲: اخلاق ناصری، اسفار، جامع السعادات، معراج السعاده).

ولی قرآن در هشت مورد^۳ تصریح فرموده که: انسان موجودی است که از گل آفریده شده است؛ چنان که می‌فرماید: خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ^۴ و بنابر این، انسان در نظر قرآن موجودی مادی و محسوس و ملموس و دارای ابعاد و جسم است؛ و الحق مفاد آیات کریمه، با فطرت بشری مطابق می‌باشد و قابل فهم وجدان است؛ ولی بر عکس، نظریه فلاسفه و

^۱ مستدرک الوسائل، ج ۱، آخر ص ۱۷۳. مثل کسی که نماز خویش را تمام به جا نمی‌آورد (کامل نمی‌خواند) مثل آبستنی است که حمل خود را نگاه می‌دارد، تا وقتی که زاییدنش نزدیک شد آن را سقط می‌کند، نه حامله می‌ماند و نه صاحب فرزند می‌شود.

^۲ به ترتیب به ج ۹، ص ۱۳ و ج ۱، ص ۵۴، ص ۷، ص ۱۱.

^۳ المعجم المفهرس.

^۴ انعام (۶) / آیه ۲. شما را از گلی آفرید.

عرفای یاد شده کاملاً بر خلاف بدهت می‌باشد و قبول آن بسیار مشکل و اگر با دقت نظر کنیم غیر ممکن است؛ وقتی کسی انسانی را می‌بیند، اصلاً بخاطرش خطور نمی‌کند اینکه می‌بیند انسان نیست و مرکبی و یا نوعی کشتی برای اوست! هیچ کس نمی‌تواند قبول کند که در موقعی که انسانی را می‌بیند، او را نمی‌بیند و مرکب او را می‌بیند، با خود او نمی‌تواند تماس بگیرد و با کشتی او مصافحه می‌کند!! بلی انسان از گل آفریده شده است.

در خبر است: **إِنَّ رَجُلًا سَأَلَ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ أَيُّ النَّاسِ أَفْضَلُ؟ فَأَخَذَ قَبْضَتَيْنِ مِنْ تَرَابٍ فَقَالَ أَيُّ هَاتَيْنِ أَفْضَلُ؟ النَّاسُ خُلِقُوا مِنْ تَرَابٍ، فَأَكْرَمُهُمْ أَتَقَاهُمْ؛^۱** بلی مردم همه از خاک آفریده شده‌اند؛ و در قرآن کریم فرموده: **مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى^۲** (ضمیرهای مفرده به زمین بر می‌گردند) و در شش آیه دیگر^۳ هم تصریح شده که: انسان از خاک آفریده شده است چنان که فرموده: **خَلَقَكُمْ مِنْ تَرَابٍ؛^۴** حق است که: انسان از خاک ساخته شده است.

چه داعی داریم که ما انسان را غیر از انسان محسوس بشماریم، و بعداً در بحث معاد، در فهم معاد انسان محسوس، ناراحت شویم؛ مهم‌ترین علت که موجب شده که انسان را موجودی روحانی که در قفس مادی تن اسیر شده باشد، خیال کنند، این بوده است که دیده‌اند: آدمی تعقل می‌کند، اندیشه دارد، از معلومات به مجهولات می‌رسد؛ و چون در پیش خود مسلم گرفته‌اند که تعقل و تفکر از ماده صادر نمی‌شود؛ پس روحی را فرض کرده‌اند که از غیر ماده بوده و از عالم بالا آمده باشد و تعقل و تفکر هم کار او بوده باشد.

قرآن کریم بطلان این تصور را مدت‌هاست که بیان فرموده، ولی مردم چون سرمست باده یونان و سایر باستانیان بوده‌اند، چنین تصور کرده‌اند که: هر کس انسان را موجودی مادی بداند، و تعقل را مولود ماده انگارد، سخنی بر خلاف دین گفته، و قانون الهی را منکر شده است!!!

این شما و این قرآن کریم: در قرآن کریم، چنان که تعقل را بخود انسان نسبت داده و بسیار فرموده: **لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ.^۵** به قلب گوشتی هم نسبت داده است چنان که فرموده: **فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا،^۶** و تعقل با قلب و شنیدن با گوش، را ردیف هم شمرده: **أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا،^۷** و در ذیل همین کریمه تصریح فرموده که: مراد قلبی است که در سینه جای دارد: **الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ.**

راستی برای بیان مادی بودن انسان، چه بیانی و واضح‌تر و روشن‌تر از این کریمه می‌توان یافت: **أُنْتَبِئُكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا^۸** چه جای استبعاد است؟ ما بالوجدان می‌بینیم که انسان متعقل از زمین می‌روید، و تعقل از موجود مادی صدور می‌یابد، و جمیع شئون زندگی و حیات، از ماده زاییده می‌شوند؛ ما با فلاسفه مادی خصومت جاهلانه نداریم تا در هر مساله‌ای به

^۱ مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۳۸، س ۱۲. مردی از عیسی بن مریم - علیه السلام - پرسید: چه کسی افضل مردمان است؟ پس عیسی دو مشت خاک برداشت و فرمود: کدام یک از این دو افضل است؟ مردم همه از خاک آفریده شده‌اند، عزیزترین آنان کسی است که پرهیزکاریش بیشتر است.

^۲ طه (۲۰) / آیه ۵۵ از خاک آفریدیمتان و در خاکتان بر می‌گردانیم و از خاک بیرون‌تان می‌آوریم و روایت شده که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - اشاره به زمین کرد و فرمود: **إِنِّهَا أُمَّكُمْ وَ هِيَ بِكُمْ بَرَّةٌ** (بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۹۴) زمین مادرتان است و نسبت به شما مادر مهربان و خوبی است.

^۳ المعجم المفهرس.

^۴ روم (۳۰) / آیه ۲۰. شما را از خاکی آفرید.

^۵ بقره (۲) / آیه ۱۶۴. برای مردمی که تعقل می‌کنند.

^۶ حج (۲۲) / آیه ۴۶. تا برای ایشان دل‌هایی باشد که با آنها تعقل کنند.

^۷ حج (۲۲) / آیه ۴۶. یا گوش‌هایی که با آنها بشنوند.

^۸ نوح (۷۱) / آیه ۱۷. و خداوند رویانید شما را از زمین رویدنی.

طور حتم مخالفت آنها را اختیار نماییم؛ ما نباید در عوض اینکه در کشف حق کوشاتر شویم، از فهم حق باز بمانیم؛ اگر مادین، به جز بدن محسوس، چیز دیگری درک نمی‌کنند، ما باید بدن، و روح آنرا، هر دو را درک کنیم؛ و این موجب نمی‌شود که انسان را به جز اینکه می‌بینیم بگیریم و یا روح را به جز حیاتی که از خود تن متولد می‌شود بیانگاریم! سخن را با کلام دو دانشمند، تمام می‌کنیم:

روح، فرزند جسم است

روحانی‌های ملا صدرا جسمانی‌های لطیف گردیده است! ایشان، روح و روحانی را به جز آنچه که از ماده متولد می‌شود نمی‌داند؛ روح در نظر وی همان جسم است که برگشته و روح گردیده است؛ چنین می‌گوید: ^۱ نفس آدمی، آخرین صورت‌های جسمانی و افضل آنهاست، و اول معنای روحانی و ادون آنهاست؛ زیرا که حدوث نفس، جسمانی و بقایش روحانی است و همانا نفس، با استعداد بدن حادث می‌گردد و با ملکه‌های رسوخ یافته و صورت ذاتی شده، باقی می‌ماند؛ ^۲ و نیز گوید: انسان، تدریجاً انسان می‌گردد، در آغاز قوه‌ای هیولائی بود، بعد تراب و طین و پس از آن نطفه و علقه و سپس حیوان شد، و بالاخره حیوانی متفکر و متصرف در امور می‌شود و اگر توفیق یارش شود جوهری قدسی و روحی الهی می‌گردد؛ ^۳ همو گفته: آخرت خانه‌ای است که فرزندان ارواح، از شکم‌های مادران اشباح، در آنجا زاییده می‌شوند. ^۴ انتهی و البته ما سخن ایشان را تا آنجا که ما را یاری می‌دهد می‌آوریم نه این که آنها را مطلقاً تصویب نماییم.

و آقای سید محمد حسین طباطبائی می‌گوید: نسبت نفس به جسم، جسمی که نفس بالاخره از آن حادث و مخلوق می‌گردد (این جسم، همان بدن است که نفس از آن انشاء می‌شود) با وجه بعیدی به منزله میوه از درخت و روشنایی از روغن است.

نتیجه دو بحث فوق این است که: او، تو، من، یعنی: افراد انسان، هنگامی جسم بودیم و اینک باز جسم هستیم و لکن جسمی که ارتقاء یافته و دارای زندگی عالی انسانی شده است و این زندگی و روح او، از جسم او بیرون آمده است؛ روح و جسم، دو پدیده از یک حقیقت هستند، چنان که ماده و نیرو دو صورت از یک ذات می‌باشند.

ساختمان کنونی و آینده انسان

ساختمان کنونی انسان و بدن دنیوی وی، مایه‌اش از جهان و سرمایه‌اش خوراک و هوا و نور و غیر اینها از امثال اینهاست؛ واضح است که اخذ کردن این مذکورات از جهان با انجام دادن اعمالی، مانند عمل تغذی و عمل تنفس، تحقق می‌پذیرد و پس از آنکه اخذ گردیدند بایستی که جهازات متعددی، اعمال گوناگون دیگری انجام بدهند تا مواد اخذ شده از جهان، به اشکال تازه‌ای در آیند و در اعضای بدن انسان به جزئیات مقبول شوند؛ پس ساختمان کنونی انسان با دو گونه عمل، ساخته و پرداخته می‌گردد که قسمت نخست، ارادی و از روی دلخواه و قسمت دوم خود کار و بی‌نیاز از اراده است؛ این است معنای جمله‌ای که سابقاً گفتیم: عمل کردن، ساختن ساختمان کنونی بدن است.

^۱ اسرار الآیات، ص ۶۱، س ۲۴.

^۲ در این قسمت اخیر، بحث مفصل در آینده داریم.

^۳ اسرار الآیات، ص ۵۸، س ۱۴، نقل به اختصار.

^۴ اسرار الآیات، ص ۴۰، س ۲۷، نقل به اختصار.

ولی البته ناگفته پیداست که: بدن انسان، در عین اینکه ساخته اعمال اوست، خود آن اعمال و عین آنها نیست؛ مثلاً در خوردن، چیزی که بدن انسان از آن ساخته می‌شود خوراک است و نیروهایی که در برداشتن و به دهان گذاشتن و جویدن و به معده فرو بردن و هضم کردن و سپس پخش کردن آن به اعضاء و اجزای بدن و غیر اینها، مصرف می‌شود و از بدن انسان بیرون می‌ریزد، عبارت اخیری اعمال او هستند که از او صدور می‌یابند.

هر چه بر بدن انسان، از مواد جهان افزوده می‌شود، در راه انجام دادن دو گونه اعمال، دوباره از وی در شکل نیروهای مختلف مصرف می‌شوند: اعمالی که برای ساختن ساختمان کنونی او لازم است (به طوری که شرح گردید) و اعمال دیگری که در زندگی روزمره از وی صادر می‌شود، مانند اینکه: سخن می‌گوید، می‌نویسد، می‌خندد، گریه می‌کند، راه می‌رود، گوش می‌دهد، برمی‌دارد، می‌گذارد، نگاه می‌کند، تولید مثل دارد و بسیاری دیگر از اعمالی که در زندگی وی از او سر می‌زند و شمردن یکایک آنها دشوار است.

این اجزا که از بدن انسان با انواع کار کردن، نیرو گردیده و مصرف می‌شوند، چنان که متذکر شده‌ایم، از خود انسان هستند ولی البته لطافت یافته و از غلظت اولیه رها می‌شوند، اول نیرویی غلیظ بودند بعداً ماده‌ای رقیق می‌گردند؛ و چون این نیروها جمعاً بدون کوچکترین نقصان، باقی و محفوظ می‌مانند پس سراسر اعمالی که از یک نفر انسان از آغاز شروع به عمل تا موقع مرگ سر می‌زند همه آنها در واقع خود همان انسان هستند که تلطیف گردیده و نگاه داشته می‌شوند و مجموعه آنها ساختمان بسیار لطیفی برای انسان تشکیل می‌دهند؛ این است معنای آنچه که گفتیم: عمل کردن: ساختن ساختمان اخروی انسان است.

این ساختمان نیرویی، که از عمل فراهم می‌شود، در هر شکلی که تصور شود در این بحث ما فرقی ندارد، ولی تصویری را که از آن داریم، برای خواننده محقق، با کمال اختصار، تصویر می‌نماییم:

چنین به نظر می‌رسد که: ساختمان نیرویی انسان، در بعضی از صفات، نظیر ساختمان مادی او می‌باشد: اگر اعمال چشم را روی یکدیگر چیده و در جای چشم بگذارند و اعمال مغز را در جای مغز و همچنین اعمال هر کدام از اعضا و جوارح را در موضع خود آنها قرار بدهند انسانی بسیار عجیب پیدا می‌شود: انسانی که ساختمان تنش از نیرو خلق گردیده (و ما او را بدین جهت نمی‌توانیم ببینیم که دیگر ماده نیست) انسانی که از خود انسان، و به دست خود او و به دلخواه او ساخته شده و پرداخته گردیده است.

انسانی که از لذت و یا از رنج ساخته می‌شود

بنابر آنچه بیان شد که: ساختمان آینده هر کس از اعمال کنونی او تحقق می‌پذیرد، گفته می‌شود: اگر اعمال او نیک و صالح باشد، وجود اخروی او هم نیک و صالح و لذت بخش خواهد بود؛ و اگر ناشایست و زشت و فاسد باشد مسلماً ساختمان آینده او هم، شرم‌آور و ننگین و پر از درد و رنج خواهد بود؛ مثلاً اگر با چشم خود نگاه‌های ناپسند می‌کند، این نگاه‌های فاسد جمع شده و محفوظ مانده و برای او چشم فاسد اخروی می‌گردد که الی الابد از شکنجه‌اش می‌نالد؛ و یا اگر با زبان خود در زندگی دنیوی این و آن را مانند ماری می‌گزد و گفتار ناپسند می‌گوید، این نیش زدن‌ها و این گزیدن‌ها و این زشت گویی‌ها جمع گردیده و محفوظ مانده و در آخرت زبان او می‌گردند، و این زبان پیوسته او را

عذاب داده و ناراحتش می‌کند؛ زبان و چشم و هر عضو دیگری که ذاتش از فساد آفریده شده و ساختمانش از گزیدن و نیش زدن پرداخته گردیده، چه کاری از آن، جز شکنجه دادن بر می‌آید؟ پناه بر خدا از عمل‌های بد و شر آنها. پس کسانی که اعمال صالح بجا می‌آورند، ساختمان اخروی خود را صالح و فرح بخش می‌سازند که هر دم خوشند و خرمند؛ آنان، خودشان از خودشان لذت می‌برند؛ و اما کسانی که اعمال فاسد به جا می‌آورند ساختمان آینده خود را از درد و رنج می‌سازند و هر دم در عذابی دردناک می‌باشند، خودشان از خودشان در رنجند.

نعمت و نعمت اخروی از مواد دنیوی آفریده می‌شود

بنابر آنچه که تاکنون شرح گردید و از تحقیق گذشت انسان از مواد جهان اخذ می‌کند و بدن خویش را از آنها می‌سازد؛ و بعداً، همین مواد را که جزء بدن او شده‌اند در شکل نیروهای گوناگون کار، از خود مصرف کرده و بیرون می‌ریزد، و سپس همین اعمال، چنان که مفصلاً بحث خواهیم کرد انشاء الله، باقی و محفوظ می‌مانند و در جهان آینده، برای او لذت و یا شکنجه می‌گردند، نعمت‌های بهشتی و یا نعمت‌های جهنمی می‌شوند؛ یعنی: عمل کردن، تبدیل مواد جهان، به نعمت‌های بهشت و به نعمت‌های دوزخ است!

و اما اینکه: بهشت و دوزخ، هر دو اکنون مخلوق و موجود هستند، حق است، و منافاتی با این بحث ما ندارد؛ تفصیل ان شاء الله تعالی در آینده.

و کریمه مبارکه: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُوا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ**^۱؛ بهشتیان به هنگام دخول به بهشت می‌گویند: سپاس خدا را که وعده‌ای را که به ما داده بود راست گردانید و زمین را به ما ارث رسانید که از هر جای بهشت که بخواهیم جای می‌گیریم چه نیکوست پاداش عاملان (زمر / آیه ۳۹) به وضوح دلالت می‌کند که: بهشت از زمین آفرینش می‌پذیرد؛ و البته زمین در اثر اتساع، بی‌پایان خواهد شد آنگونه که بهشت توصیف شده است و اکنون هم اجزای پایان ناپذیری را شامل است و در تقسیم آن هرگز به اجزای بی بعد نمی‌رسیم.

^۱ زمر (۳۹) / آیه ۷۴.

۲- مکان و زمان عمل محدود به دنیا و زندگی دنیاست

با مرگ، عمل ختم می‌شود

انسان موادی را از جهان می‌گیرد و جزء بدن خود می‌کند یعنی: غذا می‌خورد و آب می‌آشامد و از هوا تنفس می‌کند و نور می‌گیرد، و همین خوراک و آب و هوا و نور را تغییر شکل داده و از آنها بدن خود را می‌سازد، و سپس این اجزا را از بدن خویش در شکل نیرو، بیرون می‌ریزد؛ طریق ساختمان بدن، و طرز کار کردن کارخانه تن همین است؛ پس قدرت و توانایی آدمی، از مواد جهان، کسب می‌شود، به این معنی که؛ نخوردن و نیاشامیدن و نفس نکشیدن و نور نگرفتن و امثال اینها، معادل و مساوق با ناتوانی محض است، و قدرت بر عمل هم، حاصل اکل و شرب و تنفس و اخذ نور است؛ و چون با مرگ، روزی انسان از دنیا تمام می‌شود و رزق وی از مواد جهان به آخر می‌رسد، مدت صدور عمل از انسان هم به انجام می‌رسد، و اجل مسمی پایان می‌یابد، و دیگر نمی‌تواند از جهان در شکل ماده بگیرد، و از بدن در شکل نیرو پس بدهد.

پس مکان و زمان عمل، فقط دنیا و زندگی دنیوی است و آن گاه که مدت عمر به سر رسید نه کسی ستمگری تواند کرد و نه دادگری، نه نانی به بیچاره‌ای تواند بخشید و نه نانی از مظلومی تواند ستاند، نه عبادتی می‌تواند به جای آورد و نه موافقتی با شیطان تواند نمود، نه دانشی تواند اندوخت و نه جهلی را دور تواند نمود؛ خلاصه: دست آدمیزاد با رسیدن مرگ، هم از حسنات و هم از سیئات یکباره کوتاه می‌شود؛ و سلسله عمل که حلقه‌های آن از هنگام تولد، در هر آن به یکدیگر تداخل کرده و بدون انقطاع در هر زمان از انسان صدور می‌یافت و بر روی هم انباشته می‌گردید، رشته‌اش با وصول موت به آخر می‌رسد و انقطاع می‌پذیرد.

پس بازار منحصر بفرد تحصیل دانایی و تنها دبستان کسب توانایی، همین جهان و همین زندگی موجود است و هر کس باید هم اکنون در فکر خود باشد و فرصت را غنیمت شمرد؛

يٰۤاَصْحٰٓ اِنَّكَ رَاحِلٌ فَنَزَوْدِ	فَعَسَاكَ فِى ذٰلِیْوِمٍ تَرَحَّلُ اَوْغَدِ
لَا تَغْفَلَنَّ فَاَلْمَوْتُ لَیْسَ بِغَافِلٍ	هِيَہَاتَ بَلْ هُوَ لَلْاِنَامِ بِمَرۡصَدٍ
فَلِیَاۤتِیۡنَ مِنْہٗ عَلَیۡكَ بِسَاعَةٍ	فَتَوَدَّ اَنَّكَ قَبَلَهَا لَمۡ تُوَلِّدِ
وَلَتَخْرُجَنَّ اِلَی الْقُبُوْرِ مُجَرَّدًا	مِمَّا شَقِیۡتَ بِجَمَعِہِ صُفۡرَ الْیَدِ
اِعْمَلْ عَلٰی مَہَلٍ فَاِنَّكَ مِیۡتٌ	وَ اَخَّرَ لِنَفْسِکَ اَیُّہَا الْاِنۡسَانُ
فَکَانَ مَا قَدَّ کَانَ لَمۡ یَکُ اِذۡ مَضٰی	وَ کَانَ مَا هُوَ کَانَ قَدَّ کَانَ

آیاتی از قرآن کریم

آیات بسیاری نیز در قرآن کریم یافت می‌شوند که بحث فوق را می‌رسانند و صریحاً دلالت می‌کنند بر اینکه: مکان و زمان عمل، محدود به دنیا و زندگی دنیاست و در جهان‌های بعد از مرگ، به طور مطلق، هیچ عملی از هیچ کسی

میسور نخواهد بود؛ مثلاً فرموده: إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً فِيمَا تَرَكْتُ^۱ و ایضاً: فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ^۲؛ و ایضاً: رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِن عَدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ^۳؛ و ایضاً: وَ هُمْ يَصْطَرِّحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحاً غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ لَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَ جَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ^۴؛ و ایضاً: وَ انْفِقُوا مِن مَّا رَزَقْنَاكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْ لَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُنُ مِنَ الصَّالِحِينَ^۵؛ و ایضاً: يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ وَ يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ - خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَ قَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَ هُمْ سَالِمُونَ^۶

از این آیات و غیر اینها فهمیده می‌شود که در زندگی‌های پس از مرگ، اعم از اینکه برزخ باشد یا قیامت، کسی قدرت به عمل کردن ندارد؛ نه اینکه خداوند متعال، اعمال آن ایام را به حساب نمی‌آورد بلکه اصلاً کسی نمی‌تواند عملی بکند و حتی اگر برای سجده کردن خوانده شوند باز هم نمی‌توانند سجده کنند؛ خود مردم نیز پس از آنکه مردند این حقیقت را خوب در می‌یابند و برای همین است که هیچ گاه از خداوند متعال اجازه به اعمال نیک نمی‌خواهند چون اگر به فرض محال اجازه هم بدهند باز قادر به عمل نخواهند بود، بلکه پیوسته تقاضای برگشت به زندگی دنیوی را، به خیال اینکه ممکن است، در خواست می‌نمایند.

سخنانی در این باره از امیر المؤمنین - علیه السلام -

روایت می‌کنند که امیر المؤمنین علی بن ابیطالب - علیه السلام - فرموده: إِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابٌ وَلَا عَدَاً حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ^۷؛ و ایضاً: وَ أَشْرَفَتْ بِاطَّلَاعِ الْآلِ وَ إِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارُ وَ عَدَاً السَّبَاقُ وَ السَّبَقَةُ الْجَنَّةُ وَ الْغَايَةُ النَّارُ أَفَلَا تَأْتِبُ مِنْ خُطْبَتِهِ قَبْلَ مَنِيَّتِهِ أَلَا عَامِلٌ لِنَفْسِهِ قَبْلَ يَوْمِ بُوْسِهِ الْآلِ وَ أَتِكُمْ فِي أَيَّامِ أَمَلٍ مِّن وَرَائِهِ أَجَلٌ، فَمَنْ عَمِلَ فِي أَيَّامِ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ فَقَدْ نَفَعَهُ عَمَلُهُ وَ لَمْ يَضُرَّهُ أَجَلُهُ وَ مَنْ قَصَرَ فِي أَيَّامِ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ فَقَدْ حَسَرَ عَمَلُهُ وَ ضَرَّهُ أَجَلُهُ^۸؛ و ایضاً: فَاعْمَلُوا وَ انْتُمْ فِي نَفْسِ الْبَقَاءِ وَ الصَّحْفُ مَنْشُورَةٌ وَ التَّوْبَةُ مَبْسُوطَةٌ وَ الْمُدْبِرُ يُدْعَى وَ الْمُسَيِّئُ يُرْجَى، قَبْلَ أَنْ يَحْمَدَ الْعَمَلُ وَ يَنْقُضِيَ الْأَجَلَ وَ يُسَدَّ بَابُ التَّوْبَةِ وَ تَصْعَدَ

^۱ مؤمنون (۲۳) / آیه ۹۹ و ۱۰۰. آن گاه که مرگ یکی از آنان را در می‌یابد، می‌گوید پروردگارا مرا برگردان، امیدوارم در آنچه گذاشته‌ام کار نیکی بکنم.

^۲ شعراء (۳۶) / آیه ۱۰۲. کاش زندگی دنیوی برای ما بار دیگری میسور می‌شد تا از مؤمنان می‌شدیم.

^۳ مؤمنون (۲۳) / آیه ۱۰۷. پروردگارا ما را از آتش بیرون آور، اگر باز به اعمال بد عود کردیم پس برآستی ما از ستمکارانیم.

^۴ فاطر (۳۵) / آیه ۳۷. آنان در میان آتش دوزخ فریاد می‌زنند و می‌گویند: پروردگارا ما را بیرون آور تا عمل نیک، جز آن چه که می‌کردیم، بکنیم. آیا به شما عمر ندادیم، عمری که هر کس که می‌خواست می‌توانست متذکر گردد و برای شما پیغمبر آمد، پس (بجشید عذاب را) یاوری برای ستمکاران نیست.

^۵ منافقون (۶۳) / آیه ۱۰. خرج کنید از آن چه که به شما روزی داده‌ایم پیش از آن که کسی از شما را مرگ دریابد و بگوید پروردگارا چرا مرا مدت کمی به تأخیر نیانداختی تا حق را تصدیق نمایم و از صالحان گردم.

^۶ قلم (۶۸) / آیه ۴۲ و ۴۳. روزی در زحمت شدیدی می‌افتند و برای سجده کردن خوانده می‌شوند ولی نمی‌توانند سجده کنند، دیدگانشان بی‌حرکت و به پایین است، خواری آنانرا فرا گرفته و به راستی به سجده کردن خوانده می‌شدند، آن گاه که نمرده و سالم بودند.

^۷ نهج البلاغه، ج ۱، ص ۸۹، س ۴؛ و ارشاد القلوب، ص ۲۶۷، امروز روز عمل است و حساب نیست و فردا روز حساب است و عمل نیست.

^۸ نهج البلاغه، ج ۱، ص ۶۶. به راستی دنیا از شما رو برگردانیده و اعلان به جدایی کرده است و آخرت به شما رو آورده و نزدیک است که سر برآورد، آگاه باشید که امروز روز کوشش است و فردا وقت پیش قدم شدن و پیش برد بهشت است و آخر راه دنیا آتش است؛ آیا کسی نیست که پیش از رسیدن مرگ از گناهانش توبه نماید؟! آیا کسی نیست که برای خویشتن پیش از روز بیچارگی‌اش کاری کند؟! آگاه باشید که شما در روزهای آرزویی به سر می‌برید که به دنبال آن اجل فرا می‌رسد؛ پس هر کس در ایام آرزو، پیش از رسیدن اجل، عمل بکند، کردارش سودش می‌دهد و رسیدن اجل زیانش نمی‌زند؛ و هر کس در روز آرزو پیش از آمدن مرگ کوتاهی بکند، پس درباره‌ عملش زیان می‌بیند و اجلس به او ضرر می‌زند.

الملائكة؛^۱ و ايضاً: اَعْمَلُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ عَلَىٰ أَعْلَامٍ بَيِّنَةٍ فَاطْرِيقُ هِجٍ يَدْعُو إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَ أَنْتُمْ فِي دَارٍ مُسْتَعْتَبٍ عَلَىٰ مَهَلٍ وَ فَرَاغٍ وَ الصُّحُفُ مَسْشُورَةٌ وَ الْأَقْلَامُ جَارِيَةٌ وَ الْإِبْدَانُ صَحِيحَةٌ وَ الْإِلْسُنُ مُطْلَقَةٌ وَ التَّوْبَةُ مَسْمُوعَةٌ وَ الْأَعْمَالُ مُقْبُولَةٌ.^۲

مردهای که مانند زنده‌ها، عمل دارد

گفتیم که انسان، نمی‌تواند عملی بکند؛ مفهوم این اصل کلی این است که رشته عمل هر کسی با مرگ وی انقطاع می‌یابد؛ اینک می‌خواهیم از مرده‌ای سخن گوئیم که مانند زنده‌ها عمل دارد و با اینکه مرده است ولی هنوز سلسله عملش به پایان نرسیده است؛ و این قضیه مناقض با بحث‌های پیش ما نبوده و استثنائی هم نیست، و با ورود به اصل بحث، مطلب روشن می‌شود:

از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - روایت شده: سَنَةُ تَلَحُّقِ الْمُؤْمِنِ بَعْدَ مَوْتِهِ: وَكَذَلِكَ يَسْتَغْفِرُ لَهُ وَ مَصْحَفٌ يَخْلُفُهُ وَ غَرَسٌ يَغْرِسُهُ وَ قَلِيبٌ يَجْفَرُهُ وَ صَدَقَةٌ يُجْرِيهَا وَ سَنَةٌ يُؤَخِّدُهَا مِنْ بَعْدِهِ؛^۳ و ايضاً: يَتَّبِعُ الرَّجُلَ بَعْدَ مَوْتِهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: صَدَقَةٌ أَجْرَاهَا اللَّهُ فِي حَيَاتِهِ فَهِيَ تَجْرِي لَهُ بَعْدَ وَفَاتِهِ وَ سَنَةٌ هَدَىٰ سَنَّتِهَا فَهِيَ يُعْمَلُ بِهَا بَعْدَ مَوْتِهِ وَ وَلَدٌ صَالِحٌ يَدْعُو لَهُ؛^۴ این نمونه روایات زیاد هستند و لکن نباید تصور شود که بحث‌های سابق را نقض می‌کنند.

آنچه که در سابق اثبات شد این است که انسان پس از مرگ نمی‌تواند عملی بکند؛ و این دسته روایات هم دلالتی ندارد که انسانی یافت شده باشد که پس از مرگ نیز عمل کند، بلکه فقط این قدر می‌رسانند که برخی از اعمال با مرگ عامل، از ثمره دادن نمی‌افتد، بلکه تا انقراض جهان کنونی، برای عامل خویش، سود می‌رسانند مثل اینکه عامل آنها نمرده و پیوسته عمل نیک بکند.

روایات فوق درباره مردمانی است که زندگانی آنان تمام شده و اعمال نیکشان تمام نشده است؛ و ممکن است که مردمانی هم باشند که زندگی‌شان تمام شده، و اعمال شرشان، باز در رویدن باشد.

نماند ستمکار بد روزگار بماند بر او لعنت کردگار

در قرآن کریم هست: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَا تَوْأَمُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ.^۵

معلوم است که لفظ «الناس» شمول بر همگان، از گذشتگان و آیندگان دارد؛ پس مرد کافری که مرده است پیوسته لعنت بدو می‌رسد و عذابش می‌دهد یعنی: اعمالی که در موقع زندگی بجا آورده، از گفتار و کردار ناپسند و اضلال مردم و ستمگری، چنان در جهان، ریشه دوانیده و پا بر جا شده‌اند که تا انقراض دنیا، تبعات و ثمرات تلخ، ببار آورده و بر

^۱ نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۵۷. شما که هنوز هستید و نمرده‌اید کار کنید، در حالی که نامه‌ها گشاده و برگشت به سوی خدا برای همه میسر است و اعراض کننده خوانده می‌شود و برای گناهکار جای امید باقی است؛ پیش از آن که عمل خاموش شود و مهلت تمام گردد و مدت به سر آید و باب برگشت به خدا بسته شود و فرشتگان موظف به عمل، بالا روند.

^۲ نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۶. عمل کنید خدا شما را رحمت کند به نشانه‌های آشکار (و راه نمایان است و به جایگاه سلامت می‌خواند) اکنون که شما در زندگی هستید می‌توانید خداوند متعال را خشنود سازید و مهلت و فراغت دارید و نامه‌ها باز و قلم‌ها در جریان و بدن‌های سالم و زبان‌ها رها و توبه مسموع و اعمال مقبول است.

^۳ وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۶۵۲، ۸ و ۹. شش خیر است که پس از مرگ مؤمن، به او می‌رسند: فرزندی که برایش آموزش بطلبد و قرآنی که بعد از او بماند و کشتی که آن را به کارد و چاه آبی که آن را بکند و صدقه‌ای که در جریان گذارد و طریقه نیکویی که بعد از او آن را بگیرند و بروند.

^۴ وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۶۵۲، ۴ و ۵. سه فضیلت به دنبال مرد پس از مرگ می‌رود: صدقه‌ای که در زندگی خویش برای خدا به جریان گذارد بعد از وفات او نیز برایش جاری خواهد بود و طریقه هدایتی که آن را معمول نماید و پس از وفاتش بر طبق آن عمل شود و فرزند صالحی که برایش دعا نماید.

^۵ بقره (۲) / آیه ۱۶۱. کسانی که کفر ورزیدند و در اعتقاد و عمل کافرانه مردند، بر آنان باد لعنت خدا و همه فرشتگان و همه مردمان.

عامل بدبخت خود، لاحق می‌گردند؛ نه اینکه انسان، پس از مردن هم می‌تواند عمل بجا آورد؛ از حضرت امام باقر - علیه السلام - روایت شده: مَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ أَوْزَارٍ مِّنْ عَمَلٍ بِهِ وَلَا يَنْقُصُ أَوْلَائِكَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْئاً؛^۱ بنابراین، بدعت گذارانی که، به طریقه ناپسندشان رفتار می‌شود، روز به روز، بر وزر و گناهانشان افزوده می‌شود، اگر چه سالیان دراز است که مرده و از عمل ناتوان شده‌اند.

انسان، پس از مرگ

از آنچه تحقیق گردید، نتیجه می‌شود که این اکل و شرب و این تنفس و این اخذ نور و این نگاه کردن و استماع نمودن و لمس کردن و چشیدن و بوییدن و اندیشیدن، و اینگونه تحصیل علم کردن و این معاشرتها و توالد و تناسل، که خداوند جهان آفرین در این زندگی به ما عطا فرموده، و خلاصه هر کاری که انجام دادن آن، مستلزم صرف نیروهای بدن بوده و خسته کننده و کاهش دهنده باشد، در زندگی‌های پس از مرگ، نامیسور و غیر ممکن خواهد بود؛ در خبر است که: حضرت رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فرمود: أَكثَرُوا مِنْ قَوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قَبْلَ أَنْ يُحَالَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهَا؛^۲ چنان که در زندگی‌های پیشین نیز چنین بوده است.

خصوصیاتی که انسان پس از مرگ دارا خواهد بود و حالاتی که بر وی طاری خواهد شد، این حقیقت را که ما در صدد تحقیق و اثبات آن هستیم، تأیید و تقویت می‌کنند و اختلافات بسیار زیادی که در میان دو نشأه زندگی هست ما را به طور قهری به مطالب عمیق‌تری سوق داده و هدایت می‌کنند که از جمله آنها سر مقاله ما است: مکان و زمان عمل، محدود به دنیا و زندگی دنیا است.

اینک چند اختلاف و تفاوت را که در میان دو نشأه هست، ذیلاً متعرض می‌شویم و استقصای باقی را به عهده محققین متتبع می‌گذاریم.

نعمتهای اخروی کاهش نمی‌پذیرند

یکی از فرقهای دنیا و آخرت این است که: نعمت‌های آخرت، کلیتاً ثابت و برقرار هستند و کاهش‌پذیر و تمام شدنی نیستند و خداوند متعال در آنها اصلاً انقضاء و پذیرش کاهش را نگذاشته است؛ به خلاف نعمت‌های دنیوی، که عموماً نقصان‌پذیر می‌باشند و به تدریج، روی به کاهش گذاشته و کم‌کم کمتر شده و بالاخره تمام می‌شوند؛ و برای همین است که دنیا دار تزاحم و مضایقه است، و زندگی اخروی، چنان سعه و گشایش دارد که تا ما در این زندگی هستیم، تصور آن را هم، به طور حقیقی نمی‌توانیم بکنیم؛ خداوند متعال، فرموده: إِذَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ - مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ؛^۳ و ایضاً: إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ.^۴

^۱ وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۹۶، س ۳۶ و ۳۷. آنان که باب ضلالتی را به مردم یاد می‌دهند به اندازه وزر و وبال کسانی که بر آن عمل نمایند برای‌شان وزر و وبال خواهد بود و اینان از اوزار آنان، چیزی نمی‌کاهند.

^۲ کشف الغمّه شعرائی، ج ۱، ص ۲۶۵، س ۳۲ و ۳۳. بسیار بگویند لا اله الا الله پیش از آن که در میان شما و آن مانعی پیدا شود

^۳ نحل (۱۶) / آیه ۹۵ و ۹۶. حقیقت این است که آن چه در نزد خداوند است، برای شما بهتر است اگر بدانید، آنچه در نزد شما است پایان می‌پذیرد و تمام می‌شود و آنچه که در نزد خداوند است، همیشه باقی است.

^۴ ص (۳۸) / آیه ۵۴. همانا روزی ما این است که پایانی برای آن نیست، و هیچ وقت تمام نمی‌شود.

نعمت‌های بهشت را در اینکه در آنها مضایقه‌ای نیست، و هیچگونه تنگی در آنها وجود ندارد، تشبیه به علم کرده‌اند که هزاران فرد انسان، علم واحدی را کسب می‌کنند هیچ کدام از آنان کوچک‌ترین مزاحمتی، برای دیگری ندارد و این به جهت این است که: علم، سعه و گشایش دارد، به خلاف سایر نعمت‌های دنیا که دو نفر هم در آنها نزاع می‌کنند تا چه رسد به هزاران؛ و نیز نعمت‌های بهشت را در اینکه کاهش‌پذیر نیستند، به چراغ تشبیه فرموده‌اند؛ در مباحثه‌ای که حضرت امام باقر - علیه السلام -، در شام با یک نفر از علمای مسیحی کرده است، ضمناً هست: نصرانی گفت: مرا خبر ده از آنچه دعوی می‌کنید که میوه‌های بهشت، بر طرف نمی‌شود، هر چند از آن تناول می‌کنند باز به حال خود هست، آیا در دنیا نظیری دارد؟ حضرت فرمود که: بلی نظیر آن، در دنیا، چراغ است که اگر صد هزار چراغ، از آن بی‌فروزند، کم نمی‌شود.^۱

انسان نیک، در آخرت رنج ندارد

گفتیم که صدور هر نوع کار، از هر فرد انسان، نوعی خستگی در وی بار می‌آورد و انجام دادن کار، بدون مصرف کردن قدری از قوای بدن، غیر ممکن است؛ و بنابراین، زندگی دنیوی حتی در لذیذترین اعمال، و خوشایندترین کارها، پیوسته با نوعی رنج توأم است؛ و کار و رنج در دنیا، دو متلازم غیر منفک می‌باشند؛ و چون زندگی دنیوی نمی‌تواند جدا از کار کردن باشد، فلذا محال است که رنج از زندگی دنیوی جدا شود؛ ولی در زندگی اخروی، برای نیکوکاران، هیچ رنجی نیست؛ چنان که خداوند متعال، از اهل بهشت، حکایت فرموده: لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ؛^۲ پس نتیجه می‌گیریم که نوع کار دنیا، در آخرت نیست.

و باید دانست که در آخرت نه فقط نیکوکاران، از کارهای خسته کننده دنیا و زندگی آمیخته به رنج این زندگی، فارغ هستند؛ بلکه بدکاران هم، با اینکه طالب اعمال خسته کننده دنیوی می‌باشند و از پیشگاه حضرت پرودگاری، با اصرار هر چه تمام‌تر، امکان انجام دادن آنها را خواستار می‌شوند، ولی پاسخ منفی می‌شنوند؛ چنان که می‌فرماید: فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالْآثَارُ مَثْوَى لَهُمْ وَإِنْ يَسْتَعْجِلُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ؛^۳ نتیجه این است که: در آخرت، اخذ ماده و تبدیل آن به قوه و مصرف کردن آن در شکل کار، امکان ندارد؛ و از این قضیه، بهشتیان شادمان، و دوزخیان، اندوهناکند.

زندگی در نشأه آینده فردی است

فرق فاحشی که در میان دو نشأه هست، این است که: زندگی در این نشأه، اجتماعی است؛ خداوند متعال فرموده: تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ؛^۴ ولی زندگی در جهان آینده، به طور حتم، فردی خواهد بود؛ چنان که فرموده: وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا؛^۵ و ایضاً: وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ؛^۶

^۱ منتهی الامال، ج ۲، ص ۷۵. عین عبارت به اختصار، نقل گردید.

^۲ فاطر (۳۵) / آیه ۳۵ در بهشت نه رنجی به ما می‌رسد و نه خستگی.

^۳ فصلت (۴۱) / آیه ۲۴. اگر صبر کنند جایگاه‌شان آتش است و اگر بهانه آورند عذری از آنان پذیرفته نمی‌شود.

^۴ مائده (۵) / آیه ۲. در نیکوکاری و پرهیزکاری، به همدیگر کمک کنید و در گناه و دشمنی، یکدیگر را معاونت ننمایید.

^۵ مریم (۱۹) / آیه ۹۵. جمیع کسانی که در آسمان‌ها و زمین می‌باشند، در روز قیامت به پیشگاه خداوند متعال، تنها می‌روند.

^۶ انعام (۶) / آیه ۹۴. به پیشگاه ما تنها آمدید چنان که در نخستین بار هم شما را تنها آفریده بودیم.

آقای طباطبائی می‌گوید: «سلطنت، در زندگی اخروی، در جمیع احکام حیات، فقط برای خود وجود انسانی است، و وجود دیگری، اثری در او به عنوان مشارکت و معاونت در امر زندگی، ندارد؛ و اگر این نظام طبیعی که در جهان مادی، مشاهده می‌کنیم، در عالم آخرت هم بوده باشد، لازم می‌آید که در آنجا نیز، زندگی تعاونی و اشتراکی، حکمفرما گردد، ولی انسان، این طرز زندگی را پشت سر گذاشته و روی به سوی پروردگار خویش آورده، و کلیه علوم عملیه‌اش، از وی باطل گردیده است؛ و دیگر برای استخدام و تصرف و مدنیّت و اجتماع تعاونی، و نیز برای هیچ کدام از احکام آن، که در دنیا به لزوم آنها حکم می‌کرد، لزومی نمی‌بیند، و برای او جز مصاحبت عمل خویشتن و نتیجه حسنات و سیئات، چیز دیگری نیست؛ و آنچه برای او آشکار است فقط حقیقت امر است.»^۱

بدیهی است که در زندگی فردی، اعمالی که به اجتماع، نیاز دارد کلیتاً غیر قابل تحقق می‌باشند و انسان اخروی تنها خود را دارد و به جز خویشتن، چیز دیگری ندارد.

و لازم است توجه شود که زندگی فردی که زیست هر کسی با خود او بوده باشد، هیچ منافاتی با تجمع ندارد، تجمعی که در ذات زندگی دخیل نیست؛ پس آیه مبارکه: *عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ*^۲ و امثال آن که تجمع و رو به رو نشستن بندگان خدا را می‌رسانند، با آیاتی که در این بحث، نقل کردیم، مناقضی ندارند؛ و پس از آنکه مسلم گردید که هر انسانی در آخرت، با عمل خویش بوده و زیست وی، با عمل مختص به خود او خواهد بود، چه مانعی دارد که افراد انسان، با تشابه اعمال، در درجه‌ها و در که‌های متشابه از بهشت و دوزخ قرار گرفته، و مجاور یکدیگر باشند چنان که فرماید: *هُم وَ أَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأُرَائِكِ مُتَكُونُونَ*^۳

زمان، در آخرت توقف می‌کند

یکی از اختصاصات جهان آینده، این است که: ساعت، یعنی جزء زمان، در آن، جریان نخواهد داشت؛ به خلاف جهان کنونی که هر جزئی از زمان جریان دارد تا جزء بعدی فرا می‌رسد؛ دلیل ما فرمایش خداوند متعال است: *يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي*^۴؛ چنان که در مجمع البیان^۵ هم فرموده: کاف در «یسئلونک» مفعول اول است، و «عن الساعة» در جای مفعول دوم است، «ایان مرسیها» متعلق به مدلول سؤال است. تقدیر این است «قائلین ایان مرسیها» و ارساء به معنی اثبات است و مُرسی^۶ هم، چون اسم زمان است از ارساء بقربینه «ایان» که به معنی سؤال از زمان است، پس به معنی زمان ارساء و اثبات است پس خلاصه معنی چنین می‌شود: از زمان اثبات و نگه داشتن ساعت، از تو سؤال می‌کنند؛ و از تتبع استعمالات ماده «رسو» در قرآن کریم، به دست می‌آید که «راسی» چیزی است که بعد از حرکت، ثابت گردد، و ارساء هم، به معنی اثبات و نگه داشتن بعد از اجراء است؛ پس با این قرینه هم، می‌فهمیم که مقصود پرسش کنندگان، این بوده است که: زمان، که در این زندگی، مانند جریان کشتی‌ها در اقیانوس‌ها پیوسته در

^۱ المیزان، ج ۲، ص ۲۱۶.

^۲ صافات (۳۷) / آیه ۴۴. بر روی نیمکت‌هایی رو به روی یکدیگر قرار دارند.

^۳ یس (۳۶) / آیه ۵۶. آنان و ازواج‌شان، در سایه‌های بر سریرهای و تخت‌ها تکیه کنندگانند.

^۴ اعراف (۷) / آیه ۱۸۷. می‌پرسند از تو ساعت را که نگه داشتن آن کی خواهد بود؟ بگو همانا علم بر آن در نزد پروردگار من است.

^۵ ج ۴، ص ۵۰۵.

^۶ مُرسی به ضم میم و سکون رای مهمله و فتح سین مهمله، مصدر میمی و به معنی ثبوت و ایستادن است، ضد جریان و یا به معنی اثبات و نگه داشتن است، ضد اجراء؛ لازم و متعدی آمده است.

حرکت و شنا کردن است، کی، ثابت خواهد شد؟ و خداوند متعال، که زمان را اکنون جاری گردانیده، کی آن را ثابت و متوقف خواهد کرد؟

کلمهٔ ساعت،^۱ به طوری که از خود همین کریمه و امثال آن، از قرآن کریم استفاده می‌شود، و همچنین از سایر اطلاقات و استعمالات آن، در زبان عرب اصیل، به دست می‌آید، به معنی جزء وقت است؛ و با الف و لام عهد حضوری به معنی اکنون می‌آید، و بعدها هم در آلتی که با آن، حساب زمان را می‌فهمند حقیقت یافته است؛ پس لفظ «الساعة» در این کریمه ابتدائاً به معنی قیامت است، منطبق با آن می‌شود؛ با این مقدمات، به طور واضح فهمیده می‌شود که معنی کریمه این است: می‌پرسند از تو زمان را که کی نگه داشته خواهد شد و از جریان خواهد افتاد؟.

از لحن آیه پیداست که سؤال کنندگان، پیش از این سؤال، یاد گرفته بودند، و می‌دانستند که وقتی می‌رسد که ساعت یعنی جزء زمان، از جریان افتاده و ثابت و متوقف می‌ماند، ولی آن وقت را نمی‌دانستند که کی و پس از چند مدت فرا می‌رسد و برای تعیین آن به مقام پرسش آمده‌اند؛ و خداوند متعال هم در مقام پاسخ دادن، به اصل پرسش آنان متعرض نشده و فرموده که این، چه سؤال است؟ و ساعت چگونه توقف می‌کند؟ بلکه سؤال آنان را سؤال صحیحی و پرسش درستی تلقی فرموده و غلطی در آن ندیده تا اصلاح فرماید، جواب داده که دانستن این وقت که شما خواهان دانستن آن هستید، مخصوص ذات اقدس باری تعالی است، این علم نزد خداست و باید نزد خدا بماند.

از اینکه زمان، در این جهان، در گردش است و در جهان آینده از گردش می‌افتد فهمیده می‌شود که: چون این جهان، جهان جریان و تغییر است و هیچ چیز باقی و پایدار نیست، و ذوات و جواهر اشیاء پیوسته در حرکت و دائماً در انقلاب می‌باشند، پس بالطبع ناظرین این تغییرات، در میان دو حال یک چیز، فاصله‌ای را تصور می‌کنند، و نام این فاصله را زمان می‌گذارند؛ و منشأی برای انتزاع ذهنی زمان، جز تفاوت یافتن موجودات، چیز دیگری نیست؛ برای این که: **زمان، از امور تحقق‌دار نیست، و مانند وجود و سایر انتزاعیات است که بدون انتزاع و تصور آنها، زندگی دنیوی انسانی بدین طرز که هست غیر میسور است؛ و آدمی تا در این دنیا هست، آینه ذهن خود را از تصور و انتزاع اینگونه معانی، نمی‌تواند فارغ بدارد؛ ولی جهان آینده، چون دار بقا و جاویدان است، و هر کس هر چه دارد دائماً دارای آن است و هر چیز پیوسته و الی الابد پایدار خواهد بود و اصلاً موت و فنا به معنی عدم، در آن سرای، راه ندارد؛ و خلاصه: چون آن جهان از تبدل صور و تغییرات موجودات، یک سره پاک است فلذا تصور فاصله میان تغییرات و حالات هم، به عنوان سالبه به انتقای موضوع، به نظر نخواهد رسید؛ پس در زندگی اخروی، زمان انتزاع نخواهد شد؛ برای اینکه منشأی برای انتزاع زمان در آنجا نخواهد بود.**

به جز اینکه گفتیم با چه طریق دیگری معمای وقفه زمان را می‌توانیم حل نماییم؟ و بنابر آن گفته می‌شود که بناچار هیچ کدام از این اعمال که در این زندگی از افراد بشر سر می‌زند، در آنجا از هیچ فرد انسان، صادر نخواهد شد برای اینکه اعمال کنونی عبارت اخرای تغییر دادن می‌باشند؛ و معلوم است که در هر جا تغییری رخ دهد، حتماً دو حال پیدا

^۱ ساعت، از سوع است بر وزن فلس و به معنی ضایع شدن و تلف گشتن است، و به معنای جزء زمان استعمال شده است، به این تناسب که اجزاء زمان را بقائی نبوده و پیوسته ضایع شده و از بین می‌روند؛ و الف و لام در «الساعة» در این کریمه برای جنس است نه برای عهد و گرنه لازم می‌آید که قیامت کبری که خراب شدن سراسر عالم است، هم اکنون در جریان باشد و در این آیه هم از موقع ثبوت آن سؤال شده باشد.

می‌شود و دو حال، میانه‌ای و فاصله‌ای باید در ذهن داشته باشد، تا دو بودن آن دو حال، به تصور برسد؛ پس زمان، انتزاع خواهد شد، و اجزای وقت و ساعت به گردش خواهند افتاد.

و از حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - کلام بسیار عمیقی نقل شده که در عین اینکه مختصر و کوتاه است، معنایی مفصل و شرحی مطول، در ضمن خود گرفته است؛ در نظر ما این خبر شریف، با آیه مبارکه فوق، نظیر یکدیگر بوده، و یک مدلول را تقریباً می‌رسانند؛ فرموده: **الدَّهْرُ، مَا الدَّهْرُ؟ قَائِمٌ بِاعْمَالِكُمْ**^۱؛ یعنی: **موجودی در جهان بنام روزگار نیست و این روزگار که همه مردم، آن را تصور می‌کنند، در خارج از ذهن تحققی و تذوتی ندارد، قوام حقیقت روزگار با اعمال خود شماهاست؛ تا هنگامی که این اعمال از شما صادر می‌گردند، طبعاً و قهراً شما هم ذهن خود را از فهمیدن معنای روزگار و دهر، خالی و فارغ نخواهید یافت؛ برای اینکه دو عمل در ذهن انسان، فاصله‌ای از همدیگر خواهند گرفت و نیز ذهن وی از هر عملی که انجام می‌یابد، تغییری و تبدیلی خواهد فهمید، و دو تغییر هم، میانه‌ای با یکدیگر خواهند داشت، و همین میانه و فاصله است، که به نام روزگار و دهر و زمان و غیر اینها خوانده می‌شود؛ ولی هنگامی که اجل و مدت معین شده عمل، به سر رسید، و آدمی از نفس کشیدن و نگاه کردن و سخن گفتن و فهمیدن فروماند، آن وقت است که دیگر برای روزگار در نظر وی، مفهومی باقی نخواهد ماند!**

بنابراین، این خبر شریف می‌فهماند که: اعمال این زندگی، در آخرت و در زندگی‌های پس از مرگ، وجود خواهد داشت، یعنی تغییر و تبدیلی از بشر، صادر خواهد شد؛ پس مفهومی هم، برای واژه روزگار و دهر، در نظر وی باقی نخواهد ماند؛ و معنایی برای وقفه زمان، جز اینکه مفهوم روزگار، از نظر وی گم شود و از تصور وی دور گردد، نیست.

میرزا احمد نقیب الممالک سروده:^۲

دانی آن خسرو خوبان چه زمانم بسر آید آن زمانم بسر آید که زمانم بسر آید

از دو کریمه سوره مبارکه الرحمن هم، می‌توانیم مساله توقف زمان را بفهمیم و یا لاقلاً، نسبت به آن نزدیک‌تر شویم و انس بیشتری با آن بیابیم؛ می‌فرماید: **كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ**^۳؛ و **اَيْضاً: سَتَفْرُغُ لَكُمْ آيَةُ الثَّقَلَانِ**^۴؛ ضمیر هو به رب تبارک و تعالی بر می‌گردد، و کل یوم ظرف است و به تقدیر فی مفعول فیه است، و تقدیر کلام این است: **الرَّبُّ فِي كُلِّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ**؛ یعنی پروردگار در هر روزی در کاری است، در هر روزی، کار دیگری دارد، کار امروزی او غیر از کار دیروز و غیر از کار فردای اوست؛ یعنی: آن ذات مقدس چون که رب و پرورنده است، فلذا به طور دائم با کارهای متغائر، به جهان و موجودات آن، تغییر داده و آن را می‌پروراند، و از حالی به حال دیگر می‌گرداند؛ و پس از آنکه خداوند متعال، این کلام مبارک را می‌فرماید، باز می‌فرماید: روزی فقط برای شما، ای افراد انس و جن، مشغول خواهیم شد، یعنی کار دیگری نخواهیم داشت، ما خواهیم بود و شما، دیگر هر روز در شأنی و در کاری نخواهیم بود، از تغییر دادن به جهان فارغ خواهیم شد، زیرا که امر تربیت و پروریدن به آخر می‌رسد؛ بیشتر از یک کار نخواهیم داشت؛ ما خواهیم بود و شما.

معلوم است که لازمه قضایای ذکر شده این است که دیگر در آن روز برای تصور کردن زمان، منشأی نباشد، و زمان از عالم تصور هم، برای انتزاع و تصور زمان، همانا تغییر جهان و موجودات آن در اثر تغییر دادن پروردگار متعال

^۱ حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۷۷، س ۱۹. روزگار چیست روزگار؟ قوام روزگار با اعمال شماهاست.

^۲ آثار عجم، ص ۲۶۲ و ۲۶۳، س ۲.

^۳ الرحمن (۵۵) / آیه ۲۹. پروردگار در هر روزی در کاری است.

^۴ الرحمن (۵۵) / آیه ۳۱. به زودی برای شما فارغ خواهیم شد، ای انس و جن؛ یعنی به شما رسیدگی خواهیم کرد.

است؛ و در صورتی که فرض شود که حضرت پروردگاری، تمامی کارهای امروزی دنیوی را که غیر از هم می‌باشند، به آخر برساند، و بیشتر از یک شغل پیش نگیرد، چه تغییری در جهان پدید خواهد آمد، که دو حال و فاصله میان آن دو، که زمان است به تصور برسد؟.

اگر وقفهٔ زمان در عالم آخرت، به تمام معنی کلمه، صحیح درآید، بنابر آن بایستی گفت که: عالم آخرت، ارتقاء و ارتفاع ندارد، بلکه جهان ثبوت و استقرار است، و قانون حرکت جواهر، مانند جریان زمان، با وقوع قیامت انقراض خواهد یافت؛ و این مساله، اگر چه با لایتناهی بودن نعمت‌های بهشتی، قابل جبران است، برای اینکه فرضی از ارتقاء و ارتفاع درجات، با غیر متناهی بودن لذاذ هم حاصل است؛ ولی باز این مساله، مشکلی است که لازم است حل شود، و دشواری است که بایستی بدان پرداخته شود.

جائی که طلب هست و نیاز نیست

زندگی دنیوی به طوری است که تا آدمی به نعمتی نیازمند نگردد، از وصول به آن هم، لذتی نمی‌برد، و همچنین هر چیز که مورد احتیاج نشود، مطلوب هم واقع نمی‌گردد، پس کلیت طلب هر چیز بر فقدان آن و نیاز بر آن، دلالت می‌کند؛ و جمیع اعمال انسان در این جهان، در مدار فقر می‌چرخد؛ و محرک وی به کوشش، همانا رفع فقر و نیاز است: تا آدمی گرسنه نشود، میل خوردن در وی پدیدار نمی‌گردد، و تا تشنه نشود، از آشامیدن، لذتی نمی‌برد؛ ولی در زندگی پیشین و همچنین در زندگی آینده و پسین، این چنین نبوده و نخواهد بود، بلکه در آنجا جوع نبوده و اکل هم بوده است و تشنگی نبوده و نوشیدن هم بوده است، و عریانی وجود نداشته و لباس هم وجود داشته است؛ خداوند متعال خطاب به آدم کرده و فرمود: **إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَى - وَ أَنَّكَ لَا تَطْمَؤُنُ فِيهَا وَ لَا تَضْحَى؛^۱** و ایضاً: **يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا؛^۲** و اما دربارهٔ زندگی پسین، مساله واضح است و در بحث‌های سابق، اثبات کردیم که در بهشت آینده نفاق و کاهش نیست و می‌دانیم که گرسنگی و تشنگی، نوعی از کاهش است و خداوند متعال دربارهٔ بهشت آینده فرموده: **أَلَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ.^۳**

اکنون می‌گوییم به طور کلی، اعمال انسان در این جهان، برای وصول به چیزی است که او آن را فاقد و به آن نیازمند است؛ پس در صورتی که در بهشت فقدان نیست و نیاز وجود ندارد، چگونه می‌توانیم برای وجود اعمال دنیوی در آنجا وجهی بیابیم و به جز اینکه گفته شود: بودن اعمال دنیوی در بهشت، دلالت بر وجود فقر در آنجا می‌کند، چه می‌توان گفت؟ و چه فایدهٔ دیگری از وجود آنها در آنجا می‌توان گرفت؟.

^۱ طه (۲۰) / آیه ۱۱۸ و ۱۱۹. برایت در بهشت این هست که تو در آنجا گرسنه نمی‌شوی و لخت نمی‌مانی و تو در آنجا تشنه نمی‌شوی و احساس گرما نمی‌کنی.

^۲ بقره (۲) / آیه ۳۵. ای آدم، تو و زوجهات، در بهشت ساکن شوید و از میوه‌های آن به فراوانی در هر گوشه و کنار آن در هر جایی که دلخواه شما باشد بخورید.

^۳ ق (۵۰) / آیه ۳۵. برای ایشان هست در بهشت آنچه بخواهند، و در نزد ما زیاده‌تر از آن هست.

امتیازات ازواج بهشتی

شیخ ابوالفتوح رازی^۱ رضوان الله تعالی علیه در تفسیر کریمه لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ^۲، نوشته است: ایشان را جفتانی باشد پاکیزه، زوج، مرد و زن را گویند؛ مجمع البیان^۳ و بیضاوی^۴ نیز تصریح بر آن کرده‌اند.

بنابراین، هر چه که در مرد و یا زن، در این زندگی موجب استکراه و تنفر است و به ضد پاکی و پاکیزگی است از معایب خلقیه، مثلاً: بول، غایط، منی، حیض، نفاس، استحاضه، زاییدن، آب دهن، اخلاط سینه، آب بینی، چرک بدن، و یا خلقیه مانند: مکر، حيله، دروغ، فریب و جز اینها، چنان که مفسرین از عامه و خاصه تصریح کرده‌اند، از ازواج بهشتی، به حکم خداوندی، مسلوب و مرتفع خواهد بود.

ازواج بهشتی نیرویی دارند که پایان ندارد و تمام نمی‌شود؛ در خبر است که رسول اکرم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فرموده: مَنْ بَنَى مَسْجِدًا فِي الدُّنْيَا بَنَى اللهُ لَهُ بِكُلِّ شِبْرٍ (أَوْ بِكُلِّ ذِرَاعٍ) مَسِيرَةَ أَرْبَعِينَ أَلْفَ عَامٍ مَدِينَةً مِنْ ذَهَبٍ وَفِضَّةٍ وَدُرٍّ وَ يَاقُوتٍ وَ زَمْزَرِدٍ وَ زَبْرَجْدٍ؛ فِي كُلِّ مَدِينَةٍ أَرْبَعُونَ أَلْفَ قَصْرِ، فِي كُلِّ قَصْرِ أَرْبَعُونَ أَلْفَ دَارٍ، فِي كُلِّ سَرِيرٍ زَوْجَةٌ مِنَ الْحَوَرِ الْعَيْنِ، وَ لِكُلِّ زَوْجَةٍ أَلْفُ أَلْفٍ وَصِيفٍ وَ أَرْبَعُونَ أَلْفَ أَلْفٍ وَصِيفَةٍ، فِي كُلِّ بَيْتٍ أَلْفُ لَوْنٍ مِنَ الطَّعَامِ، وَ يُعْطَى اللهُ وَبِهِ مِنَ الْقُوَّةِ مَا يَأْتِي عَلَى تِلْكَ الْأَزْوَاجِ وَ عَلَى ذَلِكَ الشَّرَابِ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ.^۵

ازواج بهشتی، هرگز از لذت بردن از یکدیگر خسته و ملول نمی‌شوند، و بدن‌های لطیف‌شان از روی هفتاد پارچه لباس، پدیدار است در ضمن حدیث طویلی از حضرت امام صادق - علیه السلام - روایت شده: يَقُولُ وَلِيَّ اللهُ إِذْ نَوَّاهَا فَتَنْزَلُ فَيَبْتَدِرُ إِلَيْهَا أَلْفٌ وَصِيفٍ وَ أَلْفٌ وَصِيفَةٍ، يُبَشِّرُوهَا بِذَلِكَ فَتَنْزِلُ إِلَيْهِ مِنْ حَيْمَتِهَا وَ عَلَيْهَا سَبْعُونَ حُلَّةً مَنَسُوجَةً بِالذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ مُكَلَّلَةً بِالذَّرِّ وَ الْيَاقُوتِ وَ الزَّبْرَجْدِ، صَبْعُ مَسْكٍ وَ الْعَنْبَرِ بِالْوَانِ مَخْتَلِفَةٍ، يُرَى مَخَّ سَاقِهَا مِنْ وَرَاءِ سَبْعِينَ حُلَّةً... فَإِذَا دَنَّتْ مِنْ وَلِيِّ اللهِ أَقْبَلَ الْخُدَامُ بِصِحَافِهِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ، فِيهَا الدَّرُّ وَ الْيَاقُوتُ وَ الزَّبْرَجْدُ فَيُبَشِّرُوهَا عَلَيْهَا ثُمَّ يَعَانِقُهَا وَ تَعَانِقُهُ فَلَا تَمَلُّ وَلَا يَمَلُّ.^۶

ازواج بهشتی پیوسته باکره و الی الابد عذرا می‌باشند؛ روایت شده: زندقی به حضرت امام صادق - علیه السلام - گفت: كَيْفَ تَكُونُ الْحَوْرَاءُ فِي كُلِّ مَا أَتَاهَا زَوْجُهَا عَذْرَاءٌ؟ قَالَ: إِنَّهَا خُلِقَتْ مِنَ الطَّيِّبِ، لَا تَعْتَرِيهَا عَاهَةٌ وَلَا تُخَالِطُ جَسْمَهَا آفَةٌ.^۷

۱. ج ۱، ص ۱۰۴.

۲. بقره (۲) / آیه ۱۰.

۳. ج ۱، ص ۶۴.

۴. ص ۲۰.

۵. بحارالانوار، ج ۳، ص ۳۴۶، س ۲۴ تا ۲۷. هر کس در دنیا مسجدی بنا کند، خداوند برای او به هر وجبی «یا به هر ذراعی» شهری به وسعت سیر چهل هزار سال، از طلایی و نقره‌ای و دری و یاقوتی و زمردی و زبرجدی، بنا می‌کند. در هر شهری چهل میلیون قصر هست در هر قصر چهل میلیون خانه هست، در هر خانه چهل میلیون اتاق هست، در هر اتاق چهل میلیون تخت هست، بر هر تخت زوجه‌ای زیبا و درشت چشم هست، و برای هر زوجه‌ای میلیون خدمتکار پسر و چهل میلیون خدمتگزار دختر هست، در هر خانه میلیون سفره هست، بر هر سفره چهل میلیون ظرف هست، در هر ظرف چهل میلیون رنگ خوراک هست، و خداوند به دوست خود آن قدر نیرو عطا می‌فرماید که می‌تواند هر روز به این ازواج، و به این خوردنی و نوشیدنی رسیدگی نماید.

۶. بحارالانوار، ج ۳، ص ۳۳۷، س ۱۰ تا ۱۳. دوست خدا می‌گوید: به زوجه‌ام اذن دهید تا به سوی من پایین آید، پس هزار خدمتکار پسر و هزار خدمتکار دختر، به سوی او روان می‌شوند، مزده‌اش می‌دهند که زوجش او را می‌طلبد؛ پس او از چادر خود فرود می‌آید در حالی که هفتاد حله بافته شده از طلا و نقره در بر کرده، و تاج از در و یاقوت و زبرجد بر سر نهاده با الوان گوناگون مشک و عنبر رنگ آمیزی گردیده، مغز ساقش از زیر هفتاد حله نمایان است... پس هنگامی که به دوست خدا نزدیک شود، خدمتگزاران با ظرف‌های بزرگ خود که در آنها در و یاقوت و زبرجد می‌باشد، به او روی آورده، و آنها را بر وی نثار می‌کنند؛ پس هر دو، دست بگردن یکدیگر می‌اندازند نه این خسته می‌شود نه آن ملول.

۷. بحارالانوار، ج ۳، ص ۳۳۰، س ۱۳. چطور حوریه در هر بار که زوجش پیش او آید، باکره می‌شود؟ فرمود: برای اینکه او از خوشی و پاکیزگی آفریده شده، نه بلایی او را فرا گیرد و نه دردی با بدنش آمیزش یابد.

ازواج بهشتی که همان حوریان باشند، در کنار نهرهای فردوسی از زمین بهشت می‌رویند؛ در حدیث وارد است که:^۱
 حضرت صادق - علیه السلام - فرمود: إِنَّ خَيْرَ نَهْرٍ فِي الْجَنَّةِ عَلَى حَافَتِي ذَلِكَ النَّهْرِ حَوَارِ نَابِتَاتٍ، كُلَّمَا قُلِعَتْ وَاحِدَةٌ نَبَتَتْ
 أُخْرَى! و با سند صحیح روایت شده که: آن حضرت - علیه السلام - فرمود: إِنَّ فِي الْجَنَّةِ نَهْرًا حَافَتَاهُ حَوْرٌ نَابِتَاتٌ، فَاِذَا مَرَّ
 الْمُؤْمِنُ بِأَحَدِيهِنَّ فَأَعَجَبْتَهُ فَاَتَلَعَهَا فَاَنْبَتَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَكَانَهَا!^۲

و از حضرت رسول اکرم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - روایت شده: مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ غُرِسَتْ لَهُ شَجْرَةٌ فِي الْجَنَّةِ مِنْ
 يَاقُوتَةٍ حُمْرَاءَ مَنبِئِهَا فِي مَسْكِ أَيْضٍ أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ وَ أَشَدُّ بِيَاضًا مِنَ التَّلْجِ وَ أَطْيَبُ رِيحًا مِنَ الْمَسْكِ فِيهَا امْتَالُ ثَدْيِ الْإِبْكَارِ تَلْعُو عَنْ
 سَبْعِينَ حُلَّةً!^۳ این خبر شریف علاوه بر این که دلالت می‌کند که: درخت کاشته شده در بهشت، حوری می‌گردد و مانند
 دختران باکره، پستان بار می‌آورد، چنان پستانی که برآمدگیش از زیر هفتاد پیراهن هشتی که در بر می‌کند، نمایان
 می‌شود؛ دلالت می‌کند ایضاً بر اینکه: حوری بهشتی، شربتی بسیار گوارا هم هست، چنان شربتی که نظیرش در دنیا
 نیست!

بلی از برخی از اخبار و حتی از بعضی از آیات، محتملاً چنین بر می‌آید که: ازواج بهشتی از سایر نعمت‌های بهشتی،
 جدایی ندارند و با آنها متحدند. موجود واحدی درعین اینکه درخت است حوری هم هست، مرکب هم هست، رضوان
 خدا هم هست و غیر اینها.

از حضرت رسول اکرم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - روایت شده: لَمَّا أُدْخِلْتُ الْجَنَّةَ رَأَيْتُ الشَّجَرَةَ تَحْمِلُ الْحُلِيَّ وَ الْحُلَّلَ،
 اسْفَلُهَا خَيْلٌ بُلُقٌ وَ أَوْسَطُهَا الْحَوْرُ الْعِينُ وَ فِي أَعْلَاهَا الرِّضْوَانُ؛^۴ الْحَدِيثُ؛ وَ فِي قُرْآنِ هَسْت: أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ -
 فِي سِدْرٍ مَحْضُودٍ - وَ طَلْحٍ مَنضُودٍ - وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ - وَ مَاءٍ مَسْكُوبٍ - وَ فَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ - لَا مَقْطُوعَةٍ وَ لَا مَمْنُوعَةٍ - وَ فُرْشٍ مَرْفُوعَةٍ -
 إِنَّا أَشْأَانَاهُنَّ إِشْءَاءً - فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا - عُرْيًا أَثْرَابًا - لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ؛^۵ باید بدانیم که: صفت جمع را اگر مؤنث سماعی و غیر
 حقیقی باشد، به صیغه مفرد مؤنث می‌آورند؛ مانند: آبار معطله، به اعتبار این که: جمع مؤنث جماعت است؛ و اگر مؤنث
 حقیقی باشد صفت آن را با الف و تا جمع می‌بندند؛ مانند: قاصرات الطرف و مقصورات فی الخیام که در توصیف حوریان
 بهشت گفته شده است.

۱. بحارالانوار، ج ۳، ص ۳۳۷، س ۲۷ و ۲۸. با اختصار نقل شد؛ حقیقت این است که: خیر نهری در بهشت است که در هر دو کناره آن حوریانی روئیده‌اند، هر
 وقت یکی از آنها چیده می‌شود دیگری می‌روید!

۲. بحارالانوار، ج ۳، ص ۳۳۷، س ۳۰. از کافی از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از ابن ابی عمیر از حسین بن عثمان از ابو بصیر (و این اشخاص همه از
 طرف علمای رجال، توثیق شده‌اند) حضرت صادق - علیه السلام - فرمود: واقع این است که در بهشت نهری هست که در هر دو کنارش حوریانی روئیده‌اند!
 وقتی که مؤمن به یکی از آنان می‌رسد از او خوشش می‌آید و او را می‌چیند، پس خداوند عز و جل یکی دیگر را در جای او می‌رویند؛ این خبر شریف، در
 روضه کافی نیز در ص ۲۳۱، شماره ۲۹۹ با همین سند مذکور است.

۳. کافی، ج ۲، ص ۵۱۷، س ۲. هر کس بگوید لا اله الا الله، برای او درختی از یاقوت سرخ در بهشت کاشته می‌شود؛ این درخت در میان مشک سفیدی روئیده
 و از عسل شیرین‌تر و از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر است و مانند دختران باکره‌ای دارای پستان است که از زیر هفتاد حله برآمدگی آن نمایان و پدیدار
 است.

۴. مرآة العقول، ج ۲، ص ۴۶۹، س ۳۱. آن گاه که مرا داخل بهشت کردند، دیدم «آن» درخت را که زیورها و حله‌ها با خود بر می‌دارد، پایش اسب‌های ابلق
 است و میانش حور العین و در بالایش رضوان و خوشنودی می‌باشد.

۵. واقعه (۵۶) / آیه ۲۷ تا ۳۸. یاران جانب راست، چیستند یاران جانب راست؟ در میان درختان بی‌خاری هستند؛ و در میان درختان منظم چیده شده‌ای
 هستند؛ و در سایه کشیده شده‌ای هستند؛ و در «کنار» آبی ریزان «آبشار» قرار دارند؛ و در «میان» میوه فراوان که نه قطع می‌شود و نه باز داشته می‌شود هستند؛ و
 در میان فرش‌هایی بالا آمده می‌باشند؛ ما آنان را آفریدیم آفریدنی پس آنان را باکره شوهر دوست قرار دادیم و همسال با یاران جانب راست گردانیدیم.

و ایضاً؛ به جمع مؤنث سماعی و غیر حقیقی، ضمیر مفرد مؤنث «هی» بر می‌گردانند، و به جمع مؤنث حقیقی هم، ضمیر جمع مؤنث «هُنَّ» بر می‌گردانند؛ اینک در آیات مورد بحث، می‌بینیم که مرجعی برای ضمیر «هن» جز فرش (و یا به اضافه فاکهه و ماء و ظل و طلح و سدر، به احتمال بسیار ضعیف) چیز دیگری نیست؛ پس فرش با دلالت هن، حوریان باکره و شوهر دوست می‌باشد؛ و چون در توصیف آن، مرفوعه گفته شده، نه مرفوعات، پس معنای فرش، فرش‌هاست؛ نتیجه این می‌شود که: در بهشت، فرش‌ها، حوری هم هستند؛ و به احتمال ضعیف دیگر، درختان و سایه‌ها و آب‌ها و میوه‌های بهشت، همه حوری و پری هستند.

روایات دیگری هم در اتحاد نعمت‌های بهشت هست، از امیر المؤمنین - علیه السلام - روایت شده: *انَّ فِي الْجَنَّةِ شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ اعْلَاهَا الْحُلُّلُ وَ مِنْ اسْفَلِهَا خَيْلٌ بُلِقٌ مُسْرَجَةٌ ذَوَاتُ اجْنِحَةٍ لَا تَرَوْتُ وَلَا تَبُولُ؛^۱ و از امامین هم‌امین باقرین - علیهم السلام - روایت شده: *قال رسول الله - صَلَّى الله عليه و آله و سلم - والَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ انَّ فِي الْجَنَّةِ لَشَجَرًا يَتَصَفَّقُ بِالنَّسِيبِ بِصَوْتٍ لَمْ يَسْمَعْ الْاَوَّلُونَ وَ الْآخِرُونَ بِمِثْلِهِ يُثْمِرُ ثَمْرًا كَالرَّمَانِ تُلْقَى الثَّمَرَةُ اِلَى الرَّجْلِ فَيَشْقُهَا عَنْ سَبْعِينَ حُلَّةً.^۲**

برای اتحاد مذکور، در زندگی دنیوی هم می‌توان نمونه پیدا کرد: شتر حیوانی است زنده که حرکت می‌کند، صدا می‌زند، برای بچه‌اش مهربان است، صاحب خود را می‌شناسد، شعور دارد، خوراک می‌خورد، و در عین حال چشمه‌ای است که از آن، شیر، کره، ماست، پنیر و دوغ بیرون می‌آید؛ و مخزن اقسام پوشاک و منبع انواع اغذیه هم هست، و مایه گرمی تنور و پخته شدن نان نیز می‌شود؛ و با همه این احوال، حمال خوبی است، باربر بردباری است و مرکب بیابان نوردی است، و پس از این همه صفات، برای زوج خویشان، از حوری زیباتر و از پری محبوب‌تر است.

از این امتیازات و غیر اینها که ازواج اخروی بر خلاف ازواج دنیوی دارا هستند، به طور واضح فهمیده می‌شود که اصل نکاح هم، در دو نشأه تفاوت فاحش دارد، در نکاح اخروی در نیروی ناکح، کاهشی و نقصانی رخ نمی‌دهد؛ ولی ظاهراً صورت وقوع آن، *وَ اللهُ الْعَالِمُ*، در هر دو نشأه به یک شکل است. چنان که از خبر ذیل مستفاد می‌شود. زندیقی به حضرت امام صادق - علیه السلام - گفت: *كَيْفَ تَكُونُ الْحَوْرَاءُ فِي كُلِّ مَا آتَاهَا زَوْجُهَا عَذْرَاءً، قَالَ: اِنَّهَا خُلِقَتْ مِنَ الطَّيِّبِ لَا تَعْتَرِيهَا عَاهَةٌ وَلَا تُخَالِطُ جَسْمَهَا آفَةٌ وَلَا يَجْرِي فِي ثُبَيْهَا شَيْءٌ وَلَا يُدْنِسُهَا حَيْضٌ، فَالرَّحِمُ مُلْتَرِقَةٌ، اِذْ لَيْسَ فِيهِ لِسْوَى الْاَحْلِيلِ مَجْرِيٌّ؛^۳ و در تفسیر ابوالفتوح رازی رحمه الله هست: و در آن که در بهشت، تمتع وطی باشد خلاف نیست، در فرزند خلاف کردند، در خبر آوردند که: *في الجنة جماع ماشئت ولا ولد؛* گفت: در بهشت جماع باشد چندان که خواهی و فرزند نباشد.^۴*

^۱ *مرآة العقول*، ج ۲، ص ۴۶۹، س ۲۶. واقع این است که در بهشت درختی هست که از بالای آن زیورها بیرون می‌آید و از پایین آن اسب‌های ابلق زین شده و لجام‌دار، این اسب‌ها بال دارند نه فضله می‌اندازند و نه بول می‌کنند.

^۲ *مرآة العقول*، ج ۲، ص ۴۶۹، س ۲۸. سوگند به آن که جان محمد در دست اوست، البته حقیقت این است که در بهشت درختی هست که برگ‌هایش را برای تسبیح گرفتن به هم می‌زند، و چنان آوازی می‌خواند که مردمان اول و آخر، مانند آن را نشنیده‌اند، میوه‌ای می‌دهد مانند انار، میوه‌اش را به طرف آدمی می‌اندازد، او آن را پاره می‌کند و از میانش هفتاد پارچه حله در می‌آورد.

^۳ بحارالانوار، ج ۳، ص ۳۳۰، س ۱۳. ترجمه قسمتی از این خبر، در پاورقی‌های همین بحث گذشت.

^۴ ج ۱، ص ۱۰۴، س ۱۴.

بیضاوی گوید: مطاعم و مناخ و سایر احوال بهشت، با نظایر دنیوی خود، فقط در برخی از صفات و اعتبارات مشارکت دارند و با نام اینها به طریق عاریه و تمثیل نامیده شده‌اند، و در تمام حقیقت شرکت ندارند تا همه لوازم اینها را مستلزم بوده و عین فائده اینها را برسانند.^۱

مؤید کلام بیضاوی، کلام ابن عباس است که: لَيْسَ فِي الْجَنَّةِ مِنْ اطْعَمَةِ الدُّنْيَا إِلَّا الْأَسْمَاءُ.^۲

مولانا امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام فرموده: كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا، سِمَاعُهُ اعْظَمُ مِنْ عَيَانِهِ وَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْآخِرَةِ عَيَانُهُ اعْظَمُ مِنْ سِمَاعِهِ.^۳

در آخرت، تعلم نخواهد بود

از آنچه که تاکنون بیان و تحقیق گردیده، فهمیده می‌شود که: در آخرت، تعلم نخواهد بود؛ یعنی: این طرز تعلم که در دنیا برای افراد بشر ممکن است، در آخرت غیر ممکن خواهد بود؛ برای اینکه: تحصیل علم در این جهان، تنها به طریق مصرف کردن نیروی بدن میسر می‌شود؛ احساس و اندیشه‌ای که ما در این زندگی داریم بدون خرج کردن قوایی از بدن، تحقق نمی‌یابد، و بایستی که احساس کننده و اندیشه کننده، موادی را از جهان اخذ کند و آنها را در بدن خویشتن هضم، و سپس آنها را به احساس و یا به اندیشه تبدیل نماید و چون پس از مردن، دیگر اخذ ماده ممکن نخواهد بود، و روزی مقدر آدمی با وصول مرگ پایان می‌یابد و در خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و پوشیدنی‌ها و هواها و نورهای دنیا و غیر اینها، برای او بهره‌ای باقی نمی‌ماند، فلذا احساس دنیوی و اندیشه کنونی وی نیز اختتام می‌پذیرد و به یکبار تمام می‌شود؛ و بالتجیحه تحصیل علم و کسب دانش، برایش غیر ممکن می‌گردد به جهت اینکه: راهی برای وصول به دانش، جز احساس و اندیشه، نیست.

در جهان آینده، انسان خواهد بود و اعمال دنیوی او، و هیچ کس جز سعی و کوشش خود، چیز دیگری نخواهد داشت، و فقط آن را خواهد داشت که از دنیا با خود برده باشد؛ چنان که خداوند متعال می‌فرماید: لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى؛^۴ و فقط کسانی در زندگی آینده، دارای علم و صاحب دانش خواهند بود که در اینجا آن را تحصیل کرده باشند؛ علمای آنجا کسانی هستند که علمای اینجا نیز می‌باشند؛ خلاصه: هر کسی در آینده، فقط دارای اندوخته گذشته خود خواهد بود، کم باشد یا زیاد، کثیر باشد یا قلیل؛ و علوم خود را نیز در ضمن اندوخته‌های خود، باز خواهد یافت، زیرا که علم هم از اعمال است، عمل قلب است؛ و هر کس که در این جهان، علم به دست آورده و ایمان پیدا کرده است در آخرت هم با همین علم و ایمان، راه بهشت را پیدا می‌کند؛ خداوند متعال می‌فرماید: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ.^۵

^۱ تفسیر بیضاوی، ص ۲۰، س ۲۱.

^۲ تفسیر بیضاوی، ص ۲۰، س ۱۴، در بهشت چیزی از خوردنی‌های دنیا نیست، جز اینکه با نام‌های آنها نامیده شده‌اند.

^۳ نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲۴، س ۴، هر چیزی در دنیا، شنیدنش بزرگتر و با عظمت‌تر از دیدن آن است، و هر چیزی از آخرت، دیدنش بزرگتر و با عظمت‌تر از شنیدن آن است.

^۴ نجم (۵۳) / آیه ۳۹. نیست برای انسان، جز کوشش او.

^۵ یونس (۱۰) / آیه ۹. کسانی که ایمان آورده و کارهای نیکو کرده‌اند، پروردگارشان با ایمانشان آنان را راهنمایی می‌کند، نهرها از زیر پاهایشان در باغ‌های نعمت جریان می‌یابد.

ناگفته نماند که: با انقلابات زندگی‌ها و تطوّر عوالم، علمی خود به خود برای انسان، حاصل می‌شود، که در حصول آنها کمترین نیازی به احساس دنیوی و اندیشه کنونی نخواهد بود؛ چنان که در قرآن کریم فرموده: لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ^۱ بدیهی است که این تیز بینی خود به خود، و بدون استنتاج از ترتیب معلومات و بدون خرج نیرو، و فقط با عوض شدن طرز نشأه و نحوه‌ی زندگی، به وقوع خواهد پیوست.

دقت بیشتر، در عمل اخروی

مسلماناً در جهان‌های پس از مرگ، چیزی هست که بهترین نام برای آن در میان الفاظ و اسامی دنیوی، همان کلمه‌ی عمل است و آیات کریمه قرآن و احادیث مرویه از ائمه معصوم علیهم السلام، به طور غیر قابل انکار به این قضیه دلالت دارند که: در آخرت، و پس از مرگ، عمل هست؛ و همان آیاتی که در بحث دوم این فصل، نقل کردیم در عین دلالت به انقطاع عمل دنیوی در آخرت و خاتمه یافتن آن با وصول مرگ ایضاً دلالت دارند بر اینکه: انسان در آخرت سخن می‌گوید، خواهش و تمنا می‌کند، آرزو دارد، با فریاد کشیدن رنج خود را آشکار می‌کند.

از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده: عَلَيْكُمْ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ فَإِنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَانِ عَلَى عَدَدِ آيَاتِ الْقُرْآنِ، فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَمَةِ يُقَالُ لِقَارِئِ الْقُرْآنِ اِقْرَأْ وَ اِرْقَ، فَكُلَّمَا قَرَأَ آيَةً رَفِيَ دَرَجَةً^۲؛ چنین معلوم می‌شود که در آخرت، قرآن خواندن، ممکن خواهد بود.

آیات قرآن کریم، از ازدواج با حوری، و از اکل و شرب و غیر اینها از اعمالی که در بهشت و یا در دوزخ، وقوع خواهند یافت، خبر داده‌اند؛ و این حقیقت بدون هیچ شک، به ثبوت رسیده که: هر عملی که موجب سرور است، در بهشت هست؛ و هر کاری که سبب درد و رنج باشد، در دوزخ هست. پس بنابراین، چنان که در این زندگی عمل هست، در آن زندگی هم عمل هست، و هیچ کس فارغ از عمل نخواهد بود.

پاسخ این است که، بلی سخنان مذکور کلیتاً درست است، ولی بایستی دقت کرد که آیا آیات قرآن مجید و احادیث شریفه، این را هم می‌رسانند که عمل در جهان‌های آینده، از لحاظ ذات و حقیقت عمل مانند همین عمل است که در این جهان هست؟

پاسخ صحیح این پرسش این است که: اگر چه در بدو نظر، آنچه از ظواهر قرآن و حدیث، به دست می‌آید، همان است که عامه مردم اعتقاد دارند، که اعمال دنیوی و اخروی، یک نمونه از حقیقت هستند ولی پس از تتبع در آیات، و بررسی احادیث، و بعد از تدبری که در این فصل در آنها به عمل آوردیم، خلاف این نظر ابتدایی، واضح و آشکار می‌شود؛ و به دست می‌آید که: کار در این جهان و کار در آن جهان، نوع واحدی نیستند و ذاتاً مختلف هستند. به طوری که عمل اینجا در آنجا و عمل آنجا در اینجا، میسور نیست و نخواهد بود.

می‌دانیم که: کارهای دنیوی، کلفت و مشقتی، و همچنین میل و رغبتی لازم گرفته‌اند و کلیتاً خسته کننده‌اند، بدن را به تحلیل می‌برند، با دلخواه و اختیار انجام می‌یابند؛ به خلاف کارهای اخروی انسان نیکوکار، که هیچ گونه ناراحتی و رنج در آنها نیست، و خسته کننده نیستند، و بدن را هم هضم نمی‌کنند؛ و به خلاف کارهای اخروی انسان بدکار، که اصلاً طرف

^۱ ق (۵۰) / آیه ۲۲. هر آینه از این در غفلتی به سر می‌پردی، پس پرده‌ات را از تو بر گرفتیم پس دیدگانت امروز تیزبین است.

^۲ بحارالانوار، ج ۳، ص ۳۴۵، س ۲. بر شما باد تلاوت قرآن، چون که درجات بهشت به شماره آیات قرآن است و در روز قیامت به خواننده قرآن گفته می‌شود: بخوان و بالا رو، پس هر آیه‌ای که می‌خواند درجه‌ای بالا می‌رود.

میل و رغبت او قرار نمی‌گیرند، و کلیتاً خسته کننده هم هستند. و هیچ گاه به دلخواه انجام نمی‌یابند، و بدن را هم از بین نمی‌برند؛ چنان که خداوند متعال فرموده: لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى،^۱ و اَيْضاً: لَا يُقْضَى عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا.^۲

نتیجه این است که: انسان، هنگامی که به جهان آخرت می‌رود، زندگی‌اش عوض می‌شود و یکسره بر می‌گردد، و به راستی از این حیات می‌میرد و با حیات دیگری زنده می‌شود و زندگی نوینی را با اعمال دنیوی خود پیش می‌گیرد؛ جناب ملا صدرا فرموده: انسان در بدو پیدایش نوعی، و پس از مرگ نوع دیگری است.^۳

چگونه می‌توان با وحدت لفظی افعال منتسبه به انسان دنیوی و اخروی در قرآن کریم و احادیث شریفه، مثلاً لفظ «قال» که نسبت آن به انسان کنونی و انسان آینده داده شده، استدلال به اتحاد نوعی و ذاتی فعل دنیوی و اخروی او نمود؟ با اینکه همین «قال» را، قرآن مجید به یکسان به خداوند و انسان و فرشته و هدهد و مورچه و شیطان و جن، نسبت داده است،^۴ و به طور یقین می‌دانیم که: قول و سخن گفتن نامبرده‌ها امکان ندارد که حقیقت واحده بوده باشد.

در قرآن کریم، سجده را با لفظ واحد و صیغه واحده و حتی در اطلاق واحد، به انسان و خورشید و ماه و ستاره و هر جنبنده، نسبت داده است،^۵ با اینکه یقین داریم که سجده‌های این موجودات متنوعه و مختلف در ذات، امکان ندارد که نوع واحد بوده، و صورت واحده داشته باشد و مسلماً سجده‌های آنها مانند خودشان متبائن الحقائق است.

و لازم است متوجه باشیم که: اگر بخواهند از عالم دیگری با ما سخن بگویند و از زندگی غریب و عجیبی به ما خبر دهند، چاره‌ای جز این نیست که موجود آن‌جا را هر چه باشد، به یکی از موجودات عالم ما و زندگی کنونی، تنظیر و تشبیه کرده و نام این را به آن بگذارند، و بدین وسیله ما را تا اندازه‌ای نسبت به آن، آشنا سازند؛ شما اگر بخواهید کسی را به آوردن کارخانه برق ترغیب نمایید، که او اصلاً نه از برق اطلاعی دارد، و نه اسباب و آلاتی را که با نیروی برق به کار می‌افتد، دیده است؛ و در عین حال آدمی لجوج هم می‌باشد، و تا مانند استادان فن به جمیع خصوصیات آن واقف نشود، نه سخن کسی را باور می‌کند، و نه به نصیحتی عمل می‌نماید؛ شما با اینگونه انسان، چطور مکالمه می‌کنید؟ البته این مثالی است که در مقام تنظیر آخرت نسبت به دنیا، خیلی کوچک و ناچیز و بسیار حقیر است.

حقیقت عمل اخروی

چنان که سابقاً گفته‌ایم، هنوز ما از معرفت حقیقت عمل دنیوی، و شناختن آن، بسیار دوریم، با اینکه در این جهان می‌باشیم، و این اعمال هم کار خود ماهاست و ما مولد آنها هستیم و مادر آنها ابدان ما است، پس با این حساب باید خوب بدانیم که ما از فهم حقیقت عمل اخروی، در چه مرحله و مرتبه‌ای قرار داریم.

عجالتاً آنچه که درباره عمل آن جهانی می‌توان گفت این است که عمل در آخرت هر چه باشد لازم است که تغییر دادن و تغییر یافتن و مصرف کردن نیرو و هضم کردن بدن و به تحلیل بردن تن و امثال و ملازمات اینها نباشد؛ در

^۱ طه (۲۰) / آیه ۷۴. نه می‌میرد در آنجا و نه زنده می‌شود.

^۲ فاطر (۳۵) / آیه ۳۶. حکم نمی‌شود برای‌شان تا بمیرند.

^۳ در فصل اول، بحث «روح، فرزند جسم است» این سخن را مشروح‌تر نقل کرده‌ایم.

^۴ در بقره (۲) / آیه ۳۰ فرموده: و اِذْ قَالَ رَبُّكَ، و در همان جا از فرشتگان: قَالُوا اتَّجَلَّ فِيهَا مِنْ يَفْسَدِ فِيهَا. و در زلزال (۹۹) / آیه ۳: قَالَ الْإِنْسَانُ مَالِهَا، و در نمل (۲۷) / آیه ۱۸: قَالَ نَمْلَةٌ، و در حجر (۱۵) / آیه ۲۳، از شیطان: قَالَ لِمَ أَكُنْ لَأَسْجَدَ لِلْبَشَرِ، و در جن (۷۲) / آیه ۱، از اجنه: قَالُوا أَنَا سَمِعْنَا قِرَاءَةَ عَجَبًا.

^۵ حج (۲۲) / آیه ۱۸. أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ.

خبری که از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده، چنین هست: جَنَاتُ الْفِرْدَوْسِ لَا تَبْسُ ثَمَرُهَا وَ لَا تَتَّعَبُ عَنْ حَالِهَا؛^۱ و بایستی که منشاء انتزاع زمان هم نگردد، و نیز نمی‌تواند که برای رفع نیاز و جبران فقر هم بوده باشد.

حقیقت این است که: انسانی می‌تواند عمل بکند که از چیزی غیر عمل، ساخته شده باشد، مانند انسان کنونی. و اما انسانی که سازمان وجودی و اصل زندگی او، چیزی جز عمل نیست، و قوام ذات وی با نیروی عمل تحقق می‌پذیرد (به این معنی که اگر از عمل موجود در وی، صرف نظر شود در واقع از خود وی صرف نظر شده است) هیچ معنایی ندارد که دوباره عمل بکند؛ و با لحاظ دیگری چگونه می‌توانیم ذات عمل را که ساختمان انسانی گردیده، از عمل فارغ بدانیم؟ در صورتی که عمل خود به خود و بدون احتیاج به چیز دیگری عمل است و کار است، برای این که عمل نیرو است، و نیرو آن است که کار بکند و بیکار نماند.

این است معنای اینکه انسان در آخرت نمی‌تواند فارغ از عمل باشد، و ذات انسان اخروی از تلاش و کوشش ساخته شده و با فعالیت و جنبش پرداخته گردیده است!^۲ تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!؛ دو حدیث شریف ذیل را، برای تأیید مطالب مذکوره، از میان اخبار کثیره، انتخاب و نقل می‌کنیم: این دو حدیث شریف دلالت می‌کند که اعمال اهل بهشت، انقطاع پذیر نیست، و آغاز و انجام ندارد، و هر انسان واحد در هر حال در هر عملی و در هر لذتی است!.

از حضرت امام باقر علیه السلام روایت شده: إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ جُرْدٌ مُرْدٌ، مُكْحَلِينَ، مُكَلَّلِينَ، مُطَوَّقِينَ، مُسَوَّرِينَ، نَاعِمِينَ، مَحْبُورِينَ، مُكْرَمِينَ؛ يُعْطَى أَحَدُهُمْ قُوَّةَ مِائَةِ رَجُلٍ فِي الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ؛ وَ يَجِدُ لَذَّةَ غَدَائِهِ مِقْدَارَ أَرْبَعِينَ سَنَةً؛ قَدْ أَلْبَسَ اللَّهُ وُجُوهُهُمْ النُّورَ وَ اجْسَادَهُمُ الْحَرِيرَ، بِيضُ الْأَلْوَانِ، صُفْرُ الْحُلِيِّ، حُضْرُ الثِّيَابِ.^۳

و ایضاً از آن حضرت علیه السلام: إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ يَحْيُونَ فَلَا يَمُوتُونَ أَبَدًا، وَ يَسْتَقِظُونَ فَلَا يَنَامُونَ أَبَدًا، وَ يَسْتَعْنُونَ فَلَا يَفْتَقِرُونَ أَبَدًا، وَ يَفْرَحُونَ فَلَا يَحْزَنُونَ أَبَدًا؛ وَ يَضْحَكُونَ فَلَا يَبْكُونَ أَبَدًا، وَ يُكْرَمُونَ فَلَا يُهَانُونَ أَبَدًا، وَ يُفَكَّهُونَ وَ لَا يَقْطَبُونَ أَبَدًا، وَ يُحَبَّرُونَ وَ يَسْرُونَ أَبَدًا، وَ يَأْكُلُونَ فَلَا يَجُوعُونَ أَبَدًا، وَ يَرَوُونَ فَلَا يَظْمَئُونَ أَبَدًا، وَ يُكْسُونَ فَلَا يَعْرُونَ أَبَدًا وَ يَرَكِبُونَ وَ يَتَزَاوَرُونَ أَبَدًا، يُسَلَّمُ عَلَيْهِمُ الْوِلْدَانُ الْمُخَلَّدُونَ أَبَدًا، بِأَيْدِيهِمْ أَبَارِيقُ الْفِضَّةِ وَ آنِيَةُ الذَّهَبِ أَبَدًا، مُتَّكِنِينَ عَلَى سُرُرٍ أَبَدًا، عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ أَبَدًا، تَأْتِيهِمُ التَّحِيَّةُ وَ التَّسْلِيمُ مِنَ اللَّهِ أَبَدًا نَسَلُ اللَّهِ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِهِ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

^۱ محاسن برقی، ج ۱، ص ۱۶، س ۱ و ۲. باغ‌های بهشت میوه‌هایش خشک نمی‌شود و تغییر حال نمی‌دهد.

^۲ تحقیق درباره ساختمان اخروی انسان را در کتاب جداگانه‌ای به نام «ساختمان آینده انسان» برشته نگارش کشیده‌ام.

^۳ اختصاص، ص ۳۵۸، معالم الزلفی، ص ۲۷۹. از اختصاص؛ اهل بهشت بی‌مو و بی‌ریش و سرمه کشیده و تاج بر سرند؛ دارای گردن‌بند، دست‌بند و انگشتری هستند؛ نرم بدن، در ناز و نعمت، محترم و مکرم می‌باشند؛ به هر یکی از آنان، نیروی صد مرد در خوردن و نوشیدن و شهوت و جماع، داده می‌شود؛ نیروی خوراکش نیروی صد مرد در خوردن و آشامیدن است؛ لذت خوراکش را تا به چهل سال می‌فهمد؛ خداوند، رویشان را با نور و تشریف را با حریر پوشانیده؛ رنگشان سفید، زیورهایشان زرد و رختهایشان سبز است.

^۴ اختصاص، ص ۳۵۸، معالم الزلفی، ص ۲۷۹. از اختصاص؛ واقع این است که: اهل بهشت پیوسته زنده‌اند و مرگ ندارند، و پیوسته بیدارند و خواب ندارند، و پیوسته بی‌نیازند و فقر ندارند، و پیوسته شادمانند و هیچ غم ندارد و پیوسته خندانند و هیچ گریه ندارند، و پیوسته اکرام می‌شوند و هیچ خوار نمی‌شوند، و پیوسته در شوخی و مزاحند و هیچ ترشرویی ندارند، و پیوسته محترم و خرامانند، و پیوسته می‌خورند و هیچ گرسنه نمی‌شوند، و پیوسته سیرابند و هیچ تشنه نمی‌شوند، و پیوسته با لباسند و هیچ عریان نمی‌مانند، و پیوسته سوارند و در دیدار یاراند، ولدان مخلدون پیوسته به ایشان سلام گویانند، پیوسته در دستهایشان ابرق‌های نقره‌ای و ظرف‌های طلایی هست، پیوسته بر تخت‌ها تکیه کنندگانند، پیوسته بر اریکه‌ها «در زیر قبه‌ها و روی کرسی‌ها» تماشا کنندگانند، و پیوسته تحیت و سلام خداوندی به آنان می‌رسد. از خداوند، سوگند به رحمتش داده، بهشت را خواهانیم، چون که او به هر چیزی تواناست.

۳- اعمال نیک و اعمال بد هر دو، در جهان وقوع دارند

ایده آلیسم و سفسطه

بسیار عجیب است این که: مردمی بوده و هستند که پیرو مسلک ایده آلیسم گردیده و توانسته‌اند حتی در این هم شک کنند که: آیا کاری می‌کنند، یا نه؟! آیا سخن می‌گویند؟ می‌خورند؟ می‌خوابند؟ یا نه؟! بعضی از آنان، از مرتبه شک هم پایین‌تر رفته، و یقین یا ادعای یقین کرده‌اند که عملی از آنان صادر نمی‌شود، و کاری از آنان در جهان وقوع نمی‌یابد؛ آنان اصلاً، جهانی را موجود نمی‌دانند! چه می‌توان کرد و چه چاره‌ای می‌توان یافت؟ همیشه در میان جمعیت‌های انبوه شهرهای بزرگ مردمانی عجیب و غریب یافت می‌شده و می‌شود؟ مگر اینکه خورشید پنهان دانش از مشرق غیب، سر به در آورد، و ظلمت‌های نادانی و سرگردانی را از صفحه گیتی، یکسره بزداید.

شوپنهاور چه می‌گوید؟

یکی از قهرمانان نامی مکتب یاد شده، یعنی: یکی از سرگردانان شهیر جهان، گفته است که دنیا، آئینه ذهن من است و این حقیقتی است که مانند قضایای اقلیدس، هر کسی درست آن را درک کرد، در حق بودن آن نباید شک کند،^۱ و نیز گفته:^۲ دو هزار سال تحقیقات فلسفی و تلاش فلاسفه، از طریق تجربه، بالاخره منجر بدان گردید که انسان، از میان این همه مسائل بغرنج و پیچیده دنیا، این حقیقت روشن را تشخیص دهد که: هر قدر دنیا و سبب و معظم و محسوس باشد، با این همه وجودش بسته به مویی است، و آن مو وجدان هر یک از افراد زنده دنیا است. این شرط که با وجود تمام حقایق تجربی، وجود دنیا بدان بسته است، در این حقیقت جای هیچ گونه شک و تردیدی باقی نمی‌گذارد که عالم محسوس مجاز است، یعنی همان کیفیتی که هنگام خواب، یک دنیای کاملاً محسوس و مشخص، در مقابل دیدگان ما مجسم می‌کند، بدون شبهه در تجسم دنیای محسوس زمان بیداری هم تأثیر دارد؛ و اگر هم دنیای خواب با دنیای بیداری فرق داشته باشد، با این همه در این نکته شک نیست که در یک قالب ریخته شده‌اند، و این قالب نیز همان ذهن آدمی است؛ این است سخن شوپنهاور که در شرق و غرب جهان مشهور است.

بدیهی است کسی که جهان را آئینه ذهن خود بداند، و کتاب خویش را با جمله: «جهان، تصور من است» آغاز نماید،^۳ باید در مقام عمل و طرز زیست هم، مانند دیگران، که جهان و موجودات آن را واقعیت‌دار می‌دانند، نباشد؛ و لازم است که محبوب او، آئینه ذهن او و مبعوض او هم، تصورات خود او باشد؛ و از هیچ چیز دیگری و از هیچ کسی، شکایت و گلایه‌ای نداشته باشد، ولی در ترجمه حال شوپنهاور نوشته‌اند که:^۴ خواست معلمی کند حوزه درسش رونقی نیافت و او آن را بر مخالفت باطنی «هگل»^۵ حمل کرد و در سی سالگی کتاب اصلی خود را منتشر نمود که نامش این است «جهان، نمایش و اراده است» اما کتاب هم طرف توجه واقع نگردید و شوپنهاور از فضایل معاصر خود، سخت

^۱ افکار شوپنهاور، ص ۱۷۵.

^۲ همان، ص ۱۷۵ و ۱۷۶.

^۳ سیر حکمت در اروپا، ج ۳، ص ۷۹.

^۴ همان، ج ۳، ص ۷۵.

^۵ هگل از ایده آلیست‌های آلمانی بوده و می‌گفته که: حقیقت و خود هستی به جز عقل یا علم چیزی نیست، و درون ذات و برون ذات همه مظاهر او و در درون او، و در واقع حالات او و مخلوق او هستند؛ پس مذهب او را اصالت عقل یا اصالت علم مطلق گفته‌اند. از: سیر حکمت در اروپا، ج ۳، ص ۳۸.

رنجید که اقبال لازم نسبت به او نکردند، و ترویجی که می‌بایست بکنند به عمل نیاوردند. طبیعتی بی‌آرام و متزلزل و پر سوء ظن داشت و عصبانی بود و متأهل نشد و زندگانی را تنها به سر برد.

نگارنده گوید: زندگی خود شوپنهاور، و طرز زیست وی، دلیل بسیار محکمی است (که به توسط خود او آزمایش عملی یافته است) بر این که او پندارهای سست بنیاد خود را، که به هیچ یک از آنها در مقام عمل نمی‌توانست پایبند شود، دانسته و یا ندانسته با یقینیات خلط کرده است و همه کسانی که در مقام کسب دانش، به انکار بدیهیات پرداخته‌اند به همین درد گرفتار شده‌اند، و عملاً خود و علم خود را تکذیب کرده‌اند.

پاسخ این پرسش که: آیا در جهان عملی وقوع می‌یابد؟ در نزد همه افراد انسان که تاکنون دیده و یا شنیده‌ایم، چه دانایان و چه نادانان، از بدیهیات اولیه است که اثبات شده است؛ و اگر در کتاب‌ها متواتراً مذهب نامبرده را نقل نمی‌کردند، امکان نداشت که کسی به وجود چنین مکتبی باور نماید، زیرا که در نزد عموم مردم از بدیهیات است که: از هر زنده‌ای اعمال خیر و یا شر، صادر شده و وقوع یافته است؛ و پس از این هم تا انقراض جهان، قضیه به همین منوال خواهد بود.

آقای طباطبایی، دربارهٔ سوفسطائیان می‌گوید:^۱ اگر بشنویم که در جهان مردمانی هستند که واقعیت جهان هستی خارج از ما را، یا اصل واقعیت را باور ندارند، برای اولین بار دچار شگفتی خواهیم شد؛ خاصه آن که اگر به ما بگویند که اینان مردمانی دانشمند و کنجکاو بوده و روزگاری از زندگی خود را در راه گره‌گشایی از رازهای هستی گذرانیده‌اند، و امثال «برکلای» و «شوپنهاور» در میان آنان دیده می‌شود، و نیز می‌گوید:^۲ ایده‌آلیسم و سفسطه را پذیرفته و می‌گویند واقعیتی نیست؛ و برخی از آنان چون می‌بینند که در همین یک جمله، واقعیت‌های بسیاری را تصدیق نموده‌اند، شکل جمله را تغییر داده و می‌گویند: علم به واقعیت نداریم. و برخی از آنان بیشتر دقیق شده و می‌بینند باز در همین سخن، خودشان و علم خودشان «فکر» را تصدیق نموده‌اند، لذا می‌گویند: واقعیتی، خارج از خودمان و فکر خودمان نداریم؛ و جمعی گام فراتر نهاده و به جز خود و فکر خود، همه چیز را منکر شده‌اند: جز من و فکر من چیزی نمی‌دانم؛ البته خطرناک‌تر از همه اینها کسانی هستند که مطلق واقعیت، حتی واقعیت خود را منکر بوده و به جز شک و تردید چیزی اظهار نمی‌دارند.

نیمه سفسطه یا انکار سیئه!

در میان دانشمندان عهد اسلامی تا آنجا که ما اطلاع داریم برای مکتب ایده‌آلیسم، مرید حقیقی و پیرو قطعی نیافته‌ایم؛ ولی متأسفانه نیمه سفسطه در میان آنان نایاب نیست، و آن این است که: کار بدی در این جهان نیست، و هیچ کسی هیچ کار بدی نکرده و نمی‌کند و نخواهد کرد، و اعمال صادر شده از بشر، کلیتاً نیک و خیرند؛ می‌گویند: نه فقط اعمال انسان، بد ندارد و همه نیک است، بلکه در سراسر جهان وجود حتی به عنوان نمونه، یک موجود بد هم نمی‌توان یافت؛ و دلیل آنان بر این ادعا این است که: وجود، خیر محض است!! و آنچه بد و شر است همانا عدم است.

^۱ اصول فلسفه، ج ۱، ص ۲۶.

^۲ اصول فلسفه، ج ۱، ص ۳۰، الفاظ، عیناً و بدون تغییر نقل گردید.

اینان که بر خلاف بداهت رفته و بر خلاف همه افراد عادی انسان، چنین می‌پندارند که در میان جهانی از خیرات غوطه‌ورند و هیچگونه بدی و شر در دنیای آنان وجود ندارد و وقوع هم نخواهد یافت، بایستی که پیوسته خندان بوده و گریه نداشته باشند، و دائماً خشنود بوده و شکوه نداشته باشند، بایستی به هر کسی نزدیک شوند و از هیچ موجودی نپرهیزند، زیرا که گرگ و میش بایستی در نزد آنان برابر باشند، و هر دو نیکوکار و خیر به حساب آیند؛ اکنون بیائید شکایت نامه‌ای را مطالعه بفرمایید که از بزرگترین فیلسوف عهد اسلامی در قرون اخیر به یادگار مانده است:

وی شکایت‌نامه‌ای نسبتاً طولانی، از روزگار و از مردم روزگار در مقدمه اسفار درج کرده و در ضمن آن علناً گفته است: معادات دوران و معاندت ابنای زمان، ناچارم کرد که از مردم کناره کشیدم، و در گوشه‌ای از دیار تنها زیستم. با این که ایشان با صراحت کامل وجود هر گونه شر را از جهان محذوف دانسته‌اند آیا واقعاً ممکن است که شری در جهان نبوده باشد و باز آدمی از ابنای زمان آزار ببیند و رنج بکشد؟! مسلماً این طرز تصور فقط تا موقعی پا بر جا می‌ماند و دوام پیدا می‌کند که مرد دانشمند در میدان مباحث فلسفی مشغول زد و بند باشد، و پای در راه‌های پر پیچ و خم زندگی عمومی نگذاشته باشد؛ چطور ممکن است که آدمی قدم به دائره معاشرت همگانی بگذارد و از مردمان شرور و بدکار و از ستمگران جبار، اثری در جهان نبیند؟! آیا در مقابل این بداهت، چه ارزشی دارد که گفته شود: عدم، ذاتی ندارد. و ماهیت اصالت ندارد. پس خیری که مطلوب همگان است وجود است و شر چیزی جز عدم نیست؛^۱ چرا نمی‌توان در پاسخ گفت: همان طور که خیر مطلوب همه است، شر هم مورد نفرت هر کس است و چنان که طلب عدم محال است. نفرت کردن از عدم هم محال است؛ پس به ناچار بایستی هم خیر و هم شر موجود باشند؛ و آنچه که مقبول مردم است همین است، و حق هم این است.

نظری به فلسفه

فلسفه در میان مسلمین چنان چه شاید و باید پرورش نیافته و تقریباً در همان وضع پیشین و باستانی خود باقی مانده است. مثلاً در همین مساله شر، کاملاً هویدا است که هر کدام از اشارات و شرح آن^۲ و قبسات و اسفار و شرح منظومه سبزواری و کتب فلسفی عصر حاضر، عین سخنان زمان سابق را تکرار کرده‌اند، و الحق چیزی بر آن داستان باستانی نیفزوده‌اند.

از این که می‌گویند: مساله خیر بودن وجود، در نزد همه حکما بدیهی بوده است،^۳ چنین به دست می‌آید که: فلاسفه یونان در عهد باستان جز سخنانی که از متأخرین می‌شنویم، مطلب دیگری نداشته‌اند؛ و بنابراین، حتماً شیخ رئیس، ابن سینا هم در این باره از پیشینیان اخذ و استفاده کرده و از خود چیزی نداشته است. نتیجه این است که: از روزگار فلاسفه یونان تا این زمان، در مساله وجود شر هیچ پیشرفتی نشده، و در حقیقت، تقلید در شکل تحقیق، نشان داده شده است. گویا جهت این که فلاسفه، با اصرار هر چه تمام‌تر، وجود شرور را از جهان وجود، محذوف می‌دارند، ملاحظه این معنی است که مشکل صدور شر از خیر مطلق، لاینحل نماند؛^۴ ولی آیا از حکمت است که وجود شر را (که مانند وجود

^۱ از بعضی از حواشی اسفار.

^۲ شرح خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله تعالی.

^۳ شرح منظومه سبزواری، قسمت حکمت، ص ۶، س ۷ و ۸.

^۴ اشارات، ج ۳، ص ۳۲۵، پاورقی.

خیر، کاملاً بدیهی است) فقط برای حلّ خیالی (نه واقعی) مشکل نامبرده، انکار نمود؟! و آیا این گونه حلّ را هم، در حقیقت می‌توان حلّ واقعی دانست؟!

این مشکل، که مصدر شروری که در جهان وجود پیدا می‌کنند چیست؟ و کیست؟ دیر وقتی است که ذهن بشر را به خود مشغول داشته است، و حتی زرتشتیان^۱ را هم، همین مشکل وادار کرده که برای جهان، دو آفریدگار و دو پروردگار قائل شوند: یزدان و اهریمن و برخی از بی‌خبران مستشرقین هم، چنین خیال کرده‌اند^۲ که دین مبین اسلام هم برای رهایی از مشکل یاد شده، در عوض یزدان و اهرمن، خدا و شیطان را، العیاذ بالله، دو مبدء برای موجودات گرفته است. ما در فصل آینده انشاء الله تعالی، اثبات خواهیم کرد که شیطان بدون اذن خداوند متعال ناتوان محض و عاجز حقیقی است و واقع این است که: لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم.

بدین ترتیب دیده می‌شود که چگونه یک مشکل توانسته است که فکر بشر را از راه روشن حقیقت بیرون برد، و در دو راه که یکی از دیگری تاریک‌تر و ظلمانی‌تر است گرفتار کرده و سرگردان سازد. آری چنان که قول به ثنویت مبدء جهان، راه حل صحیحی برای مسأله شرّ نیست، همچنین انکار وجود شرّ هم نمی‌تواند نفعی به آن برساند. زیرا به طوری که چاره‌ای جز این نیست که مبدء آفرینش مسلماً واحد است، ایضاً بدیهی محض است که شرّ هم در جهان موجود است؛ بلی بایستی کوشید و راه حل درستی پیدا کرد، وگرنه با انکار وحدانیت مبدء تعالی و تقدّس، چنان که به زرتشتیان منسوب است، و یا با انکار وجود شرّ، به طوری که فلاسفه پسندیده‌اند مشکل مذکور، حلّ نشده و حلّ هم نخواهد شد.

نمونه‌ای از قبسات

فلاسفه در تصویر عدمی بودن شرور زحمت‌ها کشیده و رنج‌ها دیده‌اند، ولی هیچ کاری از پیش نبرده‌اند و الحق برای حلّ این مشکل کوچک‌ترین قدمی هم برنداشته‌اند. برای این که طرز تفکر آنان در این مسأله به خوبی روشن گردد به عنوان نمونه عباراتی را از قبسات،^۳ که مقتبس از پیشینیان و مورد اخذ و استفادۀ آیندگان از فلاسفه می‌باشد، ترجمه می‌نماییم:

«دردها، نه از این جهت که ادراک اموری هستند شر می‌باشند، و نه از جهت وجود خود این امور، و نه از جهت صدور آنها از علل خود بلکه همانا شر بودن آنها بالعرض به حسب حال صاحب درد است که اتصال عضوی را که شأنش اتصال است، فاقد گردیده؛ پس ماهیت شر، عدم وجودی، یا عدم کمالی برای موجودی است از این حیث که این عدم در واقع لایق به شأن آن نیست و یا در نزد آن بی‌اثر است.»

ایشان به همین طرز بیان هر شری را که به نظر مبارکش رسیده به عدم برگردانیده است، و یکی از محققین عصر حاضر هم چنین فرموده: نکاح، برای این خیر است که واجد موافقت امر مولی است، وسیئه بودن زنا عبارت است از فقدان این موافقت، پس سیئه، عدمی است برای این که فقدان عدمی است.

نگارنده گوید: پیداست که مسأله شر، مردان روزگار را خیلی ناراحت کرده و آنان را سخت به تکاپو انداخته است؛ کار به جایی کشیده و راستی کارد به استخوان رسیده که مرد فیلسوف، مانند یک ادیب، متوسل به طرز جمله‌بندی شده

^۱ دائرة المعارف، ج ۹، ص ۴۴۸، ترجمه ملل و نحل شهرستانی، ص ۱۸۰.

^۲ اصول اساسی فن تربیت، ص ۴۷، س ۴.

^۳ ص ۲۸۷ و ۲۸۸.

و می‌خواهد که با عوض کردن طرز بیان و نحوه گفتار، حقیقت را مطابق دلخواه خود اثبات، و آن را بدین وسیله مبرهن نماید!!

آیا لجوجی نمی‌تواند در پاسخ بگوید که: سلامت، خیر است. و چون عبارت است از عدم مرض، پس عدمی است. و نکاح، چون فاقد مخالفت مولی است حسنه است. پس حسنه عدمی است. واقع این است که: بحث لفظی را بایستی کنار گذاشت و در فکر خود حقیقت بود؛ مثلاً می‌توان گفت ظلمت، عدم نور است و می‌توان گفت ظلمت وجودی ضد نور است، ولی هیچ کدام از این دو طرز بیان، برهان نفس الامر محسوب نمی‌شود، و برای یافتن واقع، بایستی از این قیل و قال فارغ گردید و در حاق حقیقت، دقت و تأمل به عمل آورد.

نظری به قرآن کریم

قرآن کریم، آیات بسیاری دارد که به صراحت به وجود و وقوع شرّ و سوء و سیئه دلالت می‌کند. مثلاً می‌فرماید: قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ - مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ؛^۱ و ایضاً: وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ؛^۲ و ایضاً: زَيْنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ؛^۳ و ایضاً: وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتٍ مَا عَمِلُوا؛^۴ آیا این آیات به عدمی بودن شر و سوء و سیئه دلالت دارند؟! و آیا می‌توان گفت که به وجودی بودن آنها دلالتی ندارند؟! اگر بنا باشد که شر، وجودی باشد و ما بخواهیم که مضمون این آیه‌ها را با بیان خودمان بیان نماییم، آیا واقعاً عبارت دیگری بهتر و واضح‌تر از عبارت این آیه‌ها می‌توانیم پیدا کنیم؟ آیا روا و سزااست که این آیات و امثال آنها را طوری تأویل نماییم که به قول به عدمی بودن شرور، سازگار آیند؟! واضح است که کسی از عدمی نمی‌ترسد و عدم را نمی‌شود به جا آورد، و نمی‌شود عدم را دید، و عدمی مزین نمی‌شود و هویدا هم نمی‌گردد؛ البته این مطلب، ناگفته پیدا و روشن می‌باشد.

یکی از بزرگان فلسفه تصریح کرده که: سیئه، عدمی است! و سیئات اعمال به طور کلی ذاتاً حسنات هستند! و از قرآن کریم به گفته خود دلیل آورده: اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ^۵، و فعل هم با وجود و ثبوت خود شیئی است و فرموده: أَلَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ؛^۶ ایشان از این استدلال، چنین نتیجه گرفته‌اند که اعمال بشر، کلیتاً زیبا و حسن الذات هستند.

معلوم است که صحت این نتیجه موقوف است به این که اعمال بشر، مخلوق خدا باشند، به جهت این که اگر مخلوق خدا نباشند و از مضمون آیه نخست، خارج باشند، قهراً مضمون آیه دوم هم بر آنها صدق نخواهد کرد. و برای همین است که ایشان فعل را هم شیئی گرفته‌اند تا آیه نخست بر اعمال بشر صادق آید. ما انشاء الله تعالی در آینده اثبات خواهیم کرد که اعمال بشر مخلوق خود بشر است و خداوند متعال بشر را طوری آفریده است که بایستی خود وی خالق اعمال خود باشد.

^۱ فلق (۱۱۳) / آیه ۱ و ۲. بگو پناه می‌برم به پروردگار فلق، از شر آن چه آفریده است.

^۲ زلزله (۹۹) / آیه ۸. هر کس به ثقل ذره‌ای شر به جا آورد آن را می‌بیند.

^۳ توبه (۹) / آیه ۳۷. اعمال بدشان، به ایشان زینت داده شده.

^۴ جائیه (۴۵) / آیه ۳۳. بدهای آن چه که می‌کردند، بدی‌شان هویدا گردید.

^۵ زمر (۳۹) / آیه ۶۲. خداوند است آفریننده هر چیز.

^۶ سجده (۳۲) / آیه ۷. خدایی که زیبا کرده هر چه را که آفریده؛ بنا به قرائت با فتح لام «خلقه»؛ و بنا به قرائت با سکون: خدایی که آفرینش هر چیز را نیکو کرده و زیبا گردانیده است.

و ایضاً احسن و زیبا بودن موجودی، نسبت به موجودی با شر بودن آن نسبت به موجود دیگر، نه فقط عقلاً منافاتی ندارد، بلکه کمال سازش را هم دارد؛ قرآن کریم همین طور است برای مؤمنین شفا و رحمت و برای ستمگران زیان افزاست.^۱ پس احسن بودن و خیر بودن متلازم نیستند. و مخلوقات خداوند متعال اگر چه کلاً زیبا باشند باز ممکن است نسبت به چیزی شر باشند و زیان برسانند. نتیجه این است که: خیریت و شرّیت، داخل در ذوات اشیاء نیستند و دو امر نسبی می‌باشند. بنابراین اگر فرض شود که اعمال بشر هم مانند سایر اشیاء مخلوق خداوند متعال است، باز نمی‌توان گفت که همه آنها برای انسان نافع و سود رسان است، بلکه ممکن است که شر بوده و زیان آور باشند.

مصدر شرور در نظر قرآن

جای شک نیست که دنیا، دنیای خیر و شر است ولی پاسخ این پرسش که مصدر شرور چیست؟ و کیست؟ برای بشر از وقتی که دارای قوه معرفت شده، مشکل بسیار دشواری گردیده است. دانشمندان ملل و فلاسفه قرون، هزاران سال است که در این باره می‌اندیشند و دقت و تأمل می‌نمایند، ولی هنوز هم به راه حل روشنی نرسیده‌اند. بلی هر فرقه‌ای برای خود راهی انتخاب کرده و در اعتقاد بر طبق آن، مشی نموده است. و غالباً یکی از دو جانب افراط و تفریط را پیموده و یکی از دو پرتگاه، مورد رضایت اندیشه‌های نارسای بشری گردیده است. و چنان که یاد شد عده‌ای بسیار زیاد در طی قرون متمادی، مصدری خصوصی برای شرور تعیین کرده و برای جهان دو مبدأ: یزدان و اهرمن گرفته‌اند. و دیگران هم وجود شر را از جهان به یکبار محذوف دانسته‌اند؛ و الحق چنان که راه اول مبنی بر جهل است، راه دوم هم مبتنی بر انکار بداهت است.

اینک ببینیم که قرآن کریم پس از آن که وحدانیت مبدأ را رکن رکن خود شناسانیده، و وجود شرور را هم در جهان اعلان فرموده، درباره مبدأ شر، چه رأی می‌دهد و مسأله مصدر شر را چگونه حل و تصویر می‌فرماید؟ اگر فرض کنیم همان طور که خیرات از جانب خداوند جهان آفرین است، شرور نیز از آن حضرت بوده باشد چه مانعی پیش خواهد آمد؟

در قرآن کریم چنین می‌یابیم که خداوند متعال عز شأنه و جل جلاله، خودش را عزیز کننده، دلیل گرداننده، دهنده ملک و گیرنده آن، شناسانیده است؛^۲ و عذاب دهنده،^۳ نعمت دهنده،^۴ گمراه کننده و نشان دهنده راه خوانده است.^۵ و با صراحت فرموده: **تَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً**؛^۶ و با کمال وضوح، عمل واحدی را هم به خودش نسبت داده و هم به شیطان. چنان که فرموده: **زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ**؛^۷ و فرموده: **زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ**؛^۸ و بدون پرده پوشی فرموده: **وَبَلَّوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ** و در دعا وارد است: **إِيقَنْتُ أَتَّكَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَ الرَّحْمَةِ، وَ أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ التَّكَالِ وَ التَّقْمَةِ**؛^۹ و

۱. اسراء (۱۷) / آیه ۸۲. وَ نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا.

۲. آل عمران (۳) / آیه ۲۶. تَوْتَى الْمَلِكُ مَن تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمَلِكُ مِمَّن تَشَاءُ وَ تُعْزِمُ مَن تَشَاءُ وَ تَذِلُّ مَن تَشَاءُ.

۳. بقره (۲) / آیه ۲۸۴. يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ.

۴. حمد (۱) / آیه ۷. الَّذِينَ أُعْمِتَ عَلَيْهِمْ.

۵. رعد (۱۳) / آیه ۲۷. يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَن أُنَابَ.

۶. انبیاء (۲۱) / آیه ۳۵. شما را برای امتحان به شر و خیر مبتلا می‌گردانیم.

۷. نمل (۲۷) / آیه ۴. اعمال‌شان را به ایشان زیبا نشان دادیم.

۸. انعام (۶) / آیه ۴۳. شیطان، اعمال‌شان را به ایشان زیبا نشان داد.

۹. اعراف (۷) / آیه ۱۶۸. آنان را با نعمت و نعمت‌ها مبتلا گردانیدیم.

ایضاً: لا اله الا انت خالق الخیر و الشر^۱ آیا این آیات و این دعاها، صریح در این نیستند که: خیر و شر، هر دو در جهان هستند، و هر دو از جانب پروردگار متعال می‌باشد؟

حقیقت خیر و شر

آیا می‌شود که موجود واحدی را تنها ملاحظه کرد و آن را خیر و یا شر نامید؟ پاسخ این پرسش این است که: مسلماً تصور خیر و یا شر بودن یک موجود، بدون تصور موجود دیگری که نسبت به آن، خیر و نافع و یا شر و زیان‌آور باشد، امکان ندارد؛ و به عبارت دیگر: آیا می‌توانیم ذوات اشیاء جهان را به دو قسمت تقسیم نماییم و بگوییم که بعضی از موجودات ذاتاً خیر هستند و بعضی دیگر هم ذاتاً شرند؟ چنان که مثلاً می‌توانیم ذوات اشیاء بر دو قسم است یا شجر است یا غیر آن؟ بدون شک پاسخ این پرسش منفی است و تقسیم یاد شده نادرست است؛ برای این که: هر چیزی، نسبت به چیزی در زمانی سود رسان، و نسبت به چیز دیگر و یا به همان چیز در زمان دیگر، زیان‌آور است. و به تعبیر ثالث: آیا می‌توانیم موجوداتی بیابیم که هیچ شری هیچ گاه از آنها صادر نشود؟ و موجوداتی را هم پیدا کنیم که هیچ خیری هیچ وقت از آنها صدور نیابد؟ نمی‌توانیم خداوند متعال و کتب آسمانی و سلسله جلیله انبیاء و اوصیاء - علیهم السلام - را، از قسم نخست بشماریم، چون که آنان برای کافران و بدکاران هم در دنیا و هم در آخرت، زیان‌رسان هستند؛ و شیطان و تابعین او را هم نمی‌توانیم از قسم دوم بدانیم برای این که آنان می‌توانند عبادت و اطاعت کنند، و بدین طریق به خود، خیر برسانند. چنان که شیطان مدتی عبادت می‌کرد و به خیر می‌رسید برای این که در درگاه ربوبیت تقرب می‌یافت و بالا می‌رفت.

حقیقت این است که:

- ۱- خیر و شر، در عالم خارج از ذهن، ذاتی و جوهری ندارد، و در ذهن انسان هم با ذوات اشیاء قائم می‌گردند برای این که نه تمام ذات چیزی هستند و نه جزء ذات چیزی.
- ۲- تصور هر کدام از خیر و شر، موقوف به تصور آن دیگری است برای این که اگر کسی معنای خیر را فرضاً نداند، ممکن نیست معنای شر را بداند و بر عکس.
- ۳- هیچ کدام از خیر و شر، در چیزی ثبوت و دوام ندارد؛ برای این که ممکن است که مثلاً خوراکی که به شما نافع بود و خیر داشت، مضر شود و شر گردد و بر عکس.
- ۴- ممکن است یک چیزی نسبت به چیزی خیر باشد، و نسبت به چیز دیگر، فقط شر رساند؛ مثلاً: مار نسبت به بچه خود خیر است ولی نسبت به شما شر.
- ۵- ممکن است چیزی نسبت به چیزی با ملاحظه‌ای خیر باشد و با ملاحظه دیگری شر. مثلاً باربری نسبت به یک نفر انسان با این ملاحظه که از گدایی بهتر است خیر است و با این ملاحظه که از تجارت سخت‌تر است شر است.
- ۶- ممکن است چیزی نسبت به چیزی در نظر کسی خیر باشد و در نظر کسی دیگر شر. مانند دواپی نسبت به بیماری در نظر دو نفر طبیب مختلف الرأی.

^۱ مفاتیح الجنان، ص ۱۷۹. دعای افتتاح. یقین دارم که تویی ارحم الراحمین در جای عفو و رحمت، و تویی سخت‌ترین عقوبت‌کنندگان در جای انتقام.

^۲ کافی، ج ۲، ص ۵۱۶، س ۱۱. نیست خداوندی جز تو، تویی آفریدگار خیر و آفریدگار شر.

از مجموع آنچه ذکر شد، چنین به دست می‌آید که: با قطع نظر از تصور انسان، جهان و موجودات آن نه خیر هستند نه شر، و تأثیرات آنها در یکدیگر همان است که هست، نه خیر است نه شر و هیچ چیزی جز خودش چیز دیگری نیست نه خیر است نه شر و متن واقع همان است که در نفس الامر هست، نه خیری در آنجا هست نه شر و این ذهن انسان است که هر چه را که برای خودش و یا برای کمالی که برای اشیاء در اندیشه خود درست کرده می‌پسندد خیر می‌داند و نافع می‌فهمد و هر چه را که برای خودش، و یا برای کمال تصور شده موجودات نمی‌پسندد، شر می‌داند و ضارّ تشخیص می‌دهد و این هم ناشی از این است که انسان طوری آفریده شده است که لذت و شکنجه را می‌فهمد و گزند صدمه را درک می‌کند. به این معنی که اگر انسان مانند سنگی که نه لذت می‌فهمد و نه درک شکنجه می‌کند آفریده می‌شد و از درد و رنج و لذت و سرور عاری و فارغ می‌بود، مسلماً از دو واژه خیر و شر و مرادفات آنها در سایر زبان‌ها در قاموس‌های جهان و لغت نامه‌های انسان، خبری و اثری پیدا نمی‌شد.

بنابراین، خیر و شری در جهان تحقق ندارد تا ما در پی مصدر آنها بگردیم و جمیع آن چه که در ذهن ما به شر با خیر و شر اتصاف می‌یابد، در واقع و در عالم حقیقت از آن دو صفت عاری و فارغ می‌باشند و خیر و شر دو وصف ذهنی هستند، که در ظرف تصور، به موجودات حمل و بر آنها اثبات می‌شوند ولی در جهان خارج هر کدام از موجودات راه خود را گرفته و می‌رود و در تأثیر و تأثر همیشگی دائمی روزگار می‌گذرانند و از خیر و شری که بشر در مخیله خود می‌پروراند و از برای هر کدام از موجودات بهره‌ای از آن دو تعیین می‌نماید، در عالم حقیقت هیچ خبری نیست. تا هنگامی که آدمی از موجودات پیرامون خود، در لذت بردن و شکنجه کشیدن است محال است که بتواند خود را از ادراک و تصور خیر و شر، فارغ بدارد، و خواهی نخواهی آن چه را که از آن سرور می‌یابد خیر و آن چه را که از آن در رنج است شر خواهد دانست. بنابراین در جهان واقع و عالم حقیقت، هیچ خبری از خیر و شر به غیر از تأثیر و تأثر عمومی نیست.

ولی لازم است که به انسان حق داده شود که درباره لذت و شکنجه خویشتن خاصه درباره حیات آینده خوب بیاندیشد و منبع و مصدر هر دو را بیابد، تا خیر خود را افزون‌تر نموده و بر لذت خود در هر دو جهان بیفزاید، و شکنجه و شر خود را هم اگر بخواهد یک سره از میان بردارد. خداوند متعال، مصدر شروری را که انسان را آزار می‌دهد، به طور واضح، بیان فرموده است:

از آیات قرآن کریم چنین استفاده می‌شود که هر چیز از جانب خداوند است هر چه را که به شما لذت می‌دهد و آن را خیر می‌دانید و هر چه را که به شما آزار می‌رساند و آن را شر می‌دانید جمیع آنها را خداوند متعال آفریده و هر چیز از جانب او است؛ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. و اما جهت این که به برخی از مردم شر می‌رسد و آزار نصیبش می‌گردد همانا خود وی سبب می‌شود و اعمال ناپسند و کردار زشت خود او باعث می‌شود و گرنه خداوند مهربان آزار کسی را نمی‌خواهد و کسی را به عسر و کفر نمی‌اندازد: يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْإِسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ،^۱ وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ،^۲ خداوند متعال همه را سبک بار می‌خواهد: يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ.^۳

^۱ بقره (۲) / آیه ۱۸۵. خداوند برای شما آسانی می‌خواهد، و سختی نمی‌خواهد.

^۲ زمر (۳۹) / آیه ۷. و به کفر بندگانش راضی نیست.

^۳ نساء (۴) / آیه ۲۸. خداوند می‌خواهد که شما را سبک بار گرداند.

این حقیقت، اگر چه از آیات بسیاری فهمیده می‌شود ولی ظاهراً واضح‌تر از همه آنها، این دو آیه است: **إِنْ تُصِيبُهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَا لَهُمْ لَئِنْ كَادُوا لَا يُقْتَهُونَ حَدِيثًا - مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ؛^۱** در آیه نخست در هر سه مورد، کلمه «عند» را مکرر فرموده، و در آیه دوم، در «من الله» و نیز در «من نفسک»، «عند» را فرموده تا سیاق کلام تغییر یابد و معنی عوض شود. اول، بحث در این است که موجد بلیه و شر کیست؟ و بعد، بحث در این باشد که: باعث رسیدن بلیه به مردم کیست؟ و چیست؟

از آیه پیش فهمیده می‌شود که می‌گفتند نعمتی را که به آنان می‌رسد خداوند متعال می‌آفریند و اما بلیه و شرّی که به آنان می‌رسد خدا آن را نمی‌آفریند بلکه در نزد پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - موجود بوده و او آن را به وجود می‌آورد خداوند متعال در پاسخ آنان می‌فرماید: چرا اینان سخن نمی‌فهمند، هر چیز را خدا ایجاد می‌کند و می‌آفریند و خالق هر چیز هر نعمت و خیر و هر بلیه و شر همانا خود خداوند است و جز او کسی دیگر نیست و اوست که به هر کس و به هر قوم بخواهد نعمت می‌دهد و اگر بخواهد بلیه می‌فرستد.

پس از آن که این مطلب، با آیه پیش روشن گردید، از آیه دوم هم چنین فهمیده می‌شود که: بیایید در این قسمت هم بیاندیشید که چه چیزی و چه کسی باعث می‌شود که خدا بر شما نعمت و خیر و یا بلیه و شرّ بدهد؟ در بیان این مطلب هم خداوند متعال چنین درس می‌دهد: باعث این که خداوند به شما نعمت می‌دهد و خیر می‌رساند خود اوست. برای این که: اگر خداوند متعال به نیکوکاران نه نعمت و خیر و نه نعمت و شرّ نمی‌داد چه ایراد و اشکالی به عدالت آن حضرت تعالی و تقدس وارد می‌آمد؟ پس از لطف اوست که به نیکوکاران خیر و نعمت می‌دهد. و اما باعث این که خداوند متعال به شما بلیه می‌دهد و شرّ می‌فرستد فقط خودتان می‌باشید زیرا که این اعمال زشت و گناهان شماسست که خداوند جهان آفرین آنها را در شکل بلاها نمایان می‌دارد و در صورت شرّهایی وحشتناک بر سر شما فرود می‌آورد.

تَارِيخُجَّةُ الْوَاحِدِ لَا يَصْدُرُ عَنْهُ إِلَّا الْوَاحِدُ

چنین به نظر می‌رسد که: از روزگاران بسیار پیشین پیوسته مردمانی زیاد و یا کم بوده‌اند که برای ایجاد این جهان وسیع و موجودات بسیار کثیر و متنوع آن، خدای واحد و یکتا را کافی نمی‌دانسته‌اند! و این تصور تا به امروز هم باقی است.

می‌گفتند: دنیا، مشرق دارد، مغرب دارد، شب و روز دارد، نور و ظلمت دارد، خشکی و دریا، زشت و زیبا، تابستان و زمستان، اجرام سفلی، ستارگان و هزاران امثال اینها دارد؛ و خیال می‌کردند که محال است این همه موجود را یک خدا به وجود آورده و به اداره کردن آنها پرداخته باشد.

امر در نظر آنان در میان دو چیز دائر بود: یا باید خدا زیاد باشد! و یا باید کثرتی در جهان نبوده باشد. و همین تصور سبب شده بود که آنان به دو فرقه معظم متفرق شوند. غالب مردم که از علم و دانش بهره‌ای نداشتند چون کثرت را در جهان به طور آشکار و غیر قابل انکار درک کرده بودند به تعدد خدایان گرویده و علم را فدای بدیهی کردند. برای

^۱ نساء (۴) / آیه ۷۸ و ۷۹. اگر به آنان نعمتی رسد می‌گویند این از نزد خداست، و اگر به آنان بلیه‌ای رسد می‌گویند این از نزد تست، بگو: هر چیز از نزد خداوند است. پس چرا اینان این طورند؟ سخنی نمی‌فهمند؟! آن چه از نعمت به تو می‌رسد از خداست، و آن چه از بلیه به تو می‌رسد از خود توست.

هر دستگاهی از جهان، ربّی و پروردگاری به نام ربّ النوع تصور و در صورت بت‌هایی تصویر می‌کردند. و خیال می‌نمودند که چون اجزای جهان به یکدیگر پیوسته است، لابد این ارباب هم در اداره کردن حوزه‌های حکومتی خود خالی از تشاجر و تنازع نخواهند بود و افسانه‌های دامنه‌داری در باب جنگ خدایان، ساخته بودند. اینان از این که خدای واحدی این همه دستگاه‌های با این وسعت و عظمت را بیافریند و آنها را به تنهایی اداره نماید بسیار تعجب می‌کردند چنان که بت‌پرستان زمان طلوع اسلام، وقتی شنیدند که پیغمبری مبعوث شده و می‌گوید: قولوا لا اله الا الله تفلحوا.^۱ بسیار تعجب کردند از این که این پیغمبر نوظهور، چطور و چگونه در جای این همه خدایان، فقط و فقط یک خدا را قائل شده است؟ می‌گفتند: أَجْعَلُ الْآلِهَةَ إِهْلًا وَاحِدًا؟ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ.^۲

و عده دیگری که فلاسفه دوران و دانشمندان آن زمان بودند، در وحدانیت خداوند متعال کوچک‌ترین شک و تردیدی نداشتند به ناچار کثرت را در جهان و در موجودات آن خیالی پنداشتند. بدیهی را فدای علم کردند، می‌گفتند و می‌گویند: جهان و موجودات آن با این همه تکثر ظاهری در واقع غیر از یک وجود وسیع بسیط، چیز دیگری نیست. و این کثرت ظاهری محسوس، پنداری بیش نیست. این دانشمندان که چشم و چراغ آن زمان بودند اصلاً تصور هم نکردند و احتمال هم ندادند که یک خدا می‌تواند موجودات کثیره را که واقعاً کثیر باشند، خلق بفرماید. و لذا به هر طوری که بوده کثرت در جهان را خیالی می‌نمایانیدند، و تمام کوشش خود را در اثبات این معنی مصرف می‌کردند که این چشمان مردمان احوال و دو بین است که در دنیا کثرت می‌بیند و اما صاحب‌دلان و عارفان، جز وجود واحد چیز دیگری نمی‌بینند.

آن چه که بت‌پرستان را وادار به اعتقاد به خدایان زیاد کرد، و آن چه که عده‌ای از فلاسفه و دانشمندان باستان را ناچار و وادار به حذف کثرت از موجودات جهان نمود، فقط این ملاحظه بوده است که خدای واحد، مخلوق واحد می‌تواند داشته باشد و بیشتر از آن را نمی‌تواند و امکان ندارد بیافریند، و به اصطلاح فلسفی «الواحد لا یصدّر عنه الا الواحد»^۳ بلی هر دو دسته را یک دشمن، از میهن حقیقی‌شان بیرون راند و آنان را به جلای وطن گرفتار کرد.

حق این است که خداوند واحد است. لا اله الا الله، و موجودات جهان هم واقعاً کثیر و حقیقتاً بسیار هستند، و اعتقاد به این که: «از یک چیز، بیشتر از یک چیز، صادر نمی‌شود» اگر چه بت‌پرستان را بدبخت محض کرد، و آنان را به یکبار بیچاره گردانید، زیرا که وادارشان کرد که بر خلاف اصیل‌ترین و صحیح‌ترین علم، که وحدت خداست اعتقاد ورزند. ولی فلاسفه را هم به درد انکار بدیهی مبتلا ساخت و فلسفه آنان را هم بر اصالت وجود مبتنی کرد و بدین طریق آن را سخت بیمار و زمین گیر گردانید.

این مساله که جهان و آن چه در آن است در حقیقت بیشتر از یک وجود نیست که عبارت اخرای قول به «اصالت وجود» و یگانه پناهگاه، برای فلاسفه، در مقابل حمله «الواحد لا یصدّر عنه الا الواحد» است، شاید در نزد بی‌خبران، چندان مهم نباشد ولی دانشمندان و محققین خوب می‌دانند که چون این مساله به منزله خشت نخست فلسفه می‌باشد، و در

^۱ بگویند جز خداوند خدایی نیست تا رستگار شوید.

^۲ ص (۳۸) / آیه ۵. آیا این همه خدایان را یک خدا قرار می‌دهد؟ واقع این است که این سخن چیزی بسیار عجیب است.

^۳ از یک چیز، بیشتر از یک چیز صادر نمی‌شود.

سرتاسر مسائل و قضایای حکمت ماوراء الطبیعه، پای آن به میان می‌آید فلذا رخسار زیبای علم و دانش را به کلی دگرگون کرده و آن را از مسیر واقعی و مجرای طبیعی و حقیقی خود، بیرون آورده است.

این است تاریخچهٔ «الواحدُ لا یصدُرُ عَنْهُ إِلَّا الْوَاحِدُ» و مدت سلطنت آن، و مختصری از عملیات و کارهایی که در مدت حکمفرمایی خود انجام داده است. چه بتخانه‌هایی در روی زمین برپا نموده و به انکار چه ضروریاتی مردم را واداشته است؟ و یکی از فرزندان نالایق آن «کیفیت صدور عقول عشرة» است؛ و در این مسأله ما هم که بحث خیر و شر است، دخالت کرده و چنین می‌گویید: اگر خیر و شر، هر دو، موجود باشند بایستی دو مصدر جداگانه دو خدای مستقل داشته باشند.

این قانون فلسفی، تاکنون هم در نزد فلاسفه، در استحکام خود باقی است،^۱ ولی البته دانشمندان (و بنا به فرمایش خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله تعالی)، مردم^۲ از قبول آن امتناع می‌کنند و بزرگترین مانع عقلی در نزد فلاسفه از موجود بودن خیر و شر و از صدور آن دو از باری تبارک و تعالی همین قانون است که «از یک چیز، بیشتر از یک چیز صادر نمی‌شود» و همین قانون ناچارشان کرده است که شر را عدمی بگیرند.

نامهٔ ابن سینا به بهمنیار

برای استحضار از جریان برهان قانون «الواحدُ لا یصدُرُ عَنْهُ إِلَّا الْوَاحِدُ» حکایت زیر را از اسفار، نقل می‌کنیم: بهمنیار، به ابن سینا نامه نوشت، و از او برای قانون فلسفی فوق، برهان خواست. شیخ در پاسخ نوشت: اگر واحد حقیقی، مصدر باشد برای دو چیز مانند الف و با، پس مصدر شده است برای الف و آن چه که الف نیست، زیرا که با، الف نیست، پس لازم می‌آید اجتماع نقیضین.^۳

فخر رازی در مباحث مشرقیه، به برهان ابن سینا، چنین ایراد می‌گیرد که نقیض صدور الف، لاصدور الف است، نه صدور لالف، یعنی صدور با؛ چنان که جسم، آن گاه که حرکت و سیاهی را قبول کرد و سیاهی غیر حرکت است، پس جسم حرکت و غیر حرکت را قبول کرده و تناقضی لازم نمی‌آید.^۴

ملاصدرا از شیخ الفلاسفه طرفداری می‌کند و می‌گوید: فخر رازی معنای مبدأ بودن واحد حقیقی را تصور نکرده است مصدريت به این معنی عین ماهیت علت بسیطه است بنابراین اگر بسیط حقیقی مصدر شود برای الف و آن چه الف نیست حتماً مصدريت آن برای غیر الف غیر از مصدريت آن برای الف که عین ذات آن است، خواهد بود. پس ذاتش غیر ذاتش شده است و تناقض همین است.^۵

از کلام صاحب اسفار، فهمیده می‌شود که می‌خواهد بگوید: اگر در برهان شیخ، به جای واحد حقیقی، چیز دیگری گذاشته شود، مثلاً گفته شود: اگر زید مصدر شود برای خواندن و نوشتن پس مصدر شده برای خواندن و آنچه خواندن نیست زیرا که نوشتن خواندن نیست پس لازم می‌آید اجتماع نقیضین بلی در این صورت اشکال رازی بر ابن سینا وارد

۱. اشارات، شرح اشارات، شرح اشارات، ج ۳، ص ۱۲۲، قیسات، ص ۲۳۲. اسفار و حواشی آن، ج ۲، ص ۲۰۴، شرح منظومهٔ سبزواری، ص ۱۸۴.

۲. شرح اشارات، ج ۳، ص ۱۲۲.

۳. اسفار، ج ۲، ص ۲۰۶.

۴. قیسات، ص ۲۳۳.

۵. اسفار، ج ۲، ص ۲۰۶.

می‌شد به جهت این که زید با قطع نظر از مصدریتش برای خواندن و یا نوشتن ذاتی دارد، پس ذات زید غیر از مصدر بودن و علت بودن اوست و امکان دارد که از چنین ذاتی دو چیز صادر شود، به خلاف واحد حقیقی که علت و مصدریت آن، عین ذات آن است، و بسیطی که مصدر امری است ذاتی به جز مبدأ بودنش ندارد و برای همین بسیطی که ذاتش عبارت از علت بalf است محال است که علت با هم شود، و گرنه باید که ذاتش غیر ذاتش شود.

نگارنده گوید: این سخن، درست نیست. زیرا که بسیط هم مانند مرکب در صورتی که مصدر چیزی می‌شود ذاتی دارد به جز مصدر بودن که موصوف می‌شود با مصدر بودن؛ زیرا که بدیهی است موصوف شدن بسیط با مصدر بودن امری ذهنی است و اصلاً خارجیت ندارد و لذا به بساطت بسیط، ضرری نمی‌رساند؛ و این که فرموده «بسیطی که مصدر است عین مصدر بودن است» برهانی ندارد و برهان نقل شده از ابن سینا هم برهان این ادعا نیست و اگر فرضاً هم باشد اول دعوی است پس جناب ملا صدرا کمکی به ابن سینا نکرده است و اشکال رازی بر وی وارد است.

از مطالعه کتب فلسفی بر می‌آید که فلاسفه چنین عقیده دارند: چیزی که مثلاً الف از آن صادر می‌شود حتماً دارای حیثیتی است که یا عین و یا جزء ذات آن چیز است؛ پس اگر عین ذات آن باشد محال است که غیر الف هم از آن صادر شود و اگر جزء آن باشد پس آن چیز مرکب است نه بسیط و صور غیر الف هم از آن ممکن است. چنین به نظر می‌رسد که مرادشان از این حیثیت همان سنخیت باشد که می‌گویند علت باید با معلول سنخیت داشته باشد؛ اگر واقعاً معنای این حیثیت همان سنخیت باشد، پس باید دانست که قانون حیثیت فقط در علل و معلولات این جهان جریان دارد (در جهان مخلوق) و حضرت باری تعالی با هیچ کدام از مخلوقات خود سنخیت ندارد و علت آن حضرت عز شأنه از روی حیثیت نیست. و اگر مراد از حیثیت نامبرده، سنخیت علت با معلول نباشد، پس نباید این حیثیت را ذاتی علت شمرد، بلکه مانند وصف علت از عوارض ذهنی علت باید شمرد و در این صورت حیثیت مذکوره، خارجیتی ندارد و چنان که در بالا گفته شد به بساطت بسیط ضرری نخواهد داشت.

و علاوه بر آن چه ذکر گردیده، باید متوجه بود که: «الواحدُ لا یصدُرُ عَنْهُ إِلَّا الْوَاحِدُ» به فرض این که صحیح و کاملاً درست هم باشد، باز در این جهان مخلوق، مورد جریانی برای آن پیدا نخواهد شد. به جهت این که در این زندگی، بسیطی را نمی‌شناسیم که واقعاً تحقق داشته باشد، و واقع این است که چیز بی‌بعدی در این عالم نیست و در عالم ربوبیت نیز جریان پیدا نمی‌کند به جهت این که علت خداوند متعال به معنای صدور معلول از آن حضرت نیست پس هیچ مورد جریانی برای قانون مذکور نیست، نه در جهان آفرینش و نه در عالم بالا.

آیا خدا، همسنخ مخلوق است؟

فلاسفه می‌گویند لازم است که در علت خصوصیت و حیثیتی باشد تا به سبب آن با معلول خود سنخیت پیدا کند و لازم است که در میان علت و معلول، سنخیتی باشد و گرنه بایستی صدور هر چیز از هر چیز ممکن باشد؛ و مثلاً آتش بتواند درخت برویاند و چون می‌دانیم «عدم» تأثیری ندارد و نفعی نمی‌رساند، پس این سنخیت و حیثیت در علت بایستی وجودی باشد. پس اگر از حضرت باری تعالی شأنه، هم خیر و هم شرّ به وجود آید، لازم می‌آید که در آن حضرت دو سنخیت بوده باشد؛ پس برای رهایی از این دو ایراد باید گفت که شرّ عدمی محض است و گرنه لازم می‌آید

اولاً خداوند با شرّ هم سنخیت داشته باشد، و ثانیاً دو سنخیت، (سنخیت با خیر و سنخیت با شرّ) در ذات او جمع شود،
باین که خدا بسیط است و مرکب نیست.

پاسخ این است که ذات پاک باری عز و جل: با خیر هم نمی‌تواند سنخیت داشته باشد و با موجودات جهان (که بنا
به زعم آنان، خیر محض می‌باشند) از یک سنخ بوده باشد وگرنه لازم می‌آید که: خداوند متعال علت حقیقی نباشد و
علت مجازی بوده و از علل مادیه شمرده شود، برای این که علت مجازی آن است که از ذات خود مایه می‌گذارد و
چیزی هم سنخ خود به وجود می‌آورد، و علت حقیقی آن است که از ذات خود، چیزی خرج نمی‌کند و در عین حال کار
خود را هم می‌کند و معلولش را می‌آفریند. فلذا امکان ندارد که از سنخ معلول خود باشد، چنان که علت مجازی هم
امکان ندارد که با معلول خود هم‌سنخ نباشد؛ واقع این است که علت مجازی، علتی حقیقی نیست؛ زیرا که ذات خود را
خرج می‌کند و در شکل دیگری (در شکل معلول) پدیدار می‌گردد، و علتی که حقیقتاً علت است آن است که ذات
خویش را محفوظ بدارد و چیزی هم به وجود بیاورد. علل این جهان مادی، کلیتاً علت‌هایی مجازی هستند و برای همین
است که در این جهان نه چیزی از کتم عدم، قدم به دائره وجود می‌گذارد و نه موجودی رهسپار دیار عدم می‌شود و
همان موجودات سابق هستند که هر دم در شکلی بروز کرده و رموز نهان خود را بیرون داده و هر زمان در اندامی خود
نمایی می‌کنند. و علت حقیقی منحصر به ذات حضرت لایزالی است که هیچ‌گاه دستی به ذات خود نبرده و چیزی از آن
خرج نکرده و این همه موجودات را هم پدید آورده است. نتیجه این است که ذات مقدس کبریایی نه با خیر سنخیت
دارد و نه با شرّ.

تبدلات و تأثیر و تأثرات جهان و موجودات آن، با حکم حضرت خداوندی در تحت قوانین منظمی انتظام یافته‌اند، و
لذا هر چیزی به هر چیزی در هر زمان و هر مکان بدون قید و شرط اثر نمی‌کند و متبدل نمی‌گردد؛ خصوصیت‌ها و
حیثیت‌هایی لازم است که در چیزی مجتمع باشند تا آن را به تبادل به هم سنخ آن آماده سازند، و چیزی از چیزی
متولد گردد.

اگر طرز کار علت حقیقی و ذات خداوند متعال هم، با حیثیت و سنخیت باشد بایستی که سنخیت‌های بسیار و
حیثیت‌های بی‌شمار، در ذات آن حضرت گرد آیند؛ برای این که آن حضرت آفریدگار همه این اشیا است که حقیقتاً
کثیر و زیاد هستند و کسانی که کثرت موجودات را منکر هستند بدیهی‌ترین بدیهیات را انکار می‌کنند و اگر بنا باشد که
جهان و موجودات آن، یک وجود بیش نباشند در آن صورت هم لازم می‌آید که خداوند متعال کاری نکرده و چیزی
نیافریده باشد، زیرا که یگانه موجود در این فرض، وجود است که همیشه بوده است.

علیت در این جهان مادی، عبارت اخرای تولید است و معلولات این جهان کلیتاً به نحو تولد از علل خود زائیده شده
و می‌شوند و برای همین است که علیت هیچ علت دوام پیدا نمی‌کند و علت به تدریج از بین می‌رود و فرزند آن به نام
معلول شناخته می‌شود و برای همین است که معلول هم سنخ با علت، زائیده می‌شود، ولی چون ذات خداوند جهان
آفرین سرمدی و ابدی است و علیت آن حضرت هم جاودانی است فلذا علیت او نمی‌تواند به نحو تولید باشد، و قهراً
معلولات و مخلوقات آن حضرت، نمی‌توانند هم سنخ او باشند، وگرنه لازم می‌آید که از خدایی، خدایانی جدا شود!!!

احکامی را که فکر محدود انسان از موجودات پیرامون خود، در این زندگی گذرا و ناپایدار به دست می‌آورد، از کوتاه
نظری است که آنها را در ذات نامحدود و جاویدان آفریننده جهان هم مجری بدارد، و وجود و علیت آن حضرت و

احکام آن دو را از وجود و علیت جهان و احکام آنها قیاس بگیرد. لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ؛^۱ وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ.^۲

اینجاست که عظمت سوره مبارکه توحید در نظر انسان دانشمند، ثابت می‌شود و واضح می‌گردد آن جا که فرموده: لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُؤَلَدْ؛ در خبر است که امام زین العابدین - علیه السلام - فرمود: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ اقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ.^۳ و چنان که در خبر دیگری^۴ هست: این سوره در حقیقت، شناسنامه و هویت و نسب نامه حضرت پروردگاری جلت عظمت می‌باشد؛ یهودیان به حضرت پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - گفتند: نسب پروردگار خود را بیان کن: فرزند کیست و والد کیست؟ حضرت سه شب درنگ کرده و پاسخی به آنان نداد. سپس نازل شد: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ - اللَّهُ الصَّمَدُ - لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُؤَلَدْ - وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.^۵

^۱ شوری (۴۲) / آیه ۱۱. نیست مانند او چیزی.

^۲ زمر (۳۹) / آیه ۶۷. برای خدا حق قدرش را نگذاشتند، با این که همه جای زمین در روز قیامت در چنگ اوست، و آسمان‌ها در دست راست او پیچیده

شده هستند، پاک و منزّه است از آن چه شریک می‌گیرند.

^۳ کافی، ج ۱، ص ۹۱، س ۱۵. خداوند عز و جل دانست که در آخر زمان، مردمان متعمقی خواهند بود، فلذا سوره قل هو الله را نازل فرمود.

^۴ کافی، ج ۱، ص ۹۱، س ۳.

^۵ سوره ۱۱۲ بگو او خدا، یکتاست، خدا صمد است، نزائیده و زائیده نشده، و برای او هیچ همتایی نیست.

۴- آیا کارهای بندگان را خدا می‌کند؟!

مقدمه

آن چه که در این فصل، مورد تعقیب ما می‌باشد، در اعجوبه بودن، کمتر از فصل سابق نیست. عده نسبتاً کثیری از مسلمین، در اینجا هم بر خلاف بداهت رفته و با کمال تعجب معتقد شده‌اند که: تمامی کارهای انسان را اعم از افعال حسنه و یا سیئه، خود خداوند متعال به جا می‌آورد. اینان نمی‌توانند باور کنند که خودشان انجام دهنده اعمال خودشان می‌باشند، و واقعاً چنین نیست که نفهمند که خودشان کارهایشان را به جا می‌آورند، ولی افکاری پریشان، ذهن آنان را پریشان کرده است، با این که قرآن کریم در این باب هم، با فهم بدیهی انسانی موافقت کامل دارد، می‌فرماید: وَ لَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ^۱

فلاسفه مادی هم در این گفتار با جبریون مسلمان هم آواز هستند و حالت اختیار را به یک بار انکار کرده و هر فاعل را در صدور فعل از وی مجبور پنداشته‌اند چنان که «لایب نیتس» می‌گفته: اگر سوزن مغناطیسی، شعور می‌داشت، با کمال خوشحالی حرکت خود را به طرف قطب شمال، اختیاری فرض می‌نمود منظورش این است که انسان در حرکات خود اختیاری از خود ندارد ولی چون شعور دارد، در عالم تصور، خویشتن را آزاد و مختار می‌انگارد. این فصل، یکی از اصول اساسی راجع به عمل را بنیاد می‌گذارد، و در عین حال یکی از مسائل دامنه‌داری است که از روزگاران پیشین، در میان ملل مختلف و دانشمندان جهان، پیوسته محل بحث و گفتگو بوده و اکنون نیز هست. فلذا بایستی منتهای دقت و تعمق را در اختیار حق به کار بست و به نظر سطحی قانع و خشنود نگردید.

قانون علیت عامه

قوی‌ترین برهانی که بسیاری از متفکرین جهان را به سوی اعتقاد به جبر سوق داده و می‌دهد، همانا قانون علیت عامه است. و آن این است: بدیهی است که هر حادثه و هر موجودی علتی دارد، به طوری که اگر آن علت وجود نداشت این حادثه و یا این موجود هم وجود پیدا نمی‌کرد و چون اعمال انسان حوادثی هستند، به ناچار بایستی عللی داشته باشند؛ و این علل هم، چون موجوداتی هستند، حتماً علت‌هایی دارند و همچنین تا برسد به علة العلل، باری تعالی که منتهای سلسله علل است. و اما شخص جبری مادی، چون علل را غیر متناهی می‌انگارد فلذا در این سلسله به انتهای اعتقاد ندارد.

نتیجه استدلال فوق این است که آدمی در انجام دادن افعال خود اختیاری از خود ندارد به این معنی که بتواند بکند و بتواند نکند، آنچه او کرد ناچار بود که آن را بکند و آنچه را که نکرد نمی‌توانست بکند و همین دلیل موجب شده که جبریون از مسلمین آیات بسیاری از قرآن کریم را که به اختیار دلالت دارند، به خلاف ظاهر و یا به خلاف نص صریح تأویل کرده‌اند.

^۱ صافات (۳۷) / آیه ۳۹. پاداش داده نمی‌شوید مگر آن چه را که می‌کردید.

امتیازات علیت انسان

شک نیست که قانون علیت عامه در سراسر جهان موجود با کمال انتظام جاری و ساری است، و این قضیه قابل انکار نیست. ولی این هم جای تردید نیست که: برخی از علل جهان، من جمله انسان دارای خصوصیات و امتیازاتی است که به طور واضح او را از سایر علل ممتاز می‌دارد.

این امتیازات، ما را مجبور می‌کند که علت و علیت را به دو قسم متبائن، تقسیم نماییم. اینک عددی چند از این امتیازات را که عجالتاً به نظر ما رسیده می‌نگاریم و باقی را به عهده فضلی محقق می‌گذاریم:

۱- هیچ علتی از علل جهانی در علیت و در انجام دادن کار خود، یعنی در ایجاد معلول نیازی به فکر ندارد. مگر حیوان (نام حیوان را فقط برای رعایت کلیت قانون می‌آوریم و گرنه منظور ما تنها انسان است) که نمی‌تواند کارهای خود را بدون فکر به جا آورد، و بایستی پس از اندیشه‌ای طویل و یا برق آسا، درست و یا نادرست، شروع به کار کند؛ مثلاً انسانی را که تفنگ به دست گرفته و می‌خواهد گلوله‌ای را به هدف برساند در نظر می‌گیریم او با انگشت فشاری می‌دهد حرارتی پیدا می‌شود که باروت را مشتعل می‌سازد، حجم باروت افزایش گرفته گلوله را از لوله پرتاب می‌کند. گلوله راهی را طی کرده و به هدف اصابت نموده و آن را سوراخ می‌کند. در این واقعه مسلماً نه فشار در تولید حرارت و نه حرارت در سوزانیدن باروت و افزودن حجم آن، و نه افزایش حجم باروت در پرتاب کردن گلوله، و نه گلوله در راهپیمایی و سوراخ کردن هدف، فکری نکردند. آن که فکر کرد فقط انسان تیرانداز بود که فشار را بلا واسطه و سایر اعمال مذکوره را با واسطه، پس از تفکری انجام داد. آیا بعد از این آزمایش، نمی‌توانیم علل جهان را به دو قسم: علت بی‌فکر و علت با فکر تقسیم نمائیم؟!.

۲- علل جهان در علیت خود و در ایجاد معلول، غرضی و مقصودی ندارد و نمی‌تواند داشته باشد. جز حیوان که در هر کاری نظری دارد، و غایتی را مقصود خویش قرار می‌دهد در مثال بالا نام چند علت به میان آمد، و در میان آنها آن که صاحب غرض است همان است که دارای فکر و اندیشه است، و آن مرد تیرانداز است و باقی کلیتاً بی‌غرض و فاقد مقصود می‌باشند. فلذا عقلای جهان بالبدیهه نفع و ضرر همه این علت‌ها و معلول‌ها را به حساب مرد تیرانداز می‌گذارند نه به حساب خود آنها. آیا با ملاحظه این امتیاز، جا دارد که علل جهان را به دو قسم: علت بی‌غرض و علت با غرض تقسیم نماییم؟.

۳- هیچ علتی از علل جهانی نمی‌تواند در علیت خود یعنی در ایجاد معلول تردید داشته باشد، جز حیوان. در مثال بالا فشار، حرارت، افزایش حجم باروت، گلوله پرتاب شده، هیچ کدام در علیت خود و در انجام دادن معلول، قدرت به اندک تردیدی ندارند، و فقط مرد تیرانداز است که می‌تواند در فشار دادن مردد باشد. پس علل جهان بر دو قسم‌اند: علت غیر قادر بر تردید، و علت قادر بر آن.

۴- علل جهان، قدرت بر طرفین واقعه ندارند، جز حیوان. مثلاً آتش می‌سوزاند و نمی‌تواند که نسوزاند. ولی انسان می‌تواند بسوزاند و می‌تواند نسوزاند. و بدین لحاظ هم علل جهان را به دو قسم: علت قادر بر متناقضین و غیر آن تقسیم می‌نماییم.

۵- هر علتی از علل جهانی علیتش انحصاری است، یعنی فقط کار معینی از آن ساخته است، به خلاف حیوان که در علیت آن ضیقی و حصری نیست، و کارهای بی‌شماری از آن ساخته است؛ مثلاً آتش می‌سوزاند و نمی‌روپاند، به خلاف

انسان که می‌سوزاند و می‌رویاند و می‌خندد و می‌گرید و آباد می‌کند و خراب می‌کند، وقتی افتاده‌ای را بلند می‌کند، و دیگر بار او را بر زمین می‌زند. و با این ملاحظه هم علل جهان را به دو قسم تقسیم می‌کنیم: یکی آن که معلول آن محدود و معین است و دیگری آن که کار و معلول آن بسیار است.

۶- علل جهانی کلیتاً با وجود مانع از علیت می‌افتند و برای رفع مانع قدرتی ندارند. به خلاف افراد حیوان، که آن گاه که انجام دادن کاری را اراده می‌کنند، موانع آن را هم از میان بر می‌دارند. یعنی نواقص علیت خود را تکمیل می‌کنند و خود را پس از آن که علیت ندارند علت می‌گردانند. پس علت‌های جهان به دو قسم هستند: قسمی را باید علت بگردانند تا علت شود و علیت بیابد و علیتش با خودش نیست. و قسمی دیگر آن است که خودش خودش را می‌تواند علت بگرداند.

۷- هیچ علتی از علل جهانی بچه و بزرگ ندارد. یعنی کلیتاً در مقام علیت به کار خود آشنا و در آن استادند مگر حیوان که در مقام علیت بچه و بزرگ دارد. مثلاً آتش اعم از این که عمرش یک دقیقه باشد و یا یک سال، می‌تواند بسوزاند و لازم نیست که صبر کند تا آتش بزرگ شود تا بتواند بسوزاند. ولی بچهٔ انسان نمی‌تواند کارهای یک انسان بزرگ را انجام بدهد و بایستی صبر کرد تا بزرگ شود و معلولات انسان عادی از او صادر شود. و به این لحاظ می‌توان گفت که علل جهان بر دو قسمند: قسمی در علیت نیازمند به آشنا شدن و یاد گرفتن است و قسم دیگر آن است که با محض پیدایش تأثیر خود را می‌کند و در کار خود مانند عالم غیر معلم است.

۸- هیچ کدام از علل جهانی در مقام علیت نه تنبلی دارد نه نادانی. به خلاف حیوان. مثلاً آتش در سوزانیدن و آب در روان شدن امکان ندارد که تنبل یا نادان باشد ولی انسان در علیت و در انجام دادن کارهای خود تنبلی و یا نادانی به طور فراوان دارد. پس علل جهان بر دو قسم است: قسمی که در علیت خود تنبلی و نادانی شاید داشته باشد و قسم دیگر پیوسته زیرک است و استاد.

۹- هیچ کدام از علل جهان، خواهش بردار و یا تهدید بردار نیستند به خلاف افراد حیوان. از آتش پاره‌ای هر قدر خواهش کنند که نسوزاند، هر قدر به آب روان ایست بگویند و آنها را با تازیانه بزنند، اطاعت نمی‌کنند. به خلاف یکنفر انسان که کاری را که نمی‌خواست بکند با خواهش و یا با تهدید آن را می‌کند و کاری را که نمی‌خواست ترک کند با یکی از آن دو طریق ترک می‌کند. پس علل جهان دو قسم دارد: قسمی خواهش بردار و تهدید بردار است و قسم دیگر قابل هیچ کدام نیست.

۱۰- هیچ کدام از علل جهان از علیت خود و از ایجاد معلول صرف نظر نمی‌کند مگر حیوان چه بسا از مراد خود یا به جهت این که از محبوبیت و مراد بودن افتاده و یا برای این که در راه وصول به آن مشکلاتی پیدا شده، صرف نظر می‌کند. اگر در نزدیک آتش چوبی خشک و یا سنگی سخت قرار بیابد هر دو را گرم می‌کند اگر چوب می‌سوزد و سنگ نمی‌سوزد برای آتش و علیت آن فرقی نمی‌کند. اتومبیل نه از راه پر گردنه دلتنگی دارد و نه از راه هموار خوشحال می‌شود و این آقای راننده است که گاهی این را به صلاح و گاهی آن را به صرفهٔ خود، تشخیص می‌دهد. پس برخی از علل جهان، از علیت صرف نظر می‌کنند و معلول را ایجاد نمی‌کنند برای این که آن را به صلاح خود نمی‌دانند، و برخی دیگر صرف نظر کردن را اصلاً نمی‌دانند.

۱۱- هیچ کدام از علل جهان، با مرور زمان از هنگامی که اطلاع در دست هست، بر قدرت و علیت خویش چیزی نیفزوده‌اند مگر انسان که در این خاصه از سایر انواع حیوان هم ممتاز است؛ هم کمّاً و هم کیفاً بر علیت و قدرت خود افزوده است. مثلاً انسان امروزی می‌خواند و می‌نویسد. و از انسان پیشین این کارها مقدور نبود. انسان سابق اگر در یک دقیقه یک نفر را می‌توانست بکشد، اکنون انسان غربی در یک ثانیه هزاران نفوس را می‌تواند به خاک هلاک اندازد و هزاران خانه آباد را ویران سازد. اما سایر علل، هیچ فرقی در کارکرد آنها حاصل نشده و یا چندان تفاوتی پیدا نشده است. پس با این نظر هم علل جهان بر دو قسم هستند: قسم اول آنهاست که در علیت آنها افزایش حاصل شده و قسم دوم غیر آنهاست.

۱۲- هیچ کدام از علل جهان، کاری با کار علل دیگر ندارند، آتش سوزان و آب روان، کاری با یکدیگر و با کار علل دیگر ندارند. ولی حیوان در عمل علل دیگر دخالت می‌کند و مخصوصاً انسان در کلیه عوامل جهانی دخالت کرده و حتی الامکان آنها را تصرف نموده و مطابق دلخواه خویش به جریان می‌اندازد و به عمل وا می‌دارد. و طوری آفریده شده است که تمامی افراد حیوان را مسخر کرده و استعداد تملک خیلی بیشتر از این را هم دارد. خداوند متعال فرموده: خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً^۱ و اَيْضاً: وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً^۲.

از این امتیازات که ذکر شد و غیر اینها به طور واضح فهمیده می‌شود که انسان، در میان موجودات جهان مادی در عین این که یکی از آنها و مؤثر در آنها و متأثر از آنهاست، دارای خصوصیات عجیب و غریبی هم هست. موجودی است فوق موجودات. برای این که هر چیز یا در تصرف و یا در امکان تصرف اوست، علتی است نه مانند سایر علل، برای این که علیت او فوق همه عللیت‌های جهانی است، علیت او پس از تفکرات و اندیشه‌ها با در نظر گرفتن مقصود و علة غائیه، وقوع می‌پذیرد؛ علیت او اختصاصی به مورد معینی ندارد و عمومی است. و بالاتر از همه اینها این است که علیت او بسته به دلخواه خود اوست و خود او می‌تواند خود را نسبت به معلولی و یا به ترک آن، علت قرار بدهد. پس آفریدگار انسان او را نسبت به اعمال او علت قرار داده چنان علتی که معلول چیز دیگری نباشد و خلاصه آدمی اختیاردار روی زمین و جانشین خدای بزرگ، پروریده شده است.

یکی از نویسندگان مادی در ضمن بحث خود، در باب جبر و اختیار، به این نکته بدیعه و عجیبه غریبه کشانیده شده ولی چون او به این امتیازات که انسان در علیت خود دارا می‌باشد توجهی نداشته، در نتیجه «علت و غیر معلول» بودن او را درباره اعمال او محال شمرده، و جبر را اختیار کرده است. وی چنین نوشته: «در عالم، همه چیز، مبتنی بر علت است جز اراده انسانی که استثناء غریب و عجیبی بر این قاعده کلی بوده و ما فوق طبیعت و عالم است، علم در همه جا صحیح است جز درباره انسان که چون موجودی خارق العاده و فوق الطبیعی است از کلیه قواعد و قوانین عالم، مستثنی و برای خود یک قسم خداوندی است؛ صرف نظر از این که این عقیده مبتنی بر هیچ دلیل و مدرکی نیست، ما را مجبور به اعتقاد به یک نوع اعجازی می‌نماید که منطقاً غیر قابل تصور است.»

^۱ بقره (۲) / آیه ۲۹. همه آن چه را که در زمین است برای شما آفرید.

^۲ اسراء (۱۷) / آیه ۷۰. حقیقت این است که فرزندان آدم را تکریم کردیم، و آنان را در صحرا و دریا حمل کردیم، و از پاکیزه‌ها و گواراها روزی‌شان دادیم و آنان را بر بسیاری از مخلوقات مان برتری دادیم.

نگارنده گوید: کدام دلیل برای مطلب، بهتر و روشن‌تر از وقوع آن است؟ آیا علم، این نیست که: آدمی از واقع جهان و حقیقت موجودات آن به هر طوری که هستند مطلع گردد؟ امتیازات ذکر شده که با بدهات از انسان، مشهود هستند، دلالت می‌کنند که پروردگار انسان خود انسان را علت اعمال او قرار داده و این علت را معلول چیزی نگردانیده است. عالی‌ترین و مترقی‌ترین نوع علیت در روی زمین، همین علیت انسان است. آیا منطقی فقط همان است که از پیشینیان رسیده؟ و هر چه در آن نباشد اگر چه با آن مخالف هم نباشد باید نادرست باشد؟ آری در وجود ما بزرگترین آیات خداوندی جل جلاله در حالی که آشکارا در مقابل دیدگان ما نمایان است، پنهان است. قرآن کریم می‌فرماید: وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ - وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ^۱. پس از آن که واقع انسان، امری را با آزمایش‌های گوناگون از خود بروز دهد کدام منطق می‌تواند با آن مخالفت نماید؟ آیا منطق می‌تواند مخالف واقع باشد؟

منطق صحیح و علم درست آن است که از حقیقت جهان خارج، استنباط شود نه این که با آن بنای ناسازگاری گذارد.

انسان، جانشین خداوند است

قرآن کریم، افراد انسان را جانشینان زمینی خداوند متعال، تعریف، و آنان را با این مزیت در میان موجودات جهان ممتاز و سرفراز فرموده است؛ این مطلب در آیات بسیاری بیان شده:

فرموده: هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ^۲، و در آیه دیگر^۳ «فی» ندارد؛ و برای این که این خلافت شامل زنان هم باشد خلافت را اختیار فرموده نه خلفاً^۴؛ و در جای دیگری هم افراد انسان را پادشاهان روی زمین شناسانیده چنان که خودش را هم پادشاه خوانده است، فرموده: جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَ جَعَلَ لَكُمْ مَلُوكًا،^۵ و فرموده: الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ،^۶ البته از این دو آیه هم، خلافت انسان از خدا خوب فهمیده می‌شود.

در آیات ذیل، قضیه استخلاف و جانشین‌گیری، روشن‌تر و تا اندازه‌ای مفصل‌تر مورد بحث قرار گرفته است: وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ - وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ - قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ - قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ^۷.

^۱ ذاریات (۵۱) / آیه ۲۰ و ۲۱. و در زمین آیاتی هست برای محققین و در خودتان آیا نمی‌بینید؟

^۲ فاطر (۳۵) / آیه ۳۹. او آن کس است که شما را در زمین، جانشین گردانید.

^۳ انعام (۶) / آیه ۱۶۵.

^۴ خلفا اختصاص به مذکرین دارد، ولی خلافت شامل مؤنثات هم هست؛ از اقرب الموارد.

^۵ مائده (۵) / آیه ۲۰. در میان شما پیغمبرانی قرارداد و شما را پادشاهانی گردانید. این کریمه اگر چه درباره بنی اسرائیل است ولی مسلم است که آنان در میان سایرین اختصاصی در این باب ندارند، و یکی از ملل جهان می‌باشند.

^۶ جمعه (۶۲) / آیه ۱. خداوند، پادشاه پاک غالب حکمت کردار است.

^۷ بقره (۲) / آیه ۳۰ تا ۳۳. و آن گاه که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من در زمین جانشینی می‌گذارم. گفتند: آیا کسانی را که در آنجا فساد می‌کنند و خون‌ها می‌ریزند در آنجا می‌گذاری؟ و ما با حمد تو تسبیح می‌کنیم و تو را تقدیس می‌نماییم. فرمود: من می‌دانم آن چه را که نمی‌دانید و به انسان همه نام‌ها را بیاموخت. سپس آنان را به فرشتگان نشان داد. پس فرمود: خبر دهید مرا نام‌های اینان را اگر راست می‌گویید، گفتند: پاک و منزه‌ی دانشی برای ما جز آن چه تو ما را آموخته‌ای نیست محققاً تو هستی دانا، با حکمت، فرمود: ای انسان خبر ده آنان را نام‌هایشان را پس آن گاه که خبرشان داد نام‌هایشان را، فرمود: ای انسان

به احتمال بسیار قوی، آدم در آیات فوق، در هر دو مورد به معنی انسان است با این فرق که آدم، عَلم نوع و انسان اسم آن است مانند اسامه و اسد. و ایضاً به احتمال بسیار قوی مراد از اسماء در اینجا اسماء حسناى الهى است؛ و الف و لام در «الاسماء» در معنی، عوض از مضاف الیه است و تقدیر این است: عَلمُ اللّهِ اسْمَاءَهُ كُلُّهَا الانسانَ؛ و بنابراین، ضمیر «هم» در «عَرَضَهُمْ» و «هؤلاء» به آدم بر می‌گردند و ارجاع دو گونه ضمیر (مفرد و جمع) البته با ملاحظه لفظ و معنای آدم است.

با ملاحظه دو جمله «عَلمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلُّهَا» و قول فرشتگان «لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» معلوم می‌شود که آدمیان دارای همه اسماء حسنی بودند ولی فرشتگان بعضی از آنها را داشتند، مانند سُبُوح و قُدُوس، و با ملاحظه «عَلمَ» و «عَلَّمْتَنَا» از یک طرف و اضافه اسماء به «هؤلاء» و «هُم» از طرف دیگر چنین به دست می‌آید که: یاد گرفتن نام‌های خداوند متعال، عبارت اخرای دارا بودن آنهاست، مثلاً یاد گرفتن نام «مرید» دارای اراده شدن، و «قدیر» با قدرت گردیدن، و «سُبُوح» تسبیح گفتن است.

و معنای این که: آدمیان همه اسمائی را که در فرشتگان بود، خبر دادند ولی فرشتگان نتوانستند همه اسماء آدمیان را خبر بدهند، ظاهراً و الله العالم این است که: آدمیان توانستند سبوح و قدوس گردیده و خداوند را تسبیح و تقدیس نمایند ولی فرشتگان نتوانستند مانند آدمیان، قادر، جبار، منتقم، ضار، نافع، صانع، خالق و غیر اینها شوند.

معنای خلیفه، جانشین است، که باید همه کارهای منوب عنه را درباره آن چه که جانشین شده به جا آورد و اعمال او را عملاً حکایت نماید و لفظ خلیفه اگر چه در کریمه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» مفرد است، و از تنوین تنکیرش هم وحدتی فهمیده می‌شود، ولی به دلیل این که این جانشینان خون‌ها می‌ریزند، حتماً زیاد هستند و چون قدرت به خونریزی دارند و دارای خون هستند، و به نام آدم می‌باشند پس هر فرد انسان مصداقی از این خلیفه کلی که واحد نوعی است، می‌باشد؛ و به صریح کریمه، مورد جانشینی و ما فیہ الاستخلاف، حکایت عملی اسماء الهی است و چون فرشتگان همه اسماء را نتوانستند عملاً حکایت نمایند، از مزیت و مرتبت جانشینی الهی محروم ماندند، به جهت این که بیشتر از چند اسم را، مثلاً سبوح و قدوس، دارا نبودند و صلاحیت نداشتند که همه اسماء الهی در نهادشان گذاشته شود؛ و اما آدمیان چون همه آنها را یاد گرفته و دارا شدند توانستند مثل ملک شده و کار ملک را بکنند و کارهای زیادی هم بکنند که ملک نتوانست بکند. و از همه کارهای الهی از هر کدام نمونه‌ای را انجام دادند، و لذا برای مقام منبع جانشینی پروردگار جهان، جلت عظمت و عظمت آلائه تعیین یافتند.

و پس از تنبّه به این که: جانشین گذارنده خود خداوند متعال است اولاً؛ و در ظاهر آیه، منوب عنیهی جز خود گوینده به نظر نمی‌رسد. ثانیاً؛ و مسلماً مورد استخلاف، حکایت اسمای الهی است. ثالثاً؛ و فرشتگان با آن قرب و منزلت که دارند بسیار راغب بودند که این مقام شامخ را نیز احراز نمایند. رابعاً؛ و اصلاً صلاح نمی‌دانستند که مفسدان و خونریزان، تکیه بر مسند این خلافت عظمی بزنند. خامساً؛ و پس از آن حکایت اسماء را از آنان مشاهده کردند راضی شده و آنان را رسماً به خلافت شناختند. سادساً؛ علم حاصل می‌شود به این که: مستخلف عنه، خود حضرت ذوالجلال تعالی و تقدس می‌باشد.

- خبرده آنان را نام‌هایشان را، پس آن گاه که خبرشان داد نام‌هایشان را فرمود: آیا نگفتم به شما که من نهران آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و می‌دانم آن چه را که آشکار می‌کنید و آن چه را که مکتوم می‌دارید.

نتیجه بحث این است که: خداوند متعال، فرد فرد انسان را جانشین زمینی خود گردانیده و به عدد نام‌های خود (۹۹) به آنان نیروها کرامت فرموده، تا آنان همه اسماء الهی را بتوانند عملاً حکایت نمایند، و کدخدای روی زمین و جانشین خداوند جهان گردند. پروردگار مهربان و عطف استعداد همه اوصاف حسنه را در نهاد آدمی گذاشت و ذات او را منبع صفات کمال قرار داد به طوری که اگر انسان این استعداد را به مرحله فعلیت درآورد و این سرچشمه را استخراج نماید، پای به مدارجی می‌گذارد و مراتبی را طی می‌کند که از تصور و تصویر ما بسیار بالاتر است، و آدمی را دچار حیرت می‌سازد، آدمی گنجینه سر حق است.

بنابر آن چه که در این بحث، با کمال اختصار و اجمال بیان شد، بایستی که علیت انسان، که مورد بحث است از سایر علیت‌های جهانی ممتاز بوده و فوق همه آنها باشد و به عبارت مختصر بایستی که علیت انسان نزدیک‌ترین علیت به علیت خداوند متعال باشد، تا صلاحیت خلافت الهی را در میان این همه موجودات دارا باشد.

علّیت خداوند متعال

بنابر آن چه که در دو بحث فوق بیان شد، برای فهم کیفیت علیت انسان، نمی‌توان به هیچ کدام از علیت‌های این جهان، مراجعه نمود، بلکه بایستی به علیت خود خداوند متعال که انسان جانشین زمینی او است، توجه داشت. ناگفته معلوم است که: علیت حضرت ذوالجلال را نمی‌توان با علیت‌های دیگر، در تحت جامع واحد حقیقی قرارداد، بلی فقط در مفهوم علیت می‌توانند شرکت داشته باشند، خداوند متعال می‌فرماید: *تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ*^۱ پس به طور یقین، امکان ندارد علیت حضرت آفریدگاری با علیت مخلوقات، دو جزئی از یک نوع باشند، و با هم متبائن هستند. برای بیان برهان به ادعای فوق، خود شما را که این کتاب را مطالعه می‌فرمایید مثال آورده و می‌گوییم: شما معلول هستید و علت شما در نزد ما موحدین یا باید ذات خدا باشد و یا خواست خدا؛ اینک باید توجه شود که اگر علیت ذات و یا خواست آن حضرت، مانند علیت علل جهان، در نظر گرفته شود هر دو شق مذکور، مستلزم محال خواهند بود. اما احتمال نخست به جهت این که چون ذات خدا قدیم است و تخلف معلول از علت محال است. پس لازم می‌آید که شما قدیم بوده باشید و نیستید؛ و اما احتمال دوم، به جهت این که چون خواست خدا از ذات خدا جدا نیست.^۲ پس لازم می‌آید که با حدوث خواست خدا، تغییری در ذات او پدید آید و این محال است، و یا خواست خدا مانند ذات او قدیم باشد و در این صورت هم لازم می‌آید که شما نیز که اکنون این کتاب را می‌خوانید قدیم بوده باشید، چون تخلف معلول از علت محال است.

حق این است که ذات اقدس الهی جل جلاله، در عین این که تغییر نمی‌یابد، می‌تواند خودش را علت بگرداند، و علت نگرداند. یعنی: علیت خداوند متعال بر خلاف علیت‌های جهانی وابسته به اختیار خود اوست. و البته علیت خداوند متعال از این هم که نوشتیم بسیار بالاتر و از هر چه که ما بفهمیم بسیار بالاتر است. ولی نزدیک‌ترین سخن به حقیقت در صورتی که آن را تنزل داده و با فهم کوتاه بشری بیان نمائیم همین است که نوشتیم.

^۱ اعراف (۷) / آیه ۱۹۰. خداوند برتر است از آن چه شریک قرار می‌دهند.

^۲ و گر نه لازم می‌آید که ذات مقدسش معرض عوارض باشد و تغییر پذیرد.

اینک باید متوجه باشیم که: اگر علیت خداوند متعال بسته به اراده و اختیار خود او می‌باشد، پس علیت جانشینی او بایستی چگونه بوده باشد، مسلم است که علیت آن حضرت به جز علیت انسانی باید باشد، ولی لازم است که نزدیک‌ترین علیت‌ها به علیت باری تعالی، علیت جانشین او باشد پس چنان که پروردگار جهان آفرین علت سراسر کائنات است و معلول چیزی نیست، جانشین خود، انسان را هم نسبت به افعال صادره از وی علت گردانیده چنان علتی که معلول چیز دیگری نبوده باشد، و چنان که علیت آن حضرت، موقوف به مشیت خود اوست، علیت انسان را هم وابسته به خواست خود انسان گردانیده و به هیچ چیز دیگری وابسته نگردانیده است.

انسان یا زبده عالم

نظر خواننده فاضل را به امتیاز انسان در میان موجودات جهان، جلب می‌کنیم. بزرگان دانشمندان با تعبیراتی بس دلنشین و مفاهیمی بسیار نمکین، از انسان و امتیازات او، چه در نظم و چه در نثر سخن گفته‌اند. شیخ بزرگوار و فیلسوف حقیقت بین، جناب شیخ بهاء الدین رحمه الله تعالی فرموده:^۱

ای مرکز دائره امکان	وی زبده عالم کون و مکان
تو شاه جواهر ناسوتی	خورشید مظاهر لاهوتی
تا کی ز علائق جسمانی	در چاه طبیعت خود، مانی
تا چند به تربیت بدنی	قانع به خزف ز دُر عدنی

شیخ در چهار مصراع اول، انسان را با چهار نام بسیار بزرگ و بهت‌آور، مخاطب قرار داده و بر خلاف مادیون فرموده: ای انسان، تو خود را مانند یکی از این اجسام طبیعی تصور مکن. تو اگر چه ممکن الوجودی ولی مرکز دائره ممکن الوجودات هستی، و اگر چه در جهان کون و فساد قرار یافته‌ای ولی متوجه خویشتن باش که زبده‌ترین موجودات این جهان می‌باشی، در عین این که جوهری و یکی از جواهر جهانی، شاه جواهر سراسر عالم پایین هستی، اگر چه قرارگهت زمین است و در زیر آسمان می‌باشی، ولی چون مظهر اسمای حضرت پروردگاری شده‌ای، پس برای آسمان جهان مادی، خورشیدی هستی که از خورشید جهان افروز فروزان‌تر و درخشان‌تری.

ملاحظه انسان و فکر و تدبیر او، و تصرف او در جهان و تغییری که در موجودات می‌دهد و این همه حرکت‌ها و تلاش‌های او که عالم ماده را روز به روز بیشتر در تحت سلطنت خویش در می‌آورد و جمادات و گیاهان و حیوانات را همه در قبضه قدرت خود می‌گیرد از زهر دوا می‌سازد و بیماران را با آن درمان می‌کند در فضا پرواز می‌کند و اقیانوس‌ها را استخر شنا قرار می‌دهد. نه از شکم زمین می‌ترسد و نه از اعماق دریاها هراسی دارد. در قبال این همه خمود خضوع‌آمیز حیوانات و خشوع مطیعانه درختان و گیاهان و جمود و خاموشی جمادات که سر به زیر انداخته و راه طبیعی مخصوص خود را پیش گرفته و می‌روند و هیچ یک از کار معین خود تجاوز ننموده و از گلیم خویش پای بیرون نمی‌کنند ما را به این حقیقت رهبری می‌کند که انسان در عین این که ذات و موجودیتش از موجودات دنیا متأثر و پروریده آفریدگار جهان است و با این لحاظ معلولی بیش نیست ولی اختیاردار روی زمین و خودمختار اعمال خویشتن

^۱ نان و حلوا، ص ۳۰.

آفریده شده است او شاه زمینیان و جانشین ارضی خداوند اکبر است، فعال ما یشاء است می کند آن چه را که بخواهد و نمی کند آن چه را که نمی خواهد.

بحث و تحقیق در امتیازات علیت انسان نه تنها او را در نظر ما از محکومیت به احکام سایر علل آزاد می سازد بلکه او را علتی نشان می دهد که گوئیا تازه در جهان پیدا شده و هنوز دانشمندی در پیرامون طرز علیت او فکری نکرده و تحقیقی به عمل نیاورده است. و به راستی علیت انسان مانند اصل و ذات او هنوز حتی برای خود او به طور واضح مکشوف و معروف نشده است! و کیفیت علیت انسان، پس از گذشتن هزاران سال از عمر فلسفه های بشری تقریباً بکر مانده است.

تحقیق و تدبّر در امتیازات علیت انسان ما را به این حقیقت می رساند که: علیت انسان به افعال صادره از او، وابسته به خواست خود اوست و خواست او معلول هیچ چیزی نیست آفریدگار انسان او را این گونه آفریده است و با مجرد اشتراک در جامع علت بودن با ضمّ ادعای بدهت نمی توان گفت که چون هیچ موجودی بی علت نیست پس علت شدن انسان هم نسبت به اعمال خود، باید معلول چیزی بوده باشد.

طبیعیون چه فکر می کنند؟

طبیعیون تصور می کنند که طرز تفکر، یعنی شناختن و تمیز دادن این که چه چیزی و چه عملی سودمند و چه چیزی و چه عملی زیان آور است، تابع و معلول علل طبیعی است، و چون اعمال صادر شده هم تابع طرز تفکر هستند پس نتیجه این می شود که اعمال صادر شده و وقوع یافته تابع علل مادی جهانی می باشند.

اما حقیقت این است که هیچ فکر و اندیشه ای نمی تواند انسان را مجبور و مسلوب الاختیار نماید؛ و انسان هم در حین تفکر و هم بعد از آن، در انجام دادن عمل بر طبق آن، کاملاً آزاد و خود مختار است، و بایستی توجه داشت که تفکر و آزاد بودن، دو پدیده از شئون حیات آدمی می باشند که هیچ کدام نه موجد و نه مُعَدِم آن دیگری نتواند بود، بلکه فکر انسان نشان آزادی و خود مختاری اوست.

توضیح این است که: انسان هیچ مجبوریتی ندارد که بر طبق افکار خود عمل نماید چه بسا افکاری که در مقبره ذهن مدفون می مانند و در خارج از ذهن، اعم از این که درست باشند و یا نادرست، هیچ اثری از آنها مشهود نمی شود و یکسره متروک می مانند و چه بسا که بر خلاف اندیشه های صحیح رفتار می شود. می دانیم که نشان بالاترین درجه تفکر، وصول به علم است و این کیست که همیشه به علم خود عمل نماید؟ و کدام علم است که عالم را مسلوب الاختیار سازد؟ و او را در عمل بر طبق آن مجبور گرداند؟ حتی کسی که به وجود درنده ای پی می برد و پای به فرار می گذارد، واقع این است که از روی صلاحدید فرار می کند، و می گوید مجبور به فرار شدم نه این که در تحت تأثیر علل مادی فرار کردن او تحقق بیابد. یعنی: فرار کننده طریق عقلا پسند را در نظر خود، منحصر در فرار می داند و فرار می کند نه این که نمی توانست فرار نکند پس فرار کرد، زیرا که یقیناً می توانست فرار نکند اگر چه توقف او منجر به دریده شدن بدنش شود.

نسبت تفکر به انسان، مانند نسبت پند واعظی است به شنونده چنان که شنونده در تطبیق رفتار خود با پند واعظ، آزاد و خود مختار است، همین طور یک فرد انسان هم، در عمل کردن به فکر خود، آزاد و خود مختار است، و چنان که

شنوندهٔ پند، آن گاه که پند را پسندید و به وفق آن عمل کرد نمی‌گوییم که او مجبور و مسلوب الاختیار گردید همچنین انسان آن گاه که فکر خویش را پسندید و بر طبق آن عمل کرد نباید بگوییم که مجبور و مسلوب الاختیار گردید. این که کلیتاً هیچ عمل، بدون فکری، اعم از این که درست باشد یا نادرست وقوع نمی‌یابد، نباید ما را به اشتباه اندازد و خیال کنیم که هر فکری هم لازم گرفته است که بر طبق آن عمل شود، و شخص فکر کننده جبراً بر طبق فکر خود بایستی راه عمل را پیش گرفته و جلو برود؛ واقع این است که هیچ فکری لازم نگرفته است که بر وفق آن، رفتار شود. اگر چه هیچ عمل بدون فکری خوب و یا بد صدور نمی‌تواند بیابد.

جبری تصور می‌کند مردی که در زیر اشعهٔ سوزان در تابستان فعالیت می‌کند هنگامی که از تأثیر گرما متأذی می‌شود مانند اربابه‌ای که آن را محکم تکان داده و به سویی می‌رانند و اربابه هم چند متری راه رفته سپس می‌ایستد مسلوب الاختیار گردیده و مجبوراً خود را به کناری به جای خنکی، می‌کشد، ولی این تصور واقعیت ندارد زیرا همان کارگر در صورتی که موافق میلش باشد، باز ساعات متمادی در همان هوای یاد شده تلاش می‌کند و با رنج گرما در عین این که می‌سوزد می‌سازد. پس چنین نتیجه می‌گیریم که احساس رنج گرما فقط می‌تواند زمینه‌ای برای ترک کار و رفتن به آسایشگاه باشد، نه علت و موجد آن. و خلاصه احساس رنج از کار، مانند پند واعظ است که بیان شد.

افکار زمینهٔ اعمال هستند؛ چنان که وجود زمین وجود کشت را لازم نگرفته اگر چه هیچ کشتی هم بدون زمین وجود پیدا نمی‌کند همین طور پدید آمدن اندیشه‌ای هم در ذهن انسان وقوع عمل را بر طبق آن لازم نگرفته اگر چه هیچ عملی هم بدون اندیشه‌ای وقوع نمی‌یابد پس همان طور که هر گاه زمینی را ببینیم که کشت دارد نمی‌گوییم که علت وجود کشت وجود زمین بوده، همچنین هر وقت انسانی را دیدیم که اندیشه‌ای کرد، و بر طبق آن عمل کرد، نباید بگوییم که علت این رفتار او همان اندیشهٔ او بود، بلکه اندیشهٔ نامبرده زمینه‌ای برای این رفتار او بود، یعنی پس از آن اندیشه، صدور این رفتار امکان پذیر گردید. و پیش از آن صدور این غیر ممکن بود. و اما علت موجدۀ این رفتار همانا خواست او بود که خواست بر وفق اندیشهٔ خود عمل کند و کرد، و خواست او معلول هیچ چیزی نبود، چنان که مفصلاً بیان گردید.

وانگهی مگر انسان پیوسته اسیر افکار و اندیشه‌هاست؟ کدام اندیشه است که آدمی بایستی جبراً بر طبق آن عمل نماید و قدرت نداشته باشد که از آن صرف نظر کند؟ بلی خطور خاطرات به ذهن انسان امری جبری و قهری است و از اختیار وی خارج است. و کلیتاً خطور هر خاطره تابع عوامل محیط زندگی و معلول آنهاست، ولی باید توجه شود که: اولاً تعقیب کردن خاطرات و فکر کردن دربارهٔ آنها بسته به اختیار خود انسان است، و هر کسی می‌تواند که اصلاً دربارهٔ خاطره‌ای که به ذهنش خطور کرده هیچ فکری نکند و خود را با خاطرهٔ دیگری مشغول بدارد. پس انسان اسیر و در قید تعقیب خاطرات نیست و در دنبال کردن و ترک کردن آنها آزاد و خود مختار است؛ و ثانیاً بدیهی است که عوض کردن محیط زندگی هم برای انسان کاملاً ممکن است و کیست که بستهٔ زنجیرهای یک نمونه از عوامل زندگی بماند و نتواند خود را از اسارت آنها برهاند؟ پس انسان می‌تواند با عوض کردن محیط زندگی خاطرات زندگی و نحوهٔ آنها را نیز، عوض کند نظیر این که آدمی می‌تواند دست خود را از آتش دور کند و آن را از سوختن محفوظ بدارد، اگر چه در صورت نزدیک نگاهداشتن جبراً و قهرماً دست او خواهد سوخت.

توضیح این است که: خاطرات ذهنی انسان، با اعمال انجام یافته او، و با صحت و سقم بدن او و با خوراک و پوشاک و مسکن و رفقای انس او و با مردم مجاور و کتبی که مطالعه می‌کند و مطالبی که درباره آنها می‌اندیشد و حوادثی که در منظر و مسمع او واقع می‌شود ارتباط و پیوستگی دارد و با کوچک‌ترین تغییری که در یکی از این مذکورات رخ بدهد، طرز خاطرات و کیفیت آنها نیز مسلماً متغیر گردیده و عوض می‌شود؛ درست است که انسان مادام که در این زندگی است بدون خطرات نخواهد زیست و ذهن او پیوسته محل آمد و رفت خاطره‌های مفید و شیرین و مورد تاخت و تاز خاطره‌های تلخ و زیان‌آور می‌باشد ولی چون طرز این خاطرات و طور و چگونگی آنها بسته و مرتبط به تطور عوامل محیط و طرز زندگی است، و گفتیم که عوض کردن اینها هم در دست خود انسان، و در اختیار خود اوست و هر کسی می‌تواند که در عوض محیط ناسالم، یعنی: خوراک ناسالم، مردم ناسالم، رفقای ناسالم، کتب ناسالم، مطالب ناسالم، و تا اندازه‌ای بدن ناسالم، و غیر اینها، با سالم هر کدام از آنها زیست نماید، و یا بر عکس با ناسالم، انس بگیرد، و با آن خوشوقت و به آن خشنود باشد، پس تطور خاطرات و نیک و بد بودن آنها، و نافع و زیان‌آور شدن آنها در اختیار خود انسان است؛ نتیجه این است که: هیچ کسی اسیر هیچ اندیشه‌ای نیست.

ناگفته نماند که: چون خاطره‌ها معلول عوامل زندگی هستند، و هم زمینه افکار و اندیشه‌ها می‌گردند (به جهت این که هر اندیشه بایستی در پیرامون خاطره‌ای وقوع بیابد، اگر چه هر خاطره هم ممکن است که متروک بماند و در اطراف آن هیچ فکری به عمل نیاید) فلذا افکار آدمی غالباً هم‌رنگ با عوامل زندگی صدور می‌یابد و این هم‌رنگی موجب اشتباه می‌شود و مردم خیال می‌کنند که عوامل زندگی در تولید افکار گوناگون علت دارند؛ و همچنین افکار هم چون زمینه اعمال می‌گردند، چنان که بیان شد اشتباه دیگری رخ می‌دهد و چنین تصور می‌کنند که افکار برای صدور اعمال، علت دارند؛ ولی حق و حقیقت در مساله همان است که تحقیق شد: نه خاطره‌ها برای افکار و نه افکار برای اعمال علت نیستند.

قرآن، با جبرین مخالف است

چنان که در آغاز این فصل یادآور شدیم، قرآن کریم در آیات زیادی با کمال صراحت، بر خلاف جبرین، سخن رانده و مختار بودن بندگان را در افعال صادره از آنان، به طور آشکار رسانیده، و در این باب که هر کسی اعمال خود را واقعاً و حقیقتاً خودش به جا می‌آورد، سخنان غیر قابل انکاری بیان فرموده است:

ما برای اختصار به نقل یک کریمه اکتفا می‌کنیم: **إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا**^۱ در این کریمه در سه مورد لفظاً و در یک مورد هم تقدیراً نسبت فعل را به خود بنده داده است. آیا در صورتی که فرض شود، بندگان مسلوب الاختیار باشند چه معنی دارد که به آنان گفته شود: اگر نیکی کردید چنین و اگر بدی کردید چنان خواهد شد؟ آیا صحیح است که به آتش گفته شود: اگر بسوزانی چنین خواهی شد، و به آب گفته شود: اگر جریان نیایی چنان خواهی شد؟ و چه معنی دارد که به بندگان مجبور و بی‌اختیار، درس داده شود که نیک و بد آینده خود را از حالا تأمین کنید؟ آیا به آب و آتش صحیح است که این گونه درس داده شود؟ قرآن کریم بدین اسلوب با مکتب جبر، به مخالفت برخاسته و جای هیچ گونه سازش را با آن، باقی نگذاشته است.

^۱ اسراء (۱۷) / آیه ۷. اگر نیکی کردید به خودتان نیکی کرده‌اید و اگر بدی کردید باز به خود کرده‌اید.

چه سازشی در میان قرآن کریم و مکتب جبر می‌توان یافت، با این که بنا به مذهب جبر، نازل شدن خود قرآن و سایر کتب الهیه، و همچنین ارسال پیغمبران - علیهم السلام - بایستی از اصل لغو و بی‌معنی بوده باشد؛ و نیز لازم می‌آید که خداوند دادگر ستمگر باشد، سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا؛^۱ و ایضاً لازم می‌آید که تکلیف باطل باشد و قوانین و حدود و قصاص و همچنین مواظ و نصایح بی‌فایده و بیهوده باشند.

با این همه وضوح که در این باب، در قرآن کریم هست، باز جبریون دستاویزهایی از آیات قرآن برای خود ساخته‌اند. ما به دو نمونه از آنها متعرض می‌شویم.

۱- آیاتی هستند که صریحاً اضلال و هدایت را به خود خداوند متعال نسبت می‌دهند. چنان که فرموده: يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ،^۲ پاسخ این است که: درست است که گمراه کننده خداست و هدایت کننده هموست، ولی باید پیدا کرد که سبب اضلال و راهنمایی آن حضرت عزوجل چیست و کیست؟ در قرآن کریم چنین می‌یابیم که سبب گمراه کردن خدا، خود بنده گمراه است؛ می‌فرماید: فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ،^۳ و ایضاً: يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ.^۴

۲- آیاتی هستند که افعال انسان، و ایمان و کفر او را در تحت مشیت و خواست خداوند متعال قرار داده‌اند، چنان که فرموده: وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ،^۵ تَشَاؤُنَ متعدی است و مفعول آن ذکر نشده، و حتماً اطلاق و شمول مفعول، مجوز حذف آن بوده به این معنی که مفعول نام برده به طوری مطلق و شامل است، که اگر چه به زبان نیامده باز مثل این است که گفته شده است و تقدیر این است: وَ مَا تَشَاؤُنَ شَيْئاً إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ؛ و شاید که این مفعول محذوف خاص باشد: «اتَّخَذُوا سَبِيلًا بِسُوءِ بَرُورِدِ الْكَافِرِ» و یا «استقامت» که در آیه پیش^۶ ذکر شده‌اند؛ و تقدیر این باشد که: مَا تَشَاؤُنَ أَنْ تَتَّخِذُوا سَبِيلًا إِلَىٰ رَبِّكُمْ، و مَا تَشَاؤُنَ أَنْ تَسْتَقِيمُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ؛ و در هر صورت ظاهر آیه جبر را می‌رساند.

پاسخ این است که: اگر خدا نمی‌خواست که ما دارای خواست باشیم، مسلماً ما نیز مانند آتش و آب، بی‌خواست و فاقد نیروی مشیت می‌بودیم و نمی‌توانستیم چیزی را بخواهیم، و نه ایمان و یا کفر را با خواست خود قبول کنیم؛ توضیح این است که: مفعول یشاء الله هم محذوف است و ظاهراً تقدیر این است: و ما تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ ان تَشَاؤُوا، یعنی: اگر ایمان را خواستار شدید بدانید که خدا خواسته است که شما خواستار ایمان شوید و اگر کفر را خواستار شدید، بدانید که خدا خواسته است که شما خواستار کفر گردید.

و اما سبب این که: چرا خداوند متعال، برای بعضی ایمان، و برای بعضی هم کفر و ضلالت را می‌خواهد؟ همان است که در بالا (در پاسخ شبهه نمونه اول) بیان کردیم که خداوند برای نیکوکاران ایمان را، و برای بدکاران هم کفر و ضلالت را می‌خواهد، پس سبب ایمان مؤمن و یا کفر کافر، خود اوست نه خدا؛ وَ لَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ؛^۷ پس این کریمه، نه فقط

۱. اسراء (۱۷) / آیه ۴۳. منزه است خداوند و برتر است، از آن چه می‌گویند بسیار برتر است.

۲. نحل (۱۶) / آیه ۹۳. گمراه می‌کند هر که را بخواهد و هدایت می‌کند هر که را بخواهد.

۳. صف (۶۱) / آیه ۵. آن‌گاه که کجروی کردند خداوند هم دل آنان را از حق باز گردانید و خداوند مردمان فاسق را هدایت نمی‌کند.

۴. ابراهیم (۱۴) / آیه ۲۷. خداوند ستمکاران را گمراه می‌کند.

۵. انسان (۷۶) / آیه ۳۰ - تکویر (۸۱) / آیه ۲۹. و نمی‌خواهید مگر این که خدا بخواهد.

۶. آیه پیش در سوره انسان: إِنَّ هَذِهِ تَذَكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا؛ و در تکویر: إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ - لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ.

۷. زمر (۳۹) / آیه ۷. و خداوند به کفرندگان خشنود نمی‌شود.

دلالتی به جبر ندارد بلکه وجود خواست و مشیت را هم در بنده که با خواست خدا به او داده شده است، اثبات می‌کند و با این وجه در واقع بطلان جبر را می‌رساند.

تفویض

قرآن کریم همان طور که با جبر تنافر دارد، با تفویض هم متبائن است. و آن این است که خداوند همه امور هر فرد را به خود فرد واگذاشته و هر عملی از هر انسانی با نیرو و قدرت خود او صادر می‌شود، و هیچ نیازی به خدا نیست؛ و حتی شاید بعضی از مفوضه بگویند که خداوند پس از آن که امر هر انسان را به خود او واگذار کرد، دیگر بعد از آن، قادر به جلوگیری از او و از اعمال او نخواهد بود! قرآن کریم، همان طور که مخالف سرسخت جبر است با تفویض هم دشمن آشتی ناپذیر است و در میان قرآن و این دو مذهب، امکان سازش باقی نیست.

علاوه بر آیه مشیت^۱ که صراحتاً می‌فرماید که خواست بندگان با خواست خداوند است، و آیه دیگر که می‌فرماید: گمراه کننده و هدایت کننده، خداوند است^۲ باز در قرآن کریم هست: **وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ**،^۳ و روایت شده که حضرت رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - به صحابی محبوب خود «ابوذر» یاد می‌داد که بسیار بگوید **لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ**؛^۴ و امیر المؤمنین - علیه السلام - در هر رکعت از نماز از قدرین تبری می‌کرد و می‌فرمود: **بِحَوْلِ اللَّهِ أَقْوَمُ وَاقْعُدْ**؛^۵ پس ایمان بندگان و کفر آنان با اراده خداوند متعال و خواست او تحقق می‌پذیرد و بدون اذن آن حضرت تعالی و تقدس، احدی نفسی نمی‌کشد؛ چشمی باز و بسته نمی‌شود؛ لبی تکانی نمی‌خورد.

أَزِمَّةُ الْأُمُورِ طُرّاً بِيَدِهِ وَالْكَلُّ مُسْتَمِدَّةٌ مِنْ مَدَدِهِ

علاوه بر کتاب و سنت عقلاً هم مکتب متروک تفویض مردود و غیر قابل قبول است؛ و این مطلب با دقت و تأمل در حقیقت عمل کردن واضح می‌شود: عمل کردن عبارت است از تبدیل مواد جهان به اجزای بدن و تبدیل اجزای بدن به نیروی کار و بدیهی است که مواد جهان و ساختن آنها و تبدیل آنها به اجزای بدن و تبدیل اجزای بدن هم به نیروی کار، هیچ کدام مقدور انسان نیست؛ اگر جهان و یا مواد آن نبودند، و یا در اندرون انسان، مبدل به نیروی کار نمی‌گردیدند، آدمی چطور می‌توانست عملی بکند؟ بشر در هر لحظه و هر آن در هر گفتاری که می‌گوید و نگاهی که می‌کند و نفسی که می‌کشد و در هر عمل بزرگ و یا کوچکی که می‌کند و حتی در اندیشه‌هایی که می‌نماید، چیزی از خویشتن ندارد و نیازمند است که ماده کار از جهان به بدن او برسد، و از بدن او هم در شکل نیرو بیرون ریخته شود. پس در صورتی که حال، بدین منوال است و آدمی حتی مختصر خنده و گریه‌اش را هم، در خود و از خود ندارد، پس چطور می‌توان گفت که او در امر عمل استقلال دارد و کار و بار او به خود او تفویض گردیده؟! به طوری که حتی خود خدا هم العیاذ باللّٰه، نتواند از او جلوگیری کند!! **سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا**.

^۱ این آیه کریمه، در بحث سابق گذشت.

^۲ این آیه کریمه، در بحث سابق گذشت.

^۳ یونس (۱۰) / آیه ۱۰۰. و هیچ کس نمی‌تواند ایمان بیاورد، مگر با اذن خدا.

^۴ ارشاد القلوب، ص ۹۵ و ۹۶. برگشتی (حرکتی) و نیرویی نیست مگر با خدا.

^۵ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۹۲، خبر ۷، باب ۱۳، با برگرداندن (و نیروی) خدا بر می‌خیزم و می‌نشینم.

امرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ

عجیب است که فکر بشر، غالباً در دو طرف افراط و تفریط دور می‌زند، و از حد وسط بیشتر اوقات غافل می‌ماند؛ و در همین مساله یا به جانب افراط پریده و گفته است انسان چنان قدرت دارد که خدا هم جلو اراده او را نمی‌تواند بگیرد! و یا به سوی تفریط سقوط کرده و گفته است انسان هیچ کاری نمی‌تواند بکند و همه کارهای او را خدا می‌کند! با این که حد وسط در میان جبر و تفویض، از میان آسمان و زمین هم وسیع‌تر است؛ ولی در نظر غالب افراد بشر از مو باریکتر و از شب تاریکتر گردیده و در مقابل چشم تفکر آنان پنهان مانده است. حقیقت واضح است ولی پی بردن بر آن مشکل است؛ شاگردان مکتب ائمه هدی، اهل بیت رسول مصطفی - صلی الله علیه و آله و سلم - حقیقت را یافته و آن را خوب درک کرده‌اند:

خداوند متعال، خواسته است که طفل، بزرگ شود، چه بخواهد و چه نخواهد؛ یعنی خواست طفل، کوچک‌ترین دخالت و تأثیری در بزرگ شدن او، نفیاً و اثباتاً ندارد؛ و همین طور خدا خواسته است که معده، خوراک را هضم کند، بدون این که خواستی داشته باشد؛ و هم چنین خدا خواسته است که انسان، دارای خواست باشد، چه او این خواست را بخواهد یا نخواهد؛ نتیجه این است که هم چنان که طفل، قدرت ندارد که بزرگ نشود، و معده قدرت ندارد که هضم نکند، انسان هم نمی‌تواند بی‌خواست شود و فاقد مشیت گردد.

خداوند متعال، خواست بندگان را در خود بندگان و در نهاد آنان نهاده و معلول چیزی قرار نداده است، و لذا انسان بایستی جبراً با خواست باشد چون آفریدگارش او را چنین خواسته است؛ چنان که خداوند متعال، هضم کردن را در خود معده گذارده و معلول چیز دیگری قرار نداده، و معده بایستی جبراً هضم کند چون آفریدگارش چنین خواسته است، و بزرگ شدن طفل را هم در ذات خود طفل گذاشته است، و طفل بایستی جبراً بزرگ شود، چون آفریدگارش چنین خواسته است.

با اجازه خواننده محترم، اندکی بیشتر در روی مطلب فوق توقف می‌کنیم، و بیشتر به تدبر و تعمق می‌پردازیم و بعداً باز به تشریح «امر بین الامرین» بر می‌گردیم.

هضم کردن معده و بزرگ شدن طفل، و آلو شدن درختی و شفتالو شدن درخت دیگری، و غیر اینها، یا ناشی از ذات خود آنهاست و معلول چیز دیگری نیست، یعنی آفریدگار کل جهان تبارک تعالی هر موجودی را به طوری که هست، خواسته است فلذا این طور که هست، شده است، پس مراد ما همین است؛ و اگر معلول چیز دیگری باشد یا این چیز دیگر، علیت را از خود و با خود دارد، و یا آن هم معلول چیز سومی است، پس یا باید به علتی برسیم که علیت آن، معلول نباشد، و از ذات خود آن، ناشی شده باشد، تا سلسله علیت توقف کند، و متسلسلا برود و در جایی نایستد؛ و الحق هیچ کدام از این دو احتمال، از گفتار ما امتن و اقرب نیستند؛ نهایت این است که:

فلاسفه عظام:

اولاً، باری تعالی را وقفه‌گاه و ایستگاه قطار علل جهانی می‌گیرند، و ما آن حضرت را علت گرداننده، و جاعل العلل می‌دانیم نه علت العلل؛ و بدین قرار آن حضرت را جل جلاله از کل موجودات، برتر و بالاتر دانسته، و احکام علل جهانی را بر وی حمل نمی‌کنیم و او را به یک بار از موجودات و احکام آنها منزّه و مبرا می‌نماییم و می‌گوییم سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُقُولُونَ غُلُوباً كَبِيراً؛ و ثانیاً، آنان، سلسله‌های بسیار طولانی، از علل تصور می‌کنند که قطاروار به دنبال هم افتاده، و به هم

پیوند شده‌اند، و به تدریج عدد حلقات عرضی روی به کاهش می‌گذارد تا به ده علت برسد که به نام «عقول عشره» نامیده شده‌اند، تا در آخر، جمیع موجودات جهان، از یک حلقه آویزان می‌شود، و این آخرین حلقه هم، که «عقل اول» باشد، معلول ذات کردگاری فرض می‌شود.

ولی ما:

علت منوعه هر نوع را در ذات خود آن نوع می‌بینیم، بلکه دقیق‌تر: علت فعاله هر کوچک‌ترین ذره از ذرات جهان را، که کاری انجام می‌دهد، در اندرون همان ذره، نهان می‌یابیم، و این علت و علیت این علت را هم، بدون این که معلول علت‌های بی‌شماری قرار بدهیم، به یک بار مجعول حضرت آفریدگاری، تصور و تصویر می‌نمائیم؛ باید توجه شود که چرا طفل، بزرگ می‌شود، ولی چهل ساله بزرگ نمی‌شود؟ آیا آخرین پاسخ، پس از جواب‌های زیادی به پرسش‌های بسیاری، این نیست که: ذات طفل، از خودش و با خودش، به بزرگ شدن خود، علت دارد، و اما از انسان چهل ساله، این علیت گرفته شده، و در پیرمرد، علیت دیگری برای هضم گردیدن و کوچک شدن بدن، نهاده شده است؟ و گذارنده و بر دارنده این علل، همان گرداننده کل جهان و سراسر موجودات، حضرت کردگار توانا و آفریدگار داناست.

چرا هر کدام از معده و جگر با این که هر دو، نیروی کار را از خارج از خود اخذ می‌کنند، کاری مخصوص به خود انجام می‌دهند؟! آیا حقیقت پس از سؤال و جواب‌های بسیار، بالاخره به این پاسخ ساده و بسیار دقیق، نمی‌رسیم که پروردگار متعال، هر کدام از آن دو را برای کار معینی علت قرار داده، و معلول چیز دیگری نگردانیده است؟.

نمی‌گوییم که هر کدام از معده و جگر، و غیر آن دو، نیروی کار را از خود دارد، و نمی‌گوییم که اجزای ذات خود را از خارج نمی‌گیرد، می‌گوییم که کار مخصوص به خود را که به آن اشتغال دارد، و غیر از آن، کار دیگری نمی‌کند از کجا دریافت می‌دارد؟ و چه چیز آن را وادار می‌کند که آن کار معین و مخصوص را انجام بدهد؟ تا آن را علت بشماریم، و برای این علت هم، علت دیگری پیدا کنیم، و هم چنین بگیریم و برویم بالا، تا به علت العللی برسیم؟ می‌گوئیم که هر موجودی، علت مشغول بودن به کار مخصوص به خود را از خود دارد، و علتی جز ذات خود ندارد، و در این باب معلول هیچ چیز دیگری نیست، و خدایش آن را چنین قرار داده است، و هر وقت بخواهد این علیت را از آن می‌گیرد، و علیت دیگری به آن می‌دهد؛ پس چنان که ذوات موجودات در تبدل و تحول هستند، علیت‌های موجودات هم ناپایدار بوده، و هر دم در تحول و تبدل به سر می‌برند.

اکنون باز به سر مطلب بر می‌گردیم، و به تفسیر «امر بین الامرین» می‌پردازیم: بنابر آنچه که قبلاً از تحقیق گذشت، امکان ندارد که انسان، موجودی فاقد مشیت و بی‌خواست باشد، و پروردگار متعال، خواست او را در ذات او قرار داده و معلول چیز دیگری نگردانیده است.

ولی خواستن انسان، و هر کار دیگری که می‌کند، بدون مصرف نیرو تحقق نمی‌پذیرد، و می‌دانیم که او از خود نیرویی ندارد، تا آن را خرج کند و در شکل کار بیرونش دهد، برای اینکه بایستی از جهان خارج از خود، مواد بگیرد و آنها را جزء بدن خود گرداند، چنان جزئی که آماده تحول به نیرو است؛ پس انسان، با نظر به ذات او، هیچ کاری از وی ساخته نیست، حتی نمی‌تواند خواستی هم بکند، با این که خواست وی در خود وی نهاده شده است، و اصل آن از خارج گرفته نمی‌شود، و انسان خواهنده و کار کننده، بایستی آن به آن و لحظه به لحظه، نیرو و یا حامل و سازنده آن را از خارج اخذ نماید، و سپس آن را در شکل خواستن و سایر کارهای خواسته شده، از خود بیرون دهد.

و از طرف دیگر، اگر مواد جهان هم، قابلیت تحول به نیروی کار را نداشته باشند، نمی‌توانند نیرو را و نیرو ده شوند؛ پس این خداوند بزرگ است که مواد جهان را قابل تحول به نیرو گردانیده، و به انسان هم خواست داده، تا با خواست خود از مواد اخذ کند، و نیز هموست که همان مواد اخذ شده را در هنگام خواست بنده، مبدل به نیروی خواست و نیروی کار می‌فرماید، تا انسان کاری می‌کند.

نتیجه چنین به دست می‌آید که: هر کاری را که بنده انجام می‌دهد، با خواست خود که از خود دارد آن را به جا می‌آورد، و نیروی خواستن آن کار، و نیروی به جا آوردن آن را، از خارج از خود، به اذن خداوند متعال، دریافت، می‌دارد؛ یعنی: جمیع نیروهایی را که در انجام دادن یک عمل، از قلب و از سایر اجزای او مصرف می‌شود، به اذن خدا از جهان دریافت می‌دارد؛ این است معنای: لاجبر و ولاتفویض بل امر بین الامرین که متواتراً از پیشوایان بزرگ ما، خلفای اطهار حضرت رسول اکرم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ -، به ما رسیده است.

می‌دانیم که اخذ کردن ماده از جهان، خود عملی است که با خواست و اراده تحقق می‌یابد؛ پس در اینجا سؤالی پیش می‌آید و آن این است: آیا انسان، هنگامی که هنوز ماده‌ای از جهان نگرفته بود، و نیروی ذخیره‌ای هم در خود، تهیه نکرده بود چگونه و با کدام نیرو توانست اراده نماید؟ و ماده‌ای را از جهان به سوی خویش بکشد؟

این مساله، راه حلی جز این ندارد که: یا خداوند متعال، خودش ماده‌ای را به اندرون انسان رسانید، و برای او از آن، نیرویی فراهم فرموده: پس در واقع، وی مرده‌ای بود که خدایش نیروی زندگانی داد، و یا موادی را پرورش داد و آنها را مهیای تحول به نیرو گردانید، و انسان را از همان اجزا بیافرید؛ این مساله: نظیر این است که: آیا قبلاً مرغ آفریده شد که تخم زائید؟ و یا تخم آفریده شد که مرغ از آن بیرون آمد؟

آیا اعمال بندگان را خداوند می‌آفریند؟

یکی از بزرگان نام آوران، افعال بندگان را مخلوق خدا می‌داند! در عین این که جبر را هم باطل و مردود می‌داند؛ دلیل ایشان این است که خداوند متعال فرموده: **اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ^۱** و فعل هم با ثبوت و وجود خود، شیئی از اشیاء است.

معلوم است که مراد ایشان از فعل، معنای مصدری نیست، و لذا تصریح کرده که فعل، با وجود و ثبوت خود، یعنی نه با مفهوم آن، شیئی است، و گرنه می‌دانیم که: معانی و مفاهیم مصدریه، موجوداتی انتزاعیه هستند، که در خارج از ذهن، تحقیقی ندارد، تا لفظ شیئی بر آنها اطلاق شود؛ و برای همین است که در جمله «ایقاع نصر» نمی‌توان گفت «شیئی نصر» به جهت این که مفهوم «ایقاع» امر تحقق داری نیست که لفظ شیئی بتواند بر آن اطلاق شود؛ پس مراد ایشان از فعل، حتماً بایستی موجود خارجی باشد، تا شیئی بر آن گفته شود ولی توضیح نداده‌اند که این موجود خارجی که فعل انسان است، و شیئی بر آن اطلاق می‌شود چیست؟.

واقع این است که نباید فعل را یکی از موجودات به شمار آورد، بلکه بایستی فعل را از باب ایجاد گرفت، و مفعول آن را هم، موجودی از موجودات دانست؛ چنان که ایجاد را هم، نمی‌توان موجودی حساب کرد،^۲ بلکه مفعول ایجاد را که

^۱. زمر (۳۹) / آیه ۶۲. خداوند است آفریننده هر چیز.

^۲. برای این که در جای «ایجاد موجود» نمی‌توان گفت «موجود موجود» و نیز اگر ایجاد هم موجودی باشد، لازم می‌آید که ایجاد یک موجود دو پدیده و دو موجود باشد.

موجود باشد. باید از موجودات حساب کرد؛ پس همچنان که ایجاد، شیئی نیست و مفعول آن که موجود است، شیئی است، فعل هم شیئی نیست و مفعول فعل، شیئی است؛^۱ پس کریمه مذکوره، با افعال عباد و اعمال بندگان، نه اثباتاً و نه نفیاً کاری ندارد.

و ایضاً؛ ثبوت و وجود خارجی فعل، نمی‌تواند علاوه بر ثبوت و وجود مفعول خود باشد، چنان که در ایجاد کردن هم، وجود یافتن ایجاد، همان تحقق یافتن موجود است، که مفعول ایجاد است، و چیزی علاوه بر آن نیست، وگرنه لازم می‌آید که ایجاد کردن یک موجود، پدید آوردن دو پدیده و دو موجود بوده باشد، یکی موجود و دیگری ایجاد؛ و بنابراین، فعل اصلاً ثبوت خارجی ندارد تا لفظ شیئی بر آن اطلاق شود؛ باز می‌گوییم که کریمه یاد شده متوجه افعال بندگان نیست، و کاری با آنها ندارد.

و اما تحقیق مساله بنا بر اساسی که ما پی‌ریزی کرده‌ایم این است که: فعل و کار کردن انسان، عبارت است از این که وی موادی را که مخلوق خدا هستند با نیرویی که خدا به او داده، به اذن خدا به بدن خود بکشد؛ و از این که وی موادی را که خداوند متعال، جزء بدن وی گردانیده است، با اذن خدا تبدیل به نیرو کرده، و از خود اخراج نماید؛ و می‌دانیم موادی که از جهان بر بدن او افزوده می‌شود و نیروهایی که از آن کاسته می‌شود مانند خود بدن، همه از جانب خدا بوده و آفریده خدا هستند و هیچ کدام از آنها مخلوق انسان نیستند.

ولی پس از آن که این نام برده‌ها، همه آفریده خدا می‌باشند، چیز دیگری هم هست، که به طور واضح آن را می‌فهمیم و یقین داریم که آن، از خدا نیست و از بنده است، اگر چه این باز با اذن خداست، و آن تحویل و تبدیلی است که بنده با خواست ذاتی و اراده خود، آن را انجام می‌دهد، و از شیئی شیئی دیگری می‌سازد؛ و با بیان دیگر: هر چه که شیئی هست، اعم از این که ماده باشد یا نیرو، مخلوق و آفریده خداوند متعال است، ولی تحویل و تبدیلی که با نیرویی که خدا به انسان داده، در ماده‌ای که خدا آن را آفریده، صورت وقوع می‌یابد، در عین این که شیئی نیست، و وجودی علاوه بر وجود شیئی متحول ندارد، مخلوق انسان است نه خدا؛ اگر چه این هم باز با اذن خداست و محال است که بی اذن او صدور بیابد.

حقیقت مساله این است که انسان، با افعال و اعمال خود، نه چیزی را موجود می‌کند، و نه چیزی را معدوم؛ و به یک کلمه: ایجاد و اعدام، از قدرت و توان وی خارج است، و انسان با فعل خود، فقط همین قدر می‌تواند که صورت‌های محسوس و ظاهری اشیاء را تغییر دهد، و تحویل و تبدیلی در آنها بگذارد، یعنی فقط این قدر قدرت دارد که عوارض اشیاء را عوض نماید و چنان که انشاء الله تعالی در آینده، بحث خواهیم کرد، اعراض، وجود ندارند.

پس انسان، با این همه تلاش و کوششی که دارد نه به چیزی وجود می‌دهد، و نه از چیزی وجود می‌گیرد، نه ذره‌ای به جهان می‌افزاید، و نه ذره‌ای از جهان می‌کاهد؛ بلی کار او تحویل‌ها و تعویض عوارض است؛ و بدیهی است فعلی که بدین نمط است، شیئی نیست تا با دلالت کریمه: ان الله خالق کل شیئی، مخلوق خدا محسوب گردد؛ و هستی تحویل و تبدیل، با هستی متحول و متبدل است، و چیزی علاوه بر آن نیست؛ یعنی در متن واقع، تحویل و تبدیلی وجود ندارد و آن چه که هست، همان شیئی متحول و متبدل است، و این ذهن بشر است که به وجود آن حکم می‌کند، و آن را موجود خارجی می‌پندارد.

^۱ شیئیت هر مفعول به حسب فعلی است که بر آن تعلق می‌گیرد. چنان که شیئیت هر موجود هم به حسب ایجاد است که بر آن تعلق می‌یابد.

بلی کار انسان، بدین نحو است که شرح شد، که هیچ بهره‌ای از واقعیت ندارد، و بازیچه‌ای بیش نیست، و در حقیقت روا و سزا نیست که نام آن را ایجاد گذاشت و مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ^۱.

حقیقتی که در اعمال مجازی انسان، نهفته شده، و باطن و واقعی که در افعال ظاهری و صوری آدمی نهان گردیده، این است که با همین افعال ظاهری که تحویلی بیش نیستند، ذات آدمی از جهان و موجودات آن، ساخته می‌شود، هم ساختمان کنونی او، و هم سازمان وجودی آینده او، با مرور ساعات زندگی دنیوی، انجام می‌یابد و پرداخته می‌گردد؛ هر کسی به همین اعمال صوری خود، با خواست خود، برای خویشتن، زندگی خالص ابدی، و یا هلاکت ابدی که جز از مرگ و غیر از زندگی است، به تدریج در مدت عمر خود، تهیه می‌بیند و فراهم می‌آورد.

خداوند متعال، حال و آینده انسان را با دست خود او بدین طریق، می‌آفریند، و او خود متوجه نیست؛ مثل انسان در این خود سازی مثل ازدواج جوانی است که به جز لذت، منظوری دیگری از آن ندارد، با این که منظور واقعی از ازدواج، تولید انسان دیگری است، نه لذت و شهوت؛ انسان ظاهر بین خیال می‌کند که فقط برای این رفتن‌ها و آمدن‌ها و زدن‌ها و کشتن‌ها و شکستن‌ها آفریده شده است؛ ولی مرد باطن بین و عمیق می‌داند که در ماورای این اعمال مجازی، حقیقتی هم هست، حقی نهفته است، و هر چه هست از همان است؛ امیر المؤمنین - علیه السلام - فرموده: اِنَّمَا الدُّنْيَا مَنْتَهَى بَصَرِ الْأَعْمَى لَا يُبْصِرُ مِمَّا وَرَاءَهَا شَيْئاً وَ الْبَصِيرُ يَنْفِذُهَا بَصَرُهُ وَ يَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَرَائِهَا^۲.

از آن چه که مشروحاً بیان گردید، این نتیجه را می‌گیریم که: فعل انسان چیزی نیست که شیئی بر آن صدق بکند، و در حقیقت ناچیز و لاشیئی است؛ و علاوه بر آن چه نگارش یافت:

قرآن کریم، در چند مورد، انسان را با صراحت خالق خوانده،^۳ و در چند مورد هم، خالق را متعدد دانسته^۴ و در جایی هم، امر خلقت و آفرینش را منحصر به خود شناسانیده است؛^۵ ساده‌ترین وجه جمع، در میان این دو دسته آیات، همان است که مشروح گردید که: آفریدن اشیاء و موجودات، و تحقق دادن به آنها، کار خداوند متعال است؛ و بندگان خدا هم، با اذن خدا، با خواست و اراده‌ای که خدا در نهادشان نهاده، و با حول و نیرویی که در اختیارشان گذاشته است، می‌تواند صور ظاهری و محسوس بعضی از اشیاء را تغییر دهند، و از چیزی چیز دیگری بسازند، مثلاً از گل، شکل پرند بریزند، و یا از نیروی خدادادی، دروغ بزرگی جعل کنند.

بنابراین تحقیق که ذکر شد، خالق بودن انسان، مورد تصریح قرآن کریم است؛ و بایستی که انسان هم، مخلوقی در این جهان داشته باشد؛ و اگر بنا باشد که افعال خود او هم، مخلوق و آفریده خدا باشد، چه مخلوق دیگری برای او باقی می‌ماند؟ و قهراً خالقیت انسان، در این صورت، بی معنی شده و بدون مصداق می‌ماند.

۱. انعام (۶) / آیه ۳۲. زندگی دنیوی چیزی جز بازیچه و لهو نیست و البته خانه آخرت برای پرهیزکاران بهتر است، آیا نمی‌فهمید؟.

۲. نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۳. همانا دنیا نهایت دیدگاه نابیناست، و از آن چه که در پشت سر آن است چیزی نمی‌بیند. و بینا چشمش از دنیا نفوذ می‌کند و می‌گذرد و می‌داند که خانه و زندگی حقیقی در آن سوی دنیاست.

۳. آل عمران (۳) / آیه ۴۹. اُنِّي اَخْلَقْتُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ؛ من برای شما از گل مانند شکل پرند می‌آفرینم؛ مانده (۵) / آیه ۱۱۰. وَ اِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ وَ اَنْ غَاةَ اَنْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ؛ و آن گاه که از گل، مانند شکل پرند خالق می‌کنی؛ عنکبوت (۲۹) / آیه ۱۷. وَ تَخْلُقُونَ اِفْكَاً وَ خَلَقَ مِنْ طِينٍ بَشَرًا مَسْكُومًا؛ و آن گاه که از گل، مانند شکل پرند خالق می‌کنی؛ عنکبوت (۲۹) / آیه ۱۷. وَ تَخْلُقُونَ اِفْكَاً وَ خَلَقَ مِنْ طِينٍ بَشَرًا مَسْكُومًا؛ و آن گاه که از گل، مانند شکل پرند خالق می‌کنی؛ عنکبوت (۲۹) / آیه ۱۷.

۴. مؤمنون (۲۳) / آیه ۱۴. فَتَبَارَكَ اللهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِينَ؛ پس فرخنده بادا خداوند. نیکوترین خالق‌ها؛ صافات (۳۷) / آیه ۱۲۵. وَ تَدْرُونَ اَحْسَنَ الْخَالِقِينَ؛ و ترک می‌کنید بهترین خالق‌ها را.

۵. اعراف (۷) / آیه ۵۴. اَلَا لَهٗ الْخَلْقُ؛ آگاه باشید که آفریدن منحصر به اوست.

این دانشمند که افعال انسان را مخلوق خدا دانسته: در پاسخ جبریین هم، چنین گفته است: افعال، چون به علل تامه خود، به ضرورت و وجوب، نسبت دارند، به جزء علت خود نیز که انسان باشد، نسبت امکانی دارند؛ ایشان با این گفتار که به اختصار نقل گردید، می‌خواهند جبریین را که انسان را در کارهای خود، مجبور و فاقد اختیار می‌دانند، ردّ کنند ولی به طوری که واضح است، انسان را از اصل، بیکار و فاقد فعل، می‌شناسانند، به جهت این که او را جزء علت افعال او محسوب داشته‌اند، نه تمام علت؛ یعنی: انسان، هیچ کاری را به تنهایی نمی‌کند، و هیچ عملی را نمی‌تواند خودش انجام بدهد؛ و در تمام کارهای نیک و یا بدی که انسان را فاعل و کننده آنها باید شناخت، ایشان حق شرکتی فقط، برای او قائل هستند!

توارد سه عامل بر یک عمل

با دقت در مثال ذیل و اشتباه و نظایر آن بسیاری از مواضع تاریک مساله خیر و شرّ و حدود تسلط شیطان بر انسان و حقیقت مساله جبر و اختیار روشن می‌گردد، و معنای این جمله کریمه از آیات قرآنیّه: **قُلْ كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ فَمَا لَهُؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا**^۱ توضیح می‌یابد:

کسی در زمستان سرد کنار بخاری گرم می‌نشیند تا عرق می‌کند و بدنش نرم می‌شود سپس می‌رود روی برف‌ها و یخ‌ها می‌ایستد تا به ذات الجنب گرفتار می‌گردد و چند روز بیمار می‌شود و درد می‌کشد و سرانجام می‌میرد.

اکنون ما دربارهٔ هلاکت این شخص چند عامل ذیل را نام می‌بریم:

۱- خدا او را کشت که **اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا**^۲ خداوند است که زمستان را سرد و بخاری را گرم و تن را پذیرای بیماری و درد قرار داده است.

۲- زمستان و یخبندان او را کشت.

۳- بخاری گرم که تنش را گرم و نرم کرد او را کشت.

۴- خودش خودش را کشت.

۵- او را شیطان کشت که فریض داد و از اطاق گرم به هوای سرد کشانید.

می‌دانیم که یک یک این حکم‌ها صحیح است و صحیح‌تر از همه و اقدم و ادوم آنها این است که خدا او را کشت زیرا که هر واقعه از ارادهٔ خدا وقوع می‌یابد!

و البته این هم که خودش خودش را کشت صحیح است و نیز این که شیطان او را بفریفت و هلاک ساخت.

اکنون با کمال تعجب به وضوح توارد سه عامل بر یک عمل را مشاهده می‌کنیم و چون در عرض هم و در یک درجه نیستند منافات با هم ندارند. و می‌توانیم نظیری بر آن بیاوریم:

کسی خانه‌ای می‌سازد و آن را اجاره می‌دهد، سه مالک بر یک ملک جمع می‌شود: اول خداوند متعال که **لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**، دوم شخص بناگذار که کار کرده و از تنش مایه گذاشته و در صورت خانه نمایان داشته، سوم مستأجر که تنها او حق سکونت در آن خانه را دارد. می‌بینیم که سه گونه مالکیت در یک مملوک اجتماع یافته‌اند.

^۱. نساء (۴) / آیه ۷۸.

^۲. زمر (۳۹) / آیه ۴۲.

گاهی چهار مالک هم می‌شود: مردی کتابی برای پسرش می‌آورد که او هم آن را به خواهرش عاریه می‌دهد؛ و البته مالکیت خداوند متعال در همه حال اصحّ و اعلی و اقوی و ادوم است.

با دقت در مثال اول و اشباه و نظایر آن به دست می‌آوریم:

۱- ممیت خداوند است چنان که محیی هم او است، هادی اوست مضمّل هم اوست. هدایت می‌کند آن که را که خواستار هدایت باشد و اضلال می‌کند کسی را که طالب گمراهی باشد و خود انسان را در انتخاب حق یا باطل آزاد آفریده است و این اختیار را در نهاد او نهاده است و او نمی‌تواند بی‌اختیار و مجبور باشد. (در متن مثال دقت شود).

۲- شیطان در هر کسی نفوذ نمی‌کند و تنها کسی را اغوا می‌کند که عقلش را اطاعت نکند و سفاهت را در جای عقل گذارد.

۳- این خداوند است که شیطان را بر بدکار مسلط می‌گرداند و خداوند کار بد را راهی برای تسلط بیشتر شیطان می‌سازد، و اگر کسی بدی نکند شیطان راهی به سوی او نمی‌یابد. وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ^۱

۴- می‌بینیم در عین اینکه همه مایه‌ها از خداوند است، و شیطان لاینقطع بدکار را می‌فریبد و او را به کار بدتر و می‌دارد خود عامل هم هیچگاه مسلوب الاختیار نمی‌شود و هر کاری را که انجام می‌دهد به میل و رغبت خویشتن انجام می‌دهد.

۵- هر چه آدمی بدکارتر شود راه شیطان به سوی او به اذن خدا بازتر و آسان‌تر می‌شود؛ و در واقع اندیشهٔ بدکار شیطانی می‌شود و خودش خواهان نفوذ بیشتر شیطان می‌شود زیرا که خداوند فکر بدکار را با کار بدش تباہ می‌سازد و او دوستدار شیطان می‌شود.

۶- اگر چه مایه در کارهای نیک و بد و قدرت بر آنها و حتی نیروی گزینش این یا آن، آن به آن از خداوند متعال می‌رسد زیرا که هر چه هست از اوست و جویبار فکر و اختیار و اراده در آدمی از جانب او در جریان است ولی بدیهی است که کنندهٔ کار و گزینندهٔ آن خود آدمی است.

۷- تا خود آدمی خواهان کار بد نباشد و تصمیم بر آن نگیرد شیطان نمی‌تواند او را به کار بد وادار؛ بلی چنان که بیان شد تکرار بدکاری فکر بدکار را به بار می‌آورد و آن را شیطان پسندتر می‌نماید و گمراه کردن او بر شیطان آسان می‌شود، زیرا که اندیشه‌اش شیطانی می‌شود.

۸- با اندک مطالعه در مثال اول و نظایر آن روشن می‌شود که هر چه خیر و شرّ بر انسان می‌رسد از خدا می‌رسد قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ وَلِي بَاعِثَ غَفَّتَارِي بِهٖ شَرٌّ خُودِ آدَمِي اِسْت.

شاید در اینجا این تصور پیش آید که خوب بود که خدای متعال که ارحم الراحمین است شرّ به انسان نمی‌رساند اگر چه خود او خواهان شرّ می‌شد، مثلاً در مثال اول خداوند جلو بیماری و دردمندی را از انسان می‌گرفت اگر چه او با بدن عرق کرده و گرم شده روی یخ‌ها می‌نشست، جواب این است که سنگ‌ها همین طور می‌باشند که سرما نمی‌خورند و بیمار نمی‌شوند و در آن صورت آدمی مثل سنگ می‌شد؛ ولی خدا خواست که انسان با خواست باشد و نام مرید را در نهاد او گذاشت که با خواست و ارادهٔ خود یا اطاعت کند و بالا رود و یا عصیان ورزد و از سنگ هم پایین‌تر افتد.

^۱. ابراهیم (۱۴) / آیه ۲۷.

۵- نظریات دانشمندان اسلامی در بقا و تجسم عمل

مقدمه

تا آنجا که ما اطلاع داریم، قدمای علمای اسلام (البته به طور غالب، نه همه آنان) در مسأله بقای اعمال از فکر عادی و ظاهری تجاوز نکرده، و قدمی در این راه فراتر بر نداشته‌اند؛ فعل در نظر آنان شبیه‌ترین چیز به زمان بوده است که هر جزئی از آن، موجود می‌شود و فوراً منعدم می‌گردد و آن دوم هنگامی به وجود می‌آید که آن اول، از بین رفته باشد (در این مثال، تفاوت نمی‌کند که زمان موجود حقیقی باشد. و یا ذهنی و البته می‌دانیم که زمان موجود نیست) عمل هم در نزد آنان جز حرکتی که از جوارح مشاهده می‌شود و فوراً منعدم می‌گردد، مفهوم دیگری نداشته است. و باید اعتراف کرد که: در نظر ابتدایی و عرفی، تصور بقای عمل تا چه رسد به تجسم آن بسیار مشکل است. و چگونه اعتقاد به چیزی توان داشت که تصورش نامیسور باشد! و برای همین بوده که صاحب تفسیر روح البیان^۱ با کمال سادگی و بدون اندک تأمل، فتوی داده که اعمال باقی نمی‌مانند! بلی نتیجه نظر بدوی و نگاه سطحی، بیشتر و بهتر از این نمی‌شود نه شرع به آن اهمیتی داده و نه عقل حجیتی؛ قرآن کریم کسانی را که به نظر ظاهری قانع می‌شوند ملامت فرموده: *يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ*^۲؛ بلی تا وقتی که به ظاهر عمل نظر شود، و در فهم حقیقت آن پیشرفتی نشود، تصور بقای عمل، متعذر شناخته خواهد شد. و بحث همان خواهد بود و فتوی همین.

آیا عمل عرض است؟

نخستین تعریفی که برای عمل، از متقدمین به ما رسیده این است که عمل عرض است! قدماً غالباً ذات عمل را عرض دانسته‌اند. صاحب مجمع البیان^۳ و فخر رازی^۴ تصریح کرده‌اند بر این که: عمل عرض است و بقایی ندارد و شیخ مفید^۵ نیز صریحاً همین تعریف را گفته، و شیخ طوسی و کشاف و بیضاوی و صافی و شبر و طنطاوی هم ظاهراً پیرو همین مسلک بوده‌اند.

بلی قدماً به طور اغلب و اکثر، عمل را عرض گرفته‌اند، ولی از جوهری که معروض عمل باشد، هیچ نامی نبرده‌اند؛ گوئیا که این عرض به طور مستثنی نیازی به موضوع نداشته و یا همه مردم از آن مطلع بوده‌اند؛ عجیب است که آنان پس از آن که عرض بودن عمل را مسلم دانسته‌اند بقای عرضی را هم که در بعضی از اعراض ممکن دانسته‌اند از آن سلب کرده‌اند.

چنین به نظر می‌رسد که قدماً در بحث‌های خود درباره عمل، فقط به صدور آن از عامل توجه کرده‌اند و اصلاً به ذات خود عمل نپرداخته‌اند؛ و چون صدور عمل را از عامل، مرادف با فعل به اصطلاح فلسفه، که قرار و بقایی در آن نیست، یافته‌اند، فلذا حکم کرده‌اند که عمل عرض است یعنی به ذات عامل عارض می‌شود و پس از عروض فوراً فانی

^۱ ج ۱، ص ۱۳۸.

^۲ روم (۳۰) / آیه ۷. ظاهری را فقط، از زندگی دنیوی در می‌یابند و آنان از عاقبت زندگی بی‌خبراند.

^۳ در ج ۳، ص ۳۳۹، س. گفته: اعمال، اعراض هستند و امکان ندارد که اعاده شوند.

^۴ جامع تعبیرات فخر رازی در مفاتیح الغیب، ج ۱، ص ۶۷۵ و ۲ ص ۶۴۸ و ۳ ص ۱۸۳ و ۴ ص ۲۶۷. این است که عمل چون که عرض است باقی نمی‌ماند و

به محض وجود یافتن معدوم و فانی و متلاشی می‌گردد.

^۵ ریاض السالکین، ص ۳۹۹، از شیخ مفید.

می‌گردد؛ اگر مقصودشان چنان که ظاهر کلامشان می‌رساند چنین بوده باشد پس آنان از بحث کردن در ذات عمل، یکسره به دور افتاده‌اند و نه فقط پاسخی به قائلین به تجسم عمل، که در آن هنگام موجود بوده‌اند چنان که می‌آید، نگفته‌اند. و نه فقط آیتی را که در ذات عمل گفتگو می‌کند، بی تفسیر گذاشته و گذشته‌اند. بلکه برای حقیقت عمل اصلاً تعریفی درست و یا نادرست نگفته‌اند و در عوض توجه به ذات عمل و تدبر در حقیقت آن فقط به جنبه صدور آن که غیر از خود آن است پرداخته‌اند و به جای تفکر در جوهری که عمل است کیفیت پیدایش آن را که عرض است مورد گفتگو قرار داده‌اند.

آری عمل، علاوه بر ظاهر آن که عرضی بیش نیست، حقیقتی در ماورای این ظاهر دارد، و آن نیرویی است که از ذات عامل خود اشتقاق می‌یابد و از بدن او جدا می‌گردد و جوهری است مانند خود عامل و عرض نیست اگر چه با اعراض مشاهده می‌شود. و بدون آنها احساس نمی‌گردد چنان که خود عامل هم همین طور است.

سخنی از فخر رازی

فخر رازی، در جایی که در تفسیر خود،^۱ عمل صالح را تفسیر می‌کند، به ذات عمل، توجه کرده و برای آن معروضی فوق العاده بزرگ پیدا کرده و عمل را با آن باقی دانسته است می‌گوید: عمل صالح، به خودی خود باقی نمی‌ماند چون عرض است، و با عامل خود نیز نمی‌ماند چون او هم هالک است چنان که خدا فرموده: **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ**،^۲ پس سزاوار است که عمل برای وجه خدا باشد تا با آن باقی بماند.

از اشکالاتی که در تحقیق فوق هست اکتفا به بیان این حقیقت می‌کنیم که: ذات پاک حضرت باری تعالی معروض واقع نمی‌شود، زیرا که لازم می‌آید ذات پاکش معرض حوادث گردد. و معنای کریمه هم آن طور نیست که او گفته و گرنه لازم می‌آید که بقای انسان را هم منکر گردد مانند اعمال انسان و بالنتیجه بایستی که وجود بهشت و دوزخ را هم انکار نماید، به جهت این که همه اینها در «کل شیئی» داخل هستند.

با مطالعه آثار قدما، به این نکته می‌رسیم که بیشتر آنان، در مقام کشف تجسم عمل از وصول به نخستین مرحله از مراحل آن هم محروم مانده‌اند؛ و فکر فخر رازی که پس از زحمت‌های فراوان این قدر توانسته است که حسنه را به جهت عروض خیالی آن به ذات باری تعالی، باقی بداند به طوری که نقل گردید، برای ما نمونه بارزی از طرز تفکر قدما در مسأله بقا و تجسم عمل است.

واصلین به حقیقت در میان قدما

از لحن گفتار مفسرین و متکلمین چنین بر می‌آید که مسأله بقا و تجسم عمل از صدر اول اسلام مطرح و مورد گفتگو بوده و به طور مسلم عده‌ای ظاهراً قلیل، این حقیقت را کشف و حق را به دست آورده بوده‌اند، و حتی معلوم شده که از عامه نیز کسانی بوده‌اند که به بقا و تجسم اعمال، رأی می‌داده‌اند.

^۱. مفاتیح الغیب، ج ۶، ص ۶۴۴.

^۲. قصص (۲۸) / آیه ۸۸ هر چیز هلاک شونده است جز وجه او.

ولی ما از نام و نشان این دانشمندان و از طرز استدلال‌شان اطلاعی به دست نیاورده‌ایم؛ و همین قدر حدس زده می‌شود که کسانی که متعبد به ظواهر کتاب و سنت بوده‌اند به بقا و تجسم اعمال گرویده‌اند و کسانی هم که اصطلاح جوهر و عرض و مانند آنها کم یا بیش به سمع‌شان رسیده بوده به عدم امکان بقای اعمال، معتقد شده‌اند. و به احتمال بسیار قوی، این مساله در میان اصحاب و تابعین و حتی تابعین تابعین، مورد اختلاف نبوده و آنان بنا را به ظواهر آیات و احادیث گذارده و قهراً در تجسم عمل اتفاق داشته‌اند و این مطلب از تضعیف کتب تفسیر روشن می‌گردد.

شاید که شیخ ابوالفتوح رازی، از جمله قائلین به تجسم اعمال بوده، چون در تفسیر کریمه مبارکه: *وَمَا تَقْدُمُوا لَأُنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ*^۱ مرتکب هیچ تأویل نشده و تقدیری هم فرض نکرده و چنین فرموده است: هر آنچه تقدیم کنید و در پیش افکنید از نیکی خود باز یابید آن را به نزدیک خدای عزوجل.^۲

و شاید که صاحب ارشاد القلوب، جناب حسن بن محمد دیلمی، نیز از جمله آنان بوده؛ زیرا که در کتاب خود چنین فرموده: *الْبِدَارُ الْبِدَارُ قَبْلَ الْأَعْمَارِ فَإِنَّ الدُّنْيَا مَرْعَةُ الْآخِرَةِ وَعَلَى قَدَرٍ مَا تَزْرَعُهُ فِي الدُّنْيَا تَحْصُدُهُ فِي الْآخِرَةِ*^۳ و نیز فرموده: *مَحْفُوظٌ عَلَيْكَ مَا عَمِلْتَ*^۴.

و شاید که تعبیر ذیل کشف را هم از همین نمونه به حساب آورد، در تفسیر: *أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ*^۵ چنین دارد: معنای (الف و لام) تعریف، در «المفلحون» دلالت می‌کند که پرهیزکاران، کسانی هستند که اگر صفت رستگاری، تحصیل بیابد، و آنان، همان طور که هستند متحقق گردند و با صورت‌های حقیقی خویش متصور شوند پس آنان همین حقیقت و صورت خواهند بود و چیز دیگری جز آن نخواهند بود.^۶

طلسم انقلاب عرض، به جوهر

تصور این که: عمل عرض است. به انضمام این مقدمه که تبدل عرض به جوهر محال است، عده کثیری از محققین قرون گذشته را از راه معرفت حقیقت عمل، به یک باره بیرون کرده، و توقف عده‌ای دیگر را هم سبب شده است. سید علی خان مدنی، پس از آن که در ریاض السالکین،^۷ آراء و عقائد را آورده. خود سکوت کرده و چیزی از نفی و اثبات در این باب بیان نداشته است؛ آیا ایشان با این سکوت توقف خود را اعلام داشته‌اند؟ چنین به نظر می‌رسد که: عمل را عرض می‌دانند، زیرا که تحقیق در مساله را به کتاب المیزان الاخرة که به یکی از متأخرین اصحاب خود نسبت داده، حواله کرده است؛ و محتمل قوی این است که کتاب نامبرده: از تألیفات ملا محسن فیض باشد، و همان است که

^۱ بقره (۲) / آیه ۱۱۰.

^۲ تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱، ص ۲۷۸.

^۳ ص ۱۱۷، باب ۲۲، بشتابید، بشتابید به سوی حسنات، تا عمرها تمام نشده چون که دنیا کشتزار آخرت است، و به قدری که در دنیا می‌کاری در آخرت می‌دروی.

^۴ ص ۱۰۴، باب ۲۰. آن چه که کرده‌ای برای تو نگاه داشته شده است.

^۵ بقره (۲) / آیه ۵. آنان همان رستگارانند.

^۶ ج ۱، ص ۱۱۳.

^۷ ص ۴۰۰.

در تفسیر صافی^۱، به نام میزان القیامة، یاد شده است؛ اگر این حدس، صحیح باشد ایشان با فیض، همراه بوده و عرض بودن عمل را اختیار کرده‌اند.

ملا نظر علی طالقانی در کشف الاسرار، چنین نوشته: علما - قدس سرهم - هنوز تحقیق یقینی نفرموده‌اند که اعمال با آن که اعراض هستند، چگونه اجسام و جواهر می‌شوند؛^۲ ایشان، در بقای اعمال بحثی نکرده و گوئیا آن را ممکن دانسته‌اند، ولی در طلسم استحالة انقلاب عرض به جوهر بند شده‌اند.

علامه مجلسی - رحمه الله تعالی -، اگر چه به شکستن این طلسم، تمایلی نموده، ولی عجیب است که با این همه عظمت و بزرگواری و اطلاع در آیات و احادیث باز احتیاط کرده است؛ در جایی فرموده:^۳ همه احوال و افعال دنیوی، در نشأة آینده متجسم و متمثل می‌شوند، یا با آفریده شدن مثال‌هایی که شباهت به آنها دارند و یا با برگشتن اعراض دنیوی در آنجا به جواهر؛ احتمال نخست با حکم عقل موافق‌تر است و صریح نقل هم با آن منافات ندارد.

بدین ترتیب می‌بینیم که جناب مجلسی نتوانسته‌اند درباره استحالة انقلاب عرض به جوهر و عدم آن، رأی قطعی بدهند، و هم نتوانسته‌اند که در این باره با فلاسفه، مخالفت و یا موافقت صریح نمایند، و بالاخره هم مطابقت و موافقت آنان را ترجیح داده‌اند.

ایشان، در عبارت فوق، برگشت اعراض دنیوی را در آخرت به جواهر، محتمل دانسته‌اند؛ ولی در عبارتی که در زیر از ایشان نقل می‌کنیم، این احتمال را نقض کرده‌اند: قائل شدن به این که: در این نشأة، انقلاب عرض به جوهر، و جوهر به عرض محال است، و در نشأة آینده ممکن خواهد بود، به سفسطه نزدیک‌تر است؛ به جهت این که نشأة آخرت، مثل همین نشأة است؛ و این که مردن و دوباره زنده شدن در میان این دو نشأة، فاصله می‌شود، نمی‌تواند برای امثال این احکام، صلاحیت داشته باشد.^۴

از تعبیر نخست ایشان، پیداست که آیات و روایات را صریح در بقا و تجسم اعمال نمی‌دانند؛ نگارنده گوید: اگر پای تأویل به میان آید (از آن نمونه تأویلات که در کتب تفسیر، فراوان است) هیچ کلام صریحی در عالم نمی‌توان یافت. زیرا که با در تقدیر گرفتن یک کلمه «کَانَ» مثلاً، معنای هر جمله، یک سره عوض می‌شود؛ ولی اگر تأویل ترک شود، الحق هم آیات و هم احادیث با عبارات گوناگون و با صراحت غیر قابل انکار، بقا و تجسم اعمال را می‌رسانند (از آیات و احادیث یاد شده، در آینده انشاء الله تعالی، فصل مشبعی خواهیم آورد).

تعجب اینجاست که این دانشمندان، پس از آن که عرض بودن عمل را مسلم گرفته‌اند، توضیح نداده‌اند که چگونه و در روی کدام موضوع، آن را باقی دانسته‌اند؟! و چطور از بقای عمل فارغ شده و در تبدیل آن به جسم، سخن رانده‌اند؟! زیرا که اگر عمل عرض باشد بایستی که معروضی داشته باشد تا با آن باقی بماند؛ و معین نکرده‌اند که این معروض چیست؟ و بر محقق لازم است که اولاً معروض عمل را اگر آن را عرضی بیش نمی‌داند پیدا کند و عمل را با آن باقی بداند و سپس در این باره بحث بکند که در آخرت چگونه اعراض دنیویه جواهر اخرویه خواهند شد؟ و یا از اول مانند دانشمندان سابق الذکر اصل بقای عمل را نپذیرد.

^۱ ص ۱۶۸، س ۳ و ۴.

^۲ کاشف الاسرار، ص ۱۴۰.

^۳ بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۵۷.

^۴ بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۵۷.

ما تحقیق کامل و بررسی دقیق کرده و عمل را از عرض بودن، رها ساخته‌ایم؛ عمل در نظر ما نیرویی است که از تن عامل جدا می‌گردد و عمل و عامل هر دو جوهر هستند؛ فلذا از گفتگوهای فوق و امثال آنها فارغ می‌باشیم. همان طور که بخار هم مانند آب جوهر است و عرض نیست اگر چه به دست نمی‌آید و در ترازو سنجیده نمی‌شود و طول و عرض برایش تعیین نمی‌شود، عمل هم که باز شده تن است جوهر است و عرض نیست نهایت آن که بخار در هوای سرد دیده می‌شود و عمل هیچ گاه در این زندگی دیده نمی‌شود؛ این محقق است و جای شک نیست که آدمی هر عملی که می‌کند قدری از مواد تن خود را می‌کاهد یعنی لاغر می‌شود و در ترازو سبک می‌آید یعنی ماده بدن بر می‌گردد و نیروی عمل می‌گردد.

و علاوه بر آن، اصل تقسیم اشیا خارجی، به دو قسم جوهر و عرض نادرست است؛ به جهت این که عرضی در خارج از ذهن موجود نیست؛ و به جز جوهر موجود دیگری در جهان نیست جهان پر از ماده و نیرو است و هر دو جوهرند؛ (تحقیق در بحث ذیل):

اعراض وجود ندارند

لازم است که در اصل تقسیم ماهیات موجوده در خارج به جوهر و عرض که از زمان باستان و از دانشمندان یونان یادگار مانده است. بحث کامل به عمل آید؛ و اگر واقعاً همان طور که ما فهمیده‌ایم عرضی در عالم نباشد و هر موجود جوهر باشد دیگر جای بحث برای امکان انقلاب عرض به جوهر باقی نمی‌ماند و در این صورت راه تجسم عمل بسیار صاف و هموار می‌شود و جای این را که «آیا ممکن است عرض جوهر گردد؟» این می‌گیرد که «آیا ممکن است جوهری به جوهری یعنی نیرو به ماده، مبدل شود؟» اکنون به حول الله تعالی وقوت می‌گوییم: **آن چه که در خارج متحقق است، ماهیات جواهر است.** و بنا به قول به اصالت وجود آن چه در جهان متحقق است وجودات جواهر است و در خارج از ذهن نه اعراض در قبال ماهیات جواهر، ماهیتی دارند، و نه در قبال وجودات جواهر، وجودی؛ و این ذهن انسان است که از همین ماهیات متحققه که جواهرند، او صافی انتزاع کرده و بر آنها اثبات می‌کند؛ و برای این اوصاف انتزاع شده، احکام و حدودی هم، تعیین می‌کند؛ پس نباید ما موجودات ذهنی را در حساب موجودات خارج بگذاریم و بنابراین تقسیم ماهیات خارجی و یا وجودات خارجی، به جوهر و عرض، هیچ معنایی ندارد؛ و تقسیم موجودات ذهنیه به آن دو، اگر چه صحیح است، ولی این نتیجه را نمی‌تواند بدهد که عرض موجود است.

اگر بگویند: در صورتی که ذهن انسان، آئینه جهان خارج است، پس هر چه دارد از جهان خارج دارد، و معنای آئینه بودن همین است؛ و بنابراین، اعراض که در ذهن، موجود هستند، حتماً در خارج هم بایستی موجود باشند.

می‌گوئیم اگر چه ذهن ما آئینه جهان خارج است، و کارش این است که موجودات بیرون از خود را بنمایاند، ولی چون همین آئینه جهان نما، یگانه وسیله فهم ما نیز می‌باشد، و به منزله چاقوی اهل تشریح می‌باشد، فلذا موجود واحدی را به جهات عدیده و جوانب متشسته منشعب می‌گرداند، و یک موجود را با تصویرات گوناگون نشان می‌دهد، و در این مرحله از فهم و درک، اعراض در ذهن آدمی پدیدار می‌شوند، و از یکدیگر در عالم فهم متمایز می‌گردند، و معنایی برای فکر کردن و اندیشه نمودن، جز همین پدید آمدن اعراض، و تمایز آنها از یکدیگر نیست.

اگر گفته شود: فرض می‌کنیم که دو جسم، در دو شکل مختلف، در خارج موجود است، اگر این دو شکل را دو عرض و دو موجود بدانیم، وجود عرض واضح می‌شود؛ و اگر این دو شکل را عدمی بگیریم، بایستی آن دو جسم را هم بر خلاف بدهت، غیر متفاوت بدانیم، و بگوئیم که به دو جسم متمائل نظر می‌کنیم.

می‌گوئیم: آن گاه که ما به دو جسم متمائل نظر می‌کنیم، و حکم به تمائل خارجی آن دو می‌کنیم و یا به دو جسم مختلف الشكل نظر کرده و به اختلاف آن دو، حکم می‌کنیم، ظرف وجود دو وصف تمائل و اختلاف، فقط ذهن حاکم است، چنان که ظرف وجود این دو حکم هم همان جاست و در خارج به جز آن دو ذات، موجود دیگری نیست؛ و گرنه لازم می‌آید که آن دو موجود مفروض، چهار موجود باشند.

اگر گفته شود: آن دو شکل، در خارج، موجود مستقل نیستند که لازم آید دو جسم، چهار موجود شوند، بلکه وجود آن دو شکل، وجودی غیر مستقل است، و معنای وجود عرض، همین است.

در پاسخ گوئیم: آن دو شکل خالی از دو حال نیستند: یا در خارج هستند و یا نیستند، اگر نیستند پس عرض، در خارج موجود نیست و اگر هستند واقعاً موجودند، پس همان است که گفتیم، لازم می‌آید دو جسم، چهار موجود شوند؛ و علاوه بر این، چه معنایی برای وجود غیر مستقل، می‌توان تصور کرد؟ آیا اندکی از عدم، با وجود مستقل، مخلوط می‌شود و آن دو آن را از استقلال می‌اندازد؟! و یا وجود کم رنگ، غیر مستقل است و وجود پر رنگ هم وجود مستقل است؟! مانند نور پر رنگ و کم رنگ؟! هیچ کدام از این تصویرات و امثال آنها نمی‌توانند نیمه وجود بسازند!

اگر گفته شود: دو انسان، اگر امتیازی از هم ندارند، پس چطور دو انسان شده‌اند و یک انسان نیستند؟ و اگر دارند، ولی عدمی است، پس در واقع باز هم امتیازی از هم ندارند، و اگر ما به الامتیاز آن دو، وجودی است، پس حتماً، این ما به الامتیاز، عارض بر آن دو می‌باشد؛ به جهت این که هر دو در تمام حقیقت نوعیه، متحد می‌باشند، و تمام ذات‌شان، ما به الاشتراک آنهاست؛ پس عرض بایستی موجود باشد.

در پاسخ گوئیم: دو انسان، اگر چه در تمام ذات و همه اوصاف، متمائل باشند، و فرض می‌کنیم که هیچ ما به الامتیاز نداشته باشند، باز به طور یقین، دو تا خواهند بود، و واحد نخواهند شد، و ما به الامتیازشان خودشان و سراسر وجودشان و عین ما به التماثل‌شان خواهند بود؛ و لازم است به این حقیقت متوجه باشیم که دو انسان، در هیچ جزئی شریک نیستند و امکان ندارد که جدا از هم باشند و شرکت هم داشته باشند؛ بلی دو موجود، نمی‌توانند اشتراک ذاتی داشته باشند، نه در جزء محسوس و نه در غیر محسوس، و فقط می‌توانند متمائل باشند، متمائل در ذات، در اوصاف؛ و بدیهی است که اشتراک غیر از تمائل است، و آن چه ممکن است دومی است.

و اما این که تقریباً همه اهل علم، افراد نوع را دارای حقیقت واحده، و انواع یک جنس را شریک در جزء ذات می‌نامند و می‌دانند، از باستانیان یونانیان یادگار مانده، و اصل صحیحی ندارد؛ و از فروع مساله ارباب انواع و مثل افلاطونی است.

و در صورتی هم که فرض شود که دو انسان، ما به الامتیاز دارند، مثلاً قد یکی بلند و دیگری کوتاه است، نمی‌توان گفت که این ما به الامتیاز، از عوارض آن دو نفر بوده، و در خارج وجود دارد، زیرا که لازم می‌آید که دو موجود، چهار موجود شود؛ حقیقت این است که، تمائل دو موجود، و هم چنین اختلاف آن دو در شکل، هیچ یک نمی‌تواند در خارج

موجود باشند، و موطن تماثل و اختلاف و حکم به آن دو، همانا ذهن حاکم است، نه جهان خارج، و آن چه که در خارج هست، دو انسان متمائل، و یا مختلف الشكل است.

اگر گفته شود: مسلماً در جهان، ماهیت‌های گوناگون هست، و باید که هر کدام از آنها، معروض گونه و طوری باشد، غیر از گونه و طور آن دیگر، تا بتواند گوناگون باشند؛ پاسخ این است که دو طور موجود و دو گونه ماهیت و موجودات مختلفه، در خارج هستند، و در عالم خارج گوناگون هستند، و متمائل نیستند (و اگر دو موجود، متمائل باشند، همین گفتار را درباره تماثل آن دو خواهیم گفت) ولی طورها و گونه‌های آنها، و اختلاف و تماثل آنها، در خارج نیست.

و به طور خلاصه خود شیئی، در خارج هست، چه بزرگ باشد چه کوچک، چه سفید باشد چه سیاه، و غیر آنها؛ ولی بزرگی یا کوچکی آن و نیز سفیدی و یا سیاهی، در خارج نیست؛ و خیلی فرق هست در میان این که گفته شود: شیئی بزرگ سفید، در جهان هست و این که سفیدی و بزرگی شیئی در جهان هست؛ و آن چه که ما نفی می‌کنیم وجود سفیدی و بزرگی و غیر اینها موجود باشند، لازم می‌آید که یک چیز، چند چیز باشد.

اگر بگویند: در جهان، دو چیز در جایی و سه چیز در جای دیگری، می‌تواند باشد؛ پس هر کدام از این دو دسته، در خارج، معروض شماره‌ای و مکانی، غیر از شماره و مکان آن دیگری است؛ در پاسخ می‌گوئیم: فقط خود دو چیز و سه چیز در خارج هستند، و به جز خود آنها، موجود دیگری به نام عدد و مکان، در عالم نیست؛ و گرنه بایستی که از پنج، زیادتر باشند؛ شماره و مکان، در جایی هستند که حکم به آن دو در آنجا موجود می‌شود، و آن جا ذهن است.

ملا صدرا می‌گوید: حرکت، امری عقلی است، و وجودی برای آن در خارج نیست؛ و ایضاً: حرکت، همان مفهوم تغیر است، و معنایش اضافی است، و وجودی برای آن جز در ذهن نیست؛ از این دو کلام خوب فهمیده می‌شود که نظریه ایشان چیست؟.

نتیجه بحث این است که: هیچ عرضی به هیچ عنوانی در خارج وجود ندارد، و هر چه که در جهان هست، فقط جوهر است؛ و بنابراین، تقسیم اشیای خارجی به جوهر و عرض، از اصل، نادرست است.

با مطالعه بحث‌های این فصل، خوب به دست می‌آید که یک جمله، بلی فقط یک جمله: «عرض موجود است» قرن‌ها دانشمندان را از اعتقاد به معاد اعمال، باز داشته و آنان را از وصول به حقیقت رستخیز، مانع شده است؛ با این بحث‌ها تمامی مواعی که متقدمین از دانشمندان مسلمین در راه فهم بقا و تجسم اعمال در جلو عقول و اندیشه‌ها قرار داده بودند، کلیتاً برداشته می‌شوند و راه به سوی این حقیقت هموار می‌گردد و باز می‌شود.

تجسم عمل در نزد شیخ بهاء الدین

نخستین دانشمندی (از مؤلفین اسلامی) که تجسم عمل را کشف، و به آن استدلال و نقض منکرین را دفع کرده است تا آن جا که ما اطلاع یافته‌ایم، دانشمند بزرگوار جناب شیخ بهاء الدین محمد عاملی، رضوان الله علیه است. غالباً کسانی که بعد از ایشان قائل به تجسم عمل شده‌اند از فکر بکر وی استفاده کرده و چیزی به فرمایشات ایشان نیفزوده‌اند؛ و بسا عین گفتار ایشان را تکرار کرده و حتی گاهی مقداری از کلمات ایشان را شاید به جهت این که به عمق آن نرسیده‌اند، حذف کرده‌اند؛ اینک ما سخنان متین و استوار ایشان را بی‌کم و کاست می‌آوریم و در پیرامون آنها به بحث می‌پردازیم:

فرموده: تجسم اعمال، در نشأه اخرویه، در احادیث زیادی که عامه و خاصه روایت کرده‌اند، وارد شده است.^۱ و ایضاً: بعضی از صاحب دلان فرموده: مارها و عقرب‌ها و بلکه آتش‌هایی که در قیامت ظاهر می‌شوند عین همان اعمال زشت و اخلاق پست و عقائد باطل هستند که در این صورت‌ها ظاهر می‌شوند، و این چادرها را به سر می‌کشند؛ چنان که روح و ریحان و حوری و میوه‌ها، همان خلق‌های پاکیزه و اعمال صالحه و اعتقادات حقه می‌باشند که در این جهان، در این طرز آشکار گردیده و با این اسم‌ها نامیده شده‌اند: زیرا که حقیقت واحده، با اختلاف مواطن صورت‌های مختلف در می‌یابد و در هر جایی با زیوری آراسته شده، و در نشأه‌ای با طرزی پیراسته می‌گردد.^۲

سپس فرموده:^۳ گفته‌اند که اسم فاعل، در فرمایش خداوند متعال: *يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ*،^۴ به معنی استقبال نیست، تا به طوری که اهل ظاهر از مفسرین گفته‌اند، معنی این باشد که دوزخ، بعدها در نشأه آخرت آنان را احاطه خواهد کرد، بلکه به معنای حقیقی خود که زمان حال است، می‌باشد. زیرا که اخلاق و اعمال و اعتقادات زشت ایشان در همین نشأه پیرامون آنان را فرا گرفته است و اینها عین همان دوزخ هستند که بعدها در نشأه آخرت در شکل آتش و عقرب‌ها و مارها به آنان آشکار خواهد شد.

و قیاس باین کن فرمایش خداوند عزوجل را: *إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا*،^۵ و همچنین فرمایش خداوند پاک: *يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا*،^۶ مقصود این نیست که پاداش آن را می‌یابد بلکه این است که خود آن را می‌یابد، ولی در حالی که با چادری دیگر آشکار شده است، و فرمایش خداوند متعال: *فَأَلْيَوْمَ لَا يُظَلِّمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ*،^۷ تقریباً صریح در این است و مانند اینها در قرآن عزیز بسیار است.

و در احادیث نبویه، آن قدر وارد شده است که شمرده نمی‌شود. مانند اینکه فرموده: *الَّذِي يَشْرَبُ فِي آنِيَةِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ إِنَّمَا يُجْرَجُ فِي جَوْفِهِ نَارَ جَهَنَّمَ*؛^۸ و فرموده: *الظُّلْمُ ظُلْمَاتُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ*؛^۹ و فرموده: *الْجَنَّةُ قِيَعَانٌ وَإِنَّ غِرَاسَهَا سُبْحَانَ اللَّهِ وَ بِحَمْدِهِ*؛^{۱۰} و غیر از اینها از احادیث فراوان.

و نیز شیخ بزرگوار فرموده:^{۱۱} آن چه گفته می‌شود که جسم شدن عرض بر خلاف عقل است سخنی است که فقط ظاهر دارد و عوام پسند است. و آن چه که خواص اهل تحقیق بر آنند این است که اصل شیئی و حقیقت آن غیر از صورت آن است صورت فقط وسیله تجلی اشیاء به حواس ظاهری است و در نزد صاحب ادراکات باطنی لباسی است که به قامت حقائق اشیاء پوشانیده شده و ظهور شیئی در صورت‌های خود به حسب اختلاف مواطن و نشأه‌ها گوناگون می‌شود در هر موطنی لباسی می‌پوشد و در هر نشأه‌ای چادر دیگری به خود می‌پیچد؛ چنان که گفته‌اند: رنگ آب، رنگ

^۱. اربعین، ص ۲۵۵، ذیل حدیث ۴۰.

^۲. اربعین، ص ۲۵۶ و ۲۵۷.

^۳. اربعین، ص ۲۵۷.

^۴. عنکبوت (۲۹) / آیه ۵۴. شتابان، از تو عذاب طلب می‌کند و مسلماً دوزخ پیرامون کافران را فرا گرفته است.

^۵. نساء (۴) / آیه ۱۰. کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، همانا در شکم‌های خود آتشی را می‌خورند.

^۶. آل عمران (۳) / آیه ۳۰. روزی هر کسی آن چه را که از خیر انجام داده بود حاضر شده می‌یابد.

^۷. یس (۳۶) / آیه ۵۴. امروز کسی ستم کرده نمی‌شود و پاداش داده نمی‌شود جز آن چه را که می‌کردید.

^۸. کسی که در ظرف طلا و نقره می‌آشامد، همانا به اندرون خود آتش دوزخ را فرو می‌ریزد.

^۹. ستمگری تیرگی‌های روز قیامت است.

^{۱۰}. بهشت دشت‌های بزرگی است و کشت آن «سبحان الله و بحمده» است.

^{۱۱}. اربعین، ص ۹۴ و ۹۵.

ظرف آب است؛ و اما اصلی که این صورت‌ها یکی پس از دیگری به آن وارد می‌شوند و از آن گاهی به «سنخ»^۱ تعبیر می‌آورند، و گاهی به «وجه»^۲ و دیگر بار به «روح» آن را فقط علام الغیوب می‌داند.

پس بعدی ندارد که چیزی در جایی عرض باشد، و در جای دیگری جوهر؛ آیا نمی‌بینی که شیئی دیده شده، در صورتی به حس بینایی ظهور می‌یابد که چادرهای جسمانی به خود پیچیده باشد، و وضع خاصی به خود بگیرد نه نزدیک نزدیک آید. و نه دور دور رود و مانند اینها از شرایط با این که در حس مشترک از این امور عریان و از این شرایط جدا و لخت است.

و آیا نمی‌بینی که صورت علم که در بیداری به تو آشکار است، در این نشأه امری عرضی است و سپس همان علم، در رؤیا، در صورت شیر،^۳ ظاهر می‌شود؛ پس آن چه که در این صورت‌ها ظهور می‌کند یک چیز است. و یک حقیقت است که در هر موطنی به صورتی جلوه‌گری می‌کند و در هر نشئه‌ای با زیوری خود را می‌آراید و در هر جهانی زی آن جهان را به خود می‌گیرد و در هر مقامی اسمی پیدا می‌کند جسم می‌گردد در جایی آن چه عرض بود دگر جای.

عمل، صورت ماده‌ای است که نعمت یا نعمت خواهد شد

پس از تأمل، در سرتاسر فرمایشات شیخ بزرگوار که در فوق نقل شد، به طور واضح و صریح فهمیده می‌شود که عمل در نزد ایشان عرض مقابل جوهر نیست بلکه عرض به معنای صورت است صورت است برای ماده‌ای برای هیولائی، که در جهان آخرت این صورت را از بر، برافکنده و صورت نعمت‌های بهشت و یا نعمت‌های دوزخ را به خود می‌گیرد. بنابراین شیخ بزرگوار شیخ بهاء الدین عاملی رحمه الله تعالی، عمل را عرض نمی‌داند و جوهر می‌داند و عمل را صورت کنونی نعمت‌های آینده بهشت و نعمت‌های آینده دوزخ می‌داند، به جهت این که: «صورت» از اقسام جوهر است.

فشرده و چکیده سخنان شیخ بهایی - قدس سره - همین است و عین حق است. ولی در مطاوی فرمایشات ایشان، که در بحث فوق نقل کردیم سه جمله به چشم می‌خورد که با مضمون سایر کلمات ایشان نمی‌سازد، و با خلاصه مقصود ایشان سازگاری ندارد و شاید که ایشان «به صورت» به مناسبت این که آنرا حال در ماده (هیولی) می‌داند عرض نام می‌دهد و عرض به این معنی قسمی از جوهر است و قسیم آن نیست؛ ولی با این همه تکلف، نمی‌توان سراسر سخنان ایشان را مطابق مصطلحات اهل فلسفه، تفسیر و تصریح کرد، چون با صراحت اظهار داشته‌اند: بعدی ندارد که چیزی در جایی عرض و در جای دیگر جوهر باشد. در این تعبیر عرض قسیم و مقابل جوهر است و شاید که وی در جوهر و صورت و عرض اصطلاح مخصوصی دارد.

^۱ به معنی اصل.

^۲ به معنی رخسار و راه آمده، و وجه تسمیه هیولی با این نام، معلوم نشد.

^۳ مقصود همان است که از پستان دوشیده می‌شود.

^۴ از رهبر خرد، ص ۵۰. در تعریف صورت چنین بر می‌آید که: صورت جوهری است غیر مجرد که حال است در ماده؛ پس هیولی یا ماده، جوهری است غیر مجرد، که محل است برای صورت.

رنگ آب، رنگ ظرف آب است

بهترین مثل برای شناساندن هیولی (ماده) و حلول صورت در آن، همین مثل است که شیخ آورده است. رنگ آب، رنگ ظرف آب است. یعنی چنان که آب از خود رنگی ندارد، و بی‌رنگ هم دیده نمی‌شود. بلکه به رنگ ظرف خود در می‌آید، و چون هیچ گاه بدون ظرف نمی‌باشد، فلذا هیچ وقت هم بی‌رنگ دیده نمی‌شود؛ همچنین حقیقت موجودات جهان هم از ذات خود رنگی یعنی صورتی ندارد، و بی‌صورت هم متحقق نمی‌شوند، بلکه به صورت‌هایی که ظرف وجود آنها یعنی جهان و طرز نشأه اقتضاء می‌کند در می‌آیند. و چون هیچ گاه نمی‌توانند از جهان مطلق بیرون بروند، و از هر نشأه فارغ گردند فلذا هیچ موجودی هم هیچ گاه بی‌صورت نخواهد بود. پس حقائق جهان، بنا بر آن چه شرح شد، غیر از صورت‌های خود می‌باشند، و اعمال بشر هم که در ظرف این طرز نشأه و این طور زندگی به صورت‌های کنونی تحقق می‌یابند، پس از عوض شدن طرز نشأه و نحوه زندگی، مسلماً در صورت‌های دیگری بارز خواهند شد: در صورت نعمت‌ها و نعمت‌های اخروی.

رؤیا و تعبیر آن

راستی آیا آن چه که در رؤیا دیده می‌شود، با آن چه که در جهان خارج به عنوان تأویل و به نام تعبیر واقع می‌گردد متحد الحقیقه هستند؟! نخستین دانشمندی که به این پرسش بسیار عجیب (تا آن جا که ما اطلاع داریم) پاسخ مثبت داده شیخ بزرگ شیخ بهاء الدین محمد عاملی است و غیر از ایشان کسی را نیافته و نشنیده‌ایم که این پرسش را مطرح نماید و به آن متعرض شود.

در گفتاری که از ایشان نقل کردیم، دیده می‌شود که فرموده: هیولای علم، که در بیداری به صورت عرضی ذهنی جلوه‌گر است، در عالم خواب و رؤیا، به صورت شیر در می‌آید.^۱ این سخن در بدو نظر، بسیار عجیب به نظر می‌رسد و واقعاً بعید شمرده می‌شود ولی پس از بررسی برخی از آیات کریمه قرآنی، اصل این مساله کاملاً روشن گردیده، و جای ابهامی از حیث دلالت آیات، باقی نمی‌ماند؛ اگر چه هنوز پای عقل بشری به آن نرسیده، ولا، یا نعمی، در این باب نگفته، و راهی برای تحقیق و بررسی قضیه نیافته است.

اینک ما، چند نمونه از آیات کریمه، در بحث‌های ذیل، نقل می‌کنیم و به حول الله وقوته اثبات می‌کنیم که فرمایش جناب شیخ عین حق، و شرح حقیقت است.

رؤیای یوسف - علیه السلام -

خداوند متعال، رؤیای یوسف - علیه السلام - را بدین طرز حکایت می‌فرماید: یا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ،^۲ در این کریمه، خداوند علیم، و یا خود حضرت یوسف، به یازده ستاره و خورشید و ماه، ضمیر «هم» را که به جمع مذکر عاقل، بر می‌گردد، برگردانیده است؛ پس خداوند متعال و یا خود آن حضرت در

^۱ چنین به نظر می‌رسد که شیخ بهایی علیه الرحمه، مثال شیر و علم را از حدیث اخذ کرده است: دار السلام، ج ۱، ص ۵۰. ابن ابی جمهور فی غوالی اللثالی قال رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - بَيْنَا أَنَا قَائِمٌ، إِذَا أَثْبِتُ بَقْدَحٍ مِنْ كَبِنٍ فَشَرِبْتُ مِنْهُ، حَتَّى آتَى لَأَرَى الرَّيَّ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ أَظْفَرِي؛ قَالُوا بِمَا أَوْلَكَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: الْعِلْمُ؛ وَفِي رِوَايَةٍ: مِنْ أَطْرَافِي؛ وَفِي أُخْرَى: فَشَرِبْتُ مِنْهُ حَتَّى رَأَيْتُهُ يُجْرِي فِي عُرْوَقِي بَيْنَ الْجِلْدِ وَاللَّحْمِ.

^۲ یوسف (۱۲) / آیه ۴. پدر جان، در رؤیا یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم، آنان را دیدم که به من کرنش کنندگانند.

ضمن این حکایت، چنین می‌فهمانند که: یازده ستاره و خورشید و ماه صورت رؤیایی برادران و پدر و مادر یوسف - علیه السلام - هستند؛ و یک حقیقت در دو نشأه در صورت پیدا کرده: در رؤیا به صورت ستارگان و خورشید و ماه، و در بیداری به صورت برادران و پدر و مادر یوسف درآمده است.

سالها گذشت و آن چه که در رؤیا وقوع یافته بود در بیداری هم وقوع یافت و حقیقت کرنش ستارگان، تبدیل صورت داد و در صورت کرنش برادران ظاهر شد؛ چنان که خداوند متعال، نقل فرموده: وَ خَرُّوا لَهُ سُجْدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا،^۱ در این آیه دو نکته جالب توجه هست: نخست قول حضرت یوسف - علیه السلام - «هذا تأویل رؤیای»، «هذا» اشاره به کرنش برادران است که وقوع می‌یافت، و تأویل به معنی برگشت است پس کرنش ستارگان برگشت یافته و کرنش برادران گردیده بود؛ دوم: باز قول آن حضرت است «قد جعلها ربی حقاً» ضمیر مؤنث، در «جَعَلَهَا» به رؤیا بر می‌گردد و «حق» هم به معنی ثابت است، پس معنی این می‌شود که: خداوند متعال، رؤیای یوسف - علیه السلام - یعنی کرنش ستارگان را، در صورت کرنش برادران ثابت و واقع گردانید.

خواب دو زندانی

قرآن مجید، خواب دو نفر زندانی را که با حضرت یوسف - علیه السلام - با هم در زندان روزگار می‌گذرانیدند، چنین نقل می‌فرماید: وَ دَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ،^۲ چنین به نظر می‌رسد که دو نفر با هم «نَبِئْنَا بِتَأْوِيلِهِ» نگفتند، بلکه هر یک جدای از دیگری «إِنِّي نَرَاكَ» گفت؛ ولی چون، دو «أَنِّي أَرَاكَ» مساوی است با یک «انا نریک» فلذا با این صیغه، نقل شده است؛ پس با شهادت متن کلام، به دست می‌آوریم که این حکایت، نقل به معنی است، نه نقل به لفظ. بنابراین حقیقت فوق، کلمه تأویل را خود خداوند متعال، انتخاب فرموده است اعم از این که آن دو نفر زندانی مرادف این کلمه را گفته باشند، و یا اصلاً هیچ کدام نه متوجه معنای تأویل بوده و نه مرادف آن را به زبان آورده باشند؛ پس ما می‌توانیم با کلمه تأویل، استدلال کنیم و پی به این حقیقت ببریم که آن چه در رؤیا واقع می‌شود برگشت می‌یابد و در عالم خارج در صورت دیگری وقوع می‌یابد.

و نیز در پاسخ حضرت یوسف - علیه السلام - هم کلمه تأویل هست: لَا يَأْتِيَكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأَكُمَا بِتَأْوِيلِهِ،^۳ در این جمله کریمه هم یا خود آن حضرت مرادف کلمه تأویل را انتخاب کرده بوده، و یا خداوند متعال، گفتار او را با این لفظ نقل فرموده، و ظاهر این است که هر دو طرف احتمال، درست است، و به هر حال ما از این نامگذاری با نام تأویل می‌توانیم این استفاده را بکنیم که: آن چه در عالم رؤیا وقوع می‌یابد، برگشت یافته، و در عالم خارج در صورت دیگری واقع می‌شود.

^۱ یوسف (۱۲) / آیه ۱۰۰. و افتادند (برادران) برایش کرنش‌کنان، گفت: پدر جان این است برگشت رؤیای پیشین من که پروردگارم آن را حق گردانید.

^۲ یوسف (۱۲) / آیه ۳۶. و با او دو جوان، داخل زندان شدند یکی گفت: من خود را در خواب می‌بینم که انگور می‌فشارم؛ و دیگری گفت: خودم را در خواب می‌بینم که در روی سرم، نان می‌برم و مرغان از آن می‌خورند؛ برگشت این رؤیا را به ما خبر ده، به راستی ما تو را از دانایان می‌بینیم، دانای به تأویل رؤیا؛ (یا از نیکوکاران).

^۳ یوسف (۱۲) / آیه ۳۷. پیش از آن که خوراکی که روزی شما باشد به شما برسد، برگشت رؤیایان را به شما خبر می‌دهم.

رؤیای ابراهیم - علیه السّلام -

خداوند متعال چنین نقل می‌فرماید که حضرت ابراهیم - علیه السّلام - به پسرش اسمعیل - علیه السّلام - فرمود: یا بُنَىٰ اِئْتِنِي اُرَىٰ فِي الْمَنَامِ اَنْى اُذْبِحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ،^۱ اسمعیل - علیه السّلام - در پاسخ گفت: قَالَ يَا اَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ،^۲ از این پاسخ معلوم می‌شود که: ذبح کردن ابراهیم - علیه السّلام - پسر خود اسمعیل - علیه السّلام - را در رؤیا در نظر حضرت اسمعیل، صورتی از فرمان خداوند بوده است، از فرمان واقعی او که در عالم خارج می‌رسد، پس چنین استفاده می‌کنیم که: آن چه در رؤیا وقوع می‌یابد، صورتی از آن است که در عالم خارج، وقوع خواهد یافت؛ و حضرت ابراهیم هم به طوری که از باقی آیات معلوم است، این نظریه پسر خود را صحیح می‌دانسته و عملاً آن را تصدیق کرده است؛ یعنی: صورت رؤیای خویش را صورتی از واقعه خارجیه که بایستی وقوع بیابد، می‌دانسته است.

خداوند متعال باقی حکایت را چنین نقل فرموده: فَلَمَّا اُسْلِمَا وَ تَلَّهَ لِلْجَبِيْنِ - وَ نَادَيْنَاهُ اَنْ يَا اِبْرَاهِيْمُ - قَدْ صَدَقْتَ الرَّوْيَا،^۳ جواب لما محذوف است، و «نادیناه» نمی‌تواند جواب آن باشد، به جهت این که واو عطف دارد و تقدیر ظاهراً این است فَلَمَّا اُسْلِمَا وَ تَلَّهَ لِلْجَبِيْنِ قَدْ صَدَقْتَ الرَّوْيَا وَ نَادَيْنَاهُ اَنْ يَا اِبْرَاهِيْمُ قَدْ صَدَقْتَ الرَّوْيَا و چون تتمه کلام، قرینه و قائم مقام آن می‌شد فلذا حذف گردید (از تمام آن چه که مفسرین احتمال داده‌اند، گفته ما بهتر و دلچسب‌تر است).

و به هر حال، آیات کریمه، دلالت بر این می‌کنند که عین آن چه که حضرت ابراهیم - علیه السّلام - در خواب دیده بود، در عالم خارج وقوع یافت، به طوری که این واقعه خارجیه، مصداق رؤیای یاد شده گردید؛ یعنی آن چه که در رؤیا دیده شده بود به طور «هو هو» و «این، آن است» به این واقعه صادق آمد: رؤیایت را ای ابراهیم با مصداق گردانیدی و پیش از آن که این عمل را بکنی، رؤیای تو در جهان حقیقت، مصداقی نداشت، ولی وقتی که هر دو سلم شدید، و پسر را بر زمین افکندی، رؤیایت را صادق و با مصداق گردانیدی.

دنیا رؤیا و آخرت تأویل آن است

اعمالی که افراد انسان، در این زندگی انجام می‌دهند رؤیاهایی می‌باشند که تأویل و برگشت آنها نعمت‌های بهشت و نعمت‌های دوزخ است؛ در حکایت فوق. در بیان رؤیای حضرت ابراهیم - علیه السّلام - و تأویل آن، پس از آن که خداوند متعال «قد صدقت الرؤیا» فرموده، بعداً هم، چنین فرموده است: انا کذلک نجزی المحسنین، یعنی همان گونه که ابراهیم رؤیای خود را راست گردانید، ما نیز مسلماً همین طور نیکوکار را پاداش می‌دهیم. همان طور که رؤیای آن حضرت وجودی ذهنی بود، و پنداری بیش نبود و او آن را در خارج موجود گردانید و به آن مصداق درست کرد، خداوند جهان آفرین هم به اعمال پارسایان که موجودات دنیوی هستند و در مقابل آخرت و حقایق آن، شبیه‌ترین چیز به رؤیا می‌باشند، در جهان آینده، وجود اخروی و تحقق فردوسی می‌دهد بدانگونه که هر ناظری می‌گوید: این، همان است که در دنیا به جا آوردم، و آن را در آنجا انجام دادم؛ این، همان است که در دنیا روزی من شده بود.

^۱ صافات (۳۷) / آیه ۱۰۲ تا ۱۰۵. پسر کوچکم در خواب می‌بینم که همانا ذبیت می‌کنم! بنگر چه می‌بینی؟

^۲ پدر جان بکن آن چه را که امر داده می‌شوی.

^۳ پس آن گاه که هر دو سلم شدند و برفاکنندش به پیشانی، و ندا کردیمش ای ابراهیم هر آینه رؤیایت را راست گردانیدی.

خداوند متعال فرموده: **كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ**^۱، ظاهراً معنای این کریمه همان است که ما گفتیم: اعمال گذشته دنیوی خودشان را می‌بینند که با حقیقت خود ظهور کرده و در صورت لذتی ابدی و سروری همیشگی نمایان گردیده است، و در عین حال، شباهت خود را هم به عمل دنیوی گذشته محفوظ داشته چنان که فرموده: **وَ أَتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا**^۲، آیا تأویل و برگشتی بهتر از این، به تصور می‌رسد که اعمال گذشته‌ای که مانند رؤیایا سپری شده و خیلی وقت است که از دیده‌ها نهان شده‌اند؟ ناگهان در عالم حقیقت، با وجودی جاودانی، جلوه‌گر شوند و دیده را روشنایی و دل را شادی بخشند!!

و نیز در قرآن کریم فرماید: **إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ - وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ**^۳، این بهشت ناشناخته و این دوزخ نکره که هم اکنون مردمان در آنها به سر می‌برند چه چیز هستند؟ و در کجا قرار دارند؟ ظاهراً هیچ پاسخی به این پرسش، بهتر از این نمی‌توان یافت که: این بهشت و این دوزخ در هر جایی که مردمان هستند، می‌روند و می‌آیند و عمل می‌کنند و نیکی و بدی به جا می‌آورند، می‌باشند؛ و همین اعمال نیک و بد، نعمت‌ها و نعمت‌های این بهشت و دوزخند؛ بلی همین اعمال زیبا و زشت ما که نسبت به عالم آخرت که عین حقیقت است، خوابی و رؤیایی بیش نیستند. وقتی تأویل می‌یابند و برگشت می‌کنند و (مانند خوابی که تعبیرش وقوع یافته باشد) در شکل نعمت‌های بهشتی و یا در صورت نعمت و نکبت‌های جهنمی پدیدار می‌گردند؛ و بهشت ناشناخته و دوزخ نکره، تغییری یافته و بهشت اخروی و دوزخ حقیقی (که به گوش همه رسیده و معروف همگان است) می‌گردند.

بنابر آن چه بیان شد، بهترین نمونه در این دنیا، برای تجسم عمل. همین تأویل یافتن و برگشت کردن رؤیایا است. برگشت اعمال دنیوی به مواد اخروی مانند برگشت موجودات رؤیایی به موجودات زمان بیداری است. (البته فقط رؤیایای صادقه می‌توانند برای ما مثل شوند، نه هر خواب و خیال) و مؤید این تنظیر، روایات زیاد و آیات بسیاری است که می‌فرمایند: **حقیقت زندگی و زندگی حقیقی، زندگی اخروی است، و زندگی دنیوی در مقابل آن بازیچه‌ای و رؤیایی بیش نیست.** در قرآن کریم هست: **وَ مَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ**^۴؛ و از امیر المؤمنین - علیه السلام - روایت شده: **التَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهَوْا**^۵؛ و از حضرت زین العابدین - علیه السلام - : **الدُّنْيَا سِنَاتٌ وَ الْآخِرَةُ يَقْظَةٌ وَ نَحْنُ بَيْنَهُمَا أَصْغَاتُ أَحْلَامٍ**^۶.

واضح‌ترین دلیل بر این که زندگی دنیا مانند خواب، و اعمال آن، شبیه رؤیا است، گذشته خود دنیا و ایام ماضیه همین زندگی است. زیرا که گذشته هر چیز، بهترین نمونه آن است آیا از گذشته زندگی دنیوی جز خاطراتی شیرین و یا تلخ چیز دیگری باقی است؟ گذشته جهان چون که گذشته و نمانده است، گویا که از اول نبوده و وجودی نداشته است. فلذا حقایق تاریخی دوران باستان، با افسانه‌های کهن روزگاران پیشین یکسان دیده می‌شوند. به جهت این که از هیچ

^۱ بقره (۲) / آیه ۲۵. هر وقت که از بهشت از میوه‌ای رزقی، روزی آنان می‌شود می‌گویند این همان است که قبلاً روزی ما شده بود.

^۲ بقره (۲) / آیه ۲۵. رزق در حالی که شباهت به روزی سابق آنان دارد، به آنان داده می‌شود.

^۳ انفطار (۸۲) / آیه ۱۳ و ۱۴. برآستی نیکوکاران بدون شک در بهشتی هستند و بدکاران بدون شک در دوزخی هستند.

^۴ عنکبوت (۲۹) / آیه ۶۴. این زندگی دنیوی، لهوی و بازیچه‌ای بیش نیست و همانا اگر بدانند خانه آینده البته زندگی است.

^۵ صواعق محرقة ابن حجر، ص ۷۷ - نور الابصار، ص ۷۴ - فصول مهمه، ص ۹۴ - مردم در خوابند، و آنگاه که مردند بیدار می‌شوند.

^۶ ارشاد القلوب، ص ۱۰۸. دنیا خواب‌های سبکی است و آخرت بیداری است. و ما در این میان مشتی رؤیایای پریشانیم.

کدام از آنها چه واقع و چه غیر واقع، چه راست و چه دروغ، جز پنداری باقی نیست! آینده زندگی دنیا هم مانند گذشته آن که چیزی از آن در دست نیست، مانند رؤیاهایی است که انسان در مواقع خوابیدن آرزوی دیدن آنها را می‌کند.

حال دنیا را بپرسیدم من از فرزانه‌ای	گفت یا خوابی است یا وهمی است یا افسانه‌ای
گفتمش احوال عمر، ای دل بگو تا عمر چیست؟	گفت یا برفی است یا شمعی است یا پروانه‌ای
گفتمش اینان که می‌بینند چون دل بسته‌اند	گفت یا کورند یا مستند یا دیوانه‌ای

نظریه ملا صدرا در بقا و تجسم عمل

چنین گفته است که: افراد انسان، پس از آن که به حسب طبیعت بشری، نوع واحد می‌باشند از جهت ملکه‌های گوناگونی که از تکرار اعمال برای ایشان حاصل می‌شود، در باطن و به حسب روح، انواع مختلفی می‌گردند!^۱ و در جایی هم گفته: به طور قطع، تکرار اعمال صادره از انسان، سبب می‌شود که در نفس وی، ملکه و خلق‌هایی حادث گردند، و هر ملکه و صفتی که به جوهر نفس غالب می‌آید، صورت نفس در قیامت، مناسب با آن خواهد بود.^۲

حقیقت انسان، در زندگی‌های آینده

ملا صدرا، به ذات عمل صادر شده، و از عامل جدا گردیده، چندان توجهی نکرده، و از اندرون سازمان انسان، فارغ نشده و به کشور آدمی و صادرات آن، نظری نیانداخته است، و مزایای اخروی را، مطلقاً و بدون هیچ استثنا، در میان زوایای ذات وی جستجو کرده است؛ و نتیجه این شده که ارزش را مختص نیات انسان، و منحصر به علم و معرفت او، قلمداد کرده است، و ذات عمل را که از او صادر می‌گردد، با صراحت هر چه شدیدتر فاقد اثر شناخته است.

می‌گوید: بنای نشأه اخروی و آبادانی آن، تنها با صورت‌های اعتقادهایی است که در نفس او، تقرّر می‌یابند؛^۳ و ایضاً:^۴ اگر فرض شود که این معرفت‌ها به خودی خود، در قلب کسی، بدون این که عملی خوب و یا زشت به جای آورد، حاصل شود، البته او مؤمن به حق بوده، و به سعادت حقیقی فائز می‌گردد، در حالی که نه قصوری در ایمانش پیدا شده، نه خللی در آن راه یافته است؛ و این اگر چه مجرد فرض است، ولی مقصود ما آگاه ساختن به این است که: عرفان، اصل و عمده، و عمل، فرع است؛ و ایضاً: تا آن گاه که جوهر انسان، جوهری ادراکی و عملی نگردیده است، از جنس جواهر زنده (که به خداوند و دار کرامتش نزدیک هستند) نخواهد شد؛^۵ و ایضاً: تا آن گاه که نفس آدمی، از جنس این اکوان دنیوی است، هیزم دوزخ است، و جایگاهش آتش است.^۶

و نیز: اهل کشف و شهود، گفته‌اند: هر کس در دنیا پرده از روی بصیرت خود بردارد و با دیده دل به باطن خویش بنگرد، هر آینه اندرون خود را، از انواع مودّی‌ها و اصناف درندگان، پر می‌یابد، که در صورت شهوت و غضب و کینه و حسد و کبر و خود پسندی و ریا و مثل اینها هستند؛ زیرا که هر کدام از این معانی چنان که صورتی در دنیا دارند،

^۱ اسرار الآیات، ص ۷۸، س ۲۴.

^۲ اسرار الآیات، ص ۷۹، س ۱.

^۳ اسرار الآیات، ص ۳، س ۹.

^۴ اسرار الآیات، ص ۳، س ۱۹.

^۵ اسرار الآیات، ص ۶، س ۱۵.

^۶ اسرار الآیات، ص ۶، س ۱۲.

صورتی هم در باطن دارند، ولی صورت دنیوی آنها مغشوش با غیر و غرق در ماده است، جلو تأثیرشان، با عوائق خارجی گرفته شده است؛ از درنده دنیوی ممکن است، که با مانعی و حجابی، یا به این که قصد ترا نکند، و غیر اینها، احتراز جست، به خلاف درنده باطنی، زیرا که سراسر حقیقتش درنده است، و در عین حال در محض قلب کسی که در او رسوخ یافته، مکان و نشیمن گرفته است و چنین مارها و عقرب‌هایی که در برزخ و یا در آخرت هستند، (وی بدین نمط، به سخنان خود ادامه می‌دهد، تا می‌گوید:) و قطعاً این مارها و موزی‌ها، صوری خارج از ذات مرده ندارند، و علاوه بر ذات او، یعنی محض قلب او و دیده باطن او و نفس او که در قیامت با صورت خلق‌ها و عمل‌های او متصور می‌شود، صورتی ندارند.^۱

بقای اعمال و تَجَوُّهُرُ آنها

نظریه ملا صدرا درباره خود عمل، علاوه بر آن چه نقل گردید که: عمل را در زندگی‌های پس از مرگ، به کلی بی‌اثر و فاقد ارزش دانسته است؛ این است که (خودش می‌گوید):

بدان که گفتار و کردار تا آن گاه که وجودشان در وجود حرکت و صوت است، بهره‌ای از بقا و ثبات ندارند ولی هر کسی که کاری انجام داد، یا سخنی گفت، اثری و حالتی از آن در نفس وی حاصل می‌شود، که مدتی می‌ماند و آن گاه که کردارها و گفتارها مکرر گردیدند، آن آثار هم، در نفس او مستحکم شده و آن حال‌ها برگشته و ملکه می‌شوند؛ چنان که حرارت ضعیف در زغال هنگامی که شدت یافت، صورت ناریه سوزاننده‌ای می‌گردد، همچنین کیفیت نفسانیه، هنگامی که شدت یافت ملکه‌ای راسخ می‌گردد؛ یعنی صورتی نفسانی می‌شود که مبدأ آثار مخصوصی می‌گردد، و در نتیجه، کار مناسب با آن به آسانی و بدون تردید و مشقت، بدون نیاز به کسب خارجی صادر می‌شود؛ (تا می‌گوید) پس آثاری که از اعمال و اقوال، در قلوب، حاصل می‌شود، مانند نقش‌های کتاب است که در الواح و صحائف است.^۲

تحقیق در تنوع انسان

ایشان، مصیر و برگشت افراد انسان را به انواع مختلفه الحقائق دانسته است؛ این مطلب، در نظر ما هم کاملاً صحیح است؛ به جهت این که:

عمل کردن، ذات خود را مصرف کردن، و تبدیل خویشتن است؛ و انسان در هر باری که عملی انجام می‌دهد، مقداری از ذات خود را خرج می‌کند؛ یعنی قدری از ذات خود را تبدیل به عملی که آن را انجام می‌دهد، می‌کند؛ بنابراین اگر مجموع اعمال فردی را که از روز تولد تا هنگام مرگ به جا آورده است، در یک جا جمع و اعمال هر عضو را به طرزی که خود اعضای بدن، هم اکنون تجمع یافته‌اند، در جای خود آن عضو بگذارند، پس ساختمانی که سراسر اعضای آن، از نیروهای گوناگون اعمال، پرداخته شده و از خود انسان صاحب عمل به دلخواه خود او به تدریج بیرون گردیده است، حاضر خواهد شد.

و چون اعمال صادره از افراد، مختلف و گوناگون است به جهت این که هر کس اعمال مخصوص به خود را انجام می‌دهد، پس ساختمان‌های نیرویی افراد، مسلماً با یکدیگر مختلف خواهند بود؛ و آن گاه که رستاخیز عمومی به پا گردید

^۱. اسرار الآیات، ص ۷۵، س ما قبل آخر.

^۲. اسرار الآیات، ص ۸۳، س ۹.

و کوچک و بزرگ اعمال به حکم حضرت پروردگاری جلت عظمت و عظمت قدرته، جمع آوری شد، تفاوت‌های بزرگ ساختمان‌های یاد شده و فرق‌های فاحش این سازمان‌ها، واضح و هویدا خواهند شد.

و چون این ساختمان نیرویی، قسمتی از ذات انسان و مقداری از خود او است که از او بیرون گردیده، و در روز بعث هم، همین ساختمان با ساختمان در قبر نهاده شده و پوسیده خود او (به طرزی که در آینده انشاء الله تعالی یادآوری خواهیم کرد)^۱ پیوند یافته و ازدواج خواهند کرد، در نتیجه ذوات افراد انسان، حقائق گوناگون و انواع متشکته‌ای خواهند بود.

بلی این مساله که افراد انسان، در آخر امر، مختلفه الحقائق خواهند بود، در نظر ما هم صحیح می‌باشد؛ و راه وصول ما هم به این حقیقت، همان راه است که ایشان پیموده‌اند: راه انجام دادن اعمال مختلفه؛ ولی حقیقت‌های مختلفه‌ای که ما از انسان‌های اخروی فهمیده‌ایم، غیر از حقیقت‌ها و ذوات مختلفه ایست که ایشان، برای افراد انسان در نظر گرفته‌اند: ذاتی که ما برای انسان آینده به دست آورده‌ایم، عبارت است از مجموعه بدن مادی که در قبر دفن شده و نیروهای اعمالی که به جا آورده است؛ و اما ذاتی که ایشان تهیه دیده‌اند، عبارت است از ملکه‌های گوناگونی که از تکرار اعمال برای فرد انسان در این زندگی حاصل می‌شود:

ملکه چیست؟

نوزادی که از مادر متولد می‌شود، و به این زندگی قدم می‌گذارد از لحاظ جامعیت به اعضای کار، چیزی کمتر از یک انسان بیست ساله ندارد، هر عضو و حسی که در او هست، قلب و مغز و اعصاب و غیر اینها کلیتاً و بدون استثنا در بدن نوزاد هم موجود است، ولی با همه اینها می‌بینیم که نمی‌تواند کارهای انسان بیست ساله را انجام بدهد.

اینک بایستی رسیدگی نمائیم که جهت این فرق فاحش و تفاوت آشکار چیست؟ در نظر ما این پرسش فقط یک پاسخ دارد، و آن این است که: نوزاد استعمال و به کار بستن اعضا را نمی‌داند، و از موجودات جهان و منافع و مضار آنها هم آگاهی ندارد، و بیست ساله آگاه است، نوزاد آشنا نیست و بیست ساله آشناست.

اکنون به این پرسش می‌رسیم که حقیقت آشنایی چیست؟ پاسخ این پرسش هم این است که: خداوند متعال، آدمی را طوری آفریده است که خود به خود و نامنظم، یعنی کودکانه، از بدو تولد، اعضای خویش را به کار می‌اندازد، بدون این که بتواند غرض عقلایی از آنها داشته باشد، چشم‌ها را باز می‌کند و باز آنها را می‌بندد، دستها و پاها را حرکت می‌دهد، سامع‌اش طبعاً از اصوات گوناگون و دیدگانش از الوان مختلف، متأثر می‌گردد، و همچنین سایر اعضا و سایر حواس، و سپس این تأثیرات مطبوع و یا نامطبوع، به وسیله اعصاب به مغز و لبّ او منتقل می‌شود، و در آنجا هم در گوشه‌ای که به نام حافظه خوانده می‌شود، به طرزی مبهم، محفوظ می‌ماند، هر وقت که این انتقاشات به حد کافی، در حافظه او به روی هم انباشته شدند گفته می‌شود که او آشنا گردید.

چقدر طول می‌کشد که آدمی بتواند در یاد خود نگه دارد که آتش، سوزاننده است، و راه پرهیز از آن هم این است که باید دست را از آتش، کنار کشد و طرز کنار بردن دست هم چطور است، آن گاه که این قضایا در ذهن وی ثبت شد

^۱ در کتاب: «ساختمان آینده انسان».

می‌گویند که او با آتش، آشنا شده است؛ پس معنای آشنایی همین خوب حفظ کردن و نگاه داشتن مغز است، و آشنایی به زندگی به حد کافی، هنگامی برای انسان حاصل می‌شود که شرع انور هم در آن وقت او را بالغ می‌شناسد. اینک که معنای آشنایی را تا اندازه‌ای به دست آوردیم، می‌بینیم که: ملکه چیزی جز آشنایی نیست؛ انسان که در آغاز طفولیت، برخی از لغات ابتدایی را به زبان می‌آورد، به زحمت زیاد آنها را ادا می‌کند، و نمی‌تواند به آسانی زبان خود را به همه مخارج حروف برساند، و پس از آن که توانست باز هم در اوایل سخن گفتن، نمی‌تواند الفاظ را با نظر مرآتی ببیند و آنها را آئینه معانی قرار بدهد و مجبور است که به الفاظ هم، مانند خود معانی، مستقلاً نظر نماید، ولی به تدریج چنان در سخن گفتن، استاد می‌شود که از نظر استقلالی به الفاظ، به کلی بی‌نیاز می‌گردد، و تمام نظر وی متعلق معانی می‌شود به طوری که گوئیا هیچ توجهی به ادای الفاظ ندارد، در همین موقع است که ملکه سخن گفتن برایش حاصل آمده است؛ پس چنین به دست می‌آید که، هر ملکه مخصوص، همان آشنایی مخصوص است؛ و ملکه به طور مطلق، آشنایی به طور مطلق است.

بررسی فوق، چنین می‌رساند که: ملکه عبارت اخری و اسم فلسفی محفوظات حافظه است؛ و هر کسی هر کار مخصوصی را مکرراً انجام بدهد، و در آن، تمرین و ممارست نماید، راه به جا آوردن آن عمل، به تمام معنی در ذهن وی روشن می‌گردد، و جای ابهامی در آن، باقی نمی‌ماند، در تغییرات عرفی می‌گویند که او، استاد و ماهر و عارف و دانا و آشنا شده و در اصطلاح فلسفه هم می‌گویند که ملکه آن عمل برای او حاصل آمده است.

تقوی به معنی خود نگهداری است؛ و در اصطلاح قرآن کریم و حدیث شریف، عبارت است از: نگاه داشتن خود از مخالفت خداوند متعال؛ ثبوت تقوی نیز، مانند هر صفت دیگر، محتاج به تکرار و ممارست است، آنقدر بایستی که انسان، حرام را ترک و واجب را ادا نماید، تا تقوی در او، از ناپایداری ارتقاء یافته، و بر قرار و ثابت بماند؛ البته این تقوی که ما می‌گوییم، عبارت است از ایجاد آشنایی با فعل واجبات، و ترک محرمات.

در این تعریف که برای ملکه ذکر کردیم، با هیچ کس مخالفت نکرده‌ایم حتی با خود ملا صدرا هم، موافقت داریم؛ به جهت این که ایشان هم در تعریف ملکه، الفاظ معرفت، علم، ادراک، صورت اعتقاد، و امثال اینها را انتخاب کرده‌اند چنان که نقل شد؛ بنا بر این، ملکه‌های حاصله، عبارتند از استاد گردیدن در شناختن و خوب فرا گرفتن راه و روش انجام دادن اعمال؛ ملکه، عبارت است از: آشنا شدن.

آیا ملکه انسان، انسان می‌شود؟

پس از آن که در بحث فوق، بررسی کردیم که: ملکه جز آشنایی کامل با عمل کردن، معنای دیگری نمی‌تواند داشته باشد، این مساله برای ما، سهل می‌شود که: هیچ گاه، هیچ ملکه‌ای، انسان نمی‌شود!؛ و اصلاً معنایی برای این نیست که مثلاً ملکه دزدی کردن، و یا ملکه امانت داشتن، انسان گردد!! آیا محفوظات حافظه که جزئی از انسان است، یک انسان کامل می‌شود؟! عجیب است.

اگر ملکه، چنان که خود ایشان گفته‌اند و ما نیز تصدیق می‌کنیم، همان حالت راسخه نفسانیه است، که با وجود آن، اعمال مناسب با آن، به سهولت و بدون تردید و مشقت، و بدون نیاز به کسب خارجی جدید، و عبارت دیگر علم به عمل کردن است؛ و بدون شک، علوم عملیه، قسمتی از اعمال هستند، از اعمال قلب می‌باشند (تحقیق، در فصل نخست

گذشت) و به هیچ وجه نمی‌توانند یک انسان تمام شوند؛ بلی این علوم هم، که در واقع بعضی از اعمال هستند، در ضمن سایر اعمال، باقی می‌باشند، و نعمت‌ها و نعمت‌های اخروی را، مانند سایر اعمال تشکیل خواهند داد.

در قرآن کریم، نامی و نشانی از ملکه و یا کلمه دیگری که مرادف و یا مساوق و مساوی با آن باشد، دیده نمی‌شود، و جمله‌های (ما تُخْفِي الصُّدُورُ) و (ما فِي قُلُوبِكُمْ) و مانند اینها، و کلمه‌های قلب و لُبّ و فؤاد و امثال آنها بدون شک به معنای ملکه نیستند.

بنا به نظریه ایشان که فقط ملکه حاصله از اعمال را معیار دانسته و مناط حکم قرار داده‌اند، لازم می‌آید که اعمالی که از انسان، در مدت زندگی دنیوی، فقط دو سه بار صدور می‌یابند، و موجب حصول ملکه‌ای در انسان نمی‌شوند، در آخرت وجود پیدا نکنند، و پاداش و کیفری بر آنها مترتب نشود، سرور و یا شکنجه‌ای از جانب آنها عاید انسان نگردد؛ ولی قرآن کریم به عکس این، تصریح فرموده است: مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ - وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ^۱ بلی کوچک‌ترین عمل، مانند بزرگ‌ترین عمل، و عملی که یک بار صدور یافته مانند عملی که صد بار تکرار شده، همه و همه، در جهان آینده حاضر و مرئی خواهند بود، و آن چه که در آخرت و زندگی‌های پس از مرگ، دارای اهمیت است، همانا عمل است نه ملکه.

اگر بنا باشد که انسان، و حقیقت آینده او را، عبارت اخروی ملکه‌های نفسانی وی بدانیم، بایستی که از اجزاء بدن وی صرف نظر نمائیم، و معاد آنها را از واقعه رستخیز، یک سره محذوف انگاریم؛ و در این باره، اولاً لازم می‌آید که بر خلاف بداهت رفته، و انسان را موجودی نامرئی و غیر ملموس و بسیط و مجرد بدانیم؛ و باید این انسان را که می‌بینیم و صدایش را می‌شنویم و دستش را در دست می‌گیریم، غیر از انسان دانسته و مرکوب او، خیال نمائیم؛ و ثانیاً لازم می‌آید که بر خلاف صریح قرآن کریم، که فرموده: أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ^۲ (و معاد انسان را با همین اجزای مادی بدن، و با همین استخوان‌ها که تن را قایم و پا بر جا می‌دارند، اعلان فرموده) معاد دیگری را از پیش خود، و با خیال خودمان، پی‌ریزی نمائیم!

ایشان، با کمال صراحت، به اعمال صادره از انسان، در قبال ملکه و عرفان، کوچک‌ترین ارزشی قائل نمی‌شود، و چنین می‌گوید که: عرفان، اصل و عمده و عمل فرع است، به طوری که اگر به فرض محال، معرفت، بدون عمل برای آدمی میسر می‌شد، برای انجام دادن اعمال، موجبی باقی نمی‌ماند؛ چنان که نقل گردید. و مراد ایشان از عرفان، همان ملکه است؛ و جهت این که ایشان در بی‌ارزشی عمل و ارزنده بودن عرفان و ملکه، این قدر اصرار می‌ورزند، این است که: اعمال، همیشه، توأم با حرکت و صوت هستند فلذا صلاحیت بقا را ندارند، به خلاف عرفان و ملکه که چون عاری از حرکت و خالی از تغییر است، برای بقا صالح است؛ برای تحقیق بیشتر در این باره، به بحث زیر رجوع شود:

^۱ زلزله (۹۹) / آیه ۷ و ۸ هر کس به ثقل ذره‌ای خیر کند، آن را می‌بیند و هر کس به ثقل ذره‌ای شر کند، آن را می‌بیند.

^۲ قیامت (۷۵) / آیه ۳. آیا انسان خیال می‌کند که هیچ وقت استخوان‌های او را جمع نخواهیم کرد؟

عمل، غیر از حرکت و صوت است

ملا صدرا می‌گوید: گفتار و کردار تا آن گاه که وجودشان در وجود حرکت و صوت است بهره‌ای از بقا و ثبات ندارند؛ چنان که نقل نمودیم، ولی حقیقت این است که ذات و حقیقت گفتار و کردار، غیر از حرکت و صوت است، اگر چه با حرکت و صوت، تحقق می‌یابد.

اتومبیلی که از شهری به شهری می‌رود، در ظاهر کاری می‌کند و در باطن هم کاری دیگر؛ با چشم و گوش سر، طوری احساس می‌شود، و با دیده و گوش و عقل، طوری دیگر؛ کاری که در ظاهر از آن، محسوس است، راه رفتن و تند دویدن و دوران چرخ‌ها و صدای رعد آسا و بوق گوش خراش است؛ و کاری که در واقع انجام می‌دهد، تبدیل خویشتن، و قدری از خود را از دست دادن و خرج کردن است؛ کار ظاهری اتومبیل، در نظر حقیقت بینان و روشنفکران جهان، کار نیست، به جهت این که نه حرکت خود آن، و نه حرکت چرخ‌های آن، هیچ کدام تحقیقی در جهان ندارند، و برای همین است که پس از حرکت کردن و به مقصد رسیدن، اگر بپرسند که: آیا موجود تازه و نوینی، غیر از خود اتومبیل، پدیدار گردید؟ پاسخ، منفی خواهد بود؛ در آغاز، اتومبیل موجود بود، و اکنون هم که سفر به سر آمده و از حرکت فراغت یافته است، باز خود اتومبیل تنها موجود است؛ بلی فقط مقداری از آن که با کار کردن از آن جدا شده است، موجود و باقی است.

ملا صدرا می‌گوید: واقع این است که حرکت، امری عقلی است، و وجودی برای آن، در خارج نیست؛^۱ و ایضاً: حقیقت این است که حرکت، عین مفهوم تغییر است، و معنایش اضافی است که وجودی برای آن، جز در ذهن نیست؛^۲ بدین ترتیب خود ایشان نیز تا اینجا با ما همراه هستند.

و اما صدای رعد آسا و بوق گوش خراش اتومبیل هم، تموجاتی بیش نیست که از آن، در ذرات هوا افتاده‌اند، و تموج هم، همان حرکت است و گفتیم که حرکت، حقیقتی ندارد و طبلی میان خالی است.

هزار نکته باریک‌تر از مو اینجاست که کار واقعی و عمل حقیقی اتومبیل، نمی‌تواند و امکان ندارد جز در شکل مجازی و ظاهری حرکت، یعنی حرکت خود اتومبیل و چرخ‌های بیرونی و اندرونی آن، و صدای خود آن و بوقش، نمایان گردد؛ و جهت اشتباه حقیقت به مجاز و واقع به ظاهر هم، همین است و غیر از این نیست.

اینک پس از این تمثیل، برای ما آسان است که انسان را به جای اتومبیل و خوراک و مشروبش را هم به جای بنزین و روغن آن بگذاریم، و داستان کردار آدمی را از آغاز تا انجام بسرانیم؛ و در خاتمه گوشزد می‌کنیم که: گفتار و کردار آدمی را دو نفر ممکن است تماشا کنند که یکی هر چه دقیق می‌شود، غیر از حرکت و صوت، چیز دیگری دستگیرش نمی‌شود؛ و دیگری که صاحب دل است می‌بیند که انسان عامل، مشغول به مصرف کردن ذات خویش و تبدیل آن به عمل و ساختن ساختمان آینده خویشتن است، و به همراه خود می‌گوید:

تو مو بینی و مجنون پیچش مو تو ابرو او اشارت‌های ابرو

^۱. اسرار الآیات، ص ۳۷، س ۴ و ۱۴.

^۲. اسرار الآیات، ص ۳۷، س ۴ و ۱۴.

کیف، جوهر نمی‌شود

ملا صدرا، در ضمن سخنانی که از ایشان نقل کردیم تصریحاً می‌گوید: کیف نفسانی، آن گاه که استحکام می‌یابد و شدت می‌گیرد، بر می‌گردد و صورت یعنی جوهر می‌شود؛ و برای توضیح چنین مثال می‌آورد: حرارت ضعیف در زغال، وقتی که شدت می‌یابد، صورت ناریه می‌گردد.

نگارنده گوید: حقیقت این است که عرض، در خارج، وجود ندارد، و خود ایشان هم در بعضی از اعراض، چنان که در بحث فوق هم نقل کردیم، با ما موافق است و سابقاً هم در این باره، مفصلاً بحث کرده‌ایم؛ بنابراین، تبدل عرض به جوهر در نزد ما از اصل، غیر ممکن، و سالبه به انتفاء موضوع است.

و در صورتی که اعراض را موجود فرض نمائیم، باز می‌توانیم از ایشان بپرسیم که: آیا آن گاه که جوهر واحد و بسیط نفس، در نتیجه تکرار اعمال، دارای چندین نوع ملکه، مانند: ملکه دزدی کردن، و ملکه دروغ گفتن، و ملکه بخالت می‌شود. چگونه می‌توان وحدت نفس را تصویر کرد؟ اگر بنا باشد که حقیقت انسان همان ملکه حاصله در نفس او باشد، و فرض این است که او دارای چندین ملکه شده است، آیا لازم نمی‌آید که یک فرد انسان، چندین انسان گردد؟! و یا چندین ملکه، برگشت یافته و یک ملکه را بسازند؟ ولی در این صورت نباید این ملکه واحده، بیشتر از یک نمونه کار بکند، یعنی اعمال چندین ملکه را نمی‌تواند انجام بدهد، به جهت این که معتقدند: (الواحد لا یصدُرُ عنه الا الواحد) و یا نفس انسان باید از بساطت نومید شود، و این قدر اصرار در تجرّد نوزد، و تن به ترکیب دهد؟! بلی لازم می‌آید که یکی از محذورات مذکور را قبول نمایند.

اگر در نفس یک فرد انسان، یک ملکه، وجود باید می‌گویند که: حقیقت او و ذات جاویدان او همین ملکه حاصل شده است، و همین ملکه صورت نفس او گردیده است؛ اکنون بنابراین، می‌پرسیم که آیا در صورتی که یک فرد انسان چندین ملکه یافته باشد، هیولای واحده نفس وی، چطور خواهد توانست که دارای چندین صورت شود؟ یک هیولی و چندین صورت؟! صورت؟! صورت!؟

وجود ضعیف یا نیمه موجود

ملا صدرا در ضمن بحث خود، کیف به علاوه شدت را جوهر، و جوهر منهای شدت را کیف دانسته است؛ چنان که فرموده، حرارت ضعیف در زغال هنگامی که شدت یافت، صورت ناریه سوزاننده‌ای می‌گردد (صورت در اصطلاح فلاسفه، قسمتی از جوهر است).

معنای این سخن ایشان، این است که: کیف، وجودی ضعیف است، و نیمه موجودی بیش نیست، ولی وقتی که شدت می‌یابد، وجودی قوی و جوهر می‌گردد و تمام موجود می‌شود، و همین شدت است که وجود ضعیف را قوی و نیمه موجود را موجود کامل می‌گرداند.

در نظر ما، وجود ضعیف و نیمه موجود، معنای معقولی ندارد و نمی‌تواند داشته باشد؛ برای این که ضعف وجود یا ناشی از این است که عدم با آن آمیخته شده؟! با این که یقین است که عدم، نه با وجود می‌تواند بیامیزد و نه با عدم و یا به جهت این است که شدت را فاقد می‌باشد و لذا مبتلا به ضعف شده است، با این که به طور قطع، اگر این شدت، عدمی فرض شود، معنایی برای وجدان آن، و اگر وجودی فرض شود، معنایی برای نبود و فقدان آن نخواهد بود.

و همچنین نیمه موجود، اگر واقعاً وجود است و معنایی برای نیمه موجود بودن آن نیست، و اگر وجود نیست پس عدم است، یعنی معدوم است باز معنایی برای نیمه موجود بودن آن نیست، زیرا که محال است جهان و جهانیان از وجود و عدم برکنار باشند.

چیزی که عده کثیری از فلاسفه را مجبور به اعتقاد به وجود قوی و وجود ضعیف کرده، همانا قول به «اشتراک وجود»^۱ است؛ آنان، پس از آن که در این مساله اذعان کرده‌اند که وجود، بین آفریدگار متعال و آفریده شده‌ها مشترک است، خواسته‌اند که حتی القدره، خالق را از مخلوق (البته در عین این که بایستی در نظر آنان هم سنخ هم بوده باشند) تا اندازه‌ای متمایز گردانند، و به فکرشان چنین رسیده، یعنی چاره‌ای جز این نیافته‌اند که با شدت و ضعف وجود، در میان آن دو، تشکیک اندازند، و بدین طریق، خالق و مخلوق را از یکدیگر جدا سازند.

ولی آنان، هیچ دلیلی بر وجود «وجود نا کامل» یعنی وجود ضعیف نیافته‌اند این شما و این کتب فلسفه، و از روی لاعلاجی، تمثیلی را در جای برهان به کار گذاشته‌اند: وجود را به نور تشبیه کرده و گفته‌اند: همان طور که نور، قوی و ضعیف دارد، وجود هم قوی و ضعیف باید داشته باشد.

الفهلویون الوجودُ عندهم	حقیقة ذاتُ تشککٍ تعم
مراتباً غنیاً و فقراً تختلف	کالتور حیثما تقوی و ضعف

پاسخ این است که: اولاً تنظیر نمی‌تواند جای برهان را بگیرد، و کار دلیل را انجام بدهد، و ثانیاً تشبیه وجود به نور که یکی از ماهیات است، و اثبات احکام و مراتب نور بر وجود، کاملاً بی‌وجه است؛ به جهت این که، حساب وجود و ماهیت یک سره از هم جداست، و هیچ ماهیتی را نمی‌شود مقیاس وجود قرار داد؛ و ثالثاً ادله و براهین اشتراک وجود، کلیتاً از شمول به حضرت آفریدگاری عزوجل، ناتوانند، این کمر بند از این کمر، خیلی تنگ‌تر است؛ بلی همه اجناس مختلفه خلق را شامل و جامع می‌باشند.

آیا می‌شود که موجودی یا وجودی، بیشتر از قدر لازم، وجود داشته باشد و از این وجود زاید هم، به این و آن تحفه بفرستد؟! به وجودات ناقصه که از حیث وجود کمبود دارند، وجود ببخشند! اگر چنین چیزی ممکن باشد، جا برای این پرسش پیدا می‌شود که: آیا وجود غنی و ثروتمند، از وجود ذات خود به دیگران می‌دهد؟ پس حتماً به تدریج خود را نابود می‌کند؛ و اگر از وجودهای زائده، بخشش می‌کند، پس انبار این وجودها در کجا می‌تواند باشد؟! در عدمستان و یا در وجودستان؟! نتیجه این است که وجود غنی و وجود فقیر، معنایی ندارد.

ای کاش دانش بشر آن قدر زیاد می‌شد که می‌توانست بداند و یا اقللاً احتمال بدهد که بالاتر از جهانی که او آشنایی بسیار مختصری با آن دارد، عالم دیگری هم هست، که او اصلاً خبری از آن ندارد؛ اگر روزی همین یک قدم علمی بر داشته شود، مسلماً مکاتیب فلسفی، رنگ دیگری به خود می‌گیرند، و به یک باره عوض می‌شوند و مسائل تازه‌ای پیش می‌آید، که یکی از آنها این است:

اگر در جهان ما وجود و عدم، مساوی با وجود و لاجود و نیز مساوی با لا عدم و عدم است، چه لزومی دارد، و به چه دلیل می‌توان گفت که در جهان برتر و بالاتر از جهان ما هم، این گونه بوده باشد؟ و چه مانعی دارد که در آنجا،

^۱ «اشتراک وجود» نام یکی از مسایل فلسفه است و بایستی که آن را در کتب مخصوص به آن، با دقت مطالعه نمود.

وجود و عدم متناقضین نبوده و مانند ضدین باشند؟! بنابراین اگر گفته شود که: حضرت باری تبارک و تعالی، برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم است، و واقعاً از هر چیز که در تصور آید، بالاتر است، چه اشکالی پیش می‌آید؟! چه ایرادی دارد که گفته شود: خالق موجودات، بالاتر است، در عین این که محال است که عدم بوده باشد؟ خالق جهان شیئی است که من و شما آن را نمی‌فهمیم، و هرگز هم نخواهیم فهمید؛ حقیقت مطلب این است که: **این وجود و عدم، نسبت به فهم بشری، به منزله دو شاخک مورچه شده است!** آیا وقتی خواهد رسید که انسان، بتواند چیزی را درک کند که هیچ کدام از این دو شاخک را نداشته، و از هر دوتای آنها فارغ باشد؟!

هم فکران ملاً صدرا

این مکتب فلسفی که از ملا صدرا شیرازی، نقل و در پیرامون آن، بحث به عمل آمد، یکی از مکاتیب کهن سال، درباره عمل انسان و نحوه تأثیر آن است؛ و حتی به احتمال قوی، این مکتب از زمان باستان از برخی از حکمای یونان، یادگار مانده است؛ خود ایشان، **فیثاغورث** را یکی از بنیان گزاران این مکتب شناسانیده، و از وی، چنین حکایت می‌کند: «مسلماً با تو در کردار و گفتار و پندارت، مقابله و معارضه به عمل خواهد آمد، و البته از هر حرکت فکری یا قولی یا عملی، صورتی روحانی و جسمانی برای تو ظهور خواهد کرد؛ پس اگر آن حرکت، غضبی یا شهوی باشد، ماده شیطانی می‌شود که در زندگی آزارت می‌دهد، و بعد از وفات، از ملاقات نور، منعت می‌کند؛ و اگر عقلی باشد، فرشته‌ای می‌گردد که در دنیا، از همنشینی او لذت می‌بری، و در آخرت، با او به جوار خدا و کرامتش، هدایت می‌شوی.»^۱

نگارنده گوید: ظاهر عبارت فوق، با مذهب ایشان، مطابقت ندارد، برای این که صورت نامبرده بنا به دلالت ظاهر آن، غیر از خود انسان است، و خصوصاً در نسخه اسرار الآیات، چنان که نقل کردیم، این صورت را، هم روحانی و هم جسمانی شناسانیده است، با این که بنا به مبانی ایشان، ملکه حاصله از اعمال که با نفس انسانی اتحاد می‌یابد، نمی‌تواند جسمانی باشد.

و بنابر آن چه که در ذیل، از تفسیر المنار نقل می‌کنیم، نه فقط **غزالی** و **محبی الدین بن عربی** بلکه **عده‌ای از دانشمندان عهد اسلامی و طایفه متصوفه** صدها سال پیش از ملا صدرا، پیرو این مذهب بوده‌اند، **بیضاوی** مفسر شهیر، صاحب انوار التنزیل، تقریباً سیصد و شصت و پنج سال، جلوتر از ایشان، با این مسلک آشنا و به آن ایمان داشته است؛ در ذیل کریمه: **و نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَشْورًا**؛^۲ چنین گفته است: این کتاب، صحیفه عمل و یا نفس او است، که با آثار اعمال او انتقاش پذیرفته است؛ زیرا که اعمال اختیاری، در نفس انسانی، احوالی احداث می‌کنند، و لذا تکریر اعمال هم، ملکاتی را برای نفوس، افاده می‌کنند.

این مذهب هنوز هم در میان عامّه طرفدار دارد، و در استحکام سابق خود باقی است: محمد رشید رضا و استاد وی شیخ محمد عبده از جانب داران این مکتب بوده و چنین گفته‌اند:

«مساله‌ای که ما بر خود لازم دانسته‌ایم که آن را ایضاح کرده، و اثباتش نمائیم و مکرراً درباره‌اش با عبارات و اسالیب زیاد، سخن رانده‌ایم، این است که: جزا اثر طبیعی عمل است؛ یعنی: اعمال، در نفس عامل تأثیر کرده و آن را

^۱ اسرار الآیات، ص ۸۴ - جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۰، با اندک فرق.

^۲ اسراء (۱۷) / آیه ۱۳. و نامه‌ای را در روز قیامت برایش بیرون می‌آوریم که آن را در حالی که باز و گشاده است می‌بیند.

تزکیه می‌نمایند و در نتیجه، در آخرت منعم می‌شود، و یا آن را فاسد و پست می‌گردانند. و در نتیجه، در آخرت معذب می‌شود. و این، به حسب سنت و دأب خداوند متعال است؛ و مطلب چنان است که گوئیا خود اعمال، برگشته‌اند، و این جزا مانند قوانین جزایی حکومت‌ها، امری قرار دادی نیست.

و برخی از اهل دقت، از دانشمندان، و خصوصاً صوفیان، مانند غزالی و محیی‌الدین بن عربی به این حقیقت اشاره کرده‌اند؛ و وقتی که مردم این نکته را فهمیدند، دیگر فریب نخورده و درباره امید به نعیم و ترس از عذاب، به هیچ چیزی جز آن چه که قرآن به آن اشاره فرموده است، اعتماد نمی‌کنند؛ و آن، عبارت است از عمل صالح^۱.
و ایضاً در المنار هست: مسلماً حرکت اعضا برای عمل کردن، فانی شد، ولی صورت آن در نفس، باقی ماند و منشأ جزا گردید؛ در المنار، این سخن را به استاد خود، شیخ محمد عبده نیز نسبت داده است.^۲

شیخ جوهری طنطاوی که از دانشمندان نامی مصر، در عصر نزدیک بود نیز پیرو همین فکر شده است؛ می‌گوید: در نفس هر کسی ثابت است که گوئیا هر چه که از خیر و شر انجام داده است در آن نوشته شده است، بدان گونه که گوئیا عمل در آن به طوری طبع گردیده است که هرگز از آن جدا نخواهد شد؛ سپس پرده از او گرفته می‌شود و او عمل خود را (در خود) می‌خواند و آن را در نفس خود حاضر می‌یابد، و شادمان و یا غمگین می‌شود.^۳

آخرین دانشمندی از امامیه که در این مسلک باشد، تا آنجا که ما اطلاع یافته‌ایم، عالم شهیر جناب **آخوند ملا مهدی نراقی** است؛ ولی باید گفته شود که او اولاً سخنان اسرار الایات را نه به نام ملا صدرا و نه به عنوان نقل، بلکه از جانب خودش، آورده^۴ و چنین فهمانیده است که از پیروان حقیقی این مکتب است، و پس از آن که مساله را بیان داشته و بر آن دلیل آورده و بحث را تمام کرده، در آخر تصریح کرده است که قائل شدن به این مکتب، بدون اعتقاد به جزای جسمانی، مخالفت با ضرورت دین است.

کسی که ایمانش به این مطلب، کمتر از ایمان خود ملا صدرا نیست، شاگرد او **ملا محسن فیض کاشانی** است؛ او در تفسیر خود، بدون کمترین تردید، اظهار می‌دارد که: نامه عمل انسان، عیناً نفس او است، که آثار اعمالش در آن، به طوری رسوخ کرده، که نفس وی با آنها انتقاش پذیرفته است؛^۵ شاید که توان گفت: در عهد امامیه - رحمهم الله تعالی - رونق این مکتب، با ملا صدرا شروع شده، و با ملا محسن، خاتمه یافته است؛ اگر چه پیش از ایشان استاد ملا صدرا، جناب سید محمد باقر داماد، چنان که از قبسات^۶ پیداست این مکتب را اداره می‌کرده و مسلماً ایشان هم، آن را یداً بید از سلف خود، اخذ کرده بوده.

^۱ تفسیر المنار، ج ۴، ص ۳۰۹.

^۲ همان، ج ۴، ص ۳۱۰.

^۳ تفسیر طنطاوی، ج ۹، ص ۷.

^۴ جامع السعادات، ج ۱، ص ۱۷ تا ۲۲. نگارنده بحث تجسم عمل را در اولین بار در همین کتاب در همدان در پشت بام مدرسه آخوند در تابستان سال ۱۳۲۵

شمسی برابر با ۱۳۶۵ قمری مطالعه کردم.

^۵ تفسیر صافی، ص ۲۸۱.

^۶ ص ۲۹۳.

نظریات علمای عصر نزدیک و حاضر

هر قدر به عصر حاضر، نزدیک‌تر می‌شویم، آیات کریمه قرآن را از دست بد کار، و زبان بی‌هنجار تأویلات بیهوده محفوظ‌تر می‌یابیم؛ کسانی که تقریباً در نیمه دوم قرن سوم، و از آن به بعد، در رشته تفسیر، کار می‌کرده‌اند، غالباً چون جزای عمل را غیر از خود عمل می‌پنداشته‌اند، در امثال کریمه: **وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا**^۱ تقدیر لفظ جزا را لازم شمرده، و ظاهر خود آیه کریمه را بر خلاف بداهت می‌انگاشته‌اند.

روزگار می‌گذشت و کار بدین منوال همی بود، و سلطنت در این مساله، فقط برای تأویل نام برده، شناخته می‌شد، تا پس از آن که تقریباً هفتصد سال، و یا به اضافه پنجاه سال دیگر، عمر کرد، و هزاره هجرت نبوی - صلی الله علیه و آله و سلم -، فرا رسید، اجلس سر رسیده و از میان رفت؛ ولی جای آن را تأویلی دیگر که به تدریج، رشد خفی داشت، گرفت بدتر رفت و بد در جایش نشست.

این تأویل تازه، اگر چه باز تأویل بود، ولی هر چه بود از تأویل نخستین، نسبت به ظاهر کریمه، نزدیک‌تر می‌نمود، فلذا غالباً در نزد دانشمندان، مقبول افتاده و به رسمیت شناخته شد؛ می‌گفتند: جزای عمل جز خود عمل نیست و عین آن است، و فقط یک یعنی لازم داشت، یعنی اثر عمل که در نفس عامل، صورت بسته، جزای عامل خواهد بود؛ این تأویل نیز در اواخر عمر، به بلایی گرفتار شد که هر باطلی بدان گرفتار می‌گردد: در نتیجه عدم مساعدت افکار، در همین عصر نزدیک، دیگر نتوانست پا بر جا بماند و تقریباً پس از سیصد سال حکمرانی پیر شد و از جهان رفت؛ می‌توان گفت که نسبت به پدر نام برده خود، جوان مرگ شد.

این بار، معنایی نوین ظهور کرد، چنان معنایی که در عین طراوت جوانی، عمرش با پیدایش اسلام و تاریخ نزول قرآن، برابر است؛ بلکه به طوری که انشاء الله تعالی بیان خواهد شد، از صحف ابراهیم و تورات موسی - علیهما السلام - نیز قدیم‌تر است؛ **حق، پیوسته نو و جوان است**؛ این معنی که در واقع از همه معانی دیگر بهتر و عالی‌تر است، تأویل نیست، و حتی تفسیر هم نیست و بلکه همان ظاهر خود کریمه قرآنی است: **هر کس در قیامت، عین عمل خود را حاضر می‌یابد.**

این معنی اگر چه در صدر اسلام و تا وقتی از روزگار ائمه دین - علیهم الصلوة و السلام -، ظاهر بود، و دانایان یاران حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - چنان که می‌آید، همه آن را می‌دانستند، ولی بعدها در اثر شدت یافتن خصومت، از طرف جهل، خصوصاً از جانب جهل علم نما! که غالب قلوب را به تصرف خود درآورده بود، دل‌ها تیره و تاریک گردید و حق هم قلوب ظلمانی را نپسندید و در پس پرده غیبی در انتظار ماند؛ فقط گاه گاهی در بعضی از قلوب، که به حد کافی روشنایی داشت، ظهور می‌نمود، تا به یک بار و الی الابد فراموش نشود؛ تا نوبت مکتب‌داری قرآن کریم، به مردانی رسید که هر یک در جای خود، شیخ بهاء الدین عصر بودند؛ رحمهم الله اجمعین.

سیر تاریخی این مساله، به طوری که بیان گردید، ما را ضمناً به دو حقیقت مهم واقف می‌سازد:

اول، این که نخستین قدم به سوی حق، اگر چه بسیار مشکل می‌نماید، ولی وقتی که این قدم اول، برداشته شد، قدم دوم آسان‌تر می‌گردد، و قدم‌های بعدی با حساب تصاعد، رو به سهولت می‌گذارد.

^۱ کَهِف (۱۸) / آیه ۴۹. آن چه را که کرده بودند حاضر یافتند.

دوم این که هر قدر عمر قرآن مجید زیادت‌تر می‌شود، مطالب آن در ذهن بشر بیشتر تجلی می‌کند؛ یعنی: قرآن کریم به تدریج (اگر چه بسیار بطبی هم باشد) دل‌ها را به سوی خود کشیده و می‌کشد، و راه را به روی ارباب تأویل: رفوگران و رخنه‌بندان کلام الهی، سخت می‌بندد.

حقیقتاً کسانی که قرآن کریم را کلام الهی، و خداوند را عالم و قادر علی‌الاطلاق دانسته‌اند، جای بسی تعجب است که چطور جرأت کرده و به مقام رخنه‌بندی آیات قرآن، و رفوگری در آنها برخاسته‌اند؟! اینان که بلاغت و فصاحت قرآن را فوق تصور می‌دانند، چرا آیات آن را برای استبعادهای بی‌جا و بی‌جهت، از ظاهر و از صریح آنها بر می‌گردانند؟! خیال می‌کنند که به خدا کمک می‌کنند، و معنایی را که او می‌خواسته بفهماند، و العیاذ باللّٰه نتوانسته است خوب بفهماند، اینان داد سخن داده و آن را خوب می‌فهمانند!.

نظریه شیخ جعفر شوشتری

بنابر تتبع ناقص ما، نخستین دانشمندی که پس از مولانا شیخ بهاء الدین محمد عاملی رضوان الله علیه، عین ظاهر آیات را درباره عمل و آینده آن، معتقد قرار داده، فقیه معظم و واعظ بسیار محترم، جامع معقول و منقول، مولانا شیخ جعفر شوشتری^۱ است نور الله مرقده؛ اینک عین الفاظ ایشان را پس از تلخیص، از نظر می‌گذرانیم؛ فرموده:^۲

«نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَ نُنشِئَكُمْ فِيمَا لَا تَعْلَمُونَ»^۳ تدبیرها بعد از این در شما می‌شود، و شما آنها را نمی‌دانید: تمام حالات شما مبدل می‌شود، جلوست الآن متبدل می‌شود، اعضایت و جوارحت تمام متبدل می‌شود، نُبَدِّلُ أَمْثَالَكُمْ وَ نُنشِئَكُمْ فِيمَا لَا تَعْلَمُونَ؛ مثلاً الآن مال مردم را به باطل می‌خوری این متبدل می‌شود، اگر پول است سیخ سرخ کرده آتشی می‌شود، زمین است غصب کرده، طوق آتشی می‌شود به گردنت، خانه است طوق آتشی می‌کنند به گردنت، هر کس بنا کند مسجدی را برای ریا و سمعه و شهرت، طوق آتشی می‌شود، حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود؛ و همین طور سایر اوصاف رذیله‌ات تماماً متبدل می‌شود؛ مال یتیم می‌خوری، یا پول است به نظر تو یا گندم یا نحو آنها، ولی متبدل می‌شود به آتش؛ اگر چشم آخرتی داشته باشی می‌بینی، اما چون نداری حالا نمی‌بینی؛ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا؛^۴ دانستی که خداوند قادر علیم، دوباره تو را برای ثواب و عقاب زنده می‌کند و اوصاف متبدل می‌شود؛ علاج مرض‌هایت بکن، آتش‌ها برایت ظاهر نشده خاموش کن».

ایشان رحمه الله تعالی، این سخنان را در منبر وعظ، برای عامه مردم بیان فرموده‌اند، و برای همین، در عین این که علو مطلب از مطاوی جملات هویدا است، عامیانه بودن بیان هم خوب پیداست.

ایشان رحمه الله تعالی، در سخنان فوق، نه فقط تبدل گناهان را به آتش و سایر شکنجه‌های اخروی، بیان داشته‌اند، بلکه از تبدل جوارح و اعضا و صفات نیز، نامی به میان آورده‌اند؛ ما در این باره بحث‌های مفصلی داریم، انشاء الله تعالی

^۱ ترجمه حال این دانشمند بزرگ، در ریحانة الادب، ج ۲، ص ۳۵۲ مفصلاً مسطور است.

^۲ فوائد المشاهد، ص ۱۷۱ و ۱۷۲.

^۳ واقعه (۵۶) / آیه ۶۰ و ۶۱. ما مرگ را در میان شما نهادیم و نمی‌توان در این باره از ما جلوگیری نمود که امثال شما را بدل بگیریم و شما را در آن چه

نمی‌دانید بیافرینیم.

^۴ نساء (۴) / آیه ۱۰. کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند همانا در شکم‌های خود آتشی را می‌خورند، و به زودی داخل حرارتی گردیده و آن را

می‌چشند.

در کتاب: «ساختمان آینده انسان» ایراد خواهیم کرد؛ و در میان دانشمندان، کسی را ندیده و نشنیده‌ایم که در باب عمل و آینده آن، به مقام شامخ ایشان برسد، و با صراحت از تبدیل اعضا با اعمال، سخن براند؛ بلی سخنانی از بعضی از بزرگان عالم بشریت که به این حقیقت، اشعاری کرده‌اند، در دسترس داریم؛ انشاء الله تعالی، آنها را هم در فصل مناسبی در همان کتاب خواهیم آورد.

نظریه جناب کاشف الغطاء

از دانشمندانی که حقیقت عمل و تطورات گوناگون آن را از آیات کریمه قرآن و سخنان پیشوایان دین - علیهم الصلوة و السلام - بدون کمترین دستبرد و کوچک‌ترین تأویل، اخذ کرده و در این باره بسیار استوار سخن رانده، و با اصرار و ابرام هر چه تمام، در بیان حق و توضیح حقیقت کوشیده‌اند، علامه شهیر و بحاثه کبیر، فقیه فیلسوف، جناب شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء رحمه الله تعالی می‌باشد؛ چنین فرموده:^۱

«نه فقط این صورت‌های محسوس عودت می‌کنند، بلکه حتی حقیقت و جوهر اعمال و صفات و هر عمل خیر و شر، بر تو عود نموده، در پیش تو می‌ایستند؛ سخن چینی، عقربی است که نیشست می‌زند؛ و بدگویی ماری است خبیث، که می‌گزدت؛ و غیب کردن گوشت مرده است که آن را می‌خوری؛ و هر جنایت که اعضا و دست یا زبان انجام می‌دهد چنین است؛ و مانند این است هر عمل نیک و احسان، که آن را صورت زیبایی می‌یابی که انیست می‌شود».

«وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا»^۲ وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ^۳؛ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ^۴

به طوری که بعضی از مفسرین خیال کرده‌اند نه حذفی در این جا هست، نه تقدیری؛ و در حدیث است که: خداوند جل شأنه در قیامت به بندگان فرماید: أَعْمَالُكُمْ رَدَّتْ إِلَيْكُمْ، اعمال‌تان به شما برگردانیده شده است ولی جوهر و حقیقت آنها؛ و هر چه در این دنیا هست، مجاز است و حقیقت آنجاست؛ این است معنای آن چه شنیده‌ای و یا می‌شنوی که اعمال متجسم می‌شوند».

تا می‌فرماید: این هم از ناحیه تجسم اعمال است که: قرآن، در روز قیامت می‌آید، شفاعت می‌کند، مقبول الشفاعة می‌شود، یا از کسی که ترکش کرده و یا حفظش نکرده، به پروردگار خود شکایت می‌کند؛ و هر کس سوره «لَأَقْسِمُ» را بخواند و به آن عمل نماید، خداوند آن را در زیباترین صورت، از قبر او در می‌آورد، مزدهاش می‌دهد، پیوسته به روی او می‌خندد، تا که از صراط بگذرد؛ و برخی از سوره‌ها صورت زیبایی گردیده و در قبر انیس او می‌شود؛ و از این باب است آن چه که وارد شده: إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ جَرْدٌ مُرْدٌ^۵ وَ الْمُتَكَبِّرُونَ يُحْشَرُونَ كَالذَّرِّ يَطَّأُهُمُ النَّاسُ بِأَقْدَامِهِمْ^۶؛ وَإِنْ ضَرَسَ أَحَدِهِمْ كَجَبَلٍ أُحْدٍ^۷

۱. الفردوس الاعلی، ص ۲۶۹.

۲. کهف (۱۸) / آیه ۴۹. و آن چه را که کرده بودند حاضر یافتند و پروردگارت به کسی ستم نمی‌کند.

۳. نحل (۱۶) / آیه ۱۱۸. ما به آنان ستم نکردیم، اما خودشان بر خود ستم می‌کردند.

۴. طور (۵۲) / آیه ۱۶. همانا آن چه را که می‌کردید، پاداش می‌یابید.

۵. واقع این است که اهل بهشت همه بی‌مو و نوجوان هستند.

۶. گردن کشان مانند مورچگان محشور می‌شوند و مردم آنان را در زیر قدم‌ها پامال می‌کنند.

۷. حقیقت این است که دندان‌شان مانند کوه احد است. و ظاهراً این جمله درباره طمع کاران است و حدیث تقطیع شده است.

و می‌فرماید: در کافی در حدیث طویلی هست که امام صادق - علیه السلام - فرمود: يُدْعَى الْمُؤْمِنُ لِلْحَسَابِ فَيَتَقَدَّمُ الْقُرْآنُ أَمَامَهُ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ فَيَقُولُ يَا رَبُّ أَنَا الْقُرْآنُ وَ هَذَا عَبْدُكَ الْمُؤْمِنُ قَدْ كَانَ يُتَعَبُ نَفْسَهُ بِتِلَاوَتِي وَ يُطِيلُ لَيْلَهُ بِتَرْتِيلِي وَ تُفِيضُ عَيْنَاهُ إِذَا تَهَجَّدَ فَارْضِهِ كَمَا أَرْضَانِي فَيَقُولُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ أُبَسِّطُ يَمِينِكَ فَيَمْلَأُهَا مِنْ رِضْوَانِ اللَّهِ وَ يَمْلَأُ شِمَالَهُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ ثُمَّ يُقَالُ هَذِهِ الْجَنَّةُ مَبَاحَةٌ لَكَ فَاقْرَأْ وَ اصْعَدْ فَكُلَّمَا قَرَأَ آيَةً صَعَدَ دَرَجَةً.^۱

و در خبری طویل که مقداری از آن را در بحار الانوار از عقد الدرر فی الامام المنتظر - علیه السلام - آورده است، می‌فرماید: إِنَّهُ تَعَالَى يُسَلِّطُ عَلَى الْكَافِرِ فِي قَبْرِهِ تِسْعَةَ وَ تِسْعِينَ تَتِيئاً يَنْهَشْنَ لَحْمَهُ وَ يَكْسِرْنَ عَظْمَهُ، يَتَرَدَّدْنَ عَلَيْهِ كَذَلِكَ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُ.^۲

سپس از اربعین شیخ بهاء الدین قدس سره نقل کرده است که برخی از صاحب دلان گفته که شاید عدد این مارها به عدد صفات مذمومه: ریا و حسد و کینه و سایر خلق‌ها و ملکه‌های پست باشد.^۳

و در آخر گفتار خود فرموده: در نزد عارفین از ارباب یقین، شکی نیست که هر چه در این دنیا هست، پوست و صورت است و لبّ و جوهر همانا در آخرت است؛ و آن چه گفتیم که آیات و احادیث، مستفیض و صریح‌اند در این که احوال و ملکات و غیر این‌ها متجسم خواهند شد معنایش راجع به همین است؛ و همه این‌ها حق است و ربیبی در آن‌ها نیست، و همانا کسانی به آن‌ها ایمان می‌آورند که واصل به حق باشند و حقایق را عیناً مشاهده کنند و از درجه ایمان به غیب بالاتر رفته باشند.^۴

تحقیقی از کاشف الغطا

مولانا شیخ بهاء الدین رحمه الله تعالی، در اربعین خود از بعضی از صاحب دلان نقل فرموده که: صفات مذمومه در آن نشأه، انقلاب یافته و مارهایی می‌شوند؛^۵ جناب کاشف الغطا این انقلاب را قبول نمی‌کنند و عینیت را صحیح می‌دانند، و چنین می‌فرمایند:^۶

تعبیر صحیح‌تر همان است که ما گفتیم: صفات ناپسند به عینه در این نشأه و آن نشأه مار هستند، نه این که انقلاب یافته و مار خواهند شد؛ ولی دنیا غلاف آخرت و پوست آن است، و آخرت مغز و حقیقت است. و آخرت هم اکنون در باطن دنیا موجود است. چنان که فرموده خداوند متعال اشاره می‌کند: يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ

^۱ مؤمن برای حساب خوانده می‌شود، پس قرآن در زیباترین صورتی به جلو او می‌افتد و می‌گوید: پروردگارا من قرآنم و این بنده مؤمن تو است، خود را با تلاوت من به زحمت می‌انداخت، و در شب‌ها زمانی دراز مرا ترتیل می‌کرد و در بیداری‌های شب چشمانش اشک می‌ریخت، پس او را راضی گردان چنان که مرا راضی گردانید. پس خداوند عزیز جبار می‌فرماید: دست راست را باز کن، پس آن را پر از رضوان خدا می‌کند، و دست چپش را از رحمت خدا پر می‌کند، سپس گفته می‌شود: این است بهشت بر تو مباح است، بخوان و بالا رو، پس هر آیه‌ای را که می‌خواند درجه‌ای بالا می‌رود.

^۲ خداوند متعال، بر کافر در قبر او نود و نه مار بزرگ مسلط می‌کند که گوشتش را می‌جوید و گاز می‌گیرند و استخوانش را می‌شکنند و این گونه بر تن او آمد و رفت می‌کنند تا روزی که او از قبر بیرون آید.

^۳ الفردوس الاعلی، ص ۲۷۱.

^۴ الفردوس الاعلی، ص ۲۷۲.

^۵ الفردوس الاعلی، ص ۲۴۹ و ۲۵۰.

^۶ الفردوس الاعلی، ص ۲۷۱.

غَافِلُونَ؛^۱ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ؛^۲ و اسم فاعل در چیزی حقیقت است که هم اکنون دارای مبدأ است، نه در چیزی که در زمان آینده دارای مبدأ خواهد شد.

بلی آخرت، داخل در دنیا است مانند دخول رقیقه در حقیقه،^۳ و معنی در لفظ، و روح در جسم و هیولی در صورت. و از اینجاست که با بعضی عبارات، ادعای اتحاد دنیا با آخرت به اتحاد حقیقی متجه می‌گردد.

نگارنده گوید فرمایش جناب کاشف الغطاء حق است. خداوند متعال می‌فرماید: إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ - وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ - يَصَلُّوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ - وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ؛^۴ و اما این که چطور کافران در دوزخی هستند ولی هنوز داخل آن نشده‌اند و شکنجه‌اش را در نیافته‌اند؟! نظیر این است که جنین، هم اکنون در دنیا قرار دارد و از دنیا بر کنار و غائب نیست، ولی هنوز در آن نشده و مزه آن را نچشیده است. و پس از آن که تولد یافت داخل دنیا می‌شود و لذت یا شکنجه آن را در می‌یابد.

ولی جناب شیخ بهاء الدین رضوان الله علیه، مخالف این حقیقت نیست، و بلکه ایشان در نخستین بار آن را (از کریمه ۵۴ سوره ۲۹ عنکبوت، چنان که نقل کرده‌ایم) به دست آورده و در دسترس آیندگان گذاشته‌اند؛ نهایت این است که: ایشان، فرموده‌اند صفات مذمومه دنیوی انقلاب می‌یابند و مار می‌شوند ولی با بیان کاشف الغطاء بایستی گفت: اگر از صفات مذمومه دنیوی، غلاف و پرده برگرفته شود، مارهای اخروی نمایان می‌شود؛ بنابراین، هیچ اختلافی در بین نیست و یک حقیقت با دو بیان به زبان آمده است.

در این عصر جدید

در این عصر کسی را از نویسندگان و مؤلفین اسلامی سراغ نداریم که به عدم بقای اعمال و یا به عدم تجسم آنها رأی بدهد؛ گویا دیگر عمر این فرضیه به سر رسیده، و قائلین به آن هم منقرض شده‌اند.

از مؤلفین این عصر که به مساله بقاء و تجسم اعمال متعرض شده، و در پیرامون آن بحث کرده‌اند بایستی آقای سید محمد حسین طباطبایی تبریزی را نام برد که در تفسیر کبیر خود در مواضع عدیده در این باره قلم فرسایی کرده‌اند؛ و چون در سخنان ایشان، مطلبی غیر از آن چه که در ضمن سخنان کاشف الغطاء رحمه الله تعالی نقل کردیم، نیافتیم، فلذا عین کلمات ایشان را نقل نکردیم.^۵

تا به این عصر نزدیک، مدار علما و دانشمندان اسلامی، در مباحث دینی و علمی، فقط آیات قرآن کریم و احادیث شریفه، و فلسفه نظری بود؛ و در آراء و نظریه‌های خود، از آنها کمک گرفته و با آنها استدلال می‌کردند؛ و از علوم تجربی هیچ خبری در میان آنان نبود؛ ولی پس از آن که حکمت طبیعی بال و پری گشوده و بسیاری از مسایل طبیعت که لاینحل مانده بود قابل فهم و تفسیر گردیده، واقعاً وسیله و کلید بسیار خوبی برای گشودن ابواب علوم به دست دانشمندان افتاده است، یکی از آنها: بقای نیرو و ماده و امکان تبدیل هر کدام به دیگری است.

^۱ روم (۳۰) / آیه ۷. ظاهری را فقط از زندگی دنیوی در می‌یابند، و آنان از آخرت غافل هستند.

^۲ عنکبوت (۲۹) / آیه ۵۴. و شتابان از تو عذاب می‌خواهند، با این که دوزخ پیرامون کافران را فرا گرفته است.

^۳ برای این جمله، معنای واضحی پیدا نشد.

^۴ انفطار (۸۲) / آیه ۱۳ تا ۱۶. یقیناً و حتماً نیکو کاران در نعمتگاهی هستند و مسلماً گناهکاران البته در دوزخی قرار دارند؛ در روز پاداش داخل آن شده و

شکنجه‌اش را در می‌یابند. اکنون هم از آنها بر کنار و غائب نیستند.

^۵ طالبین به میزان، ج ۱، ص ۹۱ و ۹۲ رجوع کنند.

سال‌ها گذشت که بقای عمل و تجسم آن، مصداقی از تبدیل عرض به جوهر دیده می‌شد، و بنا به نظریه‌ای که اهل فلسفه نظری قدیم، از قدیم الایام داشتند که جوهر گردیدن عرض محال است، این مساله یک عویصه بسیار دشوار شده بود، و راه حلی برای آن پیدا نبود؛ چنان که ملا نظر علی طالقانی رحمه الله تعالی نوشته: علماء قدس سرهم هنوز تحقیق یقینی نفرموده‌اند که اعمال با آن که اعراض هستند، چگونه اجسام و جواهر می‌شوند؛^۱ ولی امروزه در اثر این که بقای ماده و نیرو و امکان تبدیل آنها به یکدیگر، از مسائل واضح و از قضایای مسلمة علوم تجربی و حکمت طبیعی گردیده، طبعاً تجسم عمل هم باید بلا مانع شناخته شود.

اکنون خوب می‌دانیم که: مواد جهان، به طریق تغذیه و تنفس و اخذ نور و غیر این‌ها مبدل به اجزای بدن انسان می‌شوند، به طوری که هر آن آماده انقلاب به نیرو بوده و در موقع لزوم فوراً نیرو می‌گردند؛ و در نتیجه، اکنون برای ما آسان شده است که بگوییم: عملی که از ماده متولد شده است، خوب می‌تواند برگردد و دوباره ماده شود.

سابقاً در میان قرآن و حدیث از یک سو و فلسفه باستانی یونانی از سوی دیگر در مساله بقا و تجسم عمل (و در بسیاری از مسایل) خصومت شدید و تناقض صریح برقرار بود؛ متدینین، یعنی آنان که به طور یقین اعتقاد کرده بودند که قرآن کریم از جانب خداوند متعال است، و رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - هم هر چه فرموده، مطابق با وحی بوده و با اذن پروردگار جهان به زبان آورده است، طبعاً ظاهر آیات را گرفته و در جواب فلاسفه که تجسم عمل را تجوهر عرض دیده و محالش می‌پنداشتند، جز این که بگویند اجتهاد در مقابل نص الهی باطل و شبهه‌ای در برابر بدیهت است، سخن دیگری نداشتند و نمی‌دانستند؛ و طرفداران فلسفه کهنه هم که وجبی از نظریه‌های فلسفی خود (که آنها را مبتنی بر احکام صریحه و واضحه عقلیه می‌دانسته‌اند) دست بردار نبودند، و چون مسلمان هم بودند، بناچار در آیات کریمه قرآنیه تأویلاتی را تجویز می‌کرده و تقدیرهایی را در نظر می‌گرفته‌اند که قرآن با فلسفه آنان مخالف درنیاید.

در این قیل و قال و در این کشمکش که هر دو طرف ناراحت بود. ندایی رسا در دنیا در افتاد و به جنگ و ستیز چندین صد ساله، خاتمه داد؛ و به گوش هوش بشر رسانید که: مواد جهان، کلاً و بدون هیچ استثنا: نیروهای متراکمی هستند، و ماده و نیرو، دو صورت از یک حقیقت می‌باشند.

از کتاب عشق و پرستش

ذیلاً قسمتی از کتاب «عشق و پرستش» از نظر خواننده فاضل می‌گذرد.^۲

«انبیاء در زمانی و در جاهایی که علم و عمل، بسیار عقب افتاده بود ادعای عجیبی کردند، و خبر عظیمی با وجود مخالفت و انکار و تعجب شدید مردم دادند، خبر قیامت! با همه عظمت و هیبت آن!».

«معماری می‌آید، دانش نامه و سابقه نامه‌ای در دست ندارد ولی ادعا می‌کند که بنای بسیار بزرگ بلندی، وسیع‌تر و عظیم‌تر از آن چه ما دیده و شنیده‌ایم خواهد ساخت، ما او را به مسخره می‌گیریم ولی او دست به کار می‌شود، مصالحی

^۱ کاشف الاسرار، ص ۱۴۰.

^۲ ص ۱۶۷ و ۱۶۸ به اختصار.

جمع آوری می‌نماید و پی می‌ریزد، می‌بینیم نوع مصالح غیر از مصالح معمولی و خیلی اساسی‌تر است. پی ریزی نیز فوق العاده عمیق و محکم می‌باشد.»

«پیغمبران، (و مخصوصاً قرآن که روشن‌ترین و با تفصیل‌ترین کتاب انبیاء و تنها سند دست نخورده می‌باشد) کاخ عظیم پاداش و کیفر قیامت را با چه مصالحی و روی چه پایه‌ای گذاشته است؟؛ مکتسبات انسان و محصولات عمل! آیا شما در دنیا مصالحی از عمل و انرژی برقرارتر و اساسی‌تر سراغ دارید؟ و در موجودات زنده، پایه‌ای محکم‌تر و پایدارتر از مکتسبات می‌شناسید؟»

«موجودات^۱ زنده، انرژی لازم که برای رسیدن به منظور به کار می‌اندازند از خود مایه می‌گذارند از سرمایه و انرژی‌های آماده درونی است که به خارج می‌ریزند، و همین مایه گذاشتن از خود است که او را ضعیف (یعنی گرسنه) و محتاج نموده مجدداً وادار می‌نماید تا از خارج به صورت مواد تازهٔ رمق‌دار (انرژی ده) بدل ما یتحلل به دست آورد و انرژی ذخیره نماید.»

به طوری که دیدیم نویسنده کتاب نامبرده، در باب شناسایی حقیقت عمل، به طرز بدیع و بی‌سابقه سخن رانده، حتی این واقعیت را هم با صراحت به قلم آورده است که: موجود زنده در هر عملی که به جا می‌آورد مقداری از ذات خود را مایه می‌گذارد، و از انرژی‌های آماده درونی به خارج می‌ریزد.

ولی متأسفانه ایشان، خود اعمال را بر خلاف صریح سخنان فوق خود از کار می‌اندازند، و از بقا و تجسم آنها چشم پوشی کرده و سکوت می‌کنند و جای اعمال را به «ثمرات اعمال» که گاهی هم از آنها به «مکتسبات انسان» و «محصولات عمل» نام برده‌اند می‌دهند.

ایشان در این باره چنین توضیح می‌دهند که: زندگی دنیوی در موجود زنده، میل و عشق پدید می‌آورد، این اولاً، و او احساس احتیاج می‌کند و دارای هدف می‌شود، پس ثانیاً تولیداتی در خارج انجام می‌دهد و انرژی‌های آماده‌ای از درون خود به بیرون می‌ریزد، یعنی کار انجام می‌دهد و مقداری از ذات خویش را در راه به جا آوردن عمل خرج می‌کند. و ثالثاً در نتیجهٔ احتیاج و انجام دادن کار، به قول ایشان مکتسباتی را هم در داخل ذات خود جمع می‌نماید، یعنی محصولات عمل، عاید شخصیت او گردیده و وجود او را از مرتبه‌ای به مرتبه‌ای بالاتر و یا پایین‌تر می‌برد، و این همان «ثمرهٔ عمل» است که در نزد ایشان همه چیز و همه کارهٔ زندگی اخروی خواهد بود به خلاف اولی و دومی، یعنی هدف و عمل که فاقد اثر و بی‌فایده خواهند بود.^۲

این «ثمره» در حقیقت نظیر «ملکه» ای است که از جناب ملاصدرا نقل کردیم؛ منتهی چیزی که ایشان یافته‌اند «ملکه‌ای مادی» است و آن چه که صدرا آورده «ثمره‌ای بسیط و مجرد و روحانی» است؛ و جهت فرق این است که: مؤلف کتاب عشق و پرستش مانند ما انسان را موجودی مادی و عملیات حیاتی را هم یک سلسله فعل و انفعال‌های شیمیایی می‌گیرد.^۳

^۱ ص ۲۷ به اختصار.

^۲ رجوع شود در عشق و پرستش به ص ۶۲، س ۱۲ تا ص ۶۳، س ۸.

^۳ رجوع شود در عشق و پرستش به ص ۲۵ تا س ۱۸. و اگر تحقیق کامل مطلوب باشد رجوع شود به ص ۴۴ کتاب حاضر.

جزای عمل خود عمل است

همان طور که در جواب صدرا گفتیم که جزای اعمال، خود اعمال است نه ملکه حاصل شده از اعمال در پاسخ «عشق و پرستش» هم می‌گوییم: جزای اعمال، خود اعمال است نه ثمره حاصل شده از اعمال. به جهت این که هیچ دلیلی ندارد بلی اگر یک لفظ در آیات قرآن. در آیاتی که راجع به عمل هستند، در تقدیر بگیریم، مطلب درست می‌شود مثلاً در کریمه: *إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ*^۱، بگوییم: *إِنَّمَا تُجْزَوْنَ ثَمَرَةَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ*، خداوند متعال فرموده: همانا جزا می‌یابید همان را که می‌کردید، ولی برای این که دلیلی برای ملکه و ثمره به دست آید، بایستی گفته شود: خود عمل را پاداش و کیفر نمی‌یابید بلکه ثمره و ملکه حاصل شده از آن را!

و ایضاً، وقتی که انسان، (که یک سازمان مادی شیمیایی است) برای رسیدن به مقصود، کار می‌کند، از ذات خویش مایه گذاشته و مقداری از مواد بدن خود را در شکل نیرو بیرون می‌ریزد، بدون شک این نیروها، این اجزای ذات، این سرمایه‌های درونی و انرژی‌های آماده، پس از آن که بیرون ریخته شدند از بین نمی‌روند و باقی می‌مانند؛ این نیروهای خرج شده، عین اعمالی هستند که از انسان صدور می‌یابند و عین کسب و مکتسب او می‌باشند؛ ولی بنا به نظریه کتاب یاد شده، با هیچ یک از این اجزای خرج شده دیگر کاری نیست، و همان طور که از او جدا شدند الی الابد هم از او دور خواهند ماند، نه سودی به او داده و نه زیانی به او می‌رسانند، و آن چه که نافع و یا زیان آور است همانا اثر خروج و نتیجه صدور این نیروهاست!

مثل انسان و عمل او در این بحث، مثل چشمه‌ای است که از اعماق زمین، آب می‌گیرد و بعداً آن چه را که اخذ می‌کند، از خود بیرون می‌فرستد؛ بنابر آن چه که در «عشق و پرستش» هست، آبی که از چشمه بیرون رفت دیگر با چشمه، سرو کاری و هیچ ارتباطی نخواهد داشت؛ و پاداشی که چشمه، از زندگی جهانی خود می‌گیرد، فقط همین است که در هنگام دریافت کردن آب از زمین مثلاً دهانه‌اش بازتر و حوضش وسیع‌تر و حوزه‌اش بزرگتر می‌گردد، و مجرای آب آن نیز البته تغییر می‌یابد؛ جزای چشمه همین آثار است که از دریافت‌ها و پرداخت‌های متتابع، در آن پدیدار می‌گردد؛ همین.

ولی در نظر ما اگر بخواهیم به چشمه مانند یک نفر انسان جزا بدهیم، بهترین پاداش و عادلانه‌ترین کیفر برای او این است که عین آب‌هایی را که از زمین گرفته و در روی زمین به جریان انداخته بود، به او پس بدهیم، همان آب‌های شیرین و زلال و یا تلخ و آلوده را، همان آب‌هایی را که چمن‌ها آراسته و مزارع سیراب کرده بود، و یا سیل‌ها راه انداخته و کلبه‌های درویشان ویران ساخته بود، همه این آب‌ها را با اظهار حقیقت و ابراز باطن آن‌ها در داخل ذات او متجمع و متمرکز گردانیم!

خوراک و مشروب و هوا و نور و کلاً جمیع موادی که انسان از جهان برای ادامه زندگی خود می‌گیرد، به منزله آب‌هایی است که چشمه از اعماق زمین می‌گیرد و اعمالی هم که در این زندگی از او صدور می‌یابد و نیروهایی را از خود بیرون می‌فرستد به مثابه آب‌هایی است که چشمه از خود بیرون می‌ریزد و در روی زمین جاری می‌گرداند.

^۱ تحریم (۶۶) / آیه ۷.

۶- نظریات دانشمندان علوم تجربی درباره ماده و نیرو

ماده و نیرو در نظر پیشینیان

پس از توجه به این که: عمل انسان، مصداقی از مفهوم کلی «کار، در نظر علوم تجربی» است، این پرسش پیش می‌آید که: از نظریات دانشمندان علوم تجربی، که درباره ماده و نیرو و بقا و تبدل آن‌ها، پیشرفت‌های قابل تحسین کرده‌اند، چه استفاده‌ای راجع به اعمال انسان و بقا و تجسم آن‌ها می‌توانیم بکنیم؟ و آیا آنان هم با ما در این راه که با ظواهر قرآن کریم و حدیث شریف، پیش می‌رویم، همراهی می‌کنند؟ و تا کجا می‌توانند بیایند؟ این فصل را برای پاسخ گفتن به این پرسش، عقد کرده‌ایم.

از وقتی که بشر چشم باز کرده و به تماشای جهان و موجودات آن پرداخته، پیوسته و علی‌الدرام دو چیز متبائن را درک کرده است، به درک یقینی، به طوری که هیچ‌گاه در وجود هیچ کدام از آن دو شک نکرده: وقتی که سنگی به بالا پرتاب می‌شود، همان طور که در وجود آن پاره سنگ متحرک، تردیدی نمی‌شود، همچنین در وجود نیرویی که آن را بالا می‌برد نیز کوچک‌ترین شکی از عقلای جهان، شنیده نشده است؛ نام سنگ در این مثال، در اصطلاح دانشمندان علوم تجربی «ماده» و نام بالا برنده آن هم «نیرو» است.

قرن‌ها از عمر بشر گذشت که ماده و نیرو را دو وجود متبائن، مستقل، مجزا از هم تصور می‌کرد که جدا از یکدیگر و غیر قابل تبدل به همدیگر می‌باشند؛ هر یکی از آن دو را بدون آن دیگری تعقل می‌کرد؛ و چنین عقیده داشت که قوه بدون تکیه به ماده، نمی‌تواند قوام و قیامی داشته باشد؛ آنان علی‌الظاهر در اصطلاح خود، نیرو را عارض بر ماده شمرده، و ماده را هم جوهر می‌دانستند؛ و برگشت نیرو به ماده و ماده به نیرو، یا به خاطر آنان خطور نمی‌کرده، و یا بنا به برهان باستانی: (انقلاب ذات، محال است؛ و نیز: تجوهر عرض و بر عکس، محال است) ارزشی برای آن قائل نمی‌شدند. ثنویت به معنای یاد شده، در کتب فلسفه و در نزد حکمای روزگاران پیشین، شایع و رایج بوده است؛ و جای ملامت نیست، به جهت این که: بشر مانند بچه ایست که بایستی به تدریج بزرگ شود و به جهان و موجودات آن آشنایی پیدا کند.

بدیهی است که آن چه در مساله «عمل» با این طرز تصور، مناسبت طبیعی دارد این است که: تجسم عمل محال است، چنان که عمل گردیدن، یعنی نیرو شدن جسم هم محال است!

ماده در نظر دموکریت و ملا صدرا

قدیمی‌ترین نظریه درباره حقیقت ماده (که تقریباً بیان مجمل نظریه عصر حاضر می‌باشد، و از این حیث حائز اهمیت است) همان است که از دیمقراطیس نقل شده است: آن دانشمند، جهان و همه اجسام را مرکب از ذرات کوچک بی‌شمار دارای ابعاد ولیکن تجزیه ناپذیر می‌داند و معتقد است که ذرات، همه یک جنس‌اند و تفاوت آن‌ها و تنوع اجسام، همانا از اختلاف شکل و اندازه و وضع ذرات آنها نسبت به یکدیگر است؛ وجود ذرات ابدی است، و به یک حرکت مستدیر دائمی که جزء ذات آنهاست متحرک هستند؛ این ذرات در جهان، ملاء را تشکیل می‌دهند و جنبش

آن‌ها در خلاء است و بنابراین، جهان از خلاء و ملاء صورت گرفته است؛ ارواح و ارباب انواع نیز از ذرات مرکب‌اند ولیکن ذرات آن‌ها کوچکتر و پر حرکت‌تر از ذرات اجسام می‌باشند.^۱

از عبارت فوق معلوم نمی‌شود که، آیا دموکریت که جهان را مرکب از ماده و نیروی حرکت می‌دانسته؟ چنین می‌گفته که هیچ کدام از آن دو از دیگری متولد نشده و هر دو قدیم هستند؟ پس تبدیل ماده به نیرو و بر عکس، در نزد او حتماً محال می‌بوده، و بنابراین تجسم عمل نیز غیر ممکن شناخته می‌شده است؛ و یا ذرات نام برده را همان طور که سازنده مواد دانسته، زاینده و سازنده قوی و نیروها نیز می‌دانسته؟ و در این صورت چون ماده و نیرو را از اصل واحدی می‌گرفته، پس قهراً برگشت هر کدام از آن دو را هم به دیگری، و در ضمن، تجسم عمل را نیز، ممکن می‌شمرده است. ملاصدرا هم، ذوات مواد را در حرکت می‌داند، از مبدأ به سوی مبدأ، چنان که می‌گوید:

دوست من، آیا مشاهده نکرده‌ای که اجزای جهان و طبیعت‌های آن، هر لحظه متبدل می‌شوند؟ و با حرکت جوهری ذاتی و توجه جلی پیوسته، به سوی مبدأ و اصل خویش زوال یافته و یکی به دیگری عوض می‌شوند؟^۲ ایشان، حالت سابقه و همچنین حالت لاحقۀ جسم را روح می‌داند، و چنین می‌گوید: اجسام، در حرکت‌های ذاتی و استحاله‌های جوهری خود، بر می‌گردند و در صورتی عقلی، منطوقی و پیچیده می‌شوند، و روح محض می‌گردند چنان که در آغاز هم، ارواح بوده‌اند.^۳

اگر مراد ملاصدرا در سخنان فوق، از روح، نیرو باشد و یا لاقلاً مرحله‌ای از مراحل پست روح را نیرو بداند، به طور مسلم نظریه ایشان با آخرین نظریه عصر حاضر، نتیجه واحدی در این بحث ما خواهد داشت، برای این که: بنا به گفته ملاصدرا: جسم فرزند روح، و روح هم فرزند جسم است، و بنا به نظریه جدید هم: ماده، متشکل از نیرو و نیرو هم فرزند ماده است؛ فعلی‌ها برگشت هر کدام از ماده و نیرو به دیگری، و در نتیجه تجسم عمل، ممکن شناخته می‌شود.

آخرین نظریه درباره ماده

در این روزگار، قول به تثنی حقیقت موجودات، یکسره متروک شده است؛ دانشمندان علوم تجربی، ذوات جمیع مواد و سراسر نیروهای جهان را از یک چیز دانسته‌اند، از یک چیز مجهول که گاهی در صورت ماده و گاهی دیگر هم در شکل نیرو خودنمایی می‌کند؛ دانشمندان عصر حاضر تا آن جا که ما خبر داریم، در این نظریه اتفاق کامل دارند؛ در این زمان ذهن انسان با موجودات جهان، انس یافته و آشنایی قابل ملاحظه‌ای با آن‌ها پیدا کرده است و دیگر او را نسبت به جهان نمی‌توان بیگانه و جاهل محض شمرد.

اگر تاکنون کوه‌ها و ابرها و دریاها و درختان و زمین و آسمان و انواع گوناگون حیوان و بالاتر از همه آن‌ها انسان، موادی متباینه الذوات و به کلی از هم جدا شده و غیر ممکن تلقی می‌گردید، ولی اکنون خوب دانسته شده است که همه این موجودات اگر چه در عدد هزاران هزاران ولی در مقام ذات و خمیره نخستین، بیشتر از یک چیز نیستند: همه قوه‌اند، همه از نیرو آفریده شده‌اند؛ همه از یک نمونه بوده و مخلوق خداوند واحدند.

۱. سیر حکمت در اروپا، ج ۱، ص ۱۱.

۲. اسرار الآیات، ص ۷۳ و ۷۴.

۳. اسرار الآیات، ص ۴۲، س ۱۷.

بنابراین نظریه، خداوند متعال، انسان را از مقداری قوه فشرده شده و تراکم یافته آفرید؛ و به تعبیر دیگر خداوند متعال مقداری قوه آفرید که ما نام آن را انسان خوانده‌ایم، سنگ نیز چنین است، درخت هم قوه است، و همچنین هر ماده و هر جسم؛ و چون همه موجودات جهان از یک خمیره ساخته و پرداخته شده‌اند، پس نتیجه این می‌شود که: برگشت هر چیز به هر چیز با اذن خدا آسان است، آری با اذن آفریدگار جهان، عصا ازدها و آدمی بوزینه می‌شود؛ مگر نه این است که هر کدام از مواد جهان، از یک نمونه نیرو آفریده شده‌اند؟.

بنابراین نظریه، برگشت ماده به عمل و تبدیل عمل به ماده که مصداقی از تبدیل ماده به نیرو و نیرو به ماده است کاملاً ممکن است.

آخرین نظریه درباره ماده این است که: ^۱ ماده، فشرده و تراکم یافته انرژی است؛ سابقاً می‌گفتند که جسم را هر قدر تقسیم و تقطیع کنند، باز مثل جانداران نمی‌شوند و نمی‌میرند و خواص خود را از دست نمی‌دهند، ولی بعداً کشف شد که در تقسیم جسم به اجزایی می‌رسند که خاصیت اولیه را فاقد می‌باشند؛ و این آخرین جزء را «اتم» می‌نامند؛ و آخرین جزء که واجد خواص جسم می‌باشد به نام ذره یا «مولکول» خوانده شده است.

تا قریب به هفتاد سال پیش، اتم را آخرین عنصر سازنده مواد که قابل تقسیم نیست، می‌دانستند؛ ولی علمای شیمی در محلول‌های رقیق و نیز وقتی که در درون یک گاز رقیق، تخلیه الکتریک به عمل می‌آید، وجه خاصی از فعل و انفعال‌ها و طرز برخورد مواد را دیدند؛ فیزیک‌دانان هم، در عبور دادن جریان الکتریک از داخل محلول‌های شیمیایی و گازهایی رقیق، آثاری دیدند که پای تقسیمات بعد از اتم را به میان آوردند.

بعد از تجربیات و محاسباتی که دانشمندان علوم تجربی به عمل آوردند، به این نتیجه رسیدند که: اتم با این که به قدر یک ده هزارم میلیمتر قطر ندارد، خود عالمی پهناور است؛ خورشیدی در وسط دارد و یک عده کرات به نام الکترون به طور سرسام‌آور به دور آن می‌چرخند؛ و عجیب آن که این هسته مرکزی و آن گردنده‌ها اجرام مادی نیستند، و هسته بار الکتریک مثبت و الکترون‌ها بار منفی هستند.

پس ماده یک ذخیره بسیار متراکم و متکثف از انرژی است، مثلاً یک گرم خاک عبارت است از ذخیره آن قدر انرژی، که از محصول یک سال نیروگاه برق تهران تجاوز می‌نماید.

اختلاف عناصر مادی، مانند آهن و زغال و اکسیژن، بر سر تعداد الکترون‌ها و طرز قرار گرفتن آن‌ها می‌باشد؛ حتی ممکن است در نتیجه دادن این نظام، جسمی را از صورت اولیه خارج، و به صورت جسم دیگر در آورد (در نخستین بار، دو دانشمند انگلیسی «کاسرافت» و «والتون» لینیوم را به هلیوم مبدل کردند) و ضمناً در نتیجه تغییر یافتن نظام الکترون‌ها، طیف نورانی و اشعه ایکس و غیره صادر نمود.

فعل و انفعال‌های شیمیایی مواد، آثار کوچکی هستند که در الکترون‌های خارجی رخ می‌دهند، و هسته‌ای که در وسط است به کلی بر کنار و مصون از عملیات عمیق ما می‌باشد.

اخیراً معلوم شده است که: هسته نیز به نوبه خود از ذرات مثبت، به نام پروتون و ذرات منفی شبیه به الکترون تشکیل شده است، و تمام این‌ها بار الکتریک یعنی انرژی می‌باشند.

^۱ از اینجا تا آخر این بحث از کتاب «راه طی شده» استخراج گردیده است.

«به سال ۱۷۷۵ میلادی، لاوازیه شیمیست نابغه فرانسوی، حقیقتی را اعلام کرد که کاملاً تازگی داشت: در این دنیا هیچ چیز معدوم و هیچ چیز موجود نمی‌شود؛ قبلاً تصور می‌کردند هیزمی که در اطاق می‌سوزانند، تبدیل به یک جرم لطیف بی‌وزن که آتش است شده و اندکی دخان از آن بر خاسته، متفرق و معدوم گشته است و تنها باقی مانده مختصر، خاکستر ته اجاق می‌باشد؛ لاوازیه ثابت کرد که چنین نیست، اجرام از بین رفتنی نیستند؛ حاصل جمع اوزان اجسامی که در یک فعل و انفعال شیمیایی یا حیاتی وارد و خارج می‌شود، از دو طرف مساوی است؛ فعل و انفعال‌های شیمیایی و پدیده‌های فیزیکی و آثار حیاتی، نه چیزی را معدوم و فانی می‌کنند، نه بر وزن عالم مثقالی می‌افزاید؛ عالم از لحاظ جرم، یا به عرف ما از لحاظ وزن ثابت است ولی البته صورت‌ها در حال تکون و فنا می‌باشند؛ این قانون یا اصل را که در حقیقت اولین ندای انکار فنا و اعلام ابدیت به زبان بشر است، اصل بقای ماده می‌گویند.»^۱

شیمی نوین دارد: لاوازیه دانشمند معروف فرانسوی در نتیجه آزمایش مشهور خود دریافت که در طبیعت، هیچ چیز به خودی خود^۲ به وجود نمی‌آید و هیچ چیز نابود نمی‌گردد و نیز ثابت کرد که در ضمن اعمال شیمیایی، جرم اجسام ثابت می‌ماند؛ امروزه قانون لاوازیه را به نام: اصل بقای جرم و عنصر، بیان می‌کنند. در ضمن ترکیب شیمیایی، مولکولهای اجسام شکسته می‌شوند اما چون جنس و شماره اتم‌ها تغییر نمی‌کند جرمشان هم ثابت می‌ماند.^۳

رابطه جرم و نیرو

رادیوی صدای آمریکا در ۲۸ فروردین ۱۳۳۴ (در ترجمه‌ای که به مناسبت وفات بزرگ‌ترین ریاضی دان عصر، انیشتین به قلم محمد زرنگار بیان می‌داشته) ضمناً چنین گفته است:

«تا اواخر قرن نوزدهم، تکلیف فیزیک دانان و دانشمندان علوم روشن بود، دو چیز مجزا داشتند که سنگ و گل خلقت به شمار می‌آمد یکی جرم و دیگری نیرو (ماده و انرژی) جرم به نظر آنان قابل استحاله بود ولی فناپذیر نبود، نیرو در نظر آنان نیز زوالی نمی‌یافت ولی ممکن بود از شکلی به شکل دیگر درآید؛ مثلاً حرارت به شکل نور در می‌آید ولی فانی نمی‌شود؛ ولی هیچ دانشمندی رابطه‌ای میان جرم و نیرو قائل نبود.»

«آنگاه انیشتین تحت فرمول ریاضی که نشانی از الهام داشت جرم و نیرو را یکی دانست و حتی مقدار انرژی حاصله از مقدار معینی جرم را نیز تعیین کرد. دیگر فاصله میان سنگ و گل بنای خلقت از میان رفت؛ مدلل شد که: جرم انرژی متراکم است و انرژی جرمی است که با مجذور سرعت سیر نور، در حال جهش است؛ آن گاه هنوز نیمه اول قرن بیستم سپری نشده بود که انفجار اتمی، صحت فرضیه انیشتین را مدلل ساخت و از مقدار بسیار اندکی جرم چنان نیرویی تولید گشت که وحشت و امید بشر را به هم آمیخت.»

و ایضاً: «انیشتین عملاً ثابت کرد که جرم و نیرو در حقیقت یکی هستند؛ فرمول ظاهراً خیلی ساده است: انرژی مساوی است با جرم بگرام، ضرب در مجذور سرعت سیر نور به سانتیمتر در ثانیه؛ نتیجه عملی این فرمول این است که از یک گرام ماده هر چه باشد ریگ بیابان آب دریا یا فلز اورانیوم، از یک گرام ماده، مقداری انرژی به دست می‌آید که

^۱ . نقل به اختصار از راه طی شده، ص ۱۰۳ و ۱۰۴.

^۲ . وجه این قید «به خودی خود» معلوم نشد.

^۳ . ص ۳۵ و ۳۶.

معادل است با قدرت انفجار متجاوز از سی هزار تن دینامیت؛ این قدرت خورشیدی است که در قلب ذرات وجود نهفته است.»

و ایضاً: «به نظر انیشتین، سرعت نور تقریباً سرعت سیر مطلق است و از آن سریع‌تر سرعتی نیست و هرگاه جسمی سرعت سیرش به مجذور آن برسد دیگر جرم نیست.»

و ایضاً به قلم یحیی مرتضوی: «در نظر انیشتین همه هستی به صورت وحدت جلوه‌گر بود؛ از نظر وحدت بینی به این نتیجه رسید که: ماده و نیرو جدا از هم نیستند بلکه دو مظهر یک چیز واحد می‌باشند.»

و محمد فرید وجدی گفته: «خلاصه این مذهب این است که ماده و قوه یک چیزند؛ هر کدام از آن دو در تحت تأثیر نوامیس جهانی به دیگری بر می‌گردد: ماده متحول به قوه می‌شود و قوه هم برگشته و ماده می‌گردد؛ و در واقع ماده وجود ندارد و آن چه در هستی وجود دارد قوه‌ای است که بسیار متکاثف است، چنان که آب بخاری است متکاثف؛ و بنابراین موجودی به جز قوه نیست؛ و قوه با مظاهر گوناگون ظهور می‌کند: صورت و نور و حرارت، و یکی از مظاهر قوه این است که به نام ماده است؛ و مجموع قوه ثابت است و زیاد و کم نمی‌شود؛ این نظریه با اکتشافات تازه، تأیید شده و رأی علمی عصر حاضر قرار گرفته است.»^۱

راه طی شده دارد: ماده هم آن طوری که ما خیال می‌کنیم ماده نیست یک ذخیره بسیار متراکم و متکاثف انرژی است؛ مثلاً یک گرم خاک عبارت است از ذخیره آن قدر انرژی که از محصول یک سال کارخانه برق تهران تجاوز می‌نماید.^۲

تجزیه ماده

چنین به نظر می‌رسد که اگر ماده از قوه تشکیل یافته باشد لازم می‌آید در صورتی که ماده را تجزیه کنند و در تجزیه آن استقصاء نمایند، عاقبت الامور به قوه برسند؛ و همین طور هم هست.

ما چکیده سخنان دانشمندان را که درباره تجزیه ماده و آخرین جزء آن افاده کرده‌اند علاوه بر آن چه که در بحث‌های گذشته نقل کردیم، با کمال اختصار دوباره ایراد می‌کنیم:

«آخرین جزء هر جسم را که خاصیت آن را واجد باشد، ذره یا مولکول نامند و جزء مولکول هم اتم است؛ و هر اتم علاوه بر قسمت‌های غیر مهم، شامل سه قسمت مهم می‌باشد که به نام (الکترون) و (پروتون) شهرت یافته‌اند.»^۳ و در نزد علمای فن مسلم است که هر کدام از این سه قسمت یاد شده انرژی است. در «راه طی شده»^۴؛ از دو قسمت اخیر به نام هسته تعبیر آورده، و با صراحت هسته و الکترون را به ترتیب دو بار الکترون مثبت و منفی شناسانیده و آنها را انرژی شمرده و از این حقیقت به تشکل ماده از انرژی، پی برده است.

^۱. دائرة المعارف، ج ۸، ص ۴۹۱.

^۲. ص ۱۰۹.

^۳. این چند جمله از: شیمی نوین و راه طی شده و تکامل عمل فیزیک، به ترتیب از ص ۹ تا ص ۱، ص ۱۰۸، ص ۱۳ تا ۱۶ و ص ۶۶، ص ۱۷ تا ص ۶۸ استخراج گردیده.

^۴. ص ۱۰۹، ص ۱ تا ۵.

و ایضاً دارد: هسته نیز به نوبه خود از ذرات مثبت به نام پروتون و ذرات منفی شبیه به الکترون تشکیل شده است، و تمام اینها بار الکتریک یعنی انرژی می‌باشند.^۱

و در بحث گذشته هم، از دائرة المعارف آوردیم که ماده بر می‌گردد و قوه می‌شود و در واقع ماده وجود ندارد و آنچه که در هستی وجود دارد قوه‌ای است که بسیار متکاثف است.

تبدل ماده به ماده

چنین به نظر می‌رسد که: اگر مواد از قوه تراکم یافته و فشرده شده، تشکیل یافته باشند، لازم می‌آید که بتوانند در تحت شرایط معین، به یکدیگر مبدل شوند، و ماده‌ای برگردد و ماده دیگری شود، مانند یخ و آب و بخار، که چون هر سه از یک حقیقت هستند، در صورت سازگاری محیط و شرایط، به یکدیگر متحول می‌شوند و مطلب همین طور هم از تحقیق درآمده است: عناصر، قابل تبدیل به یکدیگر هستند.

پس از تلاش‌های بسیار در ازمنه سالقه و بعد از رنج و کوشش کیمیاگران در قرون ماضیه، بالاخره بشر موفق شد که آرزوی دیرین خویش را تا اندازه‌ای برآورد و برخی از فلزات را به بعضی دیگر برگرداند؛ در «راه طی شده» می‌نویسد: اختلاف عناصر مادی مختلف، مانند آهن و زغال و اکسیژن با یکدیگر، بر سر تعداد الکترون‌ها و طرز قرار گرفتن آنها می‌باشد، به طوری که ممکن است در نتیجه تغییر دادن این نظام، جسمی را از صورت اولیه خارج نموده و به صورت جسم دیگر درآورد و آرزوی کیمیاگران را عملی ساخت؛ این کار را برای اولین دفعه، دو دانشمند انگلیسی: کاسرافت و والتون در مورد لینیوم عملاً انجام داده و آن را تبدیل به هلیوم نمودند.^۲

فرید وجدی مصری می‌گوید: طرفداران این مذهب می‌گویند: اجسام در کنه خود اختلافی ندارند و فقط در چگونگی قرار گرفتن ذرات مختلف هستند؛ آهن و آب و زیتون از یک نوع می‌باشند و اختلاف خاصیت و شکل و حجم و وزن آنها از ناحیه اختلاف قرار یافتن ذرات آنهاست و بعضی از دانشمندان توانسته‌اند رادیوم و هلیوم و پوتاسیوم و سدیم و قلع را بعضی را به بعضی برگردانند.^۳

دکتر عطاء الله شهاب پور نوشته است:^۴ در هر اتم طلا ۷۹ الکترون هست و در هر اتم جیوه ۸۰ الکترون وجود دارد. نتیجه امر این است که اگر ما بتوانیم یک اتم^۵ از جیوه بگیریم، اتم مزبور فوراً مبدل به یک اتم طلا خواهد شد؛ این امر را سالهاست دانشمندان موفق شده‌اند، یعنی می‌توانند یک اتم^۶ از جیوه بگیرند و آن را مبدل به طلا سازند؛ ولی امر مزبور موقتی است و فوراً اتم جیوه عمل کرده آن چه از دست داده بود می‌گیرد و به حال اولیه بر می‌گردد! مساله اینجاست که بتوانند امر موقتی مزبور را تبدیل به دائمی کنند.

در بیست سال قبل، پروفیسور میته آلمانی یک جریان الکتریکی از حبابی در معدنی پر از بخار گذراند و ملاحظه کرد که پس از مدتی داخل حباب از یک طبقه سیاه پوشیده شده است، تجزیه ماده سیاه مزبور وجود طلا را در آن ثابت

^۱ . «راه طی شده» ص ۱۰۹، ص ۱۷.

^۲ . ص ۱۰۹.

^۳ . دائرة المعارف، ج ۸، ص ۴۹۰.

^۴ . سالنامه نور دانش، سال ۱۳۲۵، ص ۲۳۲.

^۵ . لازم بود در جای لفظ اتم الکترون نوشته می‌شد، ولی ما بدون تغییر نقل کردیم.

^۶ . لازم بود در جای لفظ اتم الکترون نوشته می‌شد، ولی ما بدون تغییر نقل کردیم.

نمود. تجربیات در این باره دوباره شروع شد و با روش صحیح و دقت کامل به کمک جیوه خالص و در بی‌غل و غش مشغول عمل شدند و ملاحظه کردند که طلا به طریق مزبور مرتباً به دست می‌آید؛ بنابراین می‌توان با کمال درستی ادعا کرد که به وسیله عبور دادن جریان الکتریک قوی، از بخارات جیوه، طلا به دست می‌آید.

تبدل ماده به نیرو

اگر بنا باشد که مواد، انرژی‌های فشرده باشند، بایستی که تبدیل ماده به نیرو ممکن باشد. در این بحث از وقوع این حقیقت و کشف شدن آن سخن می‌گوییم:

«راه طی شده» می‌گوید:^۱ «در اواخر قرون اخیر، یکی از افراد خانواده مواد، در مقابل کنجکاوای پیر کوری بالاخره راز فامیل را بروز داد: پیر کوری که تحقیقاتش را بعداً زن او مادام کوری تعقیب نمود،^۲ متوجه شد فلز رادیوم اشعه‌ای از خود صادر می‌کند و دارای فعالیت تشعشعی است، به اصطلاح رادیو آکتیو می‌باشد؛ فوراً این سؤال پیش آمد که این جسم اشعه را از کجا می‌آورد و چه گنجی در درون آن نهفته است؟ اگر از خود مایه می‌گذارد حال که درجه حرارت و بار انرژی آن تغییر نمی‌کند، قاعدتاً باید از وزنش کاسته شود. همین طور هم بود، از ماده رادیوم کاسته می‌شد و انرژی تشعشعی بیرون می‌داد.»

«به این ترتیب سر نهانی، آشکار شد و یک گوشه از پرده‌ای که میلیون‌ها سال بود دو دسته از موجودات عالم در خفای چشم بشر، پشت آن روابط خود را انجام می‌دادند بالاخره بالا زده شد. تحقیقات و تجربیات بعدی معلوم کرد که این مطالب کلی است و تبدیل ماده به انرژی مسلم می‌باشد؛ مثلاً خورشید که تقریباً مصدر کلیه انرژی‌های روی زمین می‌باشد، در هر دقیقه‌ای ۲۵۰ میلیون تن از جان خود را برای اولادها از دست می‌دهد. اگر ماده به انرژی تبدیل می‌شود برای این است که انرژی و ماده دو صورت مختلف از شیء واحدی هستند.»

و مشهورترین علمای فنون تجربی، انیشتین می‌گوید:^۳

تمام موادی که این عالم را تشکیل می‌دهد از ذرات صغار و اجزای ابتدایی ساخته می‌شوند که از چند نوع تجاوز نمی‌کند. همان طور که در یک شهر بزرگ از ساختمان انبارهای محقر گرفته تا آسمان خراش‌های عظیم، سنگ‌ها و آجرهای ساختمانی از چند نوع تجاوز نمی‌کند، همین طور در ساختمان تمام عالم محیط مادی ما، از ئیدروژن سبک گرفته تا اورانیوم سنگین نیز بیش از چند نوع مصالح یا اجزای ابتدایی دخالت ندارند.

عناصر سنگین که در واقع همان ساختمان‌های مفصل‌تر می‌باشند دارای این خاصیت هستند که خود به خود متلاشی و شکسته می‌شوند، و همین خاصیت است که سبب می‌شود آنها را به نام رادیو آکتیو بخوانیم. بعضی از مصالح ساختمانی یا اجزای ابتدایی این عناصر که اتم‌های اجسام رادیو آکتیو را می‌سازند از آنها کنده شده به خارج پرتاب می‌گردند و سرعت پرتاب نزدیک سرعت نور می‌باشد. اتم عنصری چون رادیوم، بنا به نظری که ما داریم و تجربه هم مؤید آن

^۱. ص ۱۰۷.

^۲. شرح حال این زن دانشمند در کتاب «رمز موفقیت در زندگی» تألیف دیل کارنگی، ترجمه مسعود برزین. مفصلاً نوشته شده است و در آنجا زن را کاشف اصلی و شوهرش را معاون او شناسانیده است؛ ص ۱۶۶ تا ۱۷۲.

^۳. تکامل علم فیزیک، ص ۱۹۰.

است، ساختمان معقد و پیچیده‌ای دارد و تلاشی و خرد شدن تشعشعی رادیو اکتیو یکی از نمودهایی است که ساختمان اتم‌ها را از اجزای ساده‌تر که همان اجزای ابتدایی باشند آشکار می‌سازد.

نگارنده گوید: در اینجا لازم است توجه شود که مقصود این دانشمند از اجزای ساده‌تر که اتم‌های اجسام از آنها ساخته شده است، نیرو و انرژی است، و ایشان حقیقت انرژی را دانه دانه می‌دانند و نظریه موجی را نمی‌پسندند.

انواع انرژی

فحص در انواع انرژی پایان نیافته و دانشمندان تاکنون همه اشکال آن را به طور حصر، کشف نکرده و چنین قولی هم به ما نداده‌اند و فقط آن چه را که یافته‌اند یادداشت کرده‌اند؛ بنابراین صور انرژی منحصر در پنج شکل که ذیلاً نقل می‌کنیم نیست، و خیلی زیادتر از آن است.

کتاب فیزیک نوین دارد: ^۱ انرژی اقسامی دارد: اول مکانیکی و آن دو قسم است: پتانسیل، که در جسم ذخیره می‌شود مانند انرژی فیزیکی که کشیده شده و مقدار آن برابر کاری است که می‌تواند انجام بدهد؛ و جنبشی که اجسام در حال حرکت، دارا می‌باشند؛ دوم حرارتی، سوم الکتریکی، چهارم شیمیایی، وقتی که جسم می‌سوزد گرما تولید می‌شود و این حرارت، قابل تبدیل به کار است و همچنین انفجار؛ پنجم نورانی، ششم انرژی اتمی یا انرژی هسته‌ای، در اجسام رادیو اکتیو، این انرژی وجود داشته و در اثر شکستن هسته مرکزی اتم‌ها به وجود می‌آید. این انرژی در اثر تغییراتی است که در هسته مرکزی اتم، صورت گرفته و در نتیجه، مقداری انرژی آزاد می‌شود. تأثیرات این انرژی به مراتب بیشتر از اقسام دیگر انرژی است که تا به امروز شناخته شده‌اند.

و درباره رنگ‌های اجسام چنین نوشته‌اند: «هیچ جسمی به خودی خود رنگ ندارد و رنگ اجسام تابع نوری است که آنها پس می‌دهند.» ^۲ و بنابراین، رنگ‌های اجسام هم اشکال مختلفی از انرژی نور هستند؛ زیرا که این نور است که بر می‌گردد و الوان گوناگون را می‌نمایاند؛ پس هر رنگی صورتی از انرژی است.

مسلماً صوت نیز باید از صور انرژی شمرده شود، زیرا که صوت هم به طوری که نوشته‌اند نوعی از انرژی مکانیکی است؛ به جهت این که می‌گویند: صوت عبارت است از یک ارتعاش مخصوص که در جسم رخ می‌دهد؛ ^۳ و ظاهراً اگرچه صوت، متولد از ارتعاش و همچنین مولد ارتعاش است ولی خودش ارتعاش نیست؛ و در هر حال بدون شک، شکلی از اشکال انرژی است.

و ارباب فن صریحاً گفته‌اند که نیروی مغناطیسی در شرایط معینی، کار انرژی الکتریکی را می‌کند ^۴ و بر عکس، الکتریسیته هم کار مغناطیس را می‌تواند انجام بدهد. ^۵ و ایضاً: نیروی مغناطیسی کار انرژی مکانیکی را انجام می‌دهد، چنان که آهن و غیره هم نام خود را به سوی خود به حرکت در می‌آورد و از همنام خود هم می‌گریزد و آن را هم از خود می‌راند. ^۶

^۱ نقل به اختصار، از ص ۱۴۲ تا ۱۴۵.

^۲ فیزیک رنر، ج ۳، ص ۱۵۱.

^۳ رجوع شود به فیزیک رنر، ص ۱۵۲ و فیزیک نوین، ص ۱۹۳.

^۴ رجوع شود به فیزیک نوین، ص ۴۱۵ و ۴۱۶.

^۵ رجوع شود به فیزیک نوین، ص ۳۹۹ و فیزیک رنر، ج ۳، ص ۸۲.

^۶ رجوع شود به فیزیک نوین، ص ۳۸۹ و ۳۹۱ و به فیزیک رنر، ج ۳، ص ۳.

بنابراین لازم است که نیروی مغناطیسی را هم در عداد انرژی‌ها به شمار آوریم؛ و علاوه بر این انرژی‌ها، به طوری که بحث خواهیم نمود، احتمال هست که سرما و ظلمت و سکون هم در قبال گرما و نور و حرکت، انرژی بوده باشند، و با این شمارش عدد انرژی‌ها به دوازده می‌رسد.

بنا به این نظریه که: مواد جهان، انرژی‌های تراکم یافته و فشرده شده هستند بایستی که نیروی سازنده هر کدام از عناصر را یک قسم از انرژی بشماریم؛ به جهت این که عناصر، تباین کامل با هم دارند، و آثار و خواص جداگانه‌ای را دارا هستند پس حتماً انرژی‌های سازنده آنها هم تباین داشته و جدا از هم می‌باشند؛ پس عدد انرژی‌ها مساوی است با عدد عناصر به علاوه دوازده و بدین ترتیب شماره انرژی‌ها شاید از صد و شانزده هم بگذرد.

و با این ملاحظه که اختلاف عناصر در نتیجه تعداد الکترون‌ها در اتم‌ها و طرز قرار گرفتن آنهاست، و با نظر به امکان تبدیل هر یک از انرژی‌ها به انرژی دیگر چنان که بیان خواهیم کرد، این حقیقت هویدا می‌گردد که سراسر مواد و قوای جهان، از یک حقیقت ساخته شده و پرداخته گردیده‌اند، و مخلوق خدای واحد بی‌همتا می‌باشند.

سرما

تاکنون علمای فیزیک سرما را عبارت از عدم گرما گرفته‌اند و کسی احتمال موجود بودن سرما را هم به ذهن خود راه نداده است. و چون عدمی بودن سرما هیچ خللی در مباحث و محاسبات راجع به گرما به بار نیاورده، فلذا کسی لازم ندیده است که درباره سرما هم اندیشه‌ای بنماید؛ این اولاً و ثانیاً چون بزرگ شدن حجم جیوه، دلیل وجود گرما، و کوچک شدن آن هم دلیل بر کمتر بودن و یا نبودن گرما بوده است پس لزومی پیدا نشده که از سرما هم سخنی به میان آید؛ در نتیجه وجود سرما مغفول مانده است.^۱

با این که سرما هم مانند گرما برای هر فردی محسوس می‌باشد: اگر بپرسند که بشر با چه وسیله‌ای به وجود گرما پی برده؟ مسلماً پاسخ این خواهد بود که، با حس لامسه، این درک برای او حاصل شده و این پاسخ عیناً بدون هیچ تغییر درباره سرما هم صحیح است؛ و تاکنون کسی احتمال هم نداده است که احساس سرما ناشی از اشتباه و احساسی دروغین باشد.

سرما هم مانند گرما، اثر مشهود در مواد دارد: سرما حجم غالب موارد را می‌فشارد و کوچک‌تر می‌گرداند و حجم آب و بعضی از اقسام روغن را می‌افزاید. و بنابر آنچه که در فیزیک نوین هست، حجم چدن و بیسموت و غیر اینها را نیز می‌افزاید.^۲

آیا می‌توان گفت که عدم گرما، علت بزرگ شدن حجم چدن و آب می‌شود؟! اگر این طور باشد لازم می‌آید که عدم تأثیر کند! واقع این است که امری وجودی، در زمینه نبودن گرما، در آب و چدن تأثیر کرده و حجم آنها را می‌افزاید، و جز سرما چیز دیگری نمی‌توان یافت که صلاحیت این کار را داشته باشد؛ و همان طور که افزایش حجم علت می‌خواهد و بی‌جهت نمی‌شود، کوچک گردیدن حجم هم بی‌علت نمی‌شود؛ آیا واقعاً امکان دارد که عدم حرارت، در

^۱ آقای دکتر سید علی موسوی موحدی عضو محترم هیات علمی و سرپرست و استاد مرکز تحقیقات بیوشیمی و بیوفیزیک دانشگاه تهران - حفظه الله تعالی - نامه‌ای در تاریخ ۱۳۶۳/۷/۱۰ در تأیید کتاب تجسم عمل نوشته، و مخصوصاً درباره دو مساله سرما و ظلمت تصریح کرده‌اند که دقیق‌تر مطالعه کرده و بیشتر عمیق شده‌اند و همان طور فهمیده‌اند که ما تصور و تصویر نموده‌ایم، متشکریم.

^۲ ص ۸۴

آهن تأثیر کرده و حجم آن را کوچک نماید؟! مسلماً در صورت کم شدن حرارت، چیزی غیر از عدم، در آهن اثر می‌کند و حجم آن را کوچک‌تر و فشرده‌تر می‌سازد و غیر از سرما چیز دیگری برای این امر، صالح نیست. به جهت این که این سرما است که پیوسته در تعقیب گرما است، و از هر جایی که گرما رخت سفر می‌بندد و می‌رود، فوراً و بلافاصله سرما جایش را می‌گیرد.

سرما مقداری از حرارت را در جسمی که در حال مایع شدن است در تمام مدت ذوب، فاقد اثر نشان می‌دهد و این حرارت در فیزیک به نام گرمای نهان ذوب نامیده شده است؟^۱ چه علتی برای گرم نشدن جسم و پنهان ماندن حرارت در آن می‌توان یافت؟ مثلاً مخلوطی است از آب و یخ که حرارت کافی به آن داده می‌شود تا وقتی که همهٔ یخها آب نشده است حرارت آب ثابت می‌ماند و زیادتر نمی‌شود.

چه پاسخی به پرسش فوق توان داد غیر از اینکه می‌گوییم: در مخلوط آب و یخ، و در هر جسمی که در حال مایع شدن باشد، نوعی از انرژی وجود دارد که با حرارتی که به آن داده می‌شود متضاد است و اثر آن را تا وقتی که خود مغلوب آن نشده و از کار نیفتاده است خنثی می‌کند؛ و این انرژی غیر از سرما نیروی دیگری نمی‌تواند باشد.

سرما هم مانند گرما، گاهی از انرژی مکانیکی متولد می‌شود چنان که حرکت بادزن، صورت شما را خنک می‌کند، و هوای متحرک، وقتی که با آب تماس می‌یابد آن را سرد و خنک می‌گرداند و گرما سنجی که در داخل آب قرار دارد، کمتر شدن حرارت آب را نشان می‌دهد.

آزمایشی که از «لرد کلون» نقل شده است،^۲ قضیهٔ فوق ما را اثبات می‌کند، این آزمایش چنین نتیجه می‌دهد که هر چقدر فشار بر مخلوط آب و یخ زیادتر گردد برودت آن نیز زیادتر می‌گردد! از این آزمایش چنین استفاده می‌شود که در بعضی از موارد فشار سرما تولید می‌کند چنان که در موارد زیادی هم فشار، گرما تولید می‌کند.

شاید به ما ایراد بگیرند که از آزمایش «لرد کلون» این نتیجه گرفته می‌شود که هر قدر فشار به مخلوط آب و یخ زیادتر وارد شود، درجهٔ حرارت آن پایین‌تر می‌آید نه این که درجهٔ برودت آن زیادتر شود، در پاسخ می‌گوییم یقین است که فشار وارد کردن امری وجودی است، و حتماً بایستی که نتیجهٔ آن هم امر وجودی باشد و خوب می‌دانیم که کم شدن حرارت امری عدمی و هیچ است، و نمی‌تواند نتیجهٔ فشار باشد ولی زیاد شدن برودت که در زمینهٔ کم شدن حرارت، تحقق می‌پذیرد می‌تواند نتیجهٔ آن باشد، به جهت این که امری وجودی است و اگر از برودت هم صرف نظر کنیم لازم می‌آید که فشار مذکور را خالی از نتیجه بدانیم.

آیا مخلوط‌های سرمازا را نمی‌توانیم نظیر پیل‌های الکتریک‌زا بدانیم؟ به طوری که هر پیل مقداری الکتریسیته تولید می‌کند، «مخلوط یخ و نمک» هم ۲۲ درجه و «مخلوط یخ و کلرور کلسیم» هم ۴۰ درجه سرما تولید می‌کند.^۳

از تحقیقات فوق که هر کدام برهانی تام است، این واقعیت را استفاده می‌کنیم که: سرما نوعی از انرژی و مقابل گرما و امری وجودی است؛ چنان که گرما هم موجود و انرژی مخصوصی است.

^۱ رجوع شود به: تکامل علم فیزیک، ص ۵۱ و فیزیک نوین، ص ۸۴ تا ۸۶ و فیزیک رنر، ج ۴، ص ۶۵.

^۲ فیزیک نوین، ص ۹۰ و فیزیک رنر، ج ۴، ص ۷۱.

^۳ فیزیک نوین، ص ۱۰۹.

ظلمت

اگر چه دانشمندان علوم تجربی تاکنون دربارهٔ ظلمت، به طوری که راجع به نور پیشرفت کرده‌اند، به اکتشافی نرسیده‌اند و یا به دست ما نرسیده، ولی در این که ظلمت هم مانند نور، امر وجودی است، جای شک نیست^۱ زیرا که: ظلمت هم مانند نور مرئی است و دیده می‌شود و هیچ برهان برای اثبات وجود شیئی بهتر از دیده شدن آن نیست، و چون انسان در تاریکی هیچ جا را نمی‌بیند غالباً چنین تصور می‌شود که ظلمت غیر مرئی است، ولی باید توجه داشت که دیده شدن ظلمت هم مانند سایر اشیاء به توسط نور میسر می‌شود، ظلمتی که با نور مجاور است مانند سایه‌ها و داخل خانه‌ها، قابل رؤیت است.

اگر ظلمت رؤیت نمی‌شد ما از وجود ظلمت غافل می‌بودیم و تصور آن را هم نمی‌توانستیم بکنیم ولی چنان که معلوم است نه از ظلمت غافلیم و نه از تصور آن ناتوان هستیم.

اگر ظلمت دیده نمی‌شد دیدن هیچ چیز، کوه‌ها، درختان، حیوانات، انسان‌ها هیچ کدام ممکن نمی‌شد و چیزی از چیزی تمیز داده نمی‌شد به جهت این که با سایه‌ها و نیم سایه‌هاست که اشیاء جهان اشکال گوناگون می‌یابند و از هم شناخته می‌شوند و باید بدانیم که سایه از مصادیق ظلمت ضعیف است، یعنی سایه‌ها مخلوط‌هایی از ظلمت و نور هستند. این رنگ‌های مشکی و سیاه و هر رنگ تیره، مصادیق‌هایی از ظلمت هستند به جهت این که همه آنها داخل و در شکل واحد تاریکی می‌باشند، و همه آنها الوانی هستند که در فضا و هوا و اشیاء جهان رؤیت می‌شوند و حقیقت این است که ما از نور هم به جز رنگ، چیزی نمی‌بینیم و همان طور که ذات نور از نظر ما پنهان است و فقط با رنگ روشن خود نمایان می‌شود، ظلمت هم از لحاظ ذات از نظر ما پنهان است و فقط با رنگ سیاه خود مشهود می‌شود.

اگر ظلمت و اشیاء مظلمه، در جهان نبودند مسلماً نور هم برای ما مشهود نمی‌بود، به جهت این که نور تا به جسم تیره و کدری برنخورد، این رنگ روشن و زیبا را پیدا نمی‌کند، و به هیچ طریق از وجود آن اطلاعی حاصل نمی‌شود و برای همین است که نور خورشید، در فضای خارج از جؤ هوادار زمین (به طوری که از فضاپیمایان نقل می‌شود) مشهود نیست و همه جا را تاریکی فرا گرفته و هر ساعت شب است.

اگر ظلمت در جهان نمی‌بود و از پخش گردیدن انوار جلوگیری نمی‌نمود، هر نوری همه جای عالم را سیر می‌کرد و هر جا را پر می‌ساخت به جهت این که اگر مانعی از حرکت متحرک جلوگیری نکند هر متحرک الی الابد به حرکت خود ادامه می‌دهد.^۲ و نور پیوسته و لاینقطع، چه نظریهٔ موجی صحیح باشد و یا دانه‌ای،^۳ در حرکت است ولی می‌بینیم که هر منیر، مقدار محدودی از پیرامون خود را روشن می‌نماید و هر قدر از آن دور و دورتر می‌رویم روشنایی آن را کم و کمتر می‌یابیم تا جایی که دیگر نمی‌توانیم از نور آن استفاده نماییم؛ پس به دست می‌آوریم که یک نحوه انرژی در جهان هست که با نور مضاد است و از حرکت آن جلوگیری می‌کند، و آن غیر از ظلمت چیز دیگری نمی‌تواند باشد.

^۱ انعام (۶) / آیه ۱. وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ؛ خداوند، ظلمت‌ها و نور را جعل فرمود؛ می‌دانیم که عدم، جعل نمی‌شود و چیزی که آفریده نشده است محال است که بد جعل بر آن تعلق گیرد.

^۲ تکامل علم فیزیک، ص ۲۲ و ۲۳ و فیزیک نوین، ص ۱۱۹ و ۱۲۴ و فیزیک رنر، ج ۳، ص ۱۶.

^۳ در این باره بحث مختصری در همین فصل می‌آید.

اگر ظلمت در جهان نمی بود، نور ضعیف هم در عالم پیدا نمی شد؛ به جهت این که این ظلمت است که با نور مخلوط می شود و آن را از خالص بودن در آورده و ضعیف می گرداند و اگر ظلمت با نور اختلاط نمی کرد انوار جهان، نور خالص می شده و یکنواخت می گردیدند و وضع جهان طوری دیگر غیر از وضعی که اکنون مشهود است، می شد.

با این همه برهان و دلیل که برای وجود ظلمت ذکر کردیم، به هیچ وجه نمی توانیم آن را امری عدمی یعنی عدم نور به حساب بیاوریم و تصور این که چون ظلمت عدم نور است پس بایستی عدمی باشد، پاسخش این است که نور هم چون عدم ظلمت است پس بایستی عدمی باشد، با این که عدمی نیست.

اگر در آئینه، در جای قسمت های تاریک بدن شما که در مقابل آن ایستاده اید، چیزی دیده نمی شد، باز برای انکار وجود ظلمت و تاریکی، شاید وجهی باقی بود ولی همان طور که قسمت های روشن از بدن شما در آئینه نمایان است، قسمت های تاریک و نیمه تاریک هم آشکارا دیده می شود و برای همین است که شما می توانید خودتان را همان گونه که هستید در آئینه ببینید و این بهترین دلیل برای وجود تاریکی است.

در پیرامون لکه نورانی که از سوراخی به دیوار می تابد قسمت نیم روشنی نیز پدید می آید، و در اطراف سایه ای که از جسم کدوری (که در میان منیر و دیوار نگاه داشته شده) به دیوار می افتد، نیم سایه ای نیز پدیدار می گردد دو نام «نیم روشن» و «نیم سایه» در این دو مثال، یک واقعیت را می فهمانند، و جهتی ندارد که نام دوم را خالی از معنای واقعی بدانیم، چرا و با کدام دلیل، می توان گفت که کلمه نیم روشن مدلول خارجی دارد، ولی نیم سایه ندارد؟! حقیقت این است که نور و ظلمت با هم مخلوط می شوند نه نور، خالص می ماند و نه ظلمت. و با ملاحظه یک خلیط، آن را نیم روشن و با ملاحظه خلیط دیگر هم آن را نیم سایه می نامیم.

آیا می توانیم بعضی از اجسام را ظلمت زا بدانیم؟ همان طور که بعضی از اجسام را منیر دانسته ایم؟ آیا می توان اجسام را به لحاظ تولید نور و ظلمت، به سه قسمت تقسیم کرد؟ قسم سوم شیشه و آئینه که نه مولد نور هستند و نه مولد ظلمت و قسم دوم، تمام اجسام کدر که ظلمت زا هستند، و قسم اول، مانند خورشید؟ لازم است دقت شود، و شاید که آزمایش زیر، صحت این تقسیم و ظلمت زا بودن اجسام کدر را اثبات کند:

با در نظر گرفتن این که نور به حرارت مبدل می شود و این حقیقت در نظر همه ارباب فن مسلم است (چنان که نقل خواهیم کرد) چنین به نظر می رسد که تفکر در حرارت و برودت، بهترین طریق برای ورود در بحث نور و ظلمت است. چنین تصور می کنیم که چون نور، مولد حرارت است پس ظلمت هم بایستی اگر موجود بوده باشد، مولد برودت باشد؛ به جهت این که مقتضای تضاد نور و ظلمت همین است این تصویری است که ما در عالم اندیشه آن را می پرورانیم، ولی تا جهان خارج آن را تصدیق نکند، هیچ ارزشی برای آن نمی توان قائل شد.

اکنون به جهان و شبها و روزهای آن نظری می اندازیم و خوشبختانه حدس خود را مطابق با واقع می یابیم: می بینیم که هر روز از شب خود اگر عوارض دیگری به میان نیاید، گرم تر و هر شب از روز خود در عرض سال در تمامی فصول اربعه، سردتر و یا خنک تر است، روزها که آفتاب نورانی هست گرما هست و شبها که ظلمت همه جا را فرا می گیرد سرما و یا خنکی همه جا را فرا می گیرد.

از مقایسه و ارتباط فوق، این نتیجه به دست می‌آید که چنان که در میان نور آفتاب و گرمای روز، پیوند و ارتباط هست در میان ظلمت سیاه و سرمای شب هم به هم بستگی و پیوستگی موجود است؛ و همچنان که آفتاب نور می‌زاید و نور هم گرما می‌زاید، اجسام کدر هم ظلمت می‌زایند و ظلمت هم سرما می‌زاید.

همان طور که گرما انتشار یابنده و سرایت کننده است و این سرایت، در حقیقت همان حرکت است، سرما هم انتشار یابنده و سرایت کننده است: برف به کوهستان می‌بارد و برودت از آنجا سرایت کرده و هوای شهر را سرد می‌کند در صورتی که هیچ سببی برای سرد شدن هوا در شهر وجود ندارد؛ پس سرما هم حرکت می‌کند؛ و لابد بعضی از اجسام نسبت به آن، هادی و بعضی دیگر هم عائق می‌باشند.

دو جسم را زیر نور خورشید می‌گذاریم که از هر جهت مانند یکدیگر هستند جز این که یکی سیاه رنگ است و دیگری سفید رنگ، می‌بینیم آن که رنگش سیاه و ظلمانی است گرم‌تر از آن دیگری می‌شود. و این بهترین برهان برای موجود بودن ظلمت و ظلمت‌زا بودن جسم سیاه رنگ است که کدارتش از سایر رنگ‌ها بیشتر است. اگر جسم سیاه رنگ در مقابل نور خورشید همان تأثیر و تأثر را داشته باشد که جسم سفید رنگ دارد، پس سببی برای گرم‌تر شدن جسم سیاه رنگ نمی‌ماند؛ مسلماً مقاومت و مقابلت این دو گونه جسم، در قبال اشعه نور یکسان نیست و اثری که در مقابل آفتاب از خود ابراز می‌دارند برابر نمی‌تواند باشد؛ نتیجه این است که جسم سیاه رنگ در مقابل نور، اثر موجودی را دارد که مقاومت و مقابلتش در برابر لشکر نور بیشتر است و آن ظلمت است که پیوسته با نور در جنگ است.

نور خورشید در تابش به ذرات هوا که جسمی رقیق است، حرارت کمتری تولید می‌کند و در صورت تابش به زمین که جسمی غلیظ و کدر است، حرارت بیشتری تولید می‌کند؛ از این واقعیت هم چنین می‌فهمیم که کدارت یعنی ظلمت، موجود است و از زمین، ظلمت بیشتر و از هوا خیلی کمتر متولد می‌شود و علت تبدیل نور به حرارت همانا پیکار نور با ظلمت است. زیرا که نور خورشید در هر کجا که با ظلمت کمتری روبرو می‌شود، حرارت کمتری تولید می‌کند، و در هر جا که با ظلمت بیشتر و کدارت غلیظ‌تری روبرو می‌شود، حرارت بیشتری تولید می‌کند.

حضرت امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - در ضمن ستایش خداوند متعال، چنین بیان فرموده است: لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، أَضَاءَ بِنُورِهِ كُلَّ ظُلَامٍ وَأَظْلَمَ بِظُلْمَتِهِ كُلَّ نُورٍ.^۱

در کتاب «اندیشمند و انسان» از ابوریحان بیرونی از افلاطون آورده: باید سایه در زمستان غلیظ‌تر و در تابستان رقیق‌تر باشد!^۲

اگر چه ابوریحان این سخن را بعد از آن که نقل کرده سخیف شمرده. ولی با نظر ما سازگار است؛ به این دلیل که سرما در زمستان از هیچ کوه دیگری به سوی زمین هجوم نمی‌کند، و دانشمندان تاکنون هیچ منبع سرمازایی در میان کرات نشناخته‌اند، و هیچ مادری برای تولید سرمای زمستان جز همین پوسته کدر و سفت زمین نمی‌توان فرض نمود، و راه حل منحصراً در این است که قشر زمین بر عکس خورشید کار کند و متوالیاً و متواتراً ظلمت از خود بیرون دهد، و ظلمت هم در برخورد با ذرات هوا و اجسام کدر مبدل به برودت شود!

^۱ نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۲۸، س ۴. خدایی جز او نیست با نور خود هر تاریکی را روشن گردانید و با ظلمت خود هر نور را تاریک ساخت.

^۲ انتهی، ص ۷/۱۶.

و بنابراین که در میان ظلمت و برودت و سکون ارتباط هست، باید در زمستان‌ها از سرعت الکترون‌ها کاسته شود و گرمای آفتاب در تابستان آن را بیفزاید.
و در پایان این بحث متذکر می‌شود که:

از کلام مبارک امیر المؤمنین - علیه السلام - : لاشبَحُ فیتقَضی که دربارهٔ خداوند متعال بیان فرمود (ط / ۱۶) معلوم می‌شود که همهٔ اجرام و عناصر چه سبک باشند و چه سنگین، منیر باشند و یا کدر همه و همه متصلاً به تدریج غبارهایی و یا امواجی از خود می‌پراکند و بدین طریق کاهش می‌پذیرند، و در این باب در کتاب «آغاز و انجام جهان» به تفصیل قلم فرسایی کرده‌ایم.

اکنون بنابراین واقعیت می‌توان گفت: آن چه از خورشید در جهان، پخش می‌شود به شکل نور و بعد حرارت نمایان می‌شود، آنچه از زمین و اجسام زمین پراکنده می‌شود در صورت ظلمت و بعد سرما احساس می‌گردد!

سکون

احتمال می‌رود که سکون هم مانند سرما و ظلمت، انرژی بوده باشد به جهت این که: اگر حرکت، مشهود است سکون هم مشهود است و چنان که حرکت با این که عبارت اخرای عدم سکون است عدمی نیست، سکون هم اگر چه به عدم حرکت تفسیر می‌شود ولی عدمی نیست اگر سکون به این لحاظ که سکون است انرژی نیست حرکت هم با این ملاحظه که حرکت است انرژی نیست بلکه حرکت مشهود، اثر انرژی است و سکون مشهود هم اثر انرژی است و خود انرژی نیست.

همانطور که حرکت جسم، بدون علت نمی‌شود و حتماً برای هر متحرکی محرکی هست، همین طور سکون جسم هم امکان ندارد که بی‌علت باشد و یقیناً برای هر سکون، علتی و سببی در کار است ولی مردم از قدیم الایام دربارهٔ سکون این فکر را نکرده‌اند، گویا که اصل در اجسام را سکون دانسته و لازم ندیده‌اند که برای آن هم مثل حرکت، علتی پیدا کنند.

با ملاحظهٔ واقع جهان، هیچ موجود ساکنی در جهان نمی‌توان یافت به جهت این که هر ذره و هر کره به دور ذره و کره‌ای گردش می‌کند، ولی با لحاظ دیگری می‌بینیم که مثلاً انسانی نشسته و ساکن دیده می‌شود، فرش، میز، صندلی، استکان و غیر اینها هر کدام در جای خود، ساکن و بی‌حرکت قرار یافته‌اند.

سکون جسم در اثر اجتماع یک نیروی محرک با یک مانع در جهت مخالف، تحقق می‌پذیرد! مثلاً جسمی را جاذبی جذب می‌نماید و مانعی هم از آن جلوگیری می‌کند و یا دافعی جسم را می‌راند و مانعی هم از آن جلوگیری می‌کند، در این دو صورت سکون پدیدار می‌گردد.

نیروی محرک به هر جسمی بدون استثناء وارد است، زیرا که هیچ جسمی از کشیده شدن (و به تعبیر درست از رانده شدن به قلب زمین فارغ نیست)^۱ و اگر به مرکز زمین هم برسد این وضع را نسبت به خورشید پیدا می‌کند، و اگر به آنجا هم برسد نسبت به خورشید بزرگ‌تری که این خورشید به دور آن می‌چرخد، رانده خواهد شد. بنابراین، هر جسم که با مانعی برخورد دارد ساکن، و گرنه متحرک است.

^۱ تحقیق در کتاب «آغاز و انجام جهان» به قلم نگارنده.

انرژی سکون، همان است که در اصطلاح علمای فیزیک به نام «انرژی مکانیکی پتانسیل» خوانده شده است، و بنا به تحقیقی که ما کرده‌ایم، بر خلاف آنچه که بعضی از کتب فیزیک^۱ دارد، جسم با بالا برده شدن نه فقط انرژی ذخیره‌ای در آن پدید نمی‌آید، بلکه انرژی پتانسیل موجود در آن هم هر قدر بالاتر برده شود به آن نسبت نقصان می‌پذیرد، زیرا که جسم هر قدر از مرکز زمین دورتر شود وزن و ثقل آن کمتر می‌شود.^۲

اگر سکون، انرژی باشد، این پرسش ساده و در عین حال عجیب پیش می‌آید که آیا می‌شود با سکون کار انجام داد؟ و واقع هم این است که امکان ندارد چیزی انرژی باشد و کار کردن با آن ممکن نباشد، زیرا که انرژی آن است که با آن کار انجام بیابد؛ از حسن پیش آمد، همین طور هم هست، یعنی می‌توانیم با سکون، کار به جا بیاوریم، کار نیک و کار بد:

مثلاً اگر بر روی بدن کسی تخته‌ای گذاشته و روی آن هم کسی دیگر را بنشانند و یا سنگی سنگین بگذارند، مسلماً آن شخص در هر آن آزاری جدید که غیر از آزار سابق و لاحق می‌باشد خواهد دید، و فرض این است که این سنگ و یا آن شخص روی تخته هر قدر ممکن باشد به پایین رفته و به جایی رسیده است که دیگر هیچ نمی‌تواند پایین‌تر برود، پس در هر آن، نیروی جدیدی از جسم روی تخته و از خود تخته در بدن او تأثیر خواهد کرد، نه این که فقط یک بار نیرویی از آن جسم بر بدن او وارد آید و او هم فقط در آن لحظه آزار ببیند و بعداً راحت و آسوده شود.

نتیجه این است که جسم ساکن در سکون خود با همان سکون در هر آن کار انجام می‌دهد.

حقیقت این است که هر جسم انسان باشد یا غیر آن، در هر آن به محل اتکاء خود فشار وارد می‌کند تا به قلب زمین نزدیک‌تر گردد و این فشار دادن کار است و مستلزم مصرف کردن نیرو است؛ نهایت این است که این نوع کار بر خلاف سایر انواع کار، خستگی نمی‌آورد. بلی فقط ادامه‌آراده سکون در جایی و در زمانی خسته کننده است نه خود آن و انسان هیچ وقت از وارد کردن فشار بر محل اتکاء خود فارغ نخواهد بود.

و جهت این که خسته نمی‌شود این است که به دست آوردن این نیرو، نیازی به تبدیل ماده به نیرو ندارد، بلکه در شکل نیرو اخذ و در همان شکل هم خرج می‌کند، و انسان در اخذ آن هم کاری انجام نمی‌دهد به جهت این که به طور خودکار و بدون اختیار به او می‌رسد و در خرج آن هم لازم نیست که اراده‌ای بکند زیرا که خواه ناخواه خرج خواهد شد و محتاج به اراده نیست؛ بلی آدمی در موارد مصرف آن مختار است و می‌تواند آن را در تحت اراده خویش گرفته و با آن، کار نیک و یا کار بد انجام بدهد.

سخنی که لازم است در آخر بحث به آن اشاره شود این است که همان گونه که در میان حرکت و گرما ارتباط هست، حدس زده می‌شود که نظیر این ارتباط در میان سکون و سرما هم بوده باشد، یعنی شاید سکون جسم، سرما تولید نماید!! و این حدس منافاتی با انتشار و حرکت کردن سرما ندارد.

^۱ چنان که در کتاب فیزیک نوین ص ۱۴۲ هست.

^۲ فیزیک نوین، ص ۱۸.

بقا و تحولات انرژی

مشهورترین دانشمند علوم تجربی انیشتن بود؛ وی از کسانی است که با بال و پر دانش به مقام شامخ یکتا شناسی ارتقاء یافت و خداوند جهان آفرین را از راه تفکر و تدبّر در نظم عجیب و محیر العقول جهان، شناخت و به مردم جهان هم این حقیقت را اعلام داشت.

نقل می‌کنند که: او معتقد بود که دستگاه خلقت در تحت قوانینی لایتغیر اداره می‌شود، و خداوند متعال آن قوه دراکه را به بشر کرامت فرموده تا به درک اسرار نایل گردد، به جایی برسد که به جز خدا نبیند.^۱

هدف آلبرت انیشتن این بود که با ارقام ریاضی نشان دهد که دست تصادف در کارگاه خلقت، دخل و تصرفی ندارد و هر چه اتفاق می‌افتد بر طبق قوانین ساده‌ای است که خداوند عالم مقرر فرمود.^۲

او چنین گفته است:^۳ «کمتر از یک قرن پیش (مایر) حدس زد که حرارت نوعی انرژی است؛ (ژول) با تجربه این حدس را به مرحله اثبات رسانید و از راه تجربه به حدس این که گرما نوعی از انرژی است لباس حقیقت پوشانید و نرخ تبدیل انرژی را به گرما معین کرد.»

«انرژی مکانیکی و حرارت، دو نوع از انواع مختلف انرژی هستند و هر چیز که به یکی از این دو شکل، قابل تبدیل باشد نیز انرژی است؛ مثلاً تشعشع آفتاب نوعی از انرژی است، زیرا قسمتی از آن در سطح زمین مبدل به گرما می‌شود؛ جریان الکتریک نیز انرژی است چون اگر از مفتولی بگذرد آن را داغ و سرخ می‌کند و اگر در موتوری وارد شود آن را به حرکت در می‌آورد؛ زغال منبع انرژی شیمیایی است. زیرا هنگام سوختن حرارت تولید می‌کند در هر حادثه‌ای که در طبیعت انجام می‌شود نوعی از انرژی با ملاحظه نسبت ثابت تبدیل به نوع دیگر انرژی تغییر شکل می‌دهد، در هر دستگاه بسته یعنی دستگاهی که از تحت تأثیر مؤثرات خارجی برکنار باشد، انرژی مقدار ثابت دارد و باید آن را چون جوهر جاودانی دانست؛ در چنین دستگاهی مجموع اقسام مختلف انرژی، اندازه تغییر ناپذیری دارد، و لو این که ممکن است مقدار هر یک آنها تفاوت پذیرد، و اگر تمام جهان را چون یک دستگاه بسته‌ای در نظر بگیریم، با کمال اطمینان خاطر، می‌توانیم همان طور که علمای فیزیک قرن نوزدهم می‌گفتند بگوییم که مجموع انرژی جهان، تغییر ناپذیر است.»

و در کتاب راه طی شده،^۴ چنین نوشته است: «اصل اول ترمودینامیک یا اصل بقای انرژی.»

«تقریباً صد سال بعد از لاوازیه یک شیمیست دیگر فرانسوی موسوم به (برتلو) به قانون تجربی دیگری برخورد که به نام قانون حالت ابتدایی و حالت انتهایی معروف شد؛ به موجب این قانون، برای انجام یک فعل و انفعال شیمیایی مفروضی، مثلاً برای تهیه یک واحد شیئی (ش) که باید از ترکیب دو جسم (الف) و (ب) درست شود، باید یک مقدار حرارت معین ثابتی صرف کرد؛ اعم از آن که این عمل را در حالت محلول یا در حالت خشک، در سرما یا در گرما سریع یا بطی و به هر طریق و واسطه‌ای که بخواهیم انجام دهیم؛ و بالعکس وقتی شیئی (ش) مجدداً به اجسام ترکیب کننده، یعنی (الف) و

^۱ گفتار رادیویی صدای آمریکا در تاریخ ۱۳۳۴/۱/۲۸ به قلم محمد زرنگار.

^۲ گفتار رادیویی صدای آمریکا در تاریخ ۱۳۳۴/۱/۲۸ به قلم محمد زرنگار.

^۳ تکامل علم فیزیک، ص ۵۷، با اندک اختصار.

^۴ ص ۱۰۴، با اندک اختصار.

(ب) برگشت داده شود، عیناً همان مقدار حرارت پس خواهد داد به طوری که در آخر عمل و بازگشت به حالت اولیه، نه حرارتی تولید و نه حرارتی ضایع گردیده است.»

«از اینجا نتیجه گرفتند که حرارت نیز ثابت و باقی است و مانند ماده نه از بین می‌رود و نه خلق^۱ می‌شود، و نظیر این حرف را (لاپلاس) درباره کار یا انرژی مکانیک زد و قانون ثبات کار را اعلام نمود.»

«به موجب قانون ثبات کار که قانون تجربی است، هیچ دستگاه مکانیک و ماشین نمی‌تواند ایجاد کار نماید اگر ما به وسیله یک اهرم موفق می‌شویم با بازوی ضعیف خود یک سنگ صد منی را از جای خود تکان دهیم درست است که بر آن طرف اهرم با دست خود زور کمتر از صد من وارد آورده‌ایم، ولی در عوض دست ما مسافت بیشتری را پیموده است، به طوری که حاصلضرب قوه در مسافت طی شده، در هر دو طرف اهرم یکسان می‌باشد و عیناً آن چه بازوی ما کار کرده است سنگ گرفته است و عین این کار را در صورت برگشت و سقوط به زمین می‌تواند پس بدهد.»

«این دو قانون ثبات حرارت و ثبات کار، هر یک در جای خود، یعنی در مواردی که فقط یکی از دو عامل حرارت یا کار در میان می‌آید، صحیح بود ولی در حالت کلی یعنی در اسباب‌هایی که مانند موتور اتومبیل و ماشین یخ‌سازی هم حرارت مصرف می‌شود و هم کار تولید می‌گردد حرارت و کار هیچ یک به تنهایی ثابت و باقی نمی‌مانند و قوانین فوق صدق نمی‌کند، بلکه ممکن است مثلاً حرارت معدوم و کار پدیدار شود یا کار به مصرف رسیده حرارت ایجاد گردد، ولی تجربه نشان داده است به جای چیزی که ناپدید می‌شود معادل آن از نوع دیگر تولید می‌گردد، به طوری که مجموعه کار و حرارت که هر دو منبع قدرت یا انرژی می‌باشند، در طبیعت، ثابت است.»

«این اصل که بعداً به کلیه انواع انرژی حرارتی و کار و انرژی الکتریک و نور و صوت و غیره تعمیم داده شد و یکی از پایه‌های علم ترمودینامیک می‌باشد، اصل ثبات انرژی نامیده می‌شود، مفهوم اصل چنین است: انرژی‌ها ممکن است به یکدیگر تبدیل شوند ولی مقدار کل انرژی موجود در دنیا، ثابت و لایتغیر است.»

و نیز در همان کتاب هست: «موقعی که اصل ثبات انرژی در دنیا اعلام شد، بیشتر از یک قرن از اعلام اصل ثبات ماده گذشته بود و دانشمندان متعددی از ملل مختلف: فرانسه، انگلستان و آلمان در این زمینه کار می‌کردند که بعضی از آنها مسیحی خدا پرست و برخی بی‌عقیده بودند، ولی هیچ یک با این قصد و احتمال که جاده قیامت را صاف می‌کنند نبودند.»^۲

و در کتاب فیزیک نوین چنین هست: «اصل بقای انرژی، اقسام مختلف انرژی می‌تواند به یکدیگر تبدیل شوند؛ از طرف دیگر آزمایش‌های مختلف نشان داد که در تبدیلات انرژی‌های مختلف به یکدیگر، هیچ گاه انرژی از بین نرفته و فقط از صورتی به صورت دیگر تبدیل می‌شوند، بدین معنی که اگر در یک دستگاه منفرد، یک یا چند نوع انرژی از بین برود به همان اندازه از انواع دیگر انرژی ظاهر می‌شود، به طوری که می‌توان اصل کلی زیر را که به اصل بقای انرژی موسوم است بیان نمود: مقدار کل انرژی دستگاه منفرد، ثابت است.»^۳

^۱ در این باره سخنی داریم که در همین بحث می‌نویسیم.

^۲ ص ۱۰۶.

^۳ ص ۱۴۸ و ۱۴۹. با اندک اختصار

و ایضاً در کتاب راه طی شده هست: بخار آبی که در نتیجهٔ تشعشع خورشید از سطح دریا به بالای جو رفته ابرها را تشکیل داده است، به صورت باران به زمین می‌ریزد و رودخانه‌ای راه می‌افتد، انسان از سقوط آب استفادهٔ انرژی نموده آسیابی را می‌گرداند یا تولید برق می‌کند، این برق را به شهر می‌فرستد و در آنجا برق را به مصرف‌های متعددی می‌رساند، در چراغ تبدیل به روشنایی، یا در بخاری تبدیل به حرارت می‌کند و یا آن که به وسیلهٔ موتور واگن‌ها و ماشین‌های سنگین را به حرکت در می‌آورد؛ همهٔ اینها انرژی تشعشعی خورشید است که در تسخیر انسان درآمده است و پس از مصرف، باز معدوم نمی‌شود. مثلاً روشنایی چراغ، وقتی به اشیاء می‌رسد به صورت حرارت جذب می‌شود، کار ماشین‌ها نیز یا در نتیجهٔ بالا بردن شیئی سنگینی در آنجا ذخیره می‌شود و یا اغلب اوقات در اثر اصطکاک و غیره به صورت حرارت در می‌آید، کلیهٔ این حرارت‌ها نیز یا در یک محیطی محفوظ می‌مانند و یا متفرق و منتشر می‌گردند، به طوری که دیگر برای ما محسوس نخواهند بود، ولی در هر حال معدوم نمی‌گردند.»^۱

حقیقتی که لازم است تذکر داد این است که: مقدار کل انرژی جهان، ثابت و لایتغیر نیست، زیرا که پوسته بر آن افزوده می‌شود و بلا انقطاع از مواد جهان، انرژی آفریده می‌شود. بلی: مقدار کل ماده و انرژی جهان، ثابت و لایتغیر است.

در اتومبیل، بنزین که ماده است متبدل به انرژی مکانیکی می‌شود و آن را به حرکت در می‌آورد؛ ما خوراک و آب می‌خوریم که ماده هستند و در بدن ما به حکم خداوند متعال، در هر آن که بخواهیم و اراده نماییم متبدل به نیروی کار می‌شوند.

ساختمان انرژی

رئیس دانشکدهٔ «هاروارد» می‌گوید: «ما اکنون پس از سال ۱۹۵۰ هستیم و هنوز دربارهٔ این که نور حرکتی موجی است و یا از ذرات خردی ساخته شده است، که در پهلوی یکدیگر قرار می‌گیرند، تجربهٔ قاطعی صورت نگرفته است.»^۲ ولی انیشتن تصریح می‌کند که حقیقت هر گونه انرژی و حتی ماده، دانه دانه است؛ چنین می‌گوید:

«تئوری کوانتوم^۳ منظرهٔ تازه و اساسی برای حقیقت رسم می‌کند، اتصال و پیوستگی از بین می‌رود و انفصال و گسستگی جای آن را می‌گیرد.»^۴

«آیا ساختمان این سیالهٔ منفی،^۵ ساختمان دانه‌ای است؟ و آیا این سیاله از کوانتوم‌های الکتریکی ترکیب شده یا نه؟ در اینجا نیز باید گفت که تجربه‌های بسیار، این قضیه را ثابت کرده‌اند که بدون شک، کوانتوم‌های جزئی این سیالهٔ منفی وجود دارند. و همان گونه که سنگ‌های کنار دریا از شن تشکیل شده، و خانه از آجرها به دست آمده، سیالهٔ منفی نیز از دانه‌های الکتریکی ترکیب پذیرفته است.»^۶

۱. ص ۱۰۶.

۲. علم و مردم، ص ۳۵. نقل به معنی.

۳. تئوری کوانتوم، نام فرضیه‌ای است که اصل نخستین اجرام و قوی را دانه دانه می‌داند.

۴. تکامل علم فیزیک، ص ۲۷۶.

۵. مقصود سیالهٔ الکتریکی است.

۶. تکامل علم فیزیک، ص ۲۴۱.

«ماده، ساختمان دانه دانه دارد و از ذرات خردی ساخته شده است که کوانتای ماده نامیده می‌شوند؛ همین طور بار الکتریکی نیز ساختمان دانه‌ای دارد، و از همه مهمتر این که انرژی^۱ نیز مجموعه‌ای از دانه‌ها و ذرات است؛ فوتون‌ها^۲ کوانتای انرژی می‌باشند و نور از آنها ترکیب می‌شود.»^۳

نظریه موجی هم چون متقابل با نظریه کوانتوم است پس به قرینه تقابل، از آن چه که درباره کوانتوم نقل شد، فهمیده می‌شود نظریه دانه‌ای ظاهراً عین همان مذهب است که در اوائل این فصل از دموکریت نقل کردیم، ولی آن چه که از وی نقل می‌شود ظاهراً فقط درباره ماده است و تعرضی به انرژی ندارد ولی این نظریه چنان که نقل کردیم جمیع اقسام انرژی را هم دانه دانه می‌داند.

دانشمندان کوشیدند و بالاخره ثابت کردند که اصل نخستین مواد، نیرو و انرژی است. و اکنون می‌بینیم که اگر نظریه کوانتوم صحیح درآید و در نزد دانشمندان علوم تجربی مقبول افتد، مطلب بر عکس می‌شود و اصل همه مواد و نیروها، دانه‌های ریزی که عبارت اخرای ماده می‌باشند، و منفصل از هم و جدا از یکدیگر هستند، شناسانیده می‌شود. سابقاً ماده و نیرو، دو سازنده جهان شناخته می‌شدند که هیچ کدام از دیگری تولد نمی‌یابد بعداً به دست آوردند که ماده‌ها در صورت تقسیم به انرژی می‌رسند و آخرین جزء ماده، انرژی است و اکنون می‌خواهد ثابت شود که همین انرژی هم دانه دانه است. آیا این دانه‌ها را نمی‌توان ماده اولیه نامید؟.

تبدل نیرو به ماده

منظور ما از نگارش این فصل، همانا توضیح و تشریح امکان تبدیل نیرو به ماده است، و این که برگشت یافتن نیروها و ماده گردیدن آنها کاملاً ممکن است.

آنچه که اولاً مهم به نظر می‌رسید اثبات بقای نیرو و انرژی بود، ما سخنان دانشمندان علوم تجربی را در این باره نقل کردیم و خوب توضیح دادیم که: هیچ کدام از نیرو و ماده قابل انعدام نیستند و موجودهایی ابدی می‌باشند، قابل تحول هستند و از وضعی به وضع دیگر متبدل می‌شوند ولی نابود نمی‌شوند.

و در مرتبه دوم هم، فهم این حقیقت دشوار بود که چگونه نیروهای نامرئی بر می‌گردند و مواد مرئی می‌شوند؟! در این مقام هم، خوب روشن شد که اصلاً همه مواد جهان، فشرده شده و تراکم یافته نیروها هستند؛ و پس از آن که می‌بینیم که نیروهایی فشرده، موجودات مرئی را تشکیل داده‌اند، دیگر با هیچ دلیل نمی‌توانیم امکان تبدیل نیروها را به مواد انکار نماییم.

بدین طریق به دست می‌آید که اصل مسأله تجسم عمل با صرف نظر از جمیع خصوصیات آن، حقیقتی است که باید مورد تصدیق علوم تجربی بوده باشد، و دانشمندان بزرگ جهان طبعاً باید آن را تأیید و اثبات کنند.

و اگر چه تاکنون نشده است که نیروهایی به دست بشری تبدیل یافته و ماده‌ای را بسازند، ولی امکان این که نیروهای انسانی به قدرت آفریدگاری جمع گردیده و مواد اخروی را تشکیل بدهند، با بحث‌هایی که در این فصل انجام دادیم

^۱. مراد انرژی مکانیکی و حرکت است.

^۲. دانه نور را فوتون می‌خوانند.

^۳. تکامل عمل فیزیک، ص ۲۷۷.

کاملاً روشن می‌شود؛ چنان که انرژی خورشیدی به خواست خداوندی در داخله میوه‌ها و بدن حیوانات زنده جای می‌گیرد و ذخیره می‌گردد.

و مجله دانشمند (تیر ۴۹، ص ۱۴) مقاله‌ای مفصل در امکان و وقوع تبدل انرژی به ماده از اسحق آتموف به ترجمه فرخ برزگر نشر کرده است.

این فصل، نتایج زیاد و مفیدی به ما می‌دهد، ما را با سازمان جهان و ساختمان موجودات آن، تا اندازه‌ای که حقاً سزاوار تحسین و آفرین است آشنا می‌سازد؛ این فصل دست ما را گرفته قدم به قدم پیش می‌برد و تا نزدیکی‌های ساختمان خلقت به جلو هدایت می‌نماید؛ درباره خمیره اولیه آفرینش با ما گفتگو می‌کند، و اگرچه جای ابهام خیلی باقی می‌ماند، و هر چه بر معلومات افزوده می‌شود مجهولات هم شمرده‌تر و نمایان‌تر می‌گردد. ولی هر چه باشد باز از آینده سازمان جهان، خبرهای یقینی برای ما می‌دهد، خوب ثابت می‌کند که هر چه اکنون هست الی الابد هم باقی خواهد ماند، و عدم و انعدام کوچک‌ترین روزنه‌ای به سوی موجودات ندارند؛ درست است که دنیا دنیای تبدل و تحول است و هر چیزی خواه ماده و خواه نیرو انقلاب می‌یابد ولی هر چه باشد باز دنیا دنیای وجود است و دنیای عدم نیست.

این فصل، تبدل ماده و نیرو را به حرارت و برودت و به نور و ظلمت و اصوات دلکش و صحنه‌های دلپذیر و موجودهای شور انگیز و به شکنجه‌های هولناک و غیر اینها، از مطالبی که به طریق قرآن کریم و احادیث شریفه وارد شده، الحق خوب توضیح می‌دهد (البته به طوری که گفتیم اصل این مطالب را با قطع نظر از خصوصیات آنها) و امکان آن را در ذهن انسان سهل القبول می‌گرداند و انصافاً جایی برای چون و چرا باقی نمی‌گذارد.

این فصل، خوب می‌رساند که عمل انسان، اعم از این که در شکل حرکت وقوع یابد و یا در صورت سایر انرژی‌ها، کلیتاً و بدون استثناء در جهان باقی می‌ماند و امکان انقلاب به هر گونه ماده و نیرو را هم دارند.

این فصل، چنان استحکام برای ساختمان عمل می‌دهد که اگر سراسر قوای مخربه جهان جمع شوند و بر سر یک عمل بسیار کوچک و ناچیز بتازند، باز هم نمی‌توانند استحکام آن را در هم بشکنند و یا ناچیزترین ذره آن را نابود سازند.

در آخر سخن بایستی تذکر داد که، یک خداست و دو گونه کتاب به رشته تألیف کشیده: کتاب تشریحی و کتاب تکوینی. قرآن و جهان، حقیقت این است که فهم این دو کتاب به یکدیگر بستگی دارد و هر کدام کلید رموز آن دیگری است؛ خود قرآن کریم چنین دستور می‌دهد: برای به دست آوردن رمز آفرینش و آغاز و انجام خلقت و پیدایش زندگی نوین یعنی نشأه آینده، در زمین سیر کنید و در آیات کتاب تکوینی غور نمائید و بدین طریق می‌توانید آیات کتاب تشریحی را خوب بفهمید و آنها را تفسیر نمایید. فرموده: **أَوْ لَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ - قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ؛^۱** و همچنان که در قرآن کریم آیات هست، حقیقت این است که در آسمان‌ها و زمین هم آیات بسیاری برای مؤمنین هست: **إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ.^۲**

^۱ عنكبوت (۲۹) / آیه ۱۹ و ۲۰. آیا ندیدند که خداوند چگونه آفرینش را آغاز کرد و بعداً همان را اعاده می‌فرماید: مسلماً این بر خداوند آسان است؛ بگو در زمین سیر کنید (دقیقاً بررسی و مطالعه نمائید) و نظر کنید که خداوند چطور آفرینش را آغاز نمود؟ و چگونه بعداً نشأه آینده را ایجاد می‌فرماید؟
^۲ جاثیه (۴۵) / آیه ۳.

۷- آیات و احادیث در بقا و تجسم و تطوّرات اعمال

قرآن و حدیث

دلیل ما در بیان و اثبات مسایل این کتاب، آیات محکمه قرآن و کلمات متقنه پیشوایان دین - علیهم السلام - است، و هر چه که غیر از آیه و حدیث صحیح می‌آوریم به عنوان تأیید و توضیح علمی و یا استدلال برای رعایت دیگران است.

قرآن کریم یگانه کتاب صحیح و دست نخورده خداوند متعال در روی زمین است؛ و بر خلاف برخی از تصورات دور از حقیقت، پیوسته گفتار خود را متکی به برهان بیان داشته است [بدون این که آمرانه (به خاطر این که گوینده خود خداوند متعال است) دستور به قبول تبعیدی داده باشد] ولی چون که اسلوب بیان قرآن کریم به طرز بیانات متعارفی علمی نیست (برای این که کتابی همگانی و هر زمانی است، و برای همه افراد بشر از دانشمند و بی‌سواد و غربی و شرقی در تمامی اعصار مختلف تا قیام رستخیز فرستاده شده است، و به خاطر یک عده اهل مطالعه فقط نازل نشده است) فلذا یافتن دلیل از میان جملات آیات، و بیان کردن آنها به طور علمی، کار دشواری شده، و هر کسی از عهده آن نمی‌تواند برآید.

از زمانی که قرآن نازل شده، کتاب‌ها و علم‌ها پرداخته شده و فرضیه‌ها و مکاتیب فلسفی ظهور کرده و پا به میدان خودنمایی گذاشته و اسالیب نگارش رنگ به رنگ گردیده، و هر کدام در یک دوره علاقه‌مندانی پیدا کرده ولی دیر زمانی نگذشته که نادرستی قضیه هویدا گردیده و به دست فراموشی سپرده شده است؛ در مقابل آنها این قرآن کریم است که با وجود دشمنانی سرسخت، که کتاب‌ها در ردّ آن ساخته و مقاله‌ها بر علیه آن پرداخته‌اند، و با پیدایش این همه ترقی در علوم تجربی و با پدید آمدن این همه نو ظهورها و عوض شدن افکار، باز هم می‌بینیم که قرن به قرن و حتی در این اواخر سال به سال، بر رونق آن افزوده می‌شود و در جهان رایج‌تر و در میان طبقات دانشمندان شناخته‌تر می‌گردد، هر قدر افکار روشن‌تر و اندیشه‌ها عمیق‌تر می‌شود، و مسایل علوم روی به دقت می‌نهد و باریک‌تر می‌شود، حقاً قرآن کریم هم در انظار شیرین‌تر و در قلوب محبوب‌تر گردیده و ارزش باطنی و حقیقی آن ظاهرتر و آشکارتر می‌شود.

عجیب است که از آغاز قرآن تا پایان آن، سخن به نحو واحدی ادا شده، یعنی مطالب بدون کوچک‌ترین دو رنگی و اختلاف ساخته شده و بیان گردیده است؛ آن چه که اکنون در نظر نگارنده اعجاب‌آور و اعجاز آمیز است، همین مسأله حاضر و عمل انسان است؛ نویسندگان بهتر می‌دانند که متعسر و یا متعذر است که کتابی تمام نوشته شود و سخنی به ضد سخن دیگر در آن نوشته نشود؛ احتراز از این تضاد‌های به ظاهر کوچک، برای افراد بشر اگر چه نابغه هم باشند، اگر ممکن باشد باز دشوار است؛ ولی می‌بینیم که قرآن کریم درباره عمل مثلاً بسیار سخن رانده و راجع به اعمال صالحه و سیئات، گفتگوهای زیاد فرموده و از حبط شدن حسنات و از توبه و عفو سیئات هم، زیاد بحث کرده اما در هر حال توجه تام به تمام گوشه‌ها و زوایای مسأله داشته است.

سخن در قرآن کریم با کمال سادگی و استقامت پیش رفته و خالی از هر گونه تضادّ به قالب بیان ریخته شده است، در جایی که از پایداری و جاودانی بودن عمل سخن می‌گوید، راه توبه را به روی بدکاران پشیمان، نمی‌بندد و آنان را

ناامید نمی‌گرداند؛ و در جایی هم که از تباہ شدن حسنات و یا از بخشیده شدن سیئات بحث می‌فرماید، ناچیزترین اشاره‌ای به انعدام عمل نمی‌نماید.

آن چه که درباره قرآن کریم معروض گردید، بدون تغییر درباره احادیث شریفه (که از رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - و دوازده جانشین آن حضرت - عَلَيْهِمُ السَّلَام - روایت شده است) نیز صادق است، و جای استبعاد نیست، به جهت این که آموزنده این پیشوایان، همان پردازنده قرآن است، خداوند متعال جل جلاله و عم نواله.

پاداش آدمی، خود کردار آدمی است

قرآن کریم و احادیث شریفه تصریح فرموده‌اند که جزا در روز جزا، برای هر انسانی، عین اعمال دنیوی خود او خواهد بود؛ از این دسته آیات و احادیث چنان که ذیلاً خواهیم دید، چنین استفاده می‌شود که:

اعمالی که در این زندگی از انسان صادر می‌شود، فانی نمی‌شود و باقی می‌ماند و در روز رستخیز که روز پاداش و کیفر است، در اشکال مختلف: در شکل نور و یا حرارت، در صورت مواد فردوسی و یا جهنمی، بدون هیچ کاهش، به خود عامل پرداخت می‌شود؛ و بدین طریق، برای هیچ کسی جای گله و شکوه‌ای باقی نمی‌ماند، و حقاً هیچ جزایی برای اعمال، و هیچ چیزی اوفق با آنها، بهتر از خود آنها نیست؛ چه چیز بهتر از این می‌تواند باشد که در محکمه عدل الهی، به هر کسی همان داده شود که خود پسندیده و انجام داده است.

در قرآن کریم هست:

هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛^۱ و اَيْضاً: سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛^۲ و اَيْضاً: وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَ لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا؛^۳ و اَيْضاً: هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛^۴ و اَيْضاً: فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛^۵ و اَيْضاً: ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛^۶ و اَيْضاً: فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَ لَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛^۷ و اَيْضاً: وَ مَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛^۸ و اَيْضاً: وَ قِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ؛^۹ و اَيْضاً: الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛^{۱۰} و اَيْضاً: إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛^{۱۱} و اَيْضاً: لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى؛^{۱۲} و اَيْضاً: ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى؛^{۱۳} و اَيْضاً: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَدِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛^{۱۴} و اَيْضاً: هَلْ تُؤْتَى الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛^{۱۵} و اَيْضاً: لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ؛^۱ و اَيْضاً: وَ تُؤْتَى كُلُّ نَفْسٍ مَا

۱. اعراف (۷) / آیه ۱۴۷ و سباء (۳۴) / آیه ۳۳. آیا به غیر از آن چه که می‌کردند جزایی به ایشان داده می‌شود؟

۲. اعراف (۷) / آیه ۱۸۰. مسلماً عین کرده خویش را جزا می‌یابند.

۳. کهف (۱۸) / آیه ۴۹ و آنچه را که کرده بودند حاضر یافتند و پروردگارت به کسی ستم نمی‌کند.

۴. نمل (۲۷) / آیه ۹۰. آیا جز آن چه که می‌کردید جزا می‌یابید؟

۵. قصص (۲۸) / آیه ۸۴. آنان که اعمال به جا آوردند، جزایی جز آن چه که می‌کردند نمی‌یابند.

۶. عنکبوت (۲۹) / آیه ۵۵. بچشید آن چه را که می‌کردید.

۷. یس (۳۶) / آیه ۵۴. امروز به هیچ کسی هیچ ستمی نمی‌شود و جز آن چه می‌کردید جزایی نمی‌یابید.

۸. صافات (۳۷) / آیه ۳۹. جزایی جز آن چه که می‌کردید نمی‌یابید.

۹. زمر (۳۹) / آیه ۲۴. و به ستمگران گفته شد بچشید آن چه را که کسب نمودید.

۱۰. جائیه (۴۵) / آیه ۲۸. امروز همان را که می‌کردید جزا می‌یابید.

۱۱. طور (۵۲) / آیه ۱۶. و همانا جزایتان می‌دهند همان را که می‌کردید.

۱۲. نجم (۵۳) / آیه ۳۹. نیست برای انسان جز سعیش.

۱۳. نجم (۵۳) / آیه ۴۱. سپس جزا داده می‌شود به او عمل او که جزائی اوفی است.

۱۴. تحریم (۶۶) / آیه ۷. ای کسانی که کافر شدید، امروز عذر می‌آورید، همانا همان را جزایتان می‌دهند که می‌کردید.

۱۵. مطفین (۸۳) / آیه ۳۶. آیا به کافران، آن چه که می‌کردند برگردانیده شد؟ (جزا داده شد؟).

عَمَلَتْ^۲ وَايْضاً؛ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ^۳؛ وَايْضاً: لِيَجْزِيََهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ^۴؛ وَايْضاً: لِيَجْزِيََهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا^۵؛ وَايْضاً: لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ^۶.

و در خبر است که: جبرئیل - علیه السّلام - به حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نازل شد و گفت: یا مُحَمَّدُ عَشِ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ وَ أَحِبِّ مَنْ شِئْتَ فَإِنَّكَ مُفَارِقُهُ وَ أَعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَلَاقِيهِ^۷.

و از حضرت امیر المؤمنین - علیه السّلام - روایت شده است که فرموده: مَا مِنْ أَحَدٍ أَوْدَعَ قَلْبًا سُورًا إِلَّا وَ خَلَقَ اللَّهُ لَهُ مِنْ ذَلِكَ السُّورِ لُطْفًا فَإِذَا نَزَلَتْ بِهِ نَائِبَةٌ جَرَى إِلَيْهَا كَالْمَاءِ فِي انْحِدَارِهِ حَتَّى يَطْرُدَهَا عَنْهُ كَمَا تُطْرَدُ غَرَبِيَّةُ الْأَيْلِ^۸؛ و در مباحث آینده هم اخباری که بر این بحث دلالت دارند نقل خواهد شد انشاء الله تعالی.

پاداش آدمی، خود کردار آدمی است

اگر گفته شود: لفظ «جزاء» و مشتقات آن در آیات کریمه قرآنی، مانند: جَزَاءٌ وَفِاقًا^۹، و: جَزَاءٌ مِنْ رَبِّكَ^{۱۰} و امثال آن‌ها که زیادند، دلالت بر این می‌کنند که جزای عمل، غیر از عمل است؛ و کریمه: هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ^{۱۱} و امثال آن که بآ مقابله دارند می‌رسانند که جزای عمل غیر از آن و در مقابل آنست؛ و نیز آیات بسیاری هستند که آشکارا جنت و نعمتهای آن را برای مؤمنین و دوزخ و شکنجه‌های آن را برای کافرین و فاجرین وعده داده است؛ و ظاهر آن‌ها نیز این است که جزا غیر از عمل است؛ می‌فرماید: وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ - وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ^{۱۲} لابد طریق توفیق این می‌شود که در آیاتی که دلالت می‌کنند که جزای عمل، خود آن است یک لفظ «كَانَ» به عنوان تأویل و تفسیر، در تقدیر گرفته شود.

^۱ ابراهیم (۱۴) / آیه ۵۱. تا جزا دهد خدا به هر کسی آن چه را که کسب کرد.

^۲ نحل (۱۶) / آیه ۱۱۱. تمام پرداخت می‌شود به هر کسی آنچه که عمل کرد.

^۳ عنکبوت (۲۹) / آیه ۷. کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح کرده‌اند، البته از آنان کارهای بدشان را دور و پوشیده می‌داریم و هر آینه آنان را جزا می‌دهیم نیکوتر آنچه را که می‌کردند.

^۴ توبه (۹) / آیه ۲۱. تا جزایشان دهد خدای، نیکوتر آنچه را که می‌کردند؛ تقدیر این کریمه، به قرینه آیه ۷ سوره عنکبوت و ۳۵ سوره زمر این است که: لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ احْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و لِيُكَفِّرَ عَنْهُمْ اسْوَأَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

^۵ نور (۲۴) / آیه ۳۸. تا جزا دهد خدا ایشان را بهترین اعمالشان را. و تقدیر این آیه نیز به قرینه کریمه ۷ عنکبوت و ۳۵ سوره زمر این طور است: لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ احْسَنَ مَا عَمِلُوا و لِيُكَفِّرَ عَنْهُمْ اسْوَأَ مَا عَمِلُوا.

^۶ فصلت (۴۱) / آیه ۲۷. هر آینه جزای‌شان می‌دهیم بدترین آنچه را که می‌کردند؛ و تقدیر این آیه هم به قرینه آیه ۷ عنکبوت و ۳۵ زمر چنین می‌شود: و لَنَجْزِيَنَّهُمْ اسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ و لَنَحْبِطَنَ عَنْهُمْ احْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ.

^۷ وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۱۴، س ۲. وافی کتاب الصلوة، ص ۲۱، س ۳۱. روضة الواعظین، ص ۲۷۱، من لایحضره الفقیه، ص ۱۲۴، س ۲۴. ای محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - زنده بمان هر قدر که خواهی، حقا که خواهی مرد، و دوست بدار هر که را که خواهی، حقا که جدا خواهی شد. و عمل کن آن چه که خواهی، حقا آن را ملاقات خواهی نمود.

^۸ نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۱۰، حکمت ۲۵۷. هر کسی به دلی شادی رساند خداوند از همان شادی، لطفی خلق می‌کند. هر وقت مصیبتی به او برسد، مانند آبی که در سرازیری روان باشد به سوی آن مصیبت روان می‌گردد تا آن را از وی طرد نماید و براند، همان طور که شتر بیگانه رانده می‌شود.

^۹ نباء (۷۸) / آیه ۲۶. جزایی است موافق.

^{۱۰} نباء (۷۸) / آیه ۳۶. جزایی است از پروردگارت.

^{۱۱} یونس (۱۰) / آیه ۵۲. آیا جزا داده می‌شود جز با آنچه کسب می‌کردید؟

^{۱۲} نساء (۴) / آیه ۱۳ و ۱۴. هر کس خدا و رسولش را اطاعت کند او را داخل باغستان‌هایی می‌کند که از زیر آنها نهرها جاری است. همیشه در آنجا می‌مانند. و این است گشایش بزرگ و هر کس خدا و رسولش را نافرمانی کند او را به آتشی داخل می‌کند که الی الابد در آن می‌ماند و برای اوست شکنجه‌ای خوار کننده.

در پاسخ می‌گوییم: اگر جائز باشد که لفظ کآن در تقدیر فرض شود، لازم می‌آید که در دنیا کلام صریحی پیدا نشود و اقرار، همه باطل شوند؛ برای این که با در تقدیر گرفتن یک لفظ کآن هر کلام واضحی از معنای اصلی خود در می‌آید و تغییر می‌یابد و به کلی عوض می‌شود؛ پس قول به جواز تقدیر کآن، شبیه‌ترین سخن به گفتار کودکان است.

حقیقت مطلب و ساده‌ترین وجه جمع این است که، چون عین عمل دنیوی، بدون تغییر شکل به عامل نمی‌رسد بلکه پس از آن که باطن خود را بروز می‌دهد و کاملاً عوض می‌شود و زیادت می‌یابد به او می‌رسد فلذا صحیح می‌شود که گفته شود: عین عمل او به او رسید؛ و هم این که: جزای عمل خویش را باز یافت؛ و هم این که: عمل خویش را به عنوان جزا باز یافت.

تفصیل این است که:

اعمال دنیوی انسان با شکل عمل و با آن صورتی که در حین صدور دارا می‌باشد به عامل خود داده نمی‌شود، بلکه پس از آن که به وقوع می‌پیوندد و شکل کنونی و ظواهر دنیوی و صورت این جهانی خود را ترک می‌کند و به کلی عوض می‌شود به عامل خود می‌رسد؛ پس از آن که با عین ذات و حقیقت خود ظهور می‌کند و شکل نعمت‌های بهشتی، و یا شکنجه‌های جهنمی به خود می‌گیرد و قابلیت لذت دادن، و آزار رسانیدن پیدا می‌کند، به عامل خود داده می‌شود.

بنابراین، در این دریافت و این پرداخت، دو ملاحظه صحیح در می‌آید: یکی این که: مجازاتی به معنای حقیقی کلمه اصلاً در آخرت نخواهد بود، به جهت این که عین عمل عامل، به او داده خواهد شد؛ دیگری این که: روز قیامت روز مجازات است و هر کسی پاداش و کیفر اعمال خود را در آن روز دریافت می‌دارد: پاداش نیکوکاران، بهشت و نعمت‌های بی‌کران آن و کیفر بدکاران، دوزخ و شکنجه‌های جان فرسای آن است.

آیاتی که پایه اشکال مذکور شده‌اند، مبتنی بر لحاظ دوم هستند؛ و آیاتی هم که در بحث‌های گوناگون این فصل، انشاء الله تعالی ایراد می‌شوند مبتنی به لحاظ اول بوده و دال بر عینیت می‌باشند؛ و آیاتی که در این بحث نقل شدند و عنوان: «پاداش آدمی، خود کردار آدمی است» از آن‌ها استفاده می‌شود، لحاظ جامعی دارند و جامع هر دو لحاظ یاد شده هستند؛ و می‌فهمانند که: مجازات در آخرت حق است ولی جزای هر عمل خود همان عمل است.

مثل عامل، مثل زارع است: زارع گندم و جو و سایر حبوبات خویش را در زمین‌ها به هر طرف می‌پاشد، و بعد از مدتی هنگام خرمن، حاصل بر می‌دارد، این حاصل به لحاظی پاداش زارع و پاداش بذر و بذر افشانی اوست، و با لحاظ دیگری، پاداشی در میان نیست بلکه این حاصل در واقع همان بذرهای سابق اوست که صورت خود را عوض کرده و افزایش یافته و به دست او رسیده است، و به لحاظ جامعی، زارع پاداش می‌یابد و پاداش او همان بذرهای پراکنده شده اوست که روئیده و بزرگ شده و به او رسیده است.

حسنت دنیوی نعمت‌های بهشتی می‌گردند

اگر ما بتوانیم در مکتب قرآن، با برد باری و صبر، شاگردی نماییم، و زمانی زبان به ایراد دراز نکرده و سرا پا گوش و هوش شویم (نه زبان پر طغیان و اندیشه نافرمان) ما را به مرموزترین اسرار جهان هدایت می‌کند؛ و سبب این که ما از قرآن کمتر استفاده می‌کنیم!! و معلوم است کسی که به استاد خود، معلمی کند و دانشی نیاندوخته و علمی نیاموخته به هوس آموزگاری بر آموزگار افتد، عاقبت نادان می‌ماند.

مثل ما و قرآن، مثل موسی و خضر^۱ است، ترقی یافتن و دانا شدن موسی، نیازمند تعلیم خضر بود، و این هم محتاج به صبر و تحمل موسی بود، ولی او مثل مردم زمان ما، می‌خواست فلسفه هر چیز را فوراً بداند، فلذا در هر مساله‌ای زبان به اشکال می‌گشود؛ و بالاخره چون موسی عجول بود، لیاقت مکتب خضر را پیدا نکرد و رانده شد و «هذا فراق بینی و بینک» به او خوانده شد.

قرآن کریم و حدیث شریف ما را به این حقیقت رهبری می‌کنند که: اعمال نیک این زندگی، تغییر شکل داده و در آخرت نعمت‌های بهشتی خواهند شد و در صورت باغ و راغ و چمن و سوسن، و در اندام حوریان پری پیکر، و در شکل کاخ‌های مجلل پدیدار خواهند شد؛ و إِذَا رَأَيْتَ تَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا.^۲

فرموده: لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى؛^۳ و اَيْضًا: وَ إِذَا الْجَنَّةُ أُرْفِلَتْ - عَلِمْتَ نَفْسُ مَا أَحْضَرْتَ؛^۴ و اَيْضًا: وَ مَا تَقَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ؛^۵ و اَيْضًا: وَ قَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ؛^۶ و اَيْضًا: مَنْ ذَا الَّذِي يَفْرِضُ اللَّهُ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفُهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَ اللَّهُ يَقْبِضُ وَ يَبْصُطُ؛^۷ و اَيْضًا: مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَ اللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ؛^۸ و اَيْضًا: مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِيئًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أَكْطَافَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ؛^۹ و اَيْضًا: وَ مَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ؛^{۱۰} و اَيْضًا: وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنْفُسِكُمْ وَ مَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤَفِّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تَطْلَمُونَ؛^{۱۱} و اَيْضًا: إِنْ اللَّهُ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَ إِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا؛^{۱۲} و اَيْضًا: يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمَلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا؛^{۱۳} و اَيْضًا: وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفِّ إِلَيْكُمْ؛^{۱۴} و اَيْضًا: يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَحْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنْ اللَّهُ لَطِيفٌ خَبِيرٌ؛^{۱۵} و اَيْضًا: إِنْ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ؛^{۱۶} و اَيْضًا:

^۱ داستان آموزنده موسی و خضر، در سوره كهف (۱۸) / آیه ۶۰ تا ۸۲ می‌باشد.

^۲ انسان (۷۶) / آیه ۲۰. وقتی که آن جا را می‌بینی ناز و نعمت و پادشاهی بزرگی را می‌بینی.

^۳ نجم (۵۳) / آیه ۳۹. نیست برای انسان جز آن چه کوشید.

^۴ تکویر (۸۱) / آیه ۱۳ و ۱۴. آن گاه که بهشت، نزدیک آورده شود هر کسی داند که چه حاضر کرده است.

^۵ بقره (۲) / آیه ۱۱۰. هر چیزی را که برای خود، پیش داشت نمایید در پیش خدا آن را باز می‌یابید.

^۶ بقره (۲) / آیه ۲۲۴. برای خودتان پیش داشت کنید و از خدا بپرهیزید.

^۷ بقره (۲) / آیه ۲۴۵. کیست که به خدا قرض نیکی دهد تا خدا برای او بیفزاید افزایش‌های بسیاری و خداوند قبض می‌کند و بسط می‌دهد.

^۸ بقره (۲) / آیه ۲۶۱. مثل کسانی که اموال خود را در راه خدا خرج می‌کنند، مانند مثل دانه‌ای است که هفت سنبل برویاند در هر سنبل صد دانه باشد؛ و

خداوند برای هر کس که بخواد افزایش می‌دهد، خداوند بزرگ است، دانا است.

^۹ بقره (۲) / آیه ۲۶۵. مثل کسانی که اموال خود را برای طلب خشنودی خدا و برای استوار داشتن خود خرج می‌کنند، مانند مثل باغی است در تپه‌ای که

باران درشت قطره به آن رسد و میوه‌هایش را دو برابر دهد و اگر باران درشت قطره نرسد، بارش ریز قطره‌ای به آن رسد.

^{۱۰} طور (۵۲) / آیه ۲۱. نکاستیم‌شان از عمل‌شان چیزی.

^{۱۱} بقره (۲) / آیه ۲۷۲. هر چه از خیر خرج کنید، برای خودتان است. در صورتی که خرج نمی‌کنید مگر برای طلب راه خدا و هر چه از خیر خرج کنید تمام

پرداخت می‌شود به شما و بر شما ستمی نمی‌شود.

^{۱۲} نساء (۴) / آیه ۴۰. حقیقت این است که خدا به وزن ذره‌ای ظلم نمی‌کند و اگر ذره‌ای نیکی باشد آن را می‌افزاید.

^{۱۳} آل عمران (۳) / آیه ۳۰. روزی هر کسی هر چیزی را که کرده بود، حاضر خواهد یافت.

^{۱۴} انفال (۸) / آیه ۶۰. هر چه که در راه خدا انفاق کنید تماماً به شما پرداخت می‌گردد.

^{۱۵} لقمان (۳۱) / آیه ۱۶. پسر کوچکم اگر حسنه به وزن دانه خردل باشد و در میان سنگی باشد یا در آسمان‌ها و یا در زمین، خداوند آن را باز می‌آورد، و

باور کن که خداوند کارش لطیف و دقیق است و (از هر جا و هر چیز) با خبر است.

^{۱۶} یونس (۱۰) / آیه ۹. واقع این است کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح کردند، پروردگارشان آنان را با ایمان‌شان هدایت می‌فرماید. از زیرشان در

باغستان‌های نعمت، نهرها روان است.

وَإِنْ كَلَّا لَمَا لِيَؤْفِقِيَهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ^۱؛ و أيضاً: أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ - تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ^۲؛ و أيضاً: وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا^۳؛ و أيضاً: وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا^۴؛ و أيضاً: يَوْمَئِذٍ يُؤْفِقُهُمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ^۵؛ و أيضاً: وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا^۶؛ و أيضاً: وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَ لِيُؤْفِقِيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ^۷؛ و أيضاً: يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتِسِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا^۸؛ و أيضاً: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرَ نَفْسٌ مِمَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ^۹؛ و أيضاً: يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ^{۱۰}؛ و أيضاً: وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ - عَلِمْتَ نَفْسٌ مِمَّا قَدَّمَتْ وَ أَخْرَتْ^{۱۱}؛ و أيضاً: يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي^{۱۲}؛ و أيضاً: مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ^{۱۳}.

و در حدیث وارد شده که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ يَا عِبَادِيَ الصَّادِقِينَ تَتَعَمَّوْا بَعِبَادَتِي فِي الدُّنْيَا فَاتَّكُمُ بِهَا تَتَنَعَّمُونَ فِي الْجَنَّةِ^{۱۴}؛ و أيضاً: لَمَّا أُسْرِيَ بِي مَرَّيْ اِبْرَاهِيمَ - عَلَيْهِ السَّلَام - فَقَالَ مَرَّ أُمَّتِكَ أَنْ يُكْثِرُوا مِنْ غَرْسِ الْجَنَّةِ فَإِنَّ أَرْضَهَا وَاسِعَةٌ وَ تَرْتَبُهَا طَيِّبَةٌ قُلْتُ وَ مَا غَرْسُ الْجَنَّةِ قَالَ لِاحْوَلْ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ^{۱۵}؛ و أيضاً: مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ غُرِسَتْ لَهُ شَجْرٌ فِي الْجَنَّةِ^{۱۶}؛ و أيضاً: إِنَّمَا هِيَ أَعْمَالُكُمْ رُدَّتْ إِلَيْكُمْ (تُرَدُّ إِلَيْكُمْ)^{۱۷}؛ و أيضاً: بَادِرُوا إِلَى رِيَاضِ الْجَنَّةِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا رِيَاضُ الْجَنَّةِ قَالَ حَلَقُ الذِّكْرِ^{۱۸}؛ و أيضاً: إِنَّ الْقَبْرَ: رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّيْرَانِ فَمَهْدُوهُ بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ فَمَثَلُ أَحَدِكُمْ كَمَثَلِ الرَّجُلِ يُمْسِكُ كَلِمَةً يُمَهِّدُهَا^{۱۹}؛ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: فَلَا تُفْسِدُهُمْ يَمَهِّدُونَ^{۲۰}؛ و أيضاً: لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ

^۱ هود (۱۱) / آیه ۱۱۱. حقیقت این است که پروردگارت به طور مسلم به ایشان، اعمالشان را تماماً پرداخت خواهد کرد.

^۲ ابراهیم (۱۴) / آیه ۲۴ تا ۲۷. آیا ندیدی که خداوند چگونه مثل زد کلمه طیب و سخن پاک را، مانند درخت پاکی که ریشه اش ثابت و استوار و شاخسارش در آسمان است، میوه هایش را به اذن خدا در هر زمان می دهد، خداوند برای مردمان، مثل ها می زند تا شاید آنان متذکر شوند.

^۳ کهف (۱۸) / آیه ۴۶. باقیاتی که صالح هستند بهترند در نزد پروردگارت از لحاظ ثواب و برگشت.

^۴ کهف (۱۸) / آیه ۴۹. و هر چه را که کرده بودند حاضر یافتند.

^۵ نور (۲۴) / آیه ۲۵. خداوند در آن روز، دین حق آنان را (یعنی اعمال نیکشان را) به ایشان تمام می پردازد.

^۶ قصص (۲۸) / آیه ۷۷. در آن چه خداوند تو را داده خانه آخرت را طلب کن، و بهره ای را که از زندگی دنیوی برایت هست فراموش مکن.

^۷ احقاف (۴۶) / آیه ۱۹. برای هر کسی از آن چه به جا آورده است درجاتی هست و خدا می خواهد اعمالشان را تماماً به ایشان بپردازد و ستمی به ایشان نشود.

^۸ حدید (۵۷) / آیه ۱۳. روزی مردان و زنان منافق به مؤمنین گویند: صبر کنید تا ما هم به شما برسیم و از نورتان استفاده کنیم، در پاسخ گفته می شود که به پشت سرتان برگردید و نوری بجوید.

^۹ حشر (۵۹) / آیه ۱۸. ای کسانی که ایمان آورده اید، بپرهیزید از خدا. البته هر کسی نیک نظر کند که برای فردای خود چه پیش دانی می کند.

^{۱۰} نباء (۷۸) / آیه ۴۰. روزی انسان به آن چه که با دو دست خویش پیش داشت کرده بود نگاه می کند.

^{۱۱} انفطار (۸۲) / آیه ۴ و ۵. و هنگامی که قبرها شکافته شوند، داند هر کسی که چه تقدیم داشته و چه تأخیر انداخته است.

^{۱۲} فجر (۸۹) / آیه ۲۴. می گوید ای کاش که برای این زندگیم پیش داشت می کردم.

^{۱۳} زلزله (۹۹) / آیه ۷. هر کس به ثقل ذره ای خیر کند آن را می بیند.

^{۱۴} امالی، صدوق، ص ۱۸۱ - وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۱۳، س ۳۰. با اندک فرق از کلینی. خداوند جل جلاله فرمود: ای بندگان صدیق من در دنیا با عبادت لذت برید چون در بهشت هم با همان عبادت لذت خواهید برد.

^{۱۵} سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۱۲. وقتی که به آسمان برده شدم، ابراهیم - علیه السلام - به نزد من آمد و گفت: امت خود را امر کن که از کشت بهشت زیاد بکارند، چون که زمینش با وسعت و خاکش نیک است. گفتم: کشت بهشت چیست؟ گفت: لاحول و لا قوة الا بالله، یعنی گفتن این سخن، کشت بهشت است.

^{۱۶} همانجا هر کس بگوید لا اله الا الله، درختی برای او در بهشت کاشته می شود.

^{۱۷} شرح دعای عدلیه شیخ ابراهیم سبزواری، ص ۱۷۰ - الفردوس الاعلی، ص ۲۶۹. همانا اعمال خود شماهاست که به شما برگردانیده شده اند، یا می شوند.

^{۱۸} من لا یحضره الفقیه، ص ۵۸۸، س ۷ - وافی، س ۴۶ و س ۱۴ - روضة الواعظین، ص ۳۲۴ - معانی الاخبار، ص ۳۲۱ - المحجة البيضاء، ج ۱، ص ۲۲. بشتابید به سوی باغ های بهشت. گفتند یا رسول الله باغ های بهشت چیست؟ فرمود: حلقه های ذکر است.

^{۱۹} ارشاد القلوب، ص ۹۷. واقع این است که قبر باغی است از باغستان های بهشت یا گودالی است از گودال های دوزخ، پس آن را با عمل صالح و شایسته آماده سازید. و مثل شما مثل مردی است که سفارش می دهد خانه برایش تهیه می شود. خداوند تعال فرموده: برای خودشان تهیه می کنند و آماده می سازند.

فِيهَا قِيعَانًا بُعْعًا مِنْ مِسْكِ وَرَأَيْتُ فِيهَا مَلَائِكَةً يَبْنُونَ لِبَنَةِ مَنْ ذَهَبٍ وَ لِبَنَةِ مَنْ فِضَّةٍ وَ رُبَّمَا أَمْسَكُوا، فَقُلْتُ لَهُمْ مَا بِالْكُمْ رُبَّمَا أَمْسَكْتُمْ؟ فَقَالُوا حَتَّى تَجِيئَنَا النَّفَقَةُ، قُلْتُ: وَ مَا تَفَقَّحْتُمْ؟ قَالُوا قَوْلُ الْمُؤْمِنِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ فَإِذَا قَالَهُنَّ بَيْنَنَا وَ إِذَا سَكَتَ وَ أَمْسَكَ أَمْسَكْنَا.^۲

وَ اِيضاً: الْجَنَّةُ قِيعَانٌ وَ اِنْ غِرَاسَهَا سُبْحَانَ اللَّهِ وَ بِحَمْدِهِ؛^۳ وَ اِيضاً: مَنْ قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ غَرَسَ اللَّهُ بِهَا شَجَرَةً فِي الْجَنَّةِ، وَ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ غَرَسَ اللَّهُ بِهَا شَجَرَةً فِي الْجَنَّةِ؛ وَ مَنْ قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ غَرَسَ اللَّهُ بِهَا شَجَرَةً فِي الْجَنَّةِ! فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ اِنْ شَجَرَتَا فِي الْجَنَّةِ لَكَثِيرٌ. قَالَ نَعَمْ وَلَكِنْ اِيَّاكُمْ اَنْ تُرْسِلُوا عَلَيْهَا نِيرَانًا فَتُحْرِقُوهَا وَ ذَلِكَ اِنْ اَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تُبْطِلُوا اَعْمَالَكُمْ.^۴

وَ اِيضاً: مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ غُرِسَتْ لَهُ شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ مِنْ ياقوتَةٍ حَمراءَ مَنبُتُهَا فِي مِسْكِ اَبْيَضَ مِنَ الْعَسَلِ وَ اَشَدُّ بِياضاً مِنَ الثَّلْجِ وَ اَطْيَبُ رِيحاً مِنَ الْمِسْكِ فِيهَا اَمْتَالُ ثَدْيِ الْاَبْكَارِ تَعْلُو عَنْ سَبْعِينَ حُلَّةً؛^۵ وَ اِيضاً: بِهِ سَلْمَانٌ، سَفَارِشٌ مِي فَرْمُودٌ كِه بَسِيَّارٌ بَكُويد لِاحْوَالٍ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللَّهِ بِهِ جِهَتِ اَيْنِ كِه اَيْنِ كَلِمَه، اَز خَزِينَه‌هاى بَهشتِ اسْت.^۶

وَ رِوايَتِ شَدَه كِه: سَويِد بِنِ غَفَلَه بِهِ خانَه اَميرِ الْمُؤْمِنينَ - عَلِيَه السَّلَام - وَارِد شَد، وَ دَر خانَه اَن حَضْرَتِ چيزى نَدِيد؛ كَفتِ يا اَميرِ الْمُؤْمِنينَ اِثاثِ الْبَيْتِ شِما كِجاسْت؟ فَرْمُود: نَحْنُ اَهْلُ بَيْتٍ لِاَنْتَاثُ فِي الدُّنْيَا، تَقَلْنَا جُلًّا مَتاعِنَا اِلَى الْآخِرَةِ؛^۷ وَ دَر اَخرِ خَطَبَه‌اى كِه مَرْدَم رَا بَرای جِهاد، تَرغيبِ مِي فَرْمُود، چنين فَرْمُود: اَلْجِهَادُ اَلْجِهَادُ عِبَادَ اللَّهِ، اَلْاِوَاتِي مَعْسَكِرٌ فِي يَوْمِي هَذَا فَمَنْ ارَادَ الرُّوْحَ اِلَى اللَّهِ فليَخْرُجْ.^۸

وَ اَز حَضْرَتِ اَمامِ حَسينَ - عَلِيَه السَّلَام - رِوايَتِ شَدَه كِه زِياد، اَيْنِ شَعْر رَا اِنْشاءِ مِي فَرْمُودَه:

لَانَ كَانَتْ الْاَفْعَالُ يَوْمًا لِاَهْلِهَا كَمالاً فَحَسُنُ الْخُلُقِ اَبِي وَ اَكْمَلُ^۹

وَ اَز حَضْرَتِ اَمامِ باقرِ - عَلِيَه السَّلَام - رِوايَتِ شَدَه^۱ كِه فَرْمُودَه: حَضْرَتِ رَسولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - بِهِ مَرْدِي كَذَشْتِ كِه دَر حِياطِ خُود، كَشْتِي بَرای خُويشِ مِي كَاشتِ، فَرْمُود: اَلَا اَدُّكَ عَلَيَّ غَرَسِ اِنْبِ اَصْلاً وَ اَسْرَعُ اَيْناعاً وَ

^۱ روم (۳۰) / آيه ۴۴، و من عمل صالحاً فلانفسهم يمهدون، کسانی که عمل نیک و شایسته به جا می‌آورند همانا برای خودشان تهیه می‌بینند.

^۲ ارشاد القلوب، ص ۱۱۱. وقتی که به آسمان برده شدم داخل بهشت گردیدم، در آنجا دشت‌های هموار، قطعه زمین‌هایی از مشک دیدم و در آنجا فرشتگانی دیدم که با خشتی از طلا و خشتی از نقره بنا می‌گذاشتند، و بسا دست از کار می‌کشیدند، به آنان گفتم چرا گاهی بنا می‌گذارید و گاهی دست نگاه می‌دارید؟ گفتند: تا مصالح کار برسد. گفتم مصالح شما چیست؟ گفتند: این است که مومن بگوید: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر.. هر وقت او اینها را گفت: بنا می‌گذاریم و هر وقت ساکت شد ما هم امساک می‌کنیم. امالی طوسی، ص ۳۰۲.

^۳ اربعین شیخ بهاء الدین، ص ۲۵۷، س ۱۵. بهشت بیابانهای صاف و هموار است و واقع این است که کشت آن سبحان الله و بحمده می‌باشد. یعنی گفتن این کلمه مبارک.

^۴ بحار الانوار، ج ۳، ص ۳۴۵. از امالی صدوق، هر کس بگوید: سبحان الله، خداوند با آن درختی در بهشت برای او می‌کارد. و هر کس بگوید الحمدالله خداوند با آن درختی در بهشت برای او می‌کارد. و هر کس بگوید لا اله الا الله، خداوند با آن درختی در بهشت برای او می‌کارد. و هر کس بگوید الله اكبر، خداوند با آن درختی در بهشت برای او می‌کارد. مردی از قریش گفت یا رسول الله پس درخت ما در بهشت زیاد است! فرمود: بلی ولی مبادا که آتش‌هایی به آنها بفرستید و آنها را بسوزانید. و همین است که خداوند عز و جل می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید اطاعت کنید خدا و رسول خدا را و تباہ مسازید اعمالتان را. انفال (۴۷) / آیه ۳۳.

^۵ محاسن برقی، ج ۱، ص ۳۰ - کافی، ترجمه در ص ۶۷ پاورقی ۲ مذکور است.

^۶ روضة الواعظین، ص ۳۱۰ و بانداک تفاوت در ارشاد القلوب، ص ۹۶. مغنی اللیب، ص ۲۲۰.

^۷ ارشاد القلوب، ص ۲۱. ما خانواده‌ای هستیم که در دنیا اثاث البیت جمع نمی‌کنیم مقدار مهم متاع خود را به آخرت نقل داده‌ایم.

^۸ نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۳۲. بندگان خدا جهاد کنید، بدانید که من در همین روز سپاه ترتیب می‌دهم پس هر کس که خواهان کوچ کردن به سوی خدا باشد البته بیرون رود «به سوی لشکرگاه».

^۹ الانوار البهیة، ص ۴۵ و ۴۶. اگر اعمال برای عاملین خود روزی کمال خواهند بود، پس حسن خلق زیباتر و کامل‌تر است.

أَطِيبُ ثَمَرًا وَابْقَى؟ سِيسِ فرمود: إِذَا اصْبَحْتَ وَآمَسَيْتَ فَقُلْ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ فَإِنَّ لَكَ بِذَلِكَ إِنْ قُلْتَهُ عَشْرُ شَجَرَاتٍ فِي الْجَنَّةِ مِنْ أَنْوَاعِ الْفَاكِهَةِ وَ هُنَّ مِنَ الْبَاقِيَاتِ الصَّالِحَاتِ.

و از ابو بصیر روایت شده که گفته: سمعتُ ابا جعفرٍ - عليه السلام - يقول: إنَّ الموتورَ أهلهُ و مالهُ من ضيَعِ صَلَوةِ العَصْرِ، قالَ قلتُ: أیُّ أهلٍ لَهُ؟ قالَ لا یكونُ لَهُ أهلٌ فی الجنةِ.^۲

و حضرت امام صادق - عليه السلام - به جمیل فرمود: من صالح الاعمال، البرُّ بالأخوانِ و السَّعیُّ فی حوائجِهِمْ و ذلكَ مُرغَمَةٌ للشَّیطانِ وَ تَزْحُرُحُ عَنِ النِّیرانِ و دخولُ فی الجنانِ، یا جمیلُ أخیرُ أصحابِک؛^۳ و نیز از آن حضرت روایت شده: إِنَّ الصَّائمَ مِنْكُمْ لَتَرْفَعُ فی رِیاضِ الجنةِ یَدْعُو لَهُ الملائِکَةُ حَتَّى یُفِطِرَ^۴ و مردی^۵ به آن حضرت - عليه السلام - گفت: إنَّ أبی قد کَبِرَ جِدًّا فَتَحْنُ نَحْمِلُهُ إِذَا أَرَادَ الحَاجَةَ، فرمود: إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَلِيَ ذَکَ مِنْهُ فَافْعَلْ وَ لَقْمَهُ بِیَدِکَ فَإِنَّهُ جُنَّةٌ لَکَ غَدًا.

و ایضاً روایت شده: إنَّ ابا بصیرٍ سَئَلَ ابا عبدِ اللَّهِ - عليه السلام - عَنِ الحورِ العینِ فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ خَلَقَ مِنْ خَلْقِ الدُّنیا امَّ خَلْقٍ مِنْ خَلْقِ الْجَنَّةِ؟ فَقَالَ لَهُ ما أَنْتَ وَ ذَاکَ عَلَیْکَ بِالصَّلَوةِ فَإِنَّ آخِرَ ما أوصی بِهِ رسولُ اللَّهِ وَ حَثَّ عَلَیْهِ، الصَّلَوةُ.^۶

و از حضرت امام رضا - عليه السلام - روایت شده: السَّخَاءُ شَجَرَةٌ فی الْجَنَّةِ مَنْ تَعَلَّقَ بِعُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ.^۷ و نیز در حدیث آمده: إنَّ موسیَ - عليه السلام - اوحی اللَّهُ تَعَالَى إِلَیْهِ أَنْ قُمْ فی ظِلْمَةِ اللَّیْلِ أَجْعَلْ قَبْرَکَ رَوْضَةً مِنْ رِیاضِ الْجَنَّةِ.^۸

بهشت و دورخ خلق شده‌اند

شاید در تعقیب بحث فوق به ما ایراد گرفته و چنین گویند اعتقاد امامیه (شیعه اثنا عشریه) رحمهم الله تعالی چنان که شیخ ابو جعفر صدوق و علامه کبیر مجلسی و سید اسمعیل طبرسی - رضوان الله علیهم - تصریح فرموده‌اند این

^۱ روضة الواعظین، ص ۳۰۹. آیا راهنمایی نکنم تو را به کشتی که ریشه‌اش روینده‌تر و بارور شدنش زودتر و میوه‌اش گواراتر و بقایش زیادتر است؟! پس فرمود: آن گاه که بامداد و شامگاه می‌شود این تسبیحات را بخوان، اگر آن را بگویی ده درخت در بهشت از انواع میوه‌جات برای تو هست و این اذکار از چیزهایی است که باقی می‌مانند و صالح می‌باشند، تباه نمی‌شوند. نقل به اختصار.

^۲ مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۸۷، ۱۹ - سفینة البحار، ج ۲، ص ۴۴، ۱۱ با اندک فرق، من لا یحضره الفقیه، ص ۵۸، ۲۲، شنیدم امام ابو جعفر باقر - عليه السلام - می‌فرمود: به راستی کسی که خانواده و مالش از دست رفته باشد کسی است که نماز عصر را تباه کند، گفتم کدام خانواده‌اش؟! فرمود: در بهشت برای او خانواده‌ای نمی‌شود.

^۳ کتاب «الامام الصادق» - عليه السلام - ج ۲، ص ۵۶. از خصال صدوق، یکی از اعمال شایسته، نیکی کردن به برادران و تلاش کردن در حاجت‌های آنان است. و این عمل بینی شیطان را بر زمین می‌مالد و از آتش‌ها دور می‌گرداند و به بهشت داخل می‌کند. ای جمیل این حدیث را به یاران روشندل خود خبر ده.

^۴ روضة الواعظین، ص ۲۹۵. باور کنید کسی که از شما مؤمنین روزه می‌گیرد در باغ‌های بهشت می‌چرد، فرشتگان برای او تا موقع افطار دعا می‌کنند.
^۵ وافی کتاب الایمان و الکفر، ص ۹۲ و ۲۹. پدرم خیلی پیر شده و در موقع حاجت ما او را بر می‌داریم؛ فرمود: اگر بتوانی تو خود او را بردار (و به دیگری وامگذار) و با دست خود به او لقمه بده، برای این که این عمل، فردای قیامت برایت بهشتی خواهد شد و یا سپری از آتش دوزخ. جنت به فتح و یا بضم جیم خوانده شود، به استدلال ما زبانی نمی‌رساند.

^۶ وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۲۱۴، ۳۷. ابو بصیر از حضرت صادق - عليه السلام - درباره حور العین سؤال کرد و گفت فدایت شوم آیا از مخلوق دنیاست یا از مخلوق بهشت است؟ فرمود: چه کار با این داری بر تو باد نماز؛ زیرا آخرین چیزی که حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به آن سفارش فرمود و بر آن ترغیب کرد، نماز بود.

^۷ سفینة البحار، ج ۱، ص ۶۰۷، ۱۶. سخاوت درختی است در بهشت هر کس به شاخه‌ای از شاخه‌هایش چنگ زند داخل بهشت می‌شود.

^۸ سفینة البحار، ج ۲، ص ۴۶، ۱۱. خداوند متعال به موسی - عليه السلام - وحی فرستاد که در تاریکی شب برخیز تا قبرت را باغی از باغستان‌های بهشت گردانم.

است که: بهشت و دوزخ، هر دو خلق شده و هم اکنون موجود می‌باشند؛ و بنابر آن چه که در بحارالانوار هست، جمهور مسلمین غیر از عده کمی از معتزله، در همین اعتقاد هستند؛ و در کفایت الموحدين اجماع مسلمین را ادعا کرده است.

و در خبر است که: ابوالصلت هروی می‌گوید به حضرت امام رضا - علیه السلام - گفتیم:

يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنِ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ، أَهْمَا الْيَوْمَ مَخْلُوقَتَانِ؟ فَقَالَ: وَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - قَدْ دَخَلَ الْجَنَّةَ وَ رَأَى النَّارَ لَمَّا عُرِجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ؛ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ قَوْمًا يَقُولُونَ أَتَهُمَا الْيَوْمَ مُقَدَّرَتَانِ غَيْرُ مَخْلُوقَتَانِ، فَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : لَاهُمْ مِنَّا وَلَا نَحْنُ مِنْهُمْ؛ مَنْ أَنْكَرَ خَلْقَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - وَ كَذَّبْنَا وَ لَيْسَ مِنَّا وَلَا يَتَنَا عَلَى شَيْءٍ وَ يَخْلُدُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ؛ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آتِنَا

بنابراین چگونه می‌توان گفت که: بهشت و دوزخ برای هر کسی از اعمال خود او ساخته می‌شود، با این که عده‌ای از بشر هنوز پا به زندگی دنیوی نگذاشته‌اند و عده‌ای هم که اکنون در دنیا هستند اعمال‌شان را خاتمه نداده‌اند؛ پس چگونه از اعمال تحقق نیافته بشر، بهشت و دوزخ آفریده شده است؟.

پاسخ این است که: بهشت و دوزخ موجودند و خلق شده‌اند، و کسانی که برای وجود آن دو فایده‌ای نمی‌دانند از فهم معاد حقیقی محروم مانده، و پی به اسرار و رموز آیات و احادیثی که در باب معاد بیان شده است، نبرده‌اند؛ قرآن کریم با صراحت وجود بهشت و دوزخ و حتی بودن مردمان را در آن‌ها بیان می‌فرماید: وَ إِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ - يَصَلُّونَهَا يَوْمَ الدِّينِ - وَ مَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ؛^۲ و ما در این کتاب اثبات کرده‌ایم که: آخرت هم اکنون در دنیا موجود است؛ انشاء الله می‌آید.^۳

ولی باید دانسته شود که موجود و مخلوق بودن جنت و نار، هیچ تضادی با بحث‌های سابق و لاحق ما ندارد، و با آن‌ها کاملاً سازگار است؛ به جهت این که: اولاً، خود بهشت و دوزخ غیر از نعمت‌ها و نعمت‌های آنهاست، و آیات و اخباری هم که در دو بحث سابق و لاحق ما دلالت می‌کنند که نعمت‌ها و شکنجه‌های آخرت، از اعمال خود بهشتیان و دوزخیان ساخته می‌شود، درباره اصل بهشت و دوزخ ساکت بوده و هیچ سخنی ندارند؛ بنابراین با سهولت به دست می‌آوریم که خود بهشت و دوزخ اکنون مخلوق و موجود است و اما آن چه که در بهشت و دوزخ از نعمت‌ها و شکنجه‌ها خواهد بود از اعمال آدمیان آفریده می‌شود.

و این معنی از بعضی از اخباری که در بحث فوق آوردیم خوب فهمیده می‌شود: زمین بهشت، وسیع و خاکش بسیار خوب است؛ به امت خود بگو که از کشت‌های بهشتی زیاد بکارند؛ و یا این که: فرشتگان با رسیدن مصالح بنا (ذکر خدا) شروع به ساختن قصرهای جنت می‌کنند، و اگر مصالح نرسید (خدا را یاد نکرد) دست از کار ساختمان می‌کشند؛ این

۱. کفایة الموحدين، تفسیر برهان، ج ۴، ص ۲۶۹، س ۱۱. از ابن بابویه با اندک فرق بحارالانوار، ج ۳، ص ۳۶۳، س ۲۹. از چهار کتاب توحید و عیون الاخبار و امالی که هر سه از شیخ صدوق است و احتجاج طبرسی. ای پسر رسول خدا خبر ده مرا از بهشت و دوزخ آیا آن دو امروز مخلوق و موجود هستند؟ فرمود: واقع این است که رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - آن گاه که به آسمان برده شد، داخل بهشت شد و دوزخ را هم دید؛ گوید گفتم مردمانی می‌گویند که بهشت و دوزخ امروز مقدر و مفروض می‌باشند و آفریده نشده‌اند، پس آن حضرت - علیه السلام - فرمود: نه آنان از ما هستند و نه ما از آنان هستیم، هر کس آفریده شدن بهشت و دوزخ را انکار نماید، قطعاً رسول خدا را - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - و ما را تکذیب کرده، و از ولایت ما بهره‌ای ندارد و در آتش دوزخ همیشه می‌ماند؛ خداوند متعال فرموده: این است دوزخی که گناهکاران تکذیب می‌کنند، در میان دوزخ و چیزی (که جوشان و در نهایت حرارت است) می‌گردند. (رحمن (۵۵) / آیه ۴۳ و ۴۴).

۲. انفطار (۸۲) / آیه ۱۳ تا ۱۶. واقع این است که به طور حتم نیکوکاران در نعیمی هستند و گناهکاران هر آینه در دوزخی می‌باشند. در روز جزا داخل آن شده و آن را می‌چشند و اکنون هم از آن غایب و برکنار نیستند.

۳. رجوع شود به آخرین بحث این کتاب.

مضمون‌ها فقط با این حقیقت می‌توانند سازگار باشند که خود بهشت و دوزخ، موجود باشند، ولی لذائذ و شکنجه‌های آن‌ها به تدریج از اعمال اهل آن‌ها آفریده شود:

یکی از بزرگان عصر ما در کتاب خود چنین نوشته است: حضرت رسول اکرم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - به قطار شتران حجاج نگاه کرد و فرمود: پا بر نمی‌دارند مگر این که حسنه‌ای برای آن‌ها نوشته می‌شود، و پا بر نمی‌گذارند مگر این که سیئه‌ای از آن‌ها محو می‌شود و وقتی که اعمال‌شان را به جا آورند به آن‌ها گفته می‌شود که: **بنای احداث نمودید دیگر ویرانش نکنید** و گذشته را کفایت کردند، در آینده نیز خوبی نمایید؛^۱ و از حضرت امام صادق - عَلَيْهِ السَّلَام - نقل شده: **إِنَّ الْعَمَلَ الصَّالِحَ لِيَذْهَبُ إِلَى الْجَنَّةِ فَيَمُهَّدُ لِصَاحِبِهِ كَمَا يَبْعَثُ الرَّجُلُ غُلَامًا فَيَفْرَشُ لَهُ ثُمَّ قَرَأَ: أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَأَنفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ.**^۲

و ثانیاً معاد حقیقی (بنابر آنچه که در کتاب: «ساختمان آینده انسان» از آیات و احادیث استفاده کرده‌ایم) این است که: انسان به تدریج در میان اعمالی که به جا می‌آورد محصور می‌ماند؛ اعمال صادره شده، اندرون و بیرون او را از هر سوی در میان می‌گیرند و پیوسته در اتصال عامل و در پیرامون او می‌مانند تا در روز قیامت، حقیقت و باطن زیبا و یا کثیف آن‌ها آشکار گردیده و صاحب خود را در نعمت ابدی داشته و یا در عذاب دائم می‌کشند.

با توجه به واقعیت یاد شده، که بسیار مختصر بیان گردید، فهمیده می‌شود که چه طور آدمی در همین دنیا در میان بهشت و یا دوزخ می‌باشد؟ چنان که در قرآن کریم هم فرموده: **وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ؛**^۳ و با توجه به همین حقیقت است که وجود بهشت و جهنم در همین زندگی، غیر قابل انکار به نظر می‌رسد، و جایی برای این پرسش نمی‌ماند که: **فائده وجود بهشت و جهنم چیست؟**

پاسخ ما از اشکال نام برده در این جا به پایان می‌رسد؛ ولی برای زیادت توضیح، تحقیق ذیل را نیز می‌نگاریم:

حضرت رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - چند دسته از متنعمین در بهشت و از معذبین در دوزخ را دیده است: دسته اول: کسانی که پیش از آن حضرت در دنیا بوده‌اند مانند انبیای عظام - عَلَيْهِمُ السَّلَام - و دشمنان آنان لعنهم الله، و مانند مردم اعصار سابق؛ چنان که در خبری که در بحث پیش نقل شد دیدیم که حضرت پیغمبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - ابراهیم - عَلَيْهِ السَّلَام - را ملاقات نمود و با او مذاکره فرمود.

دسته دوم: معاصرین خود آن حضرت از مؤمنین و کفار، که حضرت و حتی بعضی از مؤمنین هم، آنان را در میان اعمال‌شان چنین می‌دیدند که در باغ‌های بهشت گردش می‌کنند و یا به شکنجه‌های دوزخ گرفتارند و دست و پا هم می‌زنند ولی اصلاً متوجه نیستند که اکنون در بهشت و یا در دوزخ هستند؛ در قرآن کریم هست: **كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ - لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ - ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ؛**^۴ و در احادیث بحث پیش هم گذشت که: آن گاه که باغ بهشت را یافتید در آن‌ها بگردید و آن‌ها مجالس ذکر است.

^۱ الکلام یجر الکلام، ج ۱، ص ۲۳۰، س ۷.

^۲ بحارالانوار، ج ۳، ص ۳۴۷، س ۳۰. واقع این است که عمل صالح به بهشت می‌رود و برای عامل خود آسایشگاه فراهم می‌سازد مانند این که کسی غلام خود را می‌فرستد تا برای او فرش و بساط می‌گستراند. اما الذین تا آخر: محل و ترجمه آیه، در بحث سابق گذشت و لازم است توجه شود که در قرآن کریم، آیه‌ای به این شکل نقل شده در متن وجود ندارد فقط در سوره روم (۳۰) / آیه ۴۴. چنین هست: من عمل صالحاً فلانفسهم یمهدون.

^۳ عنکبوت (۲۹) / آیه ۵۴. حقیقت این است که دوزخ پیرامون کافران را فرا گرفته است.

^۴ تکوین (۱۰۲) / آیه ۵ تا ۷. حقا اگر باعلم یقینی، علم پیدا کنید هر آینه به طور قطع دوزخ را می‌بینید، سپس دوزخ را با یقین نمایان تماشا می‌کنید.

و نیز در حدیث هست: اِسْتَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - حَارِثَةَ بْنَ مَالِكِ بْنِ التُّعْمَانِ الْأَنْصَارِيَّ، فَقَالَ لَهُ كَيْفَ أَنْتَ يَا حَارِثَةُ بْنُ مَالِكٍ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُؤْمِنٌ حَقًّا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - لِكُلِّ شَيْءٍ حَقِيقَةٌ فَمَا حَقِيقَةُ قَوْلِكَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَزَفْتُ نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا فَاسْهَرْتُ لَيْلِي وَ أَظْمَأْتُ هُوَ اجْرَى وَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي وَ قَدْ وُضِعَ لِلْحِسَابِ وَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَزَاوَرُونَ فِي الْجَنَّةِ، وَ كَأَنِّي اسْمَعُ عَوَاءَ أَهْلِ النَّارِ فِي النَّارِ! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - عَبْدُ تَوْرَةَ اللَّهِ قَلْبُهُ؛ أَبْصَرْتَ فَائْتَبْتُ؛ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَدْعُ اللَّهَ لِي أَنْ يَرْزُقَنِي الشَّهَادَةَ مَعَكَ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ ارْزُقْ حَارِثَةَ الشَّهَادَةَ؛ فَلَمْ يَلْبَثْ إِلَّا أَيَّامًا حَتَّى بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - بِسَرِيَّةٍ فَبَعَثَهُ فِيهَا فَقَاتَلَ فَقَتَلَ تِسْعَةً أَوْ ثَمَانِيَةً ثُمَّ قُتِلَ.^۱

و از حضرت امام حسن - علیه السلام - روایت شده که فرموده: لَقَدْ أَصْبَحَتْ أَقْوَامٌ كَانُوا يَنْظُرُونَ إِلَى الْجَنَّةِ وَ نَعِيمِهَا وَ النَّارِ وَ جَحِيمِهَا يَحْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ مُرَضِي وَ مَا بِهِمْ مِنْ مَرَضٍ؛ تا آخر.^۲

دسته سوم: مردمانی از امت آن حضرت هستند که بعد از ایشان تا روز قیامت متناوباً و متتابعاً به زندگی دنیوی آمده‌اند و یا خواهند آمد؛ و حضرت، اینان را به طریق تمثیل ظاهراً مشاهده فرموده است؛ در خبر است: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَلَا لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَيْهِ، مَثَلُ أُمَّتِي فِي الطَّيْنِ مِنْ أَوْلِيَّهَا إِلَى آخِرِهَا فَأَنَا أَعْرَفُ بِهِمْ مِنْ أَحَدِكُمْ بِأَخِيهِ.^۳

محدث قمی - رحمه الله تعالى - فرموده: اخبار در این که امت رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - به آن حضرت، در گل، متمثل گردیدند و حضرت، آنان را با اسامی خود آنان و پدرانشان و اخلافشان شناخت، زیاد است؛ نگارنده گوید: فهم این مساله، دشوار است و حقیقت آن را خدا می‌داند.

و بنابر حقیقتی که این کتاب متکفل بیان آن است که: نعمت‌های بهشتی و نعمت‌های دوزخی از اعمال کنونی ساخته می‌شوند و می‌دانیم که عمل هم از بدن و بدن هم از غذا و غذا هم از مواد ارضی و انوار شمسی آفریده می‌شود، بدیهی است که چاره‌ای جز این نیست که: حور و قصور بهشتی و میوه‌ها و باغ‌ها و چشمه سارهای آن جهانی و نیز انواع عذاب‌ها و شکنجه‌ها و آتش‌های اخروی، باید در میان خاک‌ها و آب‌ها و نورها و حرارت‌های این زمین و همین خورشید بوده باشد، خمیره و طینت بهشت و دوزخ، بایستی در اندرون ذرات زمین و خورشید، پنهان باشد!

و لازم است که برای رسیدگی و فهم کامل این حقیقت که: بهشت و دوزخ هم اکنون مخلوق بوده و موجود می‌باشند، به دو بحث اخیر ما در این کتاب، که به عنوان: «تجسم عمل و تبدل نیرو به ماده» و «آخرت، جنین و دنیا آبستن به آن است» نگارش داده‌ایم، رجوع شود.

^۱ کافی، ج ۲، ص ۵۴. رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - به حارثه پسر مالک پسر نعمان انصاری متوجه شد و به او فرمود: چطوری ای حارثه پسر مالک؟ گفت یا رسول الله: واقعاً ایمان آورده‌ام، رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - به او فرمود: برای هر چیزی حقیقتی هست. حقیقت گفتار تو چیست؟ گفت یا رسول الله دنیا را ترک کرده‌ام، شبم را بیدار و رزوهام را تشنه داشته‌ام گوئیا که عرش پروردگارم را می‌بینم که برای حساب گذاشته شده، و گوئیا که به اهل بهشت تماشا می‌کنم و می‌بینم که آنان در بهشت یکدیگر را دیدار می‌کنند و گوئیا فریاد اهل آتش را در میان آتش می‌شنوم؛ رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - فرمود: بنده‌ای است که خداوند دلش را روشن گردانیده، بینا شده‌ای ثابت بمان. گفت: یا رسول الله خدا را بخوان، که در خدمت تو شهادت بهره‌ام نماید، پس گفت: خداوندا به حارثه شهادت روزی فرما؛ چند روزی درنگ نکرد که حضرت رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - لشکری ترتیب داد و او را با همان لشکر فرستاد و او جنگ کرد و نه یا هشت نفر را کشت و سپس کشته شد.

^۲ ارشاد القلوب، ص ۹۸. عده‌ای از مردم چنان شده بودند که به بهشت و نعمت‌های آن و به آتش و دوزخ آن تماشا می‌کردند. بی‌خبران آنان را بیمار خیال می‌کردند ولی در آنان مرضی نبود.

^۳ اثبات الوصیة مسعودی، ص ۹۰. به راستی خداوند جل و علا آن گاه که مرا به سوی خود بالا برد، همه امتم را از اول تا آخر برای من در گل ممثل گردانید، و من آنان را چنان می‌شناسم که برادر، برادر خود را آن گونه نشانسد.

سیئات دنیوی شکنجه‌های اخروی می‌گردند

همان طور که اگر کسی در این زندگی، تخم خاری بکارد و آن را بیرواند هزاران خار حاصل بر می‌دارد، و در صورت تکرار، از هر خاری میلیون‌ها خار به دست می‌آورد؛ عیناً به همین طور (البته در مرتبه‌ای بالاتر) سیئاتی هم که در این زندگی از بدکاران سر می‌زند، هر کدام تخمی گردیده و عذابی شدید از عذاب‌های آخرت را بار می‌آورد، و موجب درد و رنج عامل خود می‌شود.

واقع این است که: خداوند رحیم و رؤوف، برای هیچ کسی هیچ شکنجه‌ای را نمی‌خواهد، می‌فرماید: **وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ**^۱ ولی جهان را طوری آفریده است که هیچ عملی در آن معدوم نمی‌شود، و با مرور زمان بار هم می‌دهد، هم عمل نیک و هم عمل بد؛ درست است که آفریننده شکنجه‌ها او است، چنان که می‌فرماید: **كُلُّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ**^۲ ولی این خود کافران و فاجراند که با انجام دادن اعمال ناپسند، سبب می‌شوند که خداوند متعال از اعمال بد آنان، عذاب برای آنان، خلق بکند؛ و بنابراین خودشان شکنجه‌های اخروی را برای خودشان ممهد و مهیا می‌سازند.^۳

به طور کلی، جمیع آیات کریمه و احادیث شریفه که در بحث «پاداش آدمی خود کردار آدمی است» و بعضی از آیات و روایات که در بحث اسبق ذکر شدند، در این بحث نیز دلالت دارند؛ و علاوه بر آن‌ها در آیات و احادیث زیر نیز نظر شود:

بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ^۴ آنان به این جهت یاران آتش‌اند که گناهان‌شان پیرامون‌شان را سراسر فرا گرفته است؛ پس چنین فهمیده می‌شود که: گناهان، در حقیقت، آتش و شکنجه دوزخ می‌باشند.

يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ و ما هم بخارجین من النار^۵ جمله ذیل آیه، مانند جمله ما زید بقائم به معنی حال است نه استقبال، یعنی آنان اکنون در آتش هستند و بیرون از آن نیستند؛ و از این جا نتیجه می‌گیریم که: اعمال آنان، در حقیقت آتش است و شکنجه، اگر چه ظاهر خوش آیندی داشته باشد.

يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ^۶ این آیه هم مانند دو کریمه پیش، چنین می‌رساند که کفر و سایر اعمال ناپسند کافران، عذاب است و دوزخی است که آنان را احاطه کرده است.

تَرَىٰ كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ^۷ چنین استفاده می‌شود که: آنان، تولی کافرین را برای خودشان تقدیم داشتند و چون حقیقت این تولی، سخط خداوند است (به جهت این که «ان سخط» بدل از مای موصوله است) پس معلوم می‌شود که: دوست داشتن کافران، در واقع، عذاب جهنم است.

^۱ بقره (۲) / آیه ۱۸۵. خدا برای شما سختی نمی‌خواهد.

^۲ نساء (۴) / آیه ۷۸. هر رسنده‌ای «که به شما می‌رسد» از نزد خداست.

^۳ برای تحقیق در این مساله، به ص ۹۳، س ۸ و به فصل چهارم رجوع شود.

^۴ بقره (۲) / آیه ۸۱. بلی کسانی که بدی کسب کردند و گناهانشان به ایشان دور زد، یاران آتشند.

^۵ بقره (۲) / آیه ۱۶۷. خداوند اعمال آنان را حسرت به آنان نشان می‌دهد و اکنون هم از آتش بیرون نیستند.

^۶ عنکبوت (۲۹) / آیه ۵۴. شتابان از تو عذاب می‌خواهند با این که مسلماً دوزخ پیرامون کافران را فرا گرفته است.

^۷ مائده (۵) / آیه ۸۰. می‌بینی که بیشتر آنان کافران را دوست می‌دارند، مسلماً چیز بدی برای خود پیش داشت کردند. این را پیش داشتند که خداوند به ایشان غضب کرد.

وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ^۱ یعنی: خداوند مکر آنان را که عمل قبیح آنان است نمی‌گذارد معدوم شود، بلکه آن را در نزد خود محفوظ نگاه می‌دارد و روزی باز به خود آنان پس می‌دهد.

فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ.^۲

لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلِيسَاءَ مَا يَزُرُونَ^۳ مراد از اوزار، بارهای گناه است که در آخرت بسیار ثقیل و سنگین خواهد بود.

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يُحْمَلُ مِنْهُ شَيْءٌ^۴؛ و اَيْضاً: يَوْمَ يَعْلَمُونَ الْعَذَابَ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ^۵؛

و اَيْضاً: وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ^۶؛ و اَيْضاً: وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ^۷؛ و اَيْضاً: تَرَى الظَّالِمِينَ مَشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ^۸؛ و اَيْضاً: إِنَّ الْمَجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ^۹؛ و اَيْضاً: كُلُّ أَمْرٍ إِذَا مَا كَسَبَ رَهِيْنٌ^{۱۰}؛ و اَيْضاً: كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ^{۱۱}؛ و اَيْضاً: وَإِذَا الْجَحِيْمُ سُعِّرَتْ - عَلِمْتَ نَفْسٌ مَا أَحْضَرْتَ^{۱۲}؛ و اَيْضاً: هَلْ تُؤْتَىٰ بِالْكَفَّارِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ^{۱۳}؛ و اَيْضاً: فَلَا أَفْتَحَمَ الْعَقَبَةَ - وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ - فَكُ رَقَبَةً - أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْعَبَةٍ^{۱۴}؛ و اَيْضاً: لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِيْنِ - لَتَرَوُنَّ الْجَحِيْمَ - ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِيْنِ^{۱۵}؛

آیاتی که در این بحث دلالت دارند زیادند و منحصر به آن چه نقل شد نیستند؛ و چون دلالت آیات نقل شده، و آیاتی که در بحث «پاداش آدمی خود کردار آدمی است» آورده‌ایم، به این بحث تا اندازه‌ای واضح است، برای احتراز از تطویل، از شرح آن‌ها صرف نظر کردیم.

و در خبر است که حضرت رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فرمود: وَهَلْ يُكَبُّ النَّاسَ عَلَىٰ مَنَآخِرِهِمْ فِي النَّارِ إِلَّا حَصَائِدُ السِّنِّهِمْ^{۱۶}؛ و اَيْضاً: لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ يَعْمَلُ فِي صَخْرَةٍ صَمَاءَ لَيْسَ لَهَا بَابٌ وَلَا كُوَّةٌ لَأَخْرَجَ اللهُ عَمَلَهُ لِلنَّاسِ كَاتِبًا مَا كَانَ^{۱۷}؛ و

^۱ ابراهیم (۱۴) / آیه ۴۶. هر چه توانستند مکر کردند مکرشان در نزد خداوند است.

^۲ نحل (۱۶) / آیه ۳۴. اعمال بدشان به آنان رسید و بر آنان آن چه که استهزاء می‌کردند فرود آمد و پیرامونشان را فرا گرفت.

^۳ نحل (۱۶) / آیه ۲۵. تا بارهای گناهان خود را تماماً و قدری از گناهان کسانی را که بدون علم، گمراه‌شان ساختند، در روز قیامت بردارند. آگاه باشید باری که آنان بر می‌دارند بار بسیار بدی است.

^۴ فاطر (۳۵) / آیه ۱۸. بر نمی‌دارد بردارنده‌ای بار گناه دیگری را، اگر گران باری کسی را به سوی بار خود بخواند چیزی از آن برداشته نمی‌شود.

^۵ عنکبوت (۲۹) / آیه ۵۵. روزی عذاب از بالای سرشان و از زیر پاهایشان آنان را در میان می‌گیرد و می‌گوید بچشید آن چه را که می‌کردید.

^۶ زمر (۳۹) / آیه ۴۸. بدهای آن چه که استهزایش می‌کردند به آنان فرود آمد و تمام پیرامونشان را فرا گرفت.

^۷ فصلت (۴۱) / آیه ۲۷. و هر آینه به طور حتم، بدتر از آن چه را که می‌کردند، به آنان کیفر می‌دهیم.

^۸ شوری (۴۲) / آیه ۲۲. می‌بینی که ستمکاران از آن چه کسب کرده‌اند ترسانند، و آن بر آنان واقع شونده است.

^۹ قمر (۵۴) / آیه ۴۷. مسلماً گناهکاران در نوعی گمراهی و در آتش‌هایی می‌باشند.

^{۱۰} طور (۵۲) / آیه ۲۱. هر کسی گروگان کردار خویش است.

^{۱۱} مدثر (۷۴) / آیه ۳۸. هر زنده‌ای در گرو کردار خویش است.

^{۱۲} تکویر (۸۱) / آیه ۱۲ و ۱۴. آن گاه که دوزخ شعله‌ور گردانیده شود، هر کسی می‌داند که چه آماده کرده و با خود آورده است.

^{۱۳} مطفین (۸۳) / آیه ۳۶. آیا آن چه که کافران می‌کردند باز به آنان داده شد؟

^{۱۴} بلد (۹۰) / آیه ۱۱ تا ۱۴. پس نگذشت از گردنه و چه می‌دانی که چیست آن گردنه؟! آن گردنه آزاد کردن بنده یا خوراک دادن در روز گرسنگی است.

^{۱۵} تکویر (۱۰۲) / آیه ۵ تا ۷. اگر بدانید، به دانستن یقینی، البته دوزخ را می‌بینید سپس آن را مسلماً عین یقین می‌بینید.

^{۱۶} ارشاد القلوب، ص ۱۳۷ - نهج الفصاحه، شماره ۲۷۰۷. آیا مردم را جز درو شده‌های زبان‌شان، چیز دیگری به روی بینی در آتش دوزخ می‌اندازد؟

^{۱۷} تفسیر المنار، ج ۱۱، ص ۳۴. اگر یکی از شما در میان سنگ سختی که نه دری دارد و نه سوراخی کاری بکند هر آینه خدا آن را برای مردم بیرون می‌آورد.

هر چه می‌خواهد باشد.

ايضاً: الَّذِي يَشْرَبُ فِي آيَةِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ إِنَّمَا يُجْرَجُ فِي جَوْفِهِ نَارِ جَهَنَّمَ؛^١ السُّكْرُ جَمْرُ النَّارِ؛^٢ و ايضاً: مَنْ نَظَرَ إِلَى كِتَابِ أَخِيهِ بغيرِ اذْنِهِ فَكَأَنَّمَا يَنْظُرُ فِي النَّارِ؛^٣ و ايضاً: مَا مِنْ صَلَوةٍ يَحْضُرُ وَقْتُهَا إِلَّا نَادَى مَلَكٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْ النَّاسِ، قَوْمُوا إِلَى نيرانِكُمْ الَّتِي أَوْ قَدْتُمُوهَا عَلَى ظُهُورِكُمْ فَاطْفِنُوهَا بِصَلُوتِكُمْ؛^٤ و ايضاً: مَنْ عَلَّقَ سَوْطاً بَيْنَ يَدَيْ سُلْطَانٍ جَائِرٍ جُعِلَ ذَلِكَ السَّوْطُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُعْبَانُ مِنْ نَارٍ طَوَّلُهُ سَبْعُونَ ذِرَاعاً يُسَلِّطُهُ اللَّهُ عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ.^٥

و از حضرت اميرالمؤمنين - عليه السلام - روايت شده كه فرموده: مَسْكِينُ ابْنِ آدَمَ، مَكْتُومُ الْأَجَلِ، مَكُونُ الْعِلَلِ، مَحْفُوظُ الْعَمَلِ؛^٦ و ايضاً: اجْتَنِبِ الْغَيْبَةَ فَإِنَّهَا إِدَامُ كِلَابِ أَهْلِ النَّارِ؛^٧ و ايضاً: اللَّهُ اللَّهُ فِي آجَلٍ وَخَامَةِ الظُّلْمِ؛^٨ و ايضاً: أَذْكَرُوا انْقِطَاعَ اللَّذَاتِ وَ بَقَاءَ التَّبِعَاتِ.^٩

و از حضرت امام حسن - عليه السلام - روايت شده كه فرمود: إِنَّ الْمُتَنَحِّمَ فِي الْمَسْجِدِ يَجِدُ بِهَا خِزْيًا فِي وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛^{١٠} و ايضاً: لِيَعْلَمَ الَّذِي يَتَنَحَّمُ فِي الْقِبْلَةِ إِنَّهُ يُبْعَثُ وَ هِيَ فِي وَجْهِهِ.^{١١}

و از حضرت امام صادق - عليه السلام - روايت شده كه فرمود: مَنْ سَأَلَ النَّاسَ وَ عِنْدَهُ قُوَّةٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ يَلْقَاهُ وَ لَيْسَ فِي وَجْهِهِ لَحْمٌ؛^{١٢} و ايضاً: إِنَّ ذَلِكَ اللِّسَانَ فِيمَا يَكْرَهُهُ اللَّهُ وَ مَا نَهَى عَنْهُ مِرَادَةٌ لِلْعَبْدِ عِنْدَ اللَّهِ وَ مَقْتٌ مِنَ اللَّهِ وَ صَمَمٌ وَ عَمَى وَ بُكْمٌ يورثُهُ اللَّهُ أَيَّاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛^{١٣} و ايضاً: إِنَّ الْخَطِيئَةَ مَوْعِدُ أَهْلِ النَّارِ؛^{١٤} و از حضرت امام رضا - عليه السلام - روايت شده: الْبُخْلُ شَجْرَةٌ فِي النَّارِ مَنْ تَعَلَّقَ بِبَعْضِنِ مِنْ اغْصَانِهَا أَدَّتْهُ إِلَى النَّارِ.^{١٥}

و از سنائی نقل شده:

گر از دوزخ همی ترسی به مال کس مشو غره

١. اربعين شيخ بهاء الدين، ص ٢٥٧، س ١٤ - خلاف، ج ١، ص ٣٠٧، س ١٢ - سفينة البحار، ج ١، ص ٥٠، س ١٩ - نهج الفصاحة با اندک تفاوت شماره ٨١٠. کسی كه در ظرف طلا يا نقره می آشامد همانا به اندرون خود آتش دوزخ را می ریزد.
٢. درج گهر، شماره ٣١٠. مستی اخگر دوزخ است.
٣. درج گهر، شماره ٦١٩ و در لطائف الطوائف، ص ١٤٠ چنین دارد: حدیثی به من رسیده كه: هر كه در مكثوب برادر مؤمن نگرَد، بی اذن او بر آتش دوزخ مطلع گردد.
٤. روضة الواعظین، ص ٢٦٩. نمازی نیست كه وقتش برسد، مگر این كه فرشته ای از پیش روی مردم، فریاد بر می آورد: برخیزید به سوی آتش هایتان كه در پشت خود شعله ور کرده اید و آنها را با نمازهای خود خاموش سازید.
٥. ارشاد القلوب، ص ٢٦٣. هر كس در پیش روی سلطان ستمگری تازیانه ای بیاویزد این تازیانه در روز قیامت، ازدهایی از آتش می شود كه طولش هفتاد ذراع باشد، خداوند این ازدها را در روز قیامت در میان آتش دوزخ، بر وی مسلط می كند.
٦. نهج البلاغه، ج ٣، ص ٢٥٣، حكمت ٤١٩. بیچاره پسر آدم، مدت زندگیش بر وی پنهان است، مرض هایش پوشیده و ناپیداست و عملش نگاه داشته می شود.
٧. روضة الواعظین، ص ٣٨٢. بپرهیز از غیبت، چون كه غیبت خورش سگ های اهل جهنم است.
٨. نهج البلاغه، ج ٣، ص ١٧٣، س ٤. بپرهیزد از خدا درباره عاقبت وخیم ظلم.
٩. نهج البلاغه، ج ٣، ص ٢٥٧، حكمت ٤٣٣. یاد كنید تمام شدن لذت ها و باقی ماندن گناهان را.
١٠. ارشاد القلوب، ص ١٠٠. کسی كه در مسجد اخلاط سینه می اندازد، بدون شك عیبی با همین اخلاط در صورت خود در روز قیامت خواهد داشت.
١١. ارشاد القلوب، ص ١٠٠. کسی كه در قبله (یا به سوی قبله) اخلاط سینه می اندازد، باید بداند كه او در حالی مبعوث می شود كه آن اخلاط در روی او است.
١٢. سفينة البحار، ج ١، ص ٥٨٤، س ٢٢. هر كس گدایی كند با این كه خوراك سه روز نزد او باشد، خدا را در روز دیدار در حالی ملاقات می كند كه در صورت او گوشتی نبوده باشد.
١٣. كافی، ج ٨، ص ٣. تیز زبانی بنده، در آن چه كه خدا را خوش آیند نیست، و در آن چه كه از آن نهی فرموده، پستی و سفلكی او در نزد خداست و خشمی است از جانب خدا و نوعی كز شدن و كور شدن و لال شدن است كه خداوند در روز قیامت به او ارث می دهد.
١٤. كافی، ج ٢، ص ٤٩٨، س ٣. حقیقت این است كه وعده گاه دوزخیان، همان گناهان خودشان است.
١٥. سفينة البحار، ج ١، ص ٦٠٧، س ١٦. بخل درختی است در جهنم، هر كس به شاخی از شاخه های آن چنگ زند او را به آتش می رساند.

که این جا صورتش گنج است و آن جا شکلش اژدرها

و شاعری آذربایجانی به زبان ترکی چنین سروده:

اونلار که یانلار اودی بوردان آپارالار

واعظ منی آلتما جهنمه اود اولماز

پس از آن که سال‌های متمادی گذشت که اصل بقای اعمال را از محالات دانستند اینک الحمدلله با دلالت اخبار و آیات نقل شده، تجسم عمل یکی از بدیهیات می‌گردد.

دنیا کشت زار آخرت است

از آیات کریمه و احادیث شریفه به طور واضح چنین به دست می‌آید که: اعمال انسان، قسمتی از موجودات طبیعی می‌باشد؛ و به طوری که نبات و حیوان نمو دارد، می‌روید و بزرگ می‌شود؛ و هم چنان که تخم را می‌کارند و مدتی در زیر زمین پنهان می‌ماند و بعداً پس از آن که مدت نام برده شده اختفا، به پایان می‌رسد، سر از زمین به در می‌آورد و نمو می‌کند؛ اعمال آدمیان نیز مانند تخم‌ها مدتی در میان موجودات دنیا در حالت نهان باقی می‌مانند و آنگاه که روز موعود فرا رسید، بروز یافته و آشکار می‌شوند، و در شکل نعمت‌های بهشتی و یا شکنجه‌های جهنمی نمایان می‌گردند.

خداوند متعال می‌فرماید: مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ^۱ و ایضاً: نَسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأَثُوا حَرْثَكُمْ أُنَى شَيْئُمْ وَ قَدِّمُوا لِنَفْسِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ.^۲

از کریمه فوق، چنین استفاده می‌شود که زنان شما کشتی برای شما هستند، کشت آخرت می‌باشند، کشتی که در آن فرزند می‌کارید؛ پس ازدواج کنید و به کشت خود هر وقت خواستید بروید و برای فردای خود، فردای قیامت، با فرزند کاشتن، پیش داشتی بکنید؛ و بپرهیزید از این که نظر دیگری جز نظر کشت فرزند، در آنان داشته باشید؛ و بدانید که شما نمی‌توانید به قیامت نروید و قدرت ندارید که از ملاقات خداوند امتناع نمائید و از پیش‌گاه با عظمت خداوند عالم پنهان بمانید؛ پس از خدا بترسید و در زنان فقط نظر فرزند کشتن داشته باشید.

و از رسول اکرم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - روایت شده: الدُّنْيَا مَرَعَةٌ الْآخِرَةُ^۳؛ و ایضاً: وقتی که به آسمان برده شدم، ابراهیم - عَلَيْهِ السَّلَام - به نزد من آمد و گفت: امت خود را امر کن که از کشت بهشت، زیاد بکارند چون که زمینش با وسعت و خاکش نیک است؛ گفتم: کشت بهشت چیست؟ فرمود: لَاحَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ^۴؛ و ایضاً: أَرَبِيَ الرِّبَا الْكُذِبُ^۵.

و از امیر المؤمنین - عَلَيْهِ السَّلَام - روایت شده که فرمود: الْعَمَلُ الصَّالِحُ حَرْثُ الْآخِرَةِ^۶؛ و ایضاً: إِنْ دُعِيَ إِلَى حَرْثِ الْآخِرَةِ كَسَلٍ^۱؛ و ایضاً: كَمَا تُدَانُ وَ كَمَا تَزْرَعُ تَحْصُدُ^۲؛ و ایضاً: اعْلَمَنَّ لِكُلِّ عَمَلٍ نَبَاتًا وَ كُلُّ نَبَاتٍ لَاغِيٌّ بِهِ عَنِ الْمَاءِ، وَ الْمِيَاهُ مُخْتَلِفَةٌ

۱. شوری (۴۲) / آیه ۲۰. هر کس کشت آخرت را خواستار باشد، افزایش می‌دهیم به کشتش؛ و هر کس کشت دنیا را بخواهد، از آن می‌دهیمش، ولی در آخرت بهره‌ای برایش نخواهد بود.

۲. بقره (۲) / آیه ۲۲۳. زنان شما کشت شما هستند. پس هر وقت که می‌خواهید به کشت خود بروید و برای خود پیش داشتی کنید و خود را از مخالفت خداوند نگاه دارید و بدانید که شماها به طور حتم خدا را ملاقات خواهید کرد.

۳. مجموعه ورام، ص ۱۸۳. دنیا کشتزار آخرت است.

۴. متن این حدیث را در بحث «حسنات دنیوی، نعمت‌های بهشتی می‌گردند» نقل کرده‌ایم.

۵. من لایحضره الفقیه، ص ۵۷۹، س ۲۲. به راستی که رباترین ربا دروغ است. یعنی دروغ از همه گناهان بیشتر بزرگ می‌شود و زیادتر می‌روید.

۶. نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۶، س آخر. عمل صالح، کشت آخرت است.

فَمَا طَابَ سَقِيهِ طَابَ غَرْسُهُ وَ حَلَّتْ ثَمَرَتُهُ وَ مَا حَبَّتْ غَرْسُهُ وَ أَمَرَتْ ثَمَرَتُهُ؛^۳ و ايضاً به میثم تمار - رحمه الله تعالى - چنین فرموده:^۴

وَ فِي الصَّدْرِ، لُبَانَاتٌ إِذَا ضَاقَ لَهَا صَدْرِي
كَتَّتْ الْأَرْضَ بِالْكَفِّ وَ أَبَدَيْتْ لَهَا سِرِّي
فَمَهْمَا تُنْبِتُ الْأَرْضُ فَذَلِكَ النَّبْتُ مِنَ بَدْرِي

و ايضاً: که به فاطمه زهرا - سلام الله عليها - چنین فرموده:^۵

فَاطِمَ يَا بِنْتَ النَّبِيِّ أَحْمَدِ
مَنْ يُطْعِمُ الْيَوْمَ يَجِدُهُ فِي غَدِ
مَا يَزْرَعُ الزَّارِعُ سَوْفَ يَحْصُدُ
فَاطِمِي مِنْ غَيْرِ مَنْ أَنْكَدُ
حَتَّى تُجَازِي بِالَّذِي لَا يَنْفِدُ

و ايضاً: از آن حضرت روایت شده که فرموده: **أَلَا إِنَّ كُلَّ حَارِثٍ مُبْتَلَى فِي حَرِثِهِ وَ عَاقِبَةِ عَمَلِهِ غَيْرَ حَرِثَةِ الْقُرْآنِ، فَكُونُوا مِنْ حَرِثَتِهِ؛** و از حضرت امام صادق - علیه السلام - روایت شده: **لِكُلِّ زَارِعٍ مَا زَرَعَ.**^۶

اگر دنیا و آخرت را جهان واحد ممتدی در نظر بگیریم و آن را به زندگی کنونی تشبیه نماییم، خواهیم دید که آن جهان بزرگ هم مانند این جهان کوچک، دارای چهار فصل است: نخست همین زندگی ناپایدار کنونی است که به جای فصل پائیز است، زیرا که وقت شخم کردن و بذر افشاندن و آبیاری کردن، با انجام دادن اعمال است؛ قسمت دوم که عالم برزخ است و انسان‌ها با کفن‌های سفید خود به خواب سنگین مرگ فرو می‌روند، به جای فصل زمستان جهان بزرگ و فصل برف آن است؛ قسمت سوم که موقع بعث و زنده شدن و سر از خاک به در آوردن است، بهار آن است که افراد انسان با اعمال خود، مانند گل‌های رنگارنگ و یا خارهای خوفناک، از قبرها بیرون می‌آیند؛ و قسمت آخر هم که مردم، اعمال خویش را دریافت می‌دارند و با آن‌ها زندگی نوینی را آغاز می‌کنند، یا در فردوس برین و یا در جهنم سوزان، به منزله تابستان می‌باشد.

در فصل زمستان که همه جا را برف فرا گرفته و هوا را سرما سر تا سر تصرف می‌کند، اگر کسانی باشند که از وضع این جهان بی‌خبر باشند، این بی‌خبران، در کنار آتش نشسته و به وضع برزگران متأسف می‌شوند، و بذر افشانی و آبیاری آنان که با زحمت‌ها و خستگی‌های فراوان در پائیز انجام داده بودند، اینان را به تعجب در می‌آورد، و به عقل آنان می‌خندند که چرا دارایی و خوراکی خود را در بیابان‌ها افشانند؟! هنگامی که هنوز آنان دهان از ایراد نبسته‌اند نوروز

^۱ نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴۷، س آخر. اگر به کشت آخرت خوانده شود کسل می‌گردد.

^۲ نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۶، س ۵. هر طور رفتار کنی همان طور رفتار می‌شوی و آن گونه که می‌کاری می‌دروی.

^۳ نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۹. بدان که برای هر عملی روئیدنی هست و هر روئیده نیاز به آب دارد و آب‌ها گوناگون هستند پس آن چه که آبیاریش پاک باشد کشتش پاک و میوه‌اش شیرین می‌گردد و آنچه که آبیاریش پلید باشد کشتش پلید و میوه‌اش تلخ می‌گردد.

^۴ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۵۷. در سینه رازهایی هست، وقتی که دلم برای آنها تنگ می‌شود با کف دست زمین را می‌کاوم و رازم را به زمین فاش می‌کنم و اگر وقتی زمین چیزی رویند، آن روئیده از کشته من است.

^۵ تفسیر برهان، ج ۴، ص ۴۱۳ - تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱۰، ص ۱۹۰ - امالی صدوق، ص ۱۵۶. فاطمه، ای دختر پیغمبر «احمد» دختر پیغمبری که بزرگوار است و از جانب خدا تقویت شده، هر کس امروز اطعام نماید فردا آن را باز می‌یابد در نزد خداوند بزرگ یکتا و بی‌همتا؛ بزرگر هر چه می‌کارد بعداً همان را می‌دروود؛ پس اطعام کن بدون این که منت نهی و کم خیر گردی، تا پاداش یابی آنچه را که هرگز کاهش نمی‌پذیرد.

^۶ نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۱۱. بدانید که هر بزرگری درباره کشت و عاقبت کار خود مبتلا خواهد بود، جز بزرگران قرآن؛ پس، از کارندگان قرآن شوید.

^۷ کافی، ج ۲، ص ۴۵۸، س ۷، برای هر کارنده‌ای همان است که کاشته است.

فرا رسیده مژده وصول بهار را می‌دهد، بذره‌های افشاندۀ شده سر از خاک به در می‌آورند و برانگیخته شده و زنده می‌گردند، سر سبز و خرم و شاداب؛ آن وقت است که بی‌خبران، متوجه حقیقت عالم شده و از این که برای خود، کاری نکرده و تخمی نیفشانده‌اند، انگشت حسرت به دندان می‌گزند.

کسانی که از وضع جهان، بی‌اطلاع، و از عاقبت زندگی و پایان امر عالم بی‌خبرند، بدون این که اندیشه‌ای در این باره بکنند، به مردم دانا و بینا و دانشمندان عاقبت‌نگر و آخر بین، ایرادها می‌گیرند، و برای خود هیچ کاری نکرده و تخم نیکی نمی‌کارند و روزی به بیچارگی و ناتوانی خود، پی خواهند برد که بهار قیامت و موقع زنده شدن انسان‌ها و روئیدن اعمال نیک و بد فرا رسیده و کار از کار گذشته باشد.

بلی همان طور که تخم‌های پراکنده شده در زمین‌ها، با این که می‌پوسند باز می‌رویند همین طور اعمال صادر شده از انسان‌ها هم، با این که در اطراف و اکناف این جهان وسیع افشاندۀ می‌شوند، از بین نمی‌روند و در فصل بهار اعمال، می‌رویند.

توشه آخرت عمل است

آیات کریمه و احادیث شریفه با لسان‌های متفاوت و بیان‌های گوناگون، بقا و تطوّر و تجسم اعمال را تعلیم می‌فرمایند؛ مثلاً چنین می‌فهمانند که: آدمی چنان که در این زندگی، ذخیره لازم دارد، برای زندگی آینده خود نیز، ناچار بایستی توشه‌ای تهیه ببیند، و این زاد حتماً باید از این زندگی برده شود؛ این توشه برای هر کسی، فقط از اعمال خود او فراهم می‌شود، و همین اعمال هستند که از انسان باقی می‌مانند و برای او لوازم زندگی اخروی می‌شوند.

چیزی که مهم است این است که: بعضی از آیات و احادیث، چنین دلالت می‌کنند که تمامی دارایی هر کسی در آخرت، همین است که از دنیا با خود می‌برد، و انسان در آخرت، جز مقداری از اجزای این جهان، چیز دیگری نخواهد داشت و آدمی پس از آن که در بهشت و یا در دوزخ مستقر می‌گردد، و ارث زمین شمرده می‌شود.

خداوند متعال فرموده:

تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى؛^۱ و ايضاً: قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ - الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ - وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ - وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ - وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ - إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ - فَمَنْ ابْتغى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ - وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ - وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ - أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ - الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ؛^۲

یعنی مؤمنان، بهشت را از دنیا ارث می‌برند و آن گاه که مبعوث شدند دارای فردوسی می‌شوند که از جهان کنونی ارث می‌برند.

^۱ بقره (۲) / آیه ۱۹۷، توشه بردارید و بهترین توشه نگه داشتن خود از گناهان است.

^۲ مؤمنون (۲۳) / آیه ۱ تا ۱۱، باور کنید که مؤمنان رستگار شدند، آنان که در نمازشان فروتن‌اند، آنان که از بیهوده روی بر می‌تابند، و آنان که زکات را به جا می‌آورند، و آنان که فرج خود را نگاه می‌دارند مگر از ازواج و کنیزان مملوک که ملامتی ندارند، پس هر کس بیشتر بطلبد مسلماً از متجاوزین است، و آنان که امانت‌ها و پیمان‌شان را رعایت می‌کنند، و آنان که به نمازهای خود محافظت می‌کنند، اینانند ارث برندگان که ارث می‌برند بهشت را، آنان در آنجا الی الابد می‌مانند.

انسان، از اجزاء جهان بر بدن خویش، اخذ می‌کند و با خوردن و نوشیدن و نفس کشیدن و غیر این‌ها، اجزاء دنیا را جزء بدن خود می‌گرداند و سپس آن‌ها را مبدل به نیروهای گوناگون اعمال کرده و در اشکال مختلف، از بدن خود بیرون می‌ریزد؛ و این اعمال صادر شده باقی می‌مانند و در زندگی اخروی در شکل نعمت‌های فردوسی نمایان می‌شوند؛ بنابراین، نعمت‌های بهشت، همین اجزاء مادی جهان کنونی هستند، یعنی از آن‌ها ساخته می‌شوند.

انسان، اجزاء جهان را در شکل خوراک و مشروب و هوا و نور و غیر این‌ها اخذ می‌کند و آن‌ها را در صورت ایمان و نماز و خشوع و پرهیز از لغو و زکات دادن و تزکیه خویش و کف نفس از شهوترانی و حفظ و ادای امانت و وفای به عهد و محافظت به نمازها خرج می‌کند؛ این است معنای ارث بردن بهشت از دنیا؛ و واقع این است که: کسی که اعمال یاد شده را کسب می‌کند، در حقیقت نعمت‌های بهشت را کسب می‌کند و آن‌گاه که این جهان از تحت قدرت او با مرگ بیرون می‌رود، در عوض، نعمت‌هایی ابدی به او ارث می‌گذارد؛ جهان، نسبت به افراد انسان به منزله مادر است، و هم چنان که مادر، از دست فرزند خود، با مرگ می‌رود، در عوض، اموالی را برای او ارث می‌گذارد، جهان هم هر وقت از دست فرزند مؤمن خود می‌رود، نعمت بهشت را به او ارث می‌گذارد؛ و البته این مؤمن است که نعمت را از جهان ارث می‌برد: اولثک یرثون الفردوس.

با توجه به حقیقت فوق، آیات دیگری نیز روشن می‌گردد؛ می‌فرماید: **أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ**^۱

می‌دانیم که ارث بردن زمین و تملک آن در این زندگی که داریم، اختصاصی به مردان صالح ندارند، بلکه هر دسته از نیکوکاران و بدکاران، متناوباً و متعاقباً آن را از یک دیگر ارث می‌برند و نیز می‌دانیم که: عاقبه الامر هم این ملک ناپایدار برای کسی باقی نخواهد ماند، و خود خداوند متعال، وارث زمین و آن چه در آن است خواهد بود چنان که فرموده: **إِنَّا نَحْنُ نُرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ**^۲.

فعلیهذا چنین به دست می‌آید که: مراد از این ارث بردن زمین، ارث بردن آن در دنیا نیست، بلکه مقصود ارث بردن زمین، در آخرت است.

کسانی که از زمین و اجزاء آن بر خویشان جلب و سپس آن‌ها را در راه انجام دادن اعمال باقیه صالحه خرج کرده‌اند، الی الابد دارای اجزاء زمین خواهند بود یعنی همیشه دارای اعمال نیک خود خواهند بود، اعمال نیک خود را در شکل نعمت‌های بهشتی پیوسته خواهند داشت؛ این نشأه مانند مادری که می‌میرد و اولاد خود را از آغوش گرمش محروم می‌سازد، می‌میرد و ویران می‌شود ولی اولاد صالح خود را دست خالی نمی‌گذارد، و مقداری از اجزاء زمینی را که برای خودشان از دنیا گرفته بودند در شکل نعمت‌های بهشتی به آنان ارث می‌دهد.

و اما این که قرآن کریم کافران و بدکاران را وارث نخوانده است با این که آنان هم شکنجه‌های دوزخ را از زمین و از زندگی دنیوی (با بیانی که گفته شد) به آخرت ارث می‌برند، به این جهت است که آنان این گونه ارث را نمی‌خواهند ببرند و نمی‌برند، و این خود ارث ناگوار است که دست از آنان بر نمی‌دارد، و پیداست ارثی که برندگان آن از آن بیزار و گریزان باشند، ارث خوانده نمی‌شود.

۱. انبیاء (۲۱) / آیه ۱۰۵. مسلماً زمین را بندگان صالح من ارث می‌برند.

۲. مریم (۱۹) / آیه ۴۰. مائیم که ارث می‌بریم زمین را و آن چه را که بر زمین هست و به سوی ما برگردانیده می‌شود.

اگر ما در میان وارثان زمین، در میان کسانی که زمین و اجزاء ارضی را در شکل اعمال نیک، ارث می‌برند و زمین را در صورت بهشت و نعمت‌های آن دارا می‌شوند بگردیم و تمام مردم اعصار و قرون مختلف را از مدّ نظر بگذرانیم، مسلماً خواهیم دید که پر بهره‌ترین افراد بشری از زندگی دنیوی و از زمین و اجزاء آن، همانا مردم آخر الزمان و پیروان آخرین امام از جانشینان حضرت رسول الله - صلی الله علیه و علیه - خواهند بود؛ برای این که در آن زمان بنا به روایات کثیره، همه و یا نزدیک به همه مردم روی زمین مؤمن خواهند بود، واحدی از کافرین و فاجرین در ظاهر نخواهد ماند؛ در آن زمان عدالت محضه و دادگری خالص، در جای ستمگری و بی‌دادگری خواهد نشست و قوانین حقه الهی (در عوض قوانین ناقصه‌ای که از افکار فراموش کار و خطا پیشه بشری تراوش می‌کند) حکمران و در جریان خواهد بود؛ در آن زمان همه افراد بشر، یک امت گردیده و در زیر پرچم یک شریعت مجتمع می‌شوند، و سراسر روی زمین، یک کشور وسیع پهناور می‌گردد.

مطالب مذکوره، در روایات متواتره (به طرق عامه و خاصه)^۱ وارد شده است؛ یک حدیث که مسلم عندالکل است در این جا می‌آوریم، رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرموده: «لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ رَجُلًا صَالِحًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا قَدْ مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا»^۲.

بنابر آن چه بیان گردید، مصادیق واضحه «عِبَادِي الصَّالِحُونَ»، مردم زمان حضرت مهدی - صلوات الله و سلامه علیه - می‌باشند چنان که از حضرت باقر - علیه السلام - هم روایت شده که: درباره «عِبَادِي الصَّالِحُونَ» فرموده: هُمْ أَصْحَابُ الْمَهْدِيِّ - علیه السلام - فِي آخِرِ الزَّمَانِ.^۳

یک آیه ذیل، دو آیه فوق را شرح می‌کند و مضمون هر دو را در ضمن خود می‌گیرد: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُ مِنْ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ؛^۴ جمله «أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ» معنای «إِنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» را می‌فهماند؛ و جمله «نَتَّبِعُ مِنْ الْجَنَّةِ» معنای «يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ» را می‌رساند؛ و این دو کریمه را بدین طریق شرح و تفسیر می‌کند که: «نَتَّبِعُ مِنْ الْجَنَّةِ» را به دنبال «أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ» بیان داشته و می‌فهماند که مراد از زمینی که به ارث به آنان می‌رسد همان جنت است که در آن جای می‌گیرند؛ و هم چنین بهشتی که در آن جای می‌گیرند، همان زمین است که آن را ارث می‌برند؛ و بهترین شاهد بر صحت این شرح، این است که جمله «نَتَّبِعُ مِنْ الْجَنَّةِ» بدل است از جمله «أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ» و برای توضیح آن است، زیرا که در صورت اکتفاء به هر کدام از دو جمله نام برده، مطلب تمام در می‌آید.

پس از این آیه هم این استفاده را می‌بریم که: خداوند متعال، استفاده‌های مشروع و تصرف‌های حلال انسان را از زمین و از اجزاء ارضی که در شکل اعمال صالحه وقوع می‌یابند، برای او توشه آخرت و بهشت و نعمت‌های بهشتی قرار می‌دهد و پس از ویرانی دنیا، آن‌ها را به او در شکل بهشت، ارث می‌دهد.

^۱ رجوع شود به دو کتاب مستطاب «المهدی» و «منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر».

^۲ مجمع البیان، ج ۷، ص ۶۷، س ۱ - روضة الواعظین، ص ۲۲۴، س ۱۸ - صواعق محرقة ابن حجر، ص ۹۷، س ۱۹. لفظ حدیث مطابق مجمع البیان نقل شد، اگر فرضاً از دنیا بیشتر از یک روز نماند، هر آینه خداوند آن روز را طول می‌دهد تا مرد صالحی را که از اهل بیت من است، برانگیزاند؛ او زمین را پر از عدل و داد می‌کند، چنان که با ظلم و جور پر شده است.

^۳ مجمع البیان، ج ۷، ص ۶۶، س آخر. آنان یاران مهدی - علیه السلام - می‌باشند در آخر الزمان.

^۴ زمر (۳۹) / آیه ۷۴. حمد برای آن خداوندی است که وعده‌اش را به ما راست گردانید و زمین را به ما ارث داد، جای می‌گیریم از بهشت، هر کجا را که

از بعضی از آیات فهمیده می‌شود که: استخراج و استنباط کننده چشمه‌ها در بهشت همانا خود نیکوکاران می‌باشند، که بایستی با اعمال نیک خود، برای خودشان چشمه استخراج نمایند! می‌فرماید: عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عَبْدُ اللَّهِ يُفَجِّرُوهَا تَفْجِيرًا^۱ تفجیراً مفعول مطلق و برای بیان نوع تفجیر است، و با تکثیر خود چنین می‌فهماند که بر آوردن و استخراج چشمه نام برده، از نوع چشمه در آوردن و قنات کردن و امثال آن‌ها که در این زندگی معروف است، نیست؛ و برای افراد بشر عجلتاً پنهان و در نزد آنان عملی ناشناس و نکره است.

طریق این تفجیر و چشمه در آوردن در بهشت، همانا وفای به نذر و اطعام بر مساکین و یتیمان و اسیران است، انجام دادن اعمال نیک است؛^۲ و بدیهی است که این نوع استنباط چشمه، در جهان کنونی شناخته نشده است و شناخته نخواهد شد، و تا روز بعث مجهول و نکره باقی خواهد ماند.

ناگفته نماند که صحت استدلال فوق، موقوف به این است که «یفجرون» به معنی حال باشد نه استقبال، و می‌دانیم که این امر هیچ مانعی ندارد؛ و اگر شکی باقی باشد با نظر در کریمه ذیل برطرف می‌شود:

در قرآن کریم می‌فرماید: يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآيَاتِهِ مِنْ فَضَّةٍ وَأَنْوَابٍ كَأَنَّ الْفَوَارِيرَ - فَوَارِيرًا مِنْ فِضَّةٍ قَدَرُوهَا تَقْدِيرًا^۳ این کریمه مبارکه تصریح می‌کند که: اندازه گیرنده جام‌ها و تنگ‌های بهشتی، خود نیکوکاران هستند، و این اندازه‌گیری مسلماً با قدر و اندازه اعمال صالح که به جا می‌آورند بستگی دارد: هر کس زیاد نیکی کند، جام و تنگ او بزرگ‌تر و گواراتر و دائمی‌تر خواهد بود. و «تقدیراً» هم عیناً فائده «تفجیراً» را که در کریمه فوق هست، می‌رساند. و چون «قدروا» به صیغه ماضی بیان شده فلذا دلالت این کریمه بر بحث حاضر (بر این که: نیکوکاران با اعمال صالحی که انجام می‌دهند، برای خودشان در بهشت، نعمت‌های جاودانی مهیا می‌کنند، و توشه‌هایی ذخیره می‌نمایند) آشکارتر و بی‌شائبه‌تر می‌باشد و معنای «یفجرون» را هم که در آیه فوق هست واضح‌تر می‌گرداند، یعنی: نیکوکاران، هم اکنون و در همین زندگی، چشمه‌های بهشتی را تفجیر می‌کنند و در می‌آورند.

و در خبر است که: جبرئیل - علیه السلام - به حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - گفت: اعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُلَاقِيهِ^۴ و ایضاً که: حضرت پیغمبر فرمود: در عارض بهشت، دیدم که نوشته شده: مَا قَدَّمْنَا وَجَدْنَا^۵ و ایضاً که فرمود: قَدْ نَزَلَ جِبْرَائِيلُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - إِلَيَّ وَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ رَبُّكَ يَقْرُوكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ كُلُّ سَاعَةٍ تَذَكَّرُنِي فِيهَا فَهِيَ لَكَ عِنْدِي مُدْخَرَةٌ وَكُلُّ سَاعَةٍ لَا تَذَكَّرُنِي فِيهَا فَهِيَ مِنْكَ ضَايِعَةٌ^۶

^۱ انسان (۷۶) / آیه ۶. چشمه‌ای را که بندگان خدا از آن می‌آشامند در می‌آورند آن را در آوردنی.

^۲ رجوع شود به سوره مبارکه انسان (۷۶)، از آیه ۵ تا ۸.

^۳ انسان (۷۶) / آیه ۱۵ و ۱۶. در پیرامون آنان جام‌هایی از نقره ناشناخته گردش داده می‌شود، و تنگ‌هایی شیشه‌ای، شیشه‌هایی از نقره ناشناس که خود آنان اندازه آنان را تعیین کرده‌اند، چنان تعیین کردنی که آشنایی به آن ندرید (و بر شما در این زندگی مجهول است).

^۴ من لایحضره الفقیه، ص ۵۷۹، س ۲۲ - روضة الواعظین، ص ۲۷۱ - وافی، ج ۲، کتاب الصلوة، ص ۲۱، س ۳۱ و ۳۲. بکن آن چه می‌خواهی، چون که همان را دیدار خواهی نمود.

^۵ روضة الواعظین، ص ۴۰۸، هر چه را که پیش فرستادیم باز یافتیم.

^۶ ارشاد القلوب، ص ۵۹. جبرئیل - علیه السلام - به نزد من فرود آمد و به من گفت: ای محمد پروردگارت به تو سلام می‌خواند و می‌فرماید هر ساعتی که مرا در آن یاد می‌کنی، آن ساعت در نزد من برای ذخیره می‌ماند و هر ساعتی که مرا در آن یاد نمی‌کنی از تو ضایع می‌گردد.

و از امیر المؤمنین - علیه السلام - مروی است که فرمود: **أَلَا وَانْكُمُ امْرِثُم بِالظَّنِّ وَ دَلَّيْتُمْ عَلَى الزَّادِ وَ إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اتِّبَاعُ الْهَوَى وَ طَوْلُ الْأَمَلِ فَتَزَوَّدُوا فِي الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا مَا تَحْرُزُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَدًا؛^۱ و ايضاً: فَانْقَلِبُوا مِنْهَا بِأَحْسَنِ مَا بِحَضْرَتِكُمْ مِنَ الزَّادِ؛^۲ و ايضاً: مَا أَخَذُوهُ مِنْهَا لِغَيْرِهَا قَدِمُوا عَلَيْهِ وَ أَقَامُوا فِيهِ؛^۳ و ايضاً: مَا قَدَّمْتَ الْيَوْمَ تَقْدِمُ عَلَيْهِ غَدًا فَامْهَدْ لِقَدَمِكَ وَ قَدِّمْ لِيَوْمِكَ؛^۴ و ايضاً: تَزَوَّدُوا فِي أَيَّامِ الْفِنَاءِ لِأَيَّامِ الْبَقَاءِ قَدْ دَلَّيْتُمْ عَلَى الزَّادِ وَ امْرِثُم بِالظَّنِّ؛^۵ و ايضاً: خُذْ مَا يَبْقَى لَكَ مِمَّا لَا تَبْقَى لَهُ؛^۶ و ايضاً: إِنَّمَا الْمَرْءُ مَجْزِيٌّ بِمَا أَسْلَفَ وَ قَادِمٌ عَلَى مَا قَدَّمَ؛^۷ و ايضاً: بِئْسَ الزَّادُ إِلَى الْمَعَادِ الْعُدْوَانُ عَلَى الْعِبَادِ.^۸**

و از امام صادق - علیه السلام - روایت شده که: **قَالَ فِي رَجُلٍ يُؤَخِّرُ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا قَالَ يَأْتِي هَذَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ مَوْتورًا أَهْلُهُ وَ مَالُهُ؛ الْمَوْتورُ هُوَ مَنْ لَا أَهْلَ وَ لَا مَالَ لَهُ فِي الْجَنَّةِ.^۹**

درجات اخروی از اعمال دنیوی ساخته می‌شود

عالم آخرت دارای درجات بسیاری است، خداوند متعال فرموده: **تُرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ؛^{۱۰} و حتی کثرت درجات و اختلاف آنها در آخرت، خیلی خیلی بیشتر از درجات دنیا و اختلاف آنهاست. چنان که می‌فرماید: وَ لِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلًا.^{۱۱}**

مقصود ما از عقد این بحث، با کمال تعجب این است که قرآن کریم، با وضوح و صراحت بیان فرموده است که درجات عالم آخرت از اعمال صادر شده از بشر و از عین افعال و کردار افراد انسان، درست می‌شود. و با نیکی‌ها و بدی‌های خودشان ساخته و پرداخته می‌گردد. و این آیات در عین این که شیرین‌ترین بیان برای تصویر بقای اعمال و تجسم آنها هستند، محکم‌ترین برهان نیز برای آن می‌باشند.

می‌فرماید: **وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ؛^{۱۲} طبری مفسر شهیر، در شرح این کریمه فرموده: برای هر عاملی در اطاعت خدا، یا در نافرمانی با او، منزله‌ها و مرتبه‌هایی از کردار خود او هست. خداوند او را به آنها می‌رساند و با آنها ثوابش می‌دهد، اگر خیر باشد خیر و اگر شر باشد شر.^{۱۳} و شیخ طنطاوی هم گفته: برای هر کدام از**

۱. نهج البلاغه، ج ۱، ص ۶۸. بدانید که شما امر شده‌اید به کوچ و توشه را به شما نشان داده‌اند و خوفناک‌ترین چیزی که بر شما می‌ترسم پیروی خواهش نفس و آرزوی دراز است. پس در دنیا از دنیا توشه‌ای بردارید که خود را با آن، فردای قیامت نگاه دارید.

۲. نهج البلاغه، ج ۱، ص ۹۱. پس از دنیا با بهترین توشه‌ای که در امکان دارید، کوچ کنید. و در جلد ۲، ص ۲۰۹ (فانقلبوا، در جای: فارتحلوا).

۳. نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۰۵. و بر آن چه که از دنیا (برای بعد از دنیا) برداشتند، وارد شده، و در آن اقامت گزیدند.

۴. نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۶. هر چه امروز پیش فرستی فردا به همان وارد می‌شوی، پس برای پایت، جایی تهیه کن و برای آن روزت چیزی پیش فرست.

۵. نهج البلاغه، ج ۲، ص ۶۷. در روزهای گذران، برای روزهای جاویدان توشه بباندوزید، شما را به توشه رهبری کرده‌اند و به کوچ کردن امر داده‌اند.

۶. نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۴۳. بگیر آن چه را که برایت می‌ماند از آنچه که برایش نمی‌مانی.

۷. نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۳. همانا انسان، با آن چه که قبلاً انجام داده بود، پاداش و کیفر می‌یابد و بر آن چه که پیش داشته بود وارد می‌شود.

۸. نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۰۲. چه بد توشه‌ای است برای برگشت به آخرت، دشمنی کردن با بندگان خدا.

۹. روضة الواعظین، ص ۲۷۰. س ۴. امام صادق - علیه السلام - درباره کسی که نماز را دانسته به تأخیر می‌انداخت فرمود: این مرد در روز قیامت، در حالی که خانواده و مالش هلاک شده باشد می‌آید. و موتور کسی است که برایش در بهشت، نه خانواده‌ای باشد نه مالی.

۱۰. انعام (۶) / آیه ۸۳. بالا می‌بریم درجه‌های هر کس را که بخواهیم.

۱۱. اسراء (۱۷) / آیه ۲۱. و مسلماً درجات اخروی بزرگ‌تر از درجات دنیوی است و فضیلت‌های آنجا نیز بزرگ‌تر از فضیلت‌های اینجاست.

۱۲. انعام (۶) / آیه ۱۳۲. و از برای هر کسی درجه‌هایی از آن چه که کرده‌اند، هست و پروردگارت از اعمال آنان غافل نیست.

۱۳. جامع البیان، ج ۸، ص ۲۸. نقل به اختصار.

مکلفین، درجه‌ها و مرتبه‌هایی از آن چه که کرده‌اند، از عمل‌های آنان هست. و پروردگارت از آن چه که می‌کنند غافل نیست تا کرداری به او پوشیده ماند.^۱ و بیضاوی هم این مطلب را که مورد تصریح آیه می‌باشد، محتمل شمرده است.^۲ جای بسی تأسف است که غالب مفسرین، از کسانی که کتاب‌شان در دست‌رس ما هست، برای این که بقای اعمال و تجسم آن‌ها را (فقط برای تصور این که عمل عرض است و تجوهر عرض محال است) غیر ممکن می‌شمرده‌اند، فلذا به هر نحوی بوده، آیه را از معنایی که خود غیر ممکن می‌دانسته‌اند، منصرف کرده‌اند؛ گفته‌اند: که لفظ «جزاء» و یا «اجل» باید در تقدیر گرفته شود: من جزاء ما عملوا، و یا: گوئیا که می‌خواسته‌اند به پروردگار با عظمت جهان، کمک کنند!

پاسخ این است که: عمل، عرض نیست و جوهر است چنان که مفصلاً بیان گردیده است؛ و بعد از آن که قرآن کریم مکرراً با بیان‌های گوناگون می‌فهماند که: پاداش آدمی خود کردار آدمی است، چه داعی بر این تقدیر می‌ماند؟ و چه نیازی آن را تقاضا می‌کند!؟.

کریمه‌ای که نقل شد، در سوره دیگری هم به این صورت هست: **وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَ لِيُؤْفِقَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ هُمْ لَا يُظَلُّونَ**؛^۳ و کلمه «من» در هر دو مورد، از همان قبیل است که در: **خَاتَمٌ مِّنْ فَضَّةٍ**، هست؛ و چنین می‌فهماند که: درجات آخرت از جنس اعمال دنیا است.

مضمون این دو کریمه با بیان دیگری هم ادا شده است: فرموده: **هُمُ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ**؛^۴ این کریمه در این که «درجات» را به خود «هم» حمل کرده و بدین وسیله اتحاد یافتن عمل را با عامل فهمانیده، شبیه این آیه است که فرموده: **وَ قَوْدَهَا النَّاسُ**،^۵ و می‌فهماند که در آخرت سوزاننده و سوزنده یک چیز هستند، چنان که آیه مورد بحث هم می‌فهماند که: در آخرت، درجه و صاحب درجه یک چیز بیش نیستند؛ و در این دو کریمه، اشاره‌ای به «ساختمان آینده انسان» هست، و چنین می‌فهماند که مصالح آن ساختمان، اعمال انسان است؛ و در این باره سخنان مفصلی داریم انشاء الله تعالی در کتاب مستقلی نشر می‌کنیم.

و در خبر است که رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ - فرمود: هنگامی که به آسمان برده شدم داخل بهشت گردیدم، در آن جا بیابان‌های هموار، قطعه زمین‌هایی از مشگ دیدم و در آن جا فرشته‌گانی دیدم که با خشتی از طلا و خشتی از نقره بنا می‌گذاشتند، و بسا می‌شد که دست از کار می‌کشیدند؛ به آنان گفتم چرا گاهی بنا می‌گذارید و گاهی دست می‌کشید؟ گفتند صبر می‌کنیم تا مصالح کار برسد! گفتم مصالح شما چیست؟ گفتند این است که مؤمن بگوید **سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ** هر وقت او این‌ها را گفت ما بنا می‌گذاریم و هر وقت ساکت شد ما هم امساک می‌کنیم.^۶

^۱ تفسیر طنطاوی «الجواهر»، ج ۴، ص ۱۰۲.

^۲ تفسیر بیضاوی «انوار التنزیل»، ص ۲۱۸.

^۳ احقاف (۴۶) / آیه ۱۹. و برای هر کسی درجه‌هایی از آن چه که می‌کردند هست و تا تمام بپردازدشان اعمالشان را و آنان ستم کرده نمی‌شود.

^۴ آل عمران (۳) / آیه ۱۶۳. آنان در نزد خداوند درجه‌هایی هستند، و خداوند به آن چه می‌کنند بیناست.

^۵ بقره (۲) / آیه ۴۲. هیزم دوزخ خود مردمانند.

^۶ بحارالانوار، ج ۳، ص ۳۲۶. از تفسیر علی بن ابراهیم، متن خبر را در بحث «حسنات دنیوی، نعمت‌های بهشتی می‌گردد» از ارشاد القلوب نقل کرده‌ایم.

این خبر شریف و امثال آن که سابقاً نقل کرده‌ایم^۱ دلالت واضح می‌شود و پرداخته می‌گردد؛ و نیز حدیثی در این باره، از حضرت رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - روایت شده: إِنَّ الْعَبْدَ لَيُرْفَعُ لَهُ دَرَجَةٌ فِي الْجَنَّةِ لَا يَعْرِفُهَا مِنْ أَعْمَالِهِ فَيَقُولُ رَبِّ آتِي لِي هَذِهِ فَيَقُولُ بِاسْتِغْفَارِ وَالِدَيْكَ لَكَ مِنْ بَعْدِكَ.^۲

و از حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - نقل شده: إِثْمًا الْمَرْءُ مَجْزِيٌّ بِمَا أَسْلَفَ وَ قَادِمٌ عَلَى مَا قَدَّمَ؛^۳ حرف باء برای مقابله نیست، بلکه به معنی استعانت است مانند باء در کتبت بالقلم؛ به دلیل این که بلافاصله فرموده: و قادم علی ما قدم؛ و به هر حال همین جمله اخیر صریح در این است که هر کس، در جهان آخرت، به همان جایگاه وارد می‌شود که خود قبلاً آن را تهیه کرده و به آخرت تقدیم داشته است! یعنی: هر کسی به اعمال خودش وارد می‌شود، و درجات و درکات، برای هر انسانی از اعمال خود او آفرینش می‌یابد.

و از حضرت امام صادق - علیه السلام - روایت شده است که فرموده: لَا تَقُولَنَّ الْجَنَّةُ وَاحِدَةً إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَ مِنْ دُونِهَا جَنَّاتٍ وَلَا تَقُولَنَّ دَرَجَةً وَاحِدَةً إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ دَرَجَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ؛ وَ إِثْمًا تَفَاضُلُ الْقَوْمِ بِالْأَعْمَالِ.^۴

حسنت، نور و سیئات، ظلماتند

یکی از غرائب مطالب و عجائب مباحث که واقعاً موجب حیرت است: تبدیل عمل نیک به نور و روشنایی، و تحول عمل زشت به ظلمت و تاریکی است؛ قرآن کریم و آموزگاران دین - علیهم السلام - ، قرن‌هاست که این حقیقت را به همه اهل عالم اعلام فرموده‌اند؛ و در این اواخر هم دانشمندان علوم تجربی، به طریق آزمایش، عملاً ثابت کرده‌اند که نیروی حرکتی، قابل تبدیل به نور است (و جرقه را که در اثر تصادم پیدا می‌شود، مثال آورده‌اند) و بدین طریق، تبدیل هر عملی که با حرکتی تحقق می‌یابد اگر نیک باشد به نور، هم از لحاظ دین و هم از لحاظ علم، در عصر ما از بدیهیات گردیده است؛ ولی متأسفانه هنوز درباره تبدیل عمل بد به ظلمت، که مورد تصدیق دین مبین اسلام است، از جانب دانشمندان علوم تجربی هیچ قدمی برداشته نشده است.^۵

اعمال انسان، علاوه بر ظواهر مشهود، بواطنی مستور هم دارند که با حواس کنونی هم به تقریب، حقایق پنهان خود را ظاهر گردانیده و آشکارا خواهند شد و اعمال نیک به تصریح قرآن کریم و اخبار شریفه، نور خواهند شد و اکنون هم حقیقت خفیه آن‌ها نور است، نور واقعی است، نوری پنهان است؛ و سیئات اعمال هم ظلمت‌ها و انواع تاریکی‌ها خواهند شد و اکنون هم اعمال زشت، سیاه و ظلمانی هستند، ظلمت واقعی و نهانی هستند. خوب است که درباره موجود پنهان، کمی توضیح داده و بعداً بر سر بحث خود برگردیم.

^۱ در همان بحث «حسنت دنیوی نعمت‌های بهشتی می‌گردند.

^۲ مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۴۸۶، س ۳۱. برای بنده در بهشت درجه‌ای بالا برده می‌شود. و او آن درجه را از اعمال خویش نمی‌شناسد؛ پس می‌گوید پروردگارا این درجه از کجا برای من حاصل شد؟ می‌فرماید: با مغفرت خواستن پدر و مادرت بعد از تو برای تو.

^۳ در اواخر بحث پیش، نقل و ترجمه شده.

^۴ مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۱۰، س ۲۰ و ۲۱. مبدا بگویی که بهشت یکی است. برای این که خداوند می‌فرماید: و نزدیک‌تر از آن دو بهشت، دو بهشت دیگری هست (الرحمن ۵۵) / آیه ۶۲) و مبدا بگویی بهشت یک درجه دارد، برای این که خداوند می‌فرماید: درجه‌هایی است بعضی بر بالای بعضی (نگارنده گوید: این کلام در قرآن نیست و این هست: وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ (زخرف ۴۳) / آیه ۳۲) همانا برتری مردمان (بر یکدیگر در آخرت) با اعمال است.

^۵ در فصل پیش مفصلاً در این نوع مسایل بحث کرده‌ایم.

موجود پنهان و نیروی پنهان، در این جهان بسیار است [و نباید تصور شود که نور حسنات و ظلمت سیئات (و هم چنین به طوری که در بحث آینده انشاء الله تعالی می‌آید، حرارت سیئات) از سایر موجودات جهان، مستثنی هستند، و هر چیزی مرئی است و فقط این دو نامرئی هستند] اکنون چند نمونه از «موجود پنهان» را ذیلاً می‌آوریم:

۱- نیرویی که این قلم را در دست نگارنده، به حرکت در می‌آورد، موجودی پنهان است؛ موجودی است که پیش از اراده نوشتن، در دست انسان، در صورتی نامرئی موجود بود و به محض اراده نوشتن بروز یافت و ظاهر گردید.

۲- اسبی که نعل آهنین دارد و در کوچه‌ای که با سنگ مفروش است تند راه می‌رود، هر وقت نعل با سنگ تصادم می‌کند آتشی ریز و نوری ناپایدار بیرون می‌جهد این آتش و این نور، بدون شک، پیش از تصادم موجود بودند، ولی البته در حالت پنهانی.

۳- به ظرفی که پر از آب و یخ است و در میان آن گرما سنجی گذاشته شده هر قدر حرارت می‌دهند، تا وقتی که کوچک‌ترین ذره یخ در میان آب باقی است، اثری از آن در میزان الحرارة دیده نمی‌شود، و پس از آن که یخ‌ها تماماً آب شدند، گرما در آب محسوس می‌شود؛ در این آزمایش، مسلماً حرارت به آب می‌رسد و به داخل آن هم نفوذ می‌کند، زیرا که یخ‌ها را تدریجاً آب می‌کند، ولی همین حرارت در میان آب، پنهان می‌گردد و اثری از خود در گرماسنج نشان نمی‌دهد! این حرارت پنهان را اهل فیزیک «گرمای پنهان ذوب» می‌نامند.^۱

۴- سیب و یا میوه دیگر، در اندرون خود، تخم‌ها و رگ‌های بسیار زیادی دارد این تخم‌ها و رگ‌ها موجوداتی هستند که قبلاً از بس که کوچک بودند دیده نمی‌شدند، و در حال اختفا به سر می‌بردند، بعداً به تدریج بزرگ شده و بارز گردیدند؛ خود سیب و هر میوه دیگر هم همین طور است؛ وقتی آن قدر ریز بود که درست است بگوییم نبود، بعداً کم‌کم بزرگ شد و وجود خود را نمایان گردانید؛ برگ‌های تو در توی کاهو را از بیرون به سوی اندرون ورق می‌زنیم، هر قدر به وسط کاهو نزدیک‌تر می‌شویم برگ‌ها کوچک‌تر و کوچک‌تر می‌شود، تا با برگ‌هایی روبرو می‌شویم که خوب دیده نمی‌شوند و تازه می‌خواهند ظهور کنند؛ و مسلماً برگ‌های ریزتری نیز در میان آن‌ها هست که هیچ بروز نکرده‌اند؛ و اصلاً، نمو کردن، عبارت اخراج پدیدار شدن پنهان‌ها و هویدا شدن پنهان‌ها است.

اکنون باز به سر بحث خود می‌رویم، و از آیات قرآن کریم، نور بودن حسنات و ظلمت بودن سیئات را استفاده می‌کنیم:

خداوند متعال می‌فرماید: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُوهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ؛^۲ از حضرت صادق - علیه السلام - روایت شده است که فرمود: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ، يَعْنِي: مِنَ ظُلُمَاتِ الذُّنُوبِ إِلَى نَوْرِ التَّوْبَةِ وَالْمَغْفِرَةِ.^۳

و از تطبیق آیه فوق با کریمه: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ، ایضاً این نتیجه گرفته می‌شود که: عدالت و نیکی کردن و به خویشاوندان احسان نمودن، نور می‌باشند،

۱. تکامل علم فیزیک، ص ۵۱ - فیزیک رنر، ج ۱، ص ۶۵ - فیزیک نوین، ص ۸۴.

۲. بقره (۲) / آیه ۲۵۷. خداوند یار و یاور کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنان را از ظلمت‌ها به سوی نور بیرون می‌آورد، و کسانی که کافر شدند یار و یاورشان پنهانست (طغیان است) آنان را از نور به سوی (انواع) ظلمت‌ها بیرون می‌کنند، آنان مصاحب آتش هستند.

۳. تفسیر صافی، ص ۶۹، س ۱۴. معنای این که «خداوند، یار و یاور کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنان را از ظلمت‌ها به سوی نور بیرون می‌آورد» این است که: از تاریکی‌های گناهان به سوی نور برگشت به خدا و آموزش، بیرون می‌آورد.

چون خدایی که مردمان را داخل نور می‌کند آنان را به سوی این اعمال می‌خواهد، پس بدون شک، بایستی که این اعمال، نور بوده باشند؛ و نیز چنین نتیجه گرفته می‌شود که: زشت کاری‌ها و کردار ناپسند و تجاوز به حقوق مردم، ظلمت‌ها هستند، به جهت این که خدایی که مردمان را از ظلمات بیرون می‌کشد، آنان را از همین اعمال شیطانی باز می‌دارد و نهی می‌فرماید؛ پس حتماً گناهان، در نزد خداوند، ظلمت‌ها هستند.

ما، در این جهان، پیوسته نور را با حرارت و ظلمت را هم با سرما توأم دیده‌ایم، زیرا که تا چشم باز کرده‌ایم هر روز را در عرض سال، از شب متصل به آن (اگر پیش آمد مخصوصی رخ نداده باشد) گرم‌تر و هر شب را از روز متصل به آن، سردتر یافته‌ایم؛ نور خورشید در روزها توأم با گرما، و ظلمت اجسام کدره در شبها، توأم با سرما و خنکی است؛^۱ بلی آن چه که ما یافته‌ایم همین است، ولی از دو جمله «يُخْرِجُوهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ» که در کریمه فوق نقل گردید، چنین به دست می‌آید: ظلمت‌ها و نورهای آخرت، مانند آن چه که اکنون هست نیستند بلکه ظلمت‌های گناهان، آتش هم هستند و دارای حرارت می‌باشند! و به قرینه تقابل چنین فهمیده می‌شود که: نورهای حسنات، آتش نیستند و حرارت ندارند و خنک می‌باشند!

ظواهر جملات آیه کریمه مورد بحث، چنین می‌فهماند که: گناهان، در همین زندگی ظلمات هستند، و توبه و سایر اعمال نیک در همین جهان نورند؛ به جهت این که جملات آیه از آغاز تا انجام با سیاق واحدی، اخبار از زمان حال هستند، چنان که «اللَّهُ وَلِي الَّذِينَ آمَنُوا» از زمان حال خبر می‌دهد و دلالت می‌کند که: خداوند در همین زمان، دوست مؤمنین است، و هم چنین جمله «الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءَهُمُ الطَّاغُوتُ» می‌فهماند که: بت‌ها و طغیان، هم اکنون دوست داران کفار می‌باشند، دو جمله دیگر هم که نتیجه این دو جمله‌اند بایستی که به معنی حال باشند، یعنی جمله «يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» و «يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» بایستی اخراج در زمان حال را بیان نمایند؛ و نیز جمله «أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ» که اسمیه و بدون شک خبر از حال است، تأیید می‌کند که جملات سابق بر آن هم، درباره زمان حال می‌باشند.

کریمه مبارکه: ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا؛^۲ مقصود ما را چنان می‌رساند که جایی برای چون و چرا باقی نمی‌گذارد، به جهت این که چنین دلالت می‌کند: ای نیازمندان نور، زندگی دنیوی پر از نور بود، یعنی پر از عمل نیک بود، چرا شما آن جا با انجام دادن اعمال نیک، نوری برای خود کسب نکردید، تا در این جا در تاریکی فرو نروید و در میان ظلمت آخرت فرو نمانید؟.

نتیجه این است که: گفتار نیک، کردار نیک، پندار نیک، در همین زندگی، روشنایی هستند، نورهایی نهان می‌باشند؛ و سیئات هم ظلماتند تاریکی‌های پنهانند؛ ولی در این دنیا حقائق اعمال (و هر چیز دیگر) در پس پرده مستور مانده است و روشنایی حسنات و تاریکی سیئات، محسوس نمی‌گردد.

آیات دیگری نیز در قرآن کریم هست که ما را در این بحث عالی راهنمایی می‌فرماید:

فرموده: يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ.^۳

^۱ تفصیل این مطلب در فصل پیش گذشت.

^۲ حدید (۵۷) / آیه ۳. دنبالان برگردید و نوری بجوید.

^۳ مائده (۵) / آیه ۱۶. خداوند آنان را به اذن خود از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون می‌آورد.

و درباره زشت کاران فرموده: کَأَمَّا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا^۱ بدکاران اگر چه ظاهر زیبا و اندام رفته و شسته داشته باشند، ولی اعمال زشت و کارهای ننگین و چرکینشان که پیرامون صورتشان را فرا می‌گیرد، رخسار به ظاهر زیبایشان را در واقع و در باطن امر، تاریک و سیاه می‌گرداند.

و فرموده: أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ يَعْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ^۲ تمام کلام با ملاحظه عطف، چنین می‌شود: الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالَهُمْ كَظُلُمَاتٍ الْخ.

و از حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - روایت شده: أَلْبَيْتُ الَّذِي يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَ يُذَكَّرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ يُضِيئُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا يُضِيئُ الْكَوْكَبُ الدَّرِيُّ لِأَهْلِ الْأَرْضِ^۳ و ایضاً: الدَّعَاءُ نَوْرُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ^۴ نُورُوا يُبَوِّتُكُمْ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَلَا تَتَّخِذُوهَا قُبُورًا كَمَا فَعَلَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى^۵ صَلُّوا فِي الْكِنَائِسِ وَ الْبَيْعِ وَ عَطَّلُوا بُيُوتَهُمْ، فَإِنَّ الْبَيْتَ إِذَا كَثُرَ فِيهِ تِلَاوَةُ الْقُرْآنِ كَثُرَ خَيْرُهُ وَ اتَّسَعَ أَهْلُهُ وَ آضَاءُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا تُضِيئُ نُجُومُ السَّمَاءِ لِأَهْلِ الدُّنْيَا؛ الظُّلْمَ ظُلُمَاتِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ^۶ و ایضاً: الصَّلَاةُ نُورٌ^۷ و ایضاً: قَلْبُ الْمُؤْمِنِ أَجْرَدٌ فِيهِ سِرَاجٌ يَزْهَرُ وَ قَلْبُ الْكَافِرِ أَسْوَدٌ مَنكُوسٌ^۸.

و از حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - روایت شده که فرموده: اجْعَلُوا طَاعَةَ اللَّهِ مَصَابِيحَ لِبُطُونِ قُبُورِكُمْ^۹ و ایضاً: إِنَّ الْإِيمَانَ يَبْدُو لُمُظَّةً فِي الْقَلْبِ، كُلَّمَا أَزْدَادَ الْإِيمَانَ أَزْدَادَتِ اللَّمُظَّةُ^{۱۰} و از حضرت زین العابدین - علیه السلام - روایت شده که فرموده: الْحَمْدُ لِلَّهِ حَمْدًا يُضِيئُ لَنَا بِهِ ظُلُمَاتِ الْبَرَزَخِ^{۱۱}.

و از حضرت امام صادق - علیه السلام - روایت شده:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ مُبْهَمَةً عَلَى الْإِيمَانِ فَإِذَا أَرَادَ اسْتِنَارَةً مَا فِيهَا فَتَحَهَا بِالْحِكْمَةِ وَ زَرَعَهَا بِالْعِلْمِ وَ زَارِعُهَا وَ الْقَيْمُ عَلَيْهَا رَبُّ الْعَالَمِينَ^{۱۲} و ایضاً: تَجِدُ الرَّجُلَ لَا يُخْطِئُ بِلَاَمٍ وَ لَا وَائٍ حَطِيئًا مُصْقِعًا وَ لَقَلْبُهُ أَشَدُّ ظُلْمَةً مِنَ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ وَ تَجِدُ الرَّجُلَ لَا يَسْتَطِيعُ يُعْبِرُ

^۱ یونس (۱۰) / آیه ۲۷. گوئیا رخسارهای زشت کاران با پارچه‌هایی از شب تاریک پوشانیده شده است.

^۲ نور (۲۴) / آیه ۴۰. یا «اعمال کافران» مانند ظلم‌هایی است در دریایی پر گرداب که بپوشاند آن را موجی، از بالای آن موجی، از بالای آن ابر. ظلمت‌هایی هستند بعضی بر بالای بعضی، آن گاه که دستش را بیرون آورد نزدیک نیست ببیند آن را «نزدیک است که نبیند آن را» و کسی را که خدا برایش نوری قرار ندهد، نوری نیست.

^۳ کافی، ج ۲، ص ۴۹۹، س ۶ و ۷ و ۸ خانه‌ای که در آن، قرآن خوانده می‌شود و خداوند عزوجل در آن یاد می‌شود، به اهل آسمان نور می‌دهد و همچنان که ستاره درخشان به اهل زمین نور و روشنایی می‌دهد. به اختصار نقل شد.

^۴ کافی، ج ۲، ص ۴۶۸، س ۶ و ۷. نقل به اختصار؛ دعا نور آسمان‌ها و زمین است.

^۵ کافی، ج ۲، ص ۶۱۰؛ خانه‌های تان را با تلاوت قرآن روشن کنید و آنها را قبر نسازید چنان که یهودیان و مسیحیان کرده‌اند. نماز را در کلیسا و کنست‌ها خوانده و خانه‌هایشان را تعطیل کرده‌اند؛ حقیقت این است که، هنگامی که در خانه‌ای تلاوت قرآن زیاد شود خیرش زیاد و خاندانش بزرگ می‌گردد و به اهل آسمان نور می‌دهد، همان طور که ستارگان آسمان به اهل دنیا نور می‌دهند.

^۶ اربعین، شیخ بهاء الدین، ص ۲۵۷ - جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۱۶، س ۶ - جنان الجناس، ص ۴۴ - نهج الفصاحه، شماره ۹۲۳ - درج گهر با اندک فرق، ش ۶. ظلمت‌های روز قیامت است.

^۷ ارشاد القلوب، ص ۹۵، س ۵. نماز نور است.

^۸ مرآة العقول، ج ۲، ص ۲۴۶، س ۲ - درج گهر، شماره ۴۱۵. دل مؤمن صاف است، در آن چراغی هست که می‌درخشد و دل کافر سیاه و وارونه است.

^۹ نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۹۸ و ۱۹۹. نقل به اختصار، قرار دهید اطاعت خدا را چراغ‌هایی برای اندرون قبرتان.

^{۱۰} نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۱۳. ایمان در آغاز به صورت نقطه سفیدی در قلب پدید می‌آید، هر قدر ایمان بیشتر گردد آن نقطه سفید هم زیادتاً و بزرگتر می‌گردد.

^{۱۱} صحیفه سجاده، ص ۲۵، نقل به اختصار، حمد می‌کنم خدا را حمدی که با آن ظلمات برزخ را برای ما روشن گرداند.

^{۱۲} کافی، ج ۲، ص ۴۲۲، س ۵. خداوند در قلب مؤمنین ایمانی قرار داد و آن را بست؛ و وقتی که می‌خواهد آن چه را که در آنها هست روشن سازد، آنها را با حکمت می‌گشاید و علم را در آنها می‌کارد. و زارع قلوب مؤمنین و متصدی و نگهبان بر آنها خود پروردگار جهان است.

عَمَّا فِي قَلْبِهِ بِلِسَانِهِ، وَ قَلْبُهُ يَزْهَرُ كَمَا يَزْهَرُ الْمِصْبَاحُ؛^۱ و اَيْضاً: مَنْ صَلَّى الصَّلَوَاتِ الْمَفْرُوضَاتِ فِي أَوَّلِ وَقْتِهَا فَاقَامَ حُدُودَهَا رَفَعَهَا الْمَلِكُ بِيَضَاءِ نَقِيَّةٍ فَهِيَ تَهْتَفُ بِهِ حَفِظَكَ اللَّهُ كَمَا حَفِظْتَنِي وَ اسْتَوَدِعْتُكَ اللَّهُ كَمَا اسْتَوَدَعْتَنِي مَلَكًا كَرِيمًا وَ مَنْ صَلَّىهَا بَعْدَ وَقْتِهَا مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ فَلَمْ يُقَمَّ حُدُودَهَا رَفَعَهَا الْمَلِكُ سُودًا مُظْلِمَةً فَهِيَ تَهْتَفُ بِهٍ ضَيِّعَتَنِي ضَيِّعَكَ اللَّهُ كَمَا ضَيِّعَتَنِي وَلَا رَعَاكَ اللَّهُ كَمَا لَمْ تَرَ عَنِّي.^۲

سابقاً در فصل اول، توضیح داده‌ایم که: انسان از جهان با تغذیه و تنفس و غیر این‌ها، ماده اخذ می‌کند، و آن را اولاً جزء خود می‌کند، و بعداً هم در شکل نیرو آن را مصرف می‌کند، و بدین طریق ساختمان آینده خود را می‌سازد؛ اکنون با در نظر گرفتن این حقیقت که: حسنات نور و سیئات ظلماتند، چنین می‌فهمیم که: نیکوکاران، ساختمان آینده خود را از نور و بدکاران از ظلمت می‌سازند کسانی که با راه‌های نیک از جهان اخذ کرده، و در موارد نیکو خرج می‌کنند ذات آینده خود را از روشنایی می‌سازند؛ و آنان که به طریق زشت اخذ و در موارد ناپسند و چرکین صرف می‌کنند مسلماً ذات خود را در آینده، زشت و چرکین خواهند یافت.

از تحقیق و بررسی فوق، مساله مهم‌تر دیگری نیز برای ما آسان می‌گردد: چنین به دست می‌آید که: سراسر جهان کنونی نور است، و در عین حال صحیح است که بگوییم: سراسر جهان کنونی ظلمت است! واقع مطلب این است که: جهان کنونی از مواد و قوایی ساخته شده است که قابلیت تبدیل به نور و تبدیل به ظلمت را دارد، می‌توان از آن نور گرفت و می‌توان از آن، ظلمت تحصیل نمود: اعمالی که در دین الهی اسلام، واجب و یا مستحب شناسانیده شده‌اند کلاً نورند، و اعمالی هم که در آن دین عالی، حرام و یا مکروه تعریف شده‌اند بدون استثناء سیاه و تاریک و مظلم می‌باشند؛ البته نور واجبات و ظلمت محرمات از نور مستحبات و ظلمت مکروهات، شدیدتر و قوی‌تر است.

پروردگار جهان و جهانیان، سلسله جلیله پیغمبران و پیشوایان راه راست خداوند متعال، همگان را از ظلمات به سوی نور می‌خوانند، و اما دیگران، بشر را از روشنایی و نور، بیرون آورده و به سوی تاریکی‌ها و ظلمات می‌رانند.

سیئات آتش هستند!

بر خلاف تصور غالب مردم که چنین می‌پندارند که خداوند متعال در مقابل گناهان، آتش‌هایی برای گناه‌کاران آماده می‌کند، قرآن کریم و احادیث شریفه اعلان می‌فرمایند که: خود گناهان، آتش هستند و به گناه‌کاران داده می‌شوند و هر کس از دوزخ و آتش آن می‌ترسد باید از گناه و حرارت آن بترسد، زیرا که شکنجه‌ای برای بدکاران در روز قیام همگانی، جز پندار ناپسند و کردار زشت خود آنان نخواهد بود.

در اثر عدم اطلاع بر حقیقت امر، درباره شکنجه‌های اخروی، برخی از مردم راه را کج رفته و دهان به شکایت باز کرده، و از خداوند متعال و از خشونت‌هایی که به آن حضرت منسوب می‌دارند (و در واقع از اعمال سیئه خود انسان می‌باشد) اظهار نارضایتی می‌کنند؛ بی‌خبران تصور می‌کنند که خداوند متعال، ملک الملوکی است که بر تخت بی‌قانونی استقرار یافته، نه آمرزش او نظامی دارد و نه عقوبتش ضابطی، با کوچک‌ترین بهانه‌ای بزرگ‌ترین ستمگران را بهشت

^۱ کافی، ج ۲، ص ۴۲۲، س ۱۱. مردی را می‌یابی چنان خطیب و بلیغ و بلند صوت، که نه لاهی و نه واوی را خطا نمی‌کند، ولی البته قلبش از ظلمت شب تاریک، تاریک‌تر است. و مردی را هم می‌یابی که قدرت ندارد آن چه را که در قلب دارد با زبان بیان نماید و قلبش مانند نور دادن چراغ، روشنایی می‌دهد.

^۲ روضة الواعظین، ص ۲۶۹ - امالی صدوق، آخر صفحه ۱۵۴. هر کس نمازهای واجب را در اول وقت بخواند و حدود آن را اقامه نماید، فرشته آن را در حالی که سفید و پاکیزه است بالا می‌برد و آن نماز فریاد می‌کند که: خدا حفظت کند چنان که حفظ کردی و تو را به خدا می‌سپارم چنان که مرا به فرشته کریمی سپردی. و هر کس آن را بعد از وقتش به جا آورد، بدون علت، و حدود آن را اقامه نکند فرشته آن را در حالی که سیاه و ظلمانی باشد بالا می‌برد و نماز به او فریاد می‌زند: خدا ضایع کند همان طور که ضایع کردی و رعایت نکند چنان که رعایت نکردی.

برین می‌بخشد و شاید که با ناچیزترین بهانه‌ای بزرگ‌ترین نیکوکاران را در جهنم بسوزاند. این است آن چه که غالب مردم از قیامت و مجازات در نظر خود تصویر می‌کنند.

ولی حقیقت این است که خداوند متعال، جهان را طوری آفریده است که هیچ عملی در آن معدوم نمی‌شود و هر کاری بزرگ شده و بار می‌دهد و هیچ کسی جز کردار خویشتن، جزایی و پاداش کیفری نخواهد داشت؛ و هر عملی علاوه بر ظاهر محسوس، باطن و حقیقتی هم دارد که در این زندگی از حواس ما پنهان است: سیئات آتش هستند؛ پس اگر کسی در زندگی دنیوی با انجام دادن اعمال زشت، پیوسته برای خودش آتش فراهم نماید، چه گله‌ای از حضرت ارحم الراحمین می‌تواند داشته باشد؟ که با ارسال پیغمبران و انزال کتاب‌ها، همه اعمال بد باطن را به ما بشرها بیان فرموده است: **فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**^۱.

بلی این سیئات که برای صاحبان خود آتش می‌شوند؛ خداوند متعال می‌فرماید: **وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** - بَلْ بَدَأ لَهُمْ مَا كَانُوا يُحْفُونَ مِنْ قَبْلُ^۲ آیه نخست چنین می‌فهماند که آتش در قبال تکذیب آنان به آیات پروردگار، به ایشان داده شده، ولی آیه دوم با کلمه «بَل» از مدلول نخست، به طرز «بَدَلِ بَدَا» عدول کرده و می‌رساند که این آتش در مقابل تکذیب آنان نیست، زیرا چیزی است که خودشان آن را در زندگی دنیوی تحصیل کرده و به دست آورده و با خود داشتند، اما پنهان و مخفی بود و توجهی به آن نداشتند و اکنون هویدا گردیده است؛ پس این آتش اخروی همان تکذیب آنان است، یعنی تکذیب به آیات پروردگار، در واقع آتش است.

و می‌فرماید:

يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ^۳ جناب شیخ بهاء الدین - نور الله مرقده - فرموده: اسم فاعل در این آیه به معنی استقبال نیست، که مراد این باشد که جهنم، بعدها در نشأه آخرت به آنان احاطه خواهد یافت، به طوری که اهل ظاهر از مفسرین گفته‌اند، بلکه به حقیقت خود، که زمان حال است می‌باشد، به جهت این که قبائح خلقیه و عملیه و اعتقادیه آنان، در همین نشأه بر آنان محیط است، و عین این‌ها دوزخ هستند، همان دوزخ که در صورت آتش‌ها و عقرب‌ها و مارها به آنان نمودار خواهد شد.^۴

و از قول مؤمن آل فرعون حکایت فرموده: **وَايَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ؟ - تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَاشْرِكُ... وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْعَقَّارِ!...** - **وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ - فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ**^۵؛ از این آیات به طور واضح فهمیده می‌شود که: توحید، نجات و رستگاری است و کفر به خدا و شریک گرفتن به او آتش است و دعوت به شرک هم در حقیقت خواندن به آتش است؛ و نباید تصور شود که کفر و شرک، اکنون آتش نیستند و در آینده مبدل

^۱ یس (۳۶) / آیه ۵۴. امروز به هیچ کسی هیچ ستمی نمی‌شود، و پاداش و کیفری جز آن چه که می‌کردند به شما داده نمی‌شود.

^۲ انعام (۶) / آیه ۲۷ و ۲۸. و اگر می‌دیدید آن گاه بر آتش نگاه داشته شده‌اند و می‌گویند ای کاش برگردانیده شویم و آیات پروردگار خود را تکذیب نکنیم و از مؤمنین شویم؛ بلکه آنچه که از سابق با خود مخفی می‌داشتند، برای آنان آشکار شد.

^۳ عنکبوت (۲۹) / آیه ۵۴. و شتابان از تو عذاب می‌خواهند با این که مسلماً دوزخ پیرامون کافران را فرا گرفته است.

^۴ اربعین، ص ۲۵۷.

^۵ مؤمن (۴۰) / آیه ۴۱ تا ۴۴. نقل به اختصار، خویشان من، چرا من شما را به رستگاری می‌خوانم و شما مرا به آتش می‌خوانید؟ مرا می‌خوانید که به خداوند کفر ورزم و به او شریک گیرم... و من شما را به سوی خدای با عزت و کارساز می‌خوانم... و حتماً اسراف کاران یار و مصاحب آتشند و زود باشد آنچه را که به شما می‌گویم به خاطر می‌آورید.

به آتش خواهند شد، بلکه واقع این است که اسراف کاران (کسانی که در خرج کردن ذات خود، اندازه‌ای رعایت نمی‌کنند و قوای خود را در راه هر گونه عملی بدون نظر به نفع و ضرر آن، در جهان پراکنده می‌سازند) اکنون و در همین زندگی، یار و هم آغوش آتش هستند ولی بعداً متوجه می‌شوند.

و فرموده: **اصْلُوْهَا فَاصْبِرُوْا اَوْ لَا تَصْبِرُوْا سِوَا عَلَیْكُمْ اِذَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ**^۱؛ دلالت این کلام مبارک به بحث ما در نهایت صراحت است؛ آتشی که آنان داخل شده و سوزش آن را در می‌یابند، جز اعمال ناشایست دنیوی خود آنان نیست و لذا جای گله‌ای باقی نیست؛ هر چه کنی به خود کنی، گر همه نیک و بد کنی.

و از رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - روایت شده: **اِنَّ الزَّيْتَةَ يَأْتُوْنَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ تَشَعْلُ فُرُوجُهُمْ نَارًا يُعْرَفُونَ بِنَتْنِ فُرُوجِهِمْ**^۲.

و ایضاً: روایت شده: **ما مِنْ صَلَوةٍ يَحْضُرُ وَقْتَهَا اِلَّا نَادَى مَلَكٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيِ النَّاسِ فُومُوا اِلَى نَيْرَانِكُمْ التِّيْ اَوْقَدْتُمُوهَا عَلٰى ظُهُورِكُمْ فَاطْفُوْهَا بِصَلَوَاتِكُمْ**^۳؛ و ایضاً: **السُّكْرُ جَمْرُ النَّارِ**^۴؛ و ایضاً: **الْعَصَبُ جَمْرَةُ الشَّيْطَانِ**^۵؛ و ایضاً: **الْعُلُولُ مِنْ جَمْرِ جَهَنَّمَ**^۶؛ و ایضاً: **الصَّدَقَةُ تُطْفِئُ الْخَطِيئَةَ كَمَا يُطْفِئُ الْمَاءُ النَّارَ**^۷؛ از این کلام مبارک چنین فهمیده می‌شود که: آتش و گناه، هر دو اشتعال دارند و هر دو را می‌شود خاموش کرد؛ و چون طریق خاموش کردن آن دو یکسان نیست، و خاموش کردن گناه، با آب میسور نیست و با صدقه خاموش می‌شود، پس این نتیجه به دست می‌آید که: حرارت آتش و حرارت گناه، دو نوع مختلف می‌باشند.

و ایضاً: **عَجِبْتُ لِمَنْ يَحْتَمِي مِنَ الطَّعَامِ مَخَافَةَ الدَّاءِ كَيْفَ لَا يَحْتَمِي مِنَ الذُّنُوبِ مَخَافَةَ النَّارِ**^۸؛ این حدیث شریف می‌رساند که چنان که طعام در بعضی از اوقات در بدن کنونی و ساختمان فعلی، ایجاد درد می‌کند، گناهان هم در بدن وی، آتش به وجود می‌آورند، منتهی در بدن آینده و ساختمان اخروی؛ و همان طور که مراعات صحت این بدن واجب است، رعایت سلامت آن بدن واجب‌تر است.

و ایضاً فرموده: **مَسْئَلَةُ الْعَنِيِّ نَارٌ**؛ گدایی کردن شخصی بی‌نیاز آتش است.

سیئات عفونت دارند!

در احادیث شریفه و کلمات آموزگاران دین - علیهم السلام -، سیئات را منتن و بدبو شناسانیده‌اند، از این اخبار استفاده می‌شود که اعمال، غیر از ظواهر شیرین و لذیذ و یا تلخ و ناگوار، بواطنی گوارا و یا گندیده دارند؛ در این زندگی دنیوی ظواهر اعمال فقط محسوس می‌شود و از بواطن آن‌ها برای مردم عادی، اطلاعی نیست؛ ولی در زندگی اخروی

^۱ طور (۵۲) / آیه ۱۶. داخل دوزخ شوید و سوزش آن را دریابید، صبر کنید یا نکنید بر شما یکسان است، همانا کیفر داده می‌شوید آن چه را (اعمالی را) که می‌کردید.

^۲ ارشاد القلوب، ص ۹۱. به راستی زناکاران در روز قیامت در حالی می‌آیند که فرج‌شان با آتش شعله‌ور است، و آنان با بوی تعفن فرج‌شان شناخته می‌شوند.

^۳ روضة الواعظین، آخر ص ۲۶۹ - من لایحضره الفقیه، ص ۵۵، س ۲۱. نمازی نیست که وقتش برسد مگر این که فرشته‌ای از جلو روی مردمان آنان را می‌خواند: برخیزید و آتش‌هایی را که در پشت خود روشن کرده‌اید با نمازتان خاموش کنید.

^۴ من لایحضره الفقیه، ص ۵۷۹، س ۲۰ - درج گهر، شماره ۳۱۰. مستی اخگر دوزخ است.

^۵ درج گهر، شماره ۴۰۰. خشم اخگر شیطان است.

^۶ درج گهر، شماره ۴۰۱. فریب دادن، خیانت کردن، از اخگر دوزخ است.

^۷ درج گهر، شماره ۳۴۰. صدقه، شراره گناه را فرو می‌نشاند چنان که آب آتش را.

^۸ درج گهر، شماره ۳۷۸. در شگفتی از کسی که از بیم درد، از طعام پرهیز می‌کند، چگونه از بیم آتش، از گناهان پرهیز نمی‌کند.

همه اعمال برای همه افراد بشر، بارز گردیده و هویدا خواهند شد؛ این بحث طوری از اطوار را بیان می نماید و ضمناً بقای اعمال و تجسم آنها را نیز به طور واضح می فهماند.

از حضرت رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - روایت شده که فرمود: إِذَا رَأَيْتُمُ الْمَصَاحِفَ حَلِيَّتَ وَالْمَسَاجِدَ زُيِّنَتْ وَ الْمَنَارَةُ طُوِّتْ وَ اتَّخَذَ الْقُرْآنُ مَزَامِيرَ وَ الْمَسَاجِدُ طُرُقًا، الْمُؤْمِنُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ أَعَزُّ مِنَ الْكَبْرِيتِ الْأَحْمَرِ، أَمَا إِنْ مَسَاجِدَهُمْ مُزْخَرَفَةٌ وَ أَبْدَانُهُمْ نَقِيَّةٌ وَ قُلُوبُهُمْ أَتْنٌ مِنَ الْجِيفَةِ.^۱

و ايضاً: لَا تُحْقِرَنَّ ذَنْبًا وَلَا تُصَغِّرْهُ وَ اجْتَنِبِ الْكِبَائِرَ فَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا نَظَرَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِلَى ذُنُوبِهِ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ قِيحًا وَ دَمًا،^۲ و ايضاً: إِنَّ الزُّنَاتَ يَأْتُونَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ تَشَعْلُ فُرُوجُهُمْ نَارًا يُعْرَفُونَ بِتَنِّ فُرُوجِهِمْ.^۳

و از قتاده و سدی نقل شده (و ظاهراً آن دو نفر هم از حضرت پیغمبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - روایت کرده اند) إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ اسْتَقْبَلَهُ أَحْسَنُ شَيْءٍ صُورَةً وَ أَطْيَبُهُ رِيحًا فَيَقُولُ أَنَا عَمَلُكَ الصَّالِحِ طَالَمَا رَكِبْتُكَ فِي الدُّنْيَا فَارَكِبْنِي أَنْتَ الْيَوْمَ فَذَلِكَ قَوْلُهُ: يَوْمَ تَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَقَدَأَ أَيُّ رُكْبَانًا وَ إِنَّ الْكَافِرَ إِذَا خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ اسْتَقْبَلَهُ أَقْبَحُ شَيْءٍ صُورَةً وَ أَحَبُّهُ رِيحًا فَيَقُولُ أَنَا عَمَلُكَ السَّيِّئِ طَالَمَا رَكِبْتَنِي فِي الدُّنْيَا فَآتَا أَرْكَبُكَ الْيَوْمَ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ: وَ هُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَى ظُهُورِهِمْ.^۴

و روایت شده: قَالَ جَابِرٌ كُنَّا نَسِيرُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فَهَاجَتْ رِيحٌ مُنْتَنَةٌ فَقَالَ: إِنَّمَا هَاجَتْ هَذِهِ الرِّيحُ إِنَّ قَوْمًا مِنَ الْمُنَافِقِينَ ذَكَرُوا قَوْمًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَآغْتَابُوهُمْ.^۵

و از امیر المؤمنین - علیه السلام - روایت شده که درباره دنیا فرموده: طَعَامُهَا الْجِيفَةُ؛^۶ و درباره دوست داران دنیا فرموده: أَقْبَلُوا عَلَى جِيفَةٍ افْتَضَحُوا بِأَكْلِهَا وَ اصْطَلَحُوا عَلَى حُبِّهَا؛^۷ و ايضاً: يَتَنَافَسُونَ فِي دُنْيَا دَنِيَّةٍ وَ يَتَكَالَبُونَ عَلَى جِيفَةٍ مُرِيحَةٍ؛^۸ این فرمایشات، به طور واضح می فهماند که: تصرفات دنیا داران در امتعه و اغذیه جهان، به طریق غیر مشروع، به منزله تصرف کردن در مردار گندیده است.

۱. روضة الواعظین، ص ۲۸۴. آن گاه که دیدید قرآن ها را زیور بسته اند و مسجدها را زینت داده اند و مناره های مساجد بالا رفته و قرآن مزمار گردیده و مسجدها راه شده است، مؤمن در این زمان از کبریت احمر کمیاب تر خواهد بود، بدانید که مساجدشان آراسته و بدنشان پاکیزه است و دل هایشان از مردار گندیده، بدبو تر است.

۲. سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۸۸، س ۱۸. حقیر میدان گناهی را و کوچک مشمار آن را و از گناهان بزرگ پرهیز کن زیرا آن گاه که بنده در روز قیامت به گناهان خود نظر کند، چشمانش از چرک و خون اشک می ریزد.

۳. در بحث پیش گذشت.

۴. مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۹۲ - مفاتیح الغیب، ج ۴، ص ۴۶ - جامع البیان، ج ۷، ص ۱۱۴ - الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۶. آن گاه که مؤمن از قبرش بیرون می آید، زیباترین چیزی از حیث صورت و مطبوع ترین چیزی از حیث عطر و بو، استقبالش می کند و می گوید: من عمل صالح تو هستم، طول کشید که در دنیا سوارت بودم پس امروز تو سوارم شو؛ و این است فرموده خداوند: «روزی پرهیزکاران را به سوی رحمن حشر می کنیم در حالی که وافدند یعنی سواره اند» (مریم ۱۹) / آیه ۸۵). و به راستی کافر آن گاه که از قبرش بدر آید، زشت ترین و بدترین چیزی استقبالش کرده و می گوید من عمل بد و ناپسند تو می باشم، طول کشید که در دنیا سوارم بودی پس امروز من سوارت می شوم و همین است فرموده خداوند تعالی: «آنان حمل می کنند بار گناهان شان را بر پشت شان» (انعام ۶) / آیه ۳۱.

لفظ خبر را مطابق با مجمع البیان نقل کردیم، و ذیل حدیث را با تفصیل زیادت در الدر المنثور، ج ۳، ص ۹، س ۲۱ از سدی آورده است.

۵. روضة الواعظین، ص ۳۸۴، جابر گوید با رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - گردش می کردیم، پس باد بدبویی وزید، حضرت فرمود: همانا این باد برای این وزید که دسته ای از منافقین، عده ای از مؤمنین را یاد نموده و غیبت شان را کردند.

۶. نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۵۶. خوراک دنیا، مردار گندیده است.

۷. نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۱۱. به مردار گندیده ای روی آورده اند که با خوردن آن رسوا شده اند ولی در محبت آن اتفاق کرده اند.

۸. نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۰. درباره دنیایی پس به همدیگر بخل می ورزند و مانند سگان بر سر مردار گندیده ای بر سر یکدیگر می پرند.

و نیز از آن حضرت در ضمن حدیثی روایت است که: عمل در روز مرگ عامل، به او می‌گوید: اَنَا قَرِينُكَ فِي قَبْرِكَ وَ يَوْمَ نَشْرِكَ حَتَّى أُعْرَضَ اَنَا وَ اَنْتَ عَلٰى رَبِّكَ قَالَ فَاِنْ كَانَ لِلّٰهِ وَلِيًّا اَتَاهُ اَطِيبُ النَّاسِ رِيحًا وَ اَحْبَهُمْ مَنظَرًا وَ اَحْسَنُهُمْ رِيَاثًا فَيَقُولُ اَنَا عَمَلُكَ الصَّالِحُ وَ اِذَا كَانَ لِرَبِّهِ عَدُوًّا فَانَّهُ يَأْتِيهِ اَقْبَحُ خَلْقِ اللّٰهِ زِيًّا وَ رُوِيًّا وَ اَنْتَهُ رِيحًا.^۱

و از امام کاظم - علیه السلام - یکی از فرزندان آن حضرت به نام عبدالله، چنین روایت کرده که: سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَلَكَيْنِ هَلْ يَعْلَمَانِ بِالذَّنْبِ اِذَا اَرَادَ الْعَبْدُ اَنْ يَفْعَلَهُ اَوْ الْحَسَنَةَ؟ فَقَالَ رِيحُ الْكَيْفِ وَ الطَّيِّبِ سَوَاءٌ؟ قُلْتُ لَا، قَالَ اِنَّ الْعَبْدَ اِذَا اَهَمَّ بِالْحَسَنَةِ خَرَجَ نَفْسُهُ طَيِّبَ الرِّيْحِ فَقَالَ صَاحِبُ الْيَمِيْنِ لِصَاحِبِ الشَّمَالِ قُمْ فَانَّهُ قَدْ هَمَّ بِالْحَسَنَةِ فَاِذَا فَعَلَهَا كَانَ لِسَانُهُ قَلَمَةً وَ رِيْقُهُ مِدَادَهُ فَاتَّبَعَهَا لَهُ وَ اِذَا هَمَّ بِالسَّيِّئَةِ خَرَجَ نَفْسُهُ مُنْتِنَ الرِّيْحِ فَيَقُولُ صَاحِبُ الشَّمَالِ لِصَاحِبِ الْيَمِيْنِ قُمْ فَانَّهُ قَدْ هَمَّ بِالسَّيِّئَةِ فَاِذَا هُوَ فَعَلَهَا كَانَ لِسَانُهُ قَلَمَةً وَ رِيْقُهُ مِدَادَهُ فَاتَّبَعَهَا عَلَيْهِ.^۲

و در حدیث هست که: خداوند متعال به عیسی - علیه السلام - فرمود: يا عيسى قُلْ لِظُلْمَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ غَسَلْتُمْ وُجُوْهُكُمْ وَ دَسَّسْتُمْ قُلُوْبَكُمْ اَبِي تَعْتَرُونَ اَمْ عَلٰى تَجْتَرُونَ؟ تَطْيِبُونَ بِالطَّيِّبِ لِاَهْلِ الدُّنْيَا وَاَجْوَابِكُمْ عِنْدِي بِمَنْزِلَةِ الْجِيْفِ الْمُنْتِنَةِ كَأَنَّكُمْ اقْوَامٌ مِّيْتُونَ!^۳

از قرآن کریم هم، عفونت داشتن سیئات را با سهولت می‌توانیم استنباط نماییم:

فرموده: لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ اِلَّا مِنْ ضَرِيْعٍ - لَا يُسْمِنُ وَ لَا يُغْنِي مِنْ جُوْعٍ؛^۴ از حضرت پیغمبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ سَلَّمَ - روایت شده که: چیزی در دوزخ هست مانند خار، که تلخ‌تر از صبر و گندیده‌تر از جیفه و گرم‌تر از آتش است و خدا نام آن را ضریع گذاشته است؛ و ایضاً از آن حضرت نقل شده است که: اگر قطره‌ای از ضریع در مشروبات مردمان دنیا چکانیده شود، همه آنان از بوی گند آن می‌میرند!

و راغب در مفردات دارد که: ضریع، گیاه سرخ رنگ و بدبویی است که دریا آن را به ساحل می‌اندازد.

و فرموده: يُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيْدٍ؛^۵ «صدید» به معنی آب رقیق و یا چرکی است که با خون مختلط شده و از زخم بیرون آید؛^۶ و فرموده: فَلْيَدُوْقُوْهُ حَمِيْمٍ وَ غَسَّاقٍ؛^۷ و ایضاً: لَا يَدْوُقُوْنَ فِيْهَا بَرْدًا وَ لَا شَرَابًا - اِلَّا حَمِيْمًا وَ غَسَّاقًا؛^۸ «غساق» به معنی

^۱ اربعین شیخ بهاء الدین عاملی، حدیث ۳۹. عمل به عامل خود گوید: من قرین تو خواهم بود در قبرت و در روز نشرت تا من و تو هر دو به پروردگار نشان داده شویم؛ سپس فرمود: اگر دوست خدا باشد کسی پیش او می‌آید که از همه مردم خوشبوتر و نیکو منظرتر و خوش لباس‌تر باشد و می‌گوید: من عمل صالح تو هستم و اگر دشمن خدا باشد کسی نزد او می‌آید که از همه خلق خدا زشت‌تر و بدقیافه‌تر و بدبوتر باشد.

^۲ کافی، ج ۲، ص ۴۲۹؛ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۰، ۲؛ از کلینی، و س ۵، از صفات الشیعه صدوق؛ پرسیدم از آن حضرت از دو ملک آیا هنگامی که بنده اراده گناه می‌کند و یا کار نیک، آیا آن دو ملک متوجه می‌شوند؟ فرمود: آیا بوی مستراح و عطر یکسان است؟ گفتم نه، فرمود: آن گاه که بنده قصد انجام دادن حسنه می‌کند نفسش خوشبو بیرون می‌آید، پس ملک جانب راست به ملک جانب چپ می‌گوید: برخیز زیرا او به کار نیک تصمیم گرفته است. و آن گاه که حسنه را انجام داد زبانش قلمش و آب دهانش مرکبش می‌شود و آن را برای او ثبت می‌کند. و هنگامی که به عمل بد تصمیم گرفت نفسش بد بو بیرون می‌آید، پس فرشته جانب چپ به فرشته جانب راست می‌گوید: توقف کن زیرا او قصد بد کرده است. و آن گاه که او آن عمل را به جا آورد زبانش قلمش و آب دهانش مرکبش می‌شود و آن را برای او ثبت می‌کند.

^۳ تحف العقول، ص ۴۹۹. ای عیسی به ستمکاران بنی اسرائیل بگو: صورت‌های خود را شستید و دل‌هایتان را زشت و چرکین ساختید! آیا مرا فریب می‌دهید؟ یا بر من جرأت می‌کنید؟ خودتان را برای اهل دنیا با عطر خوشبو می‌نمایید، با این که اندرون‌تان در نزد من به منزله مردارهای گندیده بدبو است، به طوری که گویا شماها مردمانی مرده می‌باشید!

^۴ غاشیه (۸۸) / آیه ۶ و ۷. برای آنان هیچ خوراکی جز خار بدبویی نیست که نه فربه می‌کند و نه گرسنگی را بر می‌دارد.

^۵ ابراهیم (۱۴) / آیه ۱۶. از چرک خون آلود زخم به او می‌خوراند (از اینگونه آب، سیرایش می‌کنند).

^۶ اقرب الموارد.

^۷ ص (۳۸) / آیه ۵۷. پس باید بچشند آن را، گرم جوشان و سرد گندیده است.

سرد گندیده است؛^۲ و ایضاً: فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ - وَ لَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ؛^۳ «غسلین» چرکی است که از لباس و مانند آن شسته می‌شود و یا از زخم بیرون می‌آید؛^۴ این آیات کریمه به ضمیمه آیاتی که دلالت می‌کنند که: پاداش آدمی، خود کردار آدمی است (چنان که مفصلاً شرح شد) این نتیجه را می‌دهند که: سیئات، بد بو و گندیده و متعفن هستند. و انسان طبعاً از آن‌ها، از باطن آن‌ها متنفر است.

از این که حسنات، مقابل سیئات بوده و بر عکس آن‌ها می‌باشند، چنین به نظر می‌رسد که بایستی علاوه بر این که عفونت نداشته باشند، خوشبو و معطر هم باشند؛ در ضمن احادیث مسطوره، دو خبر بر این مطلب دلالت دارند: اول خبری که از قتاده و سدی و دوم آن که از جناب عبدالله بن موسی الکاظم - علیه السلام - آوردیم.

و خبر ذیل نیز به این حقیقت دلالت می‌کند:

از امام صادق - علیه السلام - روایت شده است که فرموده: لَا تَدْعُوا قِرَائَةَ «الرَّحْمَنِ» وَ الْقِيَامَ بِهَا فَأَنَّهَا لَا تَقْرَأُ فِي قُلُوبِ الْمُنَافِقِينَ وَ تَأْتِي رَبَّهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي صُورَةِ آدَمِيٍّ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ وَ أَطْيَبِ رِيحٍ حَتَّى تَقْفَ مِنَ اللَّهِ مَوْقِعًا لَا يَكُونُ أَحَدٌ أَقْرَبَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ مِنْهَا فَيَقُولُ لَهَا مَنْ أَلْدَى كَانَ يَقَوْمُ بِكَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَدْمِنُ قِرَائَتِكَ فَتَقُولُ يَا رَبُّ فَلَانٌ وَ فَلَانٌ وَ فَلَانٌ فَتَبْيِضُ وُجُوهُهُمْ فَيَقُولُ لَهُمْ اشْفَعُوا فِيمَنْ أَحَبَبْتُمْ فَيَشْفَعُونَ حَتَّى لَا يَبْقَى لَهُمْ غَايَةٌ وَلَا أَحَدٌ يَشْفَعُونَ لَهُ فَيَقُولُ لَهُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ اسْكُنُوا فِيهَا حَيْثُ شِئْتُمْ.^۵

و در خبر است از رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - :

إِنَّ رِيحَ الْجَنَّةِ تَوْجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ الْفِ عَامٍ وَلَا يَجِدُهَا عَاقٌ وَلَا قَاطِعٌ رَحِمٍ وَلَا شَيْخٌ زَانَ، الْخَبْرُ؛^۶ و از حضرت صادق - علیه السلام - : إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ كُشِفَ غِطَاءٌ مِنْ أَعْظِيَةِ الْجَنَّةِ فَوَجَدَ رِيحَهَا مَنْ كَانَتْ لَهُ الرُّوحُ مِنْ مَسِيرَةِ خَمْسِ مِائَةِ عَامٍ إِلَّا صِنْفٌ وَاحِدٌ، قُلْتُ مَنْ هُمْ؟ قَالَ، الْعَاقُ لِوَالِدَيْهِ؛^۷ از این دو خبر هم با ضم بحث «پاداش آدمی، خود کردار آدمی است» که سابقاً از تحقیق گذشته، حقیقت مذکور را «حسنات، خوشبو هستند» با سهولت به دست می‌آوریم.

حقیقتی که در مطالعه این بحث، دست‌گیر می‌شود این است که: سراسر دنیا جیفه ایست گندیده و مرداری است متعفن، و زندگی دنیوی هم تصرف کردن در جیفه و اخذ نمودن از مردار گندیده است! و در عین حال، سراسر جهان،

^۱ نبا (۷۸) / آیه ۲۴ و ۲۵. نمی‌چشند در آنجا خنکی و نه آشامیدنی‌ای را، جز گرم و جوشانی را و سرد گندیده‌ای را.

^۲ اقرب الموارد و مجمع البحرین.

^۳ حاقه (۶۹) / آیه ۳۶. نیست برای او در اینجا امروز، نه دوست با حرارت و خون گرمی، و نه خوراکی، مگر از غسلین؛ یعنی در عوض آن دو، چرک بسیار

گندیده و گرمی هست که هیچ‌گاه از او جدا نمی‌شود و او باید همیشه آن را بخورد.

^۴ اقرب الموارد و مجمع البحرین.

^۵ مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۹۵. خواندن سوره «الرحمن» را ترک نکنید و به آن قیام نمایند و حقیقت این است که این سوره در قلوب منافقین قرار نمی‌یابد، و در روز قیامت در صورت یک نفر انسان خوش صورت و پاکیزه بوی به نزد پروردگار خود، می‌رود، تا در پیشگاه خداوندی در جایی می‌ایستد که کسی به خداوند سبحان نزدیک‌تر از آن نمی‌شود، پس خداوند متعال به او می‌گوید: کی به تو در زندگی دنیوی مواظب بود و پیوسته تو را می‌خواند؟ می‌گوید پروردگارا فلان کس و فلان کس و فلان کس پس رخسار آنان سفید می‌شود و خداوند به آنان می‌فرماید درباره کسانی که دوست دارید، شفاعت کنید، پس شفاعت می‌کنند تا که هیچ آرزویی برای آنان نمی‌ماند و کسی نمی‌ماند که شفاعتشان کند. خداوند به آنان می‌فرماید: داخل بهشت شوید و در هر جای آن مایل باشید مسکن گزینید.

^۶ کافی، ج ۲، ص ۳۴۹. واقع این است که عطر و بوی بهشت از فاصله هزار سال راه فهمیده می‌شود، ولی آن را عاق والدین درک نمی‌کند و نه کسی که خویشاوندی را بریده باشد و نه پیری که زناکار باشد.

^۷ کافی، ج ۲، ص ۳۴۸. هنگامی که قیامت می‌شود پرده‌ای از پرده‌های بهشت برداشته می‌شود پس عطر و بوی خوش آن را هر کسی که روح داشته باشد از فاصله پانصد سال راه در می‌یابد مگر یک صنف (راوی گفت) پرسیدم: آنان کیستند؟ فرمود: کسانی که عاق والدین هستند.

معطر است و مملو از امتعه و اغذیه خوشبو است و زندگی در این جهان هم تصرف کردن در اشیاء معطر و اخذ از آنها هم بهره گرفتن از لذت است!! یعنی: دنیا در عین این که شیرین و دل پسند است، تلخ بوده و مورد تنفر هم هست. جامعیت عجیب فوق، در عبارت ذیل امیر المؤمنین - علیه السلام - نیز مشهود است: «انَّ الدُّنْيَا دَارٌ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا وَ دَارٌ عَافِيَةٌ لِمَنْ فَهِمَ عَنْهَا وَ دَارٌ غِيٍّ لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا وَ دَارٌ مَوْعِظَةٌ لِمَنْ اتَّعَطَّ بِهَا؛ مَسْجِدٌ أَحْبَبَّ إِلَهُ وَ مُصَلَّى مَلَائِكَةِ اللَّهِ وَ مَهِيْطٌ وَحَى إِلَهُ وَ مَتَجِرٌ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ اِكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ وَ رِيحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ؛ فَمَنْ ذَا يَدْمُهَا وَ قَدْ آذَنَتْ بَيْنَهَا وَ نَادَتْ بِفِرَاقِهَا وَ نَعَتْ نَفْسَهَا وَ أَهْلَهَا»^۱ و خبر مشهور: الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ؛ که از حضرت رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - روایت شده است،^۲ ایضاً حقیقت نام برده، یعنی ذوجنبتین بودن دنیا را خوب می‌فهماند.

حقیقت این است که: جهان با قطع نظر از اعمال نیک و یا بد انسان، نه گندیده است نه خوشبو، نه جیفه است نه معطر، و از این اوصاف که بشر در ذهن خود با ملاحظه لذتها و شکنجه‌های دنیا برای دنیا اثبات می‌کند، عاری و فارغ است! و این ما هستیم که تصرفات انسان را در جهان و موجودات آن، و عواقب اخروی این عمل‌ها را نسبت به عاملین آنها در زندگی آینده، در نظر می‌آوریم و چنین می‌یابیم که: بعضی از افراد انسان، از جهان عطر جمع می‌کند و بوهای خوش می‌اندوزد، و بعضی هم در میان مردارهای گندیده دست و پا می‌زند و از آنها بدون این که توجه داشته باشد، برای خویشتن توشه تهیه می‌کند، و غالب افراد هم گاهی به سوی عطر می‌روند و گاهی هم سری به مردار گندیده می‌زنند.

نتیجه این است که: ذات جهان و موجودات آن، از ماده‌ای سرشته شده است که می‌تواند نسبت به آدمی هم معطر و خوشبو باشد و هم مردار گندیده، می‌تواند هم گلستان باشد و هم زباله دان؛ و این مساله نظیر همان مساله است که در سابق تحقیق کردیم که: سراسر دنیا نور و روشنایی است، و در عین حال سراسر دنیا ظلمت و تاریکی است؛ سراسر دنیا خیر است در عین این که سراسر دنیا شر است.

بنابر آن چه نگارش یافت، دنیا جای بد بینی است نه خوش بینی؛ ما نمی‌توانیم از «هرقلیطوس یا هراکلیت» پیروی کرده و فیلسوف بدبین و حکیم گریان لقب بگیریم، و نه می‌توانیم مانند «ذیمقراطیس یا دموکریت» شده و فیلسوف خوش بین و حکیم خندان شناخته شویم؛^۳ ما از آموزگاران دین عالی اسلام - علیهم السلام -، چنین یاد می‌گیریم که، نیکوکاران بایستی به دنیا خوش‌بین بوده و خندان باشند، به جهت این که جز خوشی و خرمی، ذخیره‌ای از دنیا بر نمی‌دارند، و بدکاران و ستمگران هم لازم است نسبت به جهان و زندگی آن بدبین بوده و گریان شوند، برای این که جز بدبختی‌ها و مردارها توشه‌ای از آن نیاندوخته‌اند.

^۱ نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۸۲ و ۱۸۳. بدانید که دنیا خانه درستکاری است برای کسی که با آن راست بیاید و خانه سلامت است برای کسی که از آن درس بگیرد و خانه ثروت است برای کسی که از آن توشه بیاندوزد و خانه اندرز است برای کسی که از آن پند بگیرد، سجده‌گاه دوستان خداست و نمازگاه فرشتگان خداست و فرودگاه وحی خداست و بازار دوستان خداست در دنیا رحمت کسب کردند و بهشت را در آنجا به نفع بردند. پس این کیست که دنیا را مذمت می‌کند با این که خود دنیا جدایی خویش را اعلان کرده و با صدای بلند از مفارقت خود خبر داده و از مرگ خود و اهل خود سخن رانده است.

^۲ مجموعه ورام، ص ۱۸۳. دنیا کشتزار آخرت است.

^۳ سیر حکمت در اروپا، ج ۱، ص ۷، س ۱۳ و ۱۴ و ص ۱۱، س ۵.

حسناات طيباتند، سيئات خباثند

ما افراد انسان از اعمال خودمان چیزی جز ظواهر آنها نمی‌توانیم درک بکنیم و از بواطن و حاق حقائق آنها هم به تمام معنی بی‌خبر می‌باشیم؛ و اصلاً حواس ما طوری آفریده شده‌اند که فقط ظواهر ناپایدار موجودات را می‌توانند احساس نمایند، و از حقائق جاودانی آنها بیگانه، و از مشاهده آنها دور، و از نزدیک شدن به آنها محرومند.

ما از اعمال خود، همین قدر اطلاع داریم که: عمل کردن، مقداری از نیروهای بدن را به اختیار خود، خرج کردن و مصرف نمودن است؛ ما اگر چه به حکم وجدان و ضمیر، یقین داریم که: مسلماً اعمال، خوب و بد دارند، نیکی کردن و احسان، خوب و پسندیده و ستم هم بد و ناپسند است، ولی در عین حال کوچک‌ترین و ناچیزترین فرق در میان ذوات اعمال، اعمال حسنه و سیئه نمی‌یابیم، می‌بینیم دو نفر غذا می‌خورند یکی خوراک حلال از نان خود و دیگری نان حرام، از دست رنج دیگران، ما اصلاً در میان این دو خوردن و در میان ذات و حقیقت این دو اکل، هیچ گونه اختلاف ذاتی و جوهری درک نمی‌کنیم؛ خداوند متعال، درباره همین ظاهرینی و کم‌فهمی ما فرموده: **وَمَا أَوْتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا^۱** و ایضاً: **يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ^۲**.

آیا به مجرد این که ما با مشاهده ظواهر اعمال، فرقی در میان ذوات آنها، در میان حقیقت زشت و زیبای آنها، در میان وجود نیک و بد آنها، نمی‌توانیم پیدا کنیم، می‌توانیم حکم کنیم که اصلاً فرقی در ذوات آنها نیست؟ و اعمال از لحاظ حقیقت با هم برابرند؟! یعنی مثلاً ضرب یتیم از روی تأدیب و ضرب او به عنوان ظلم، واقعاً و در نفس الامر، نوع واحدی از عمل محسوب می‌شوند؟!!

اکثریت قریب به اتفاق افراد بشر، عموم مردمانی که وجود قانون را در جامعه انسانی لازم می‌دانند، و به مجازات و کیفر و پاداش عقیده دارند، به وجود فرق ذاتی در میان حسنه و سیئه قائل می‌باشند: بعضی از عاملان را تحسین و بعضی دیگر را توبیخ می‌نمایند، عدل را زیبا و ظلم را زشت تشخیص می‌دهند.

قرآن کریم، این یگانه کتاب کاملاً صحیح و دست نخورده الهی، این حکم فطرت و فهم بدیهی ضمیر انسانی را تصدیق می‌فرماید و در میان حسناات و سیئات، هم از لحاظ ذات و هم به لحاظ آثار فرق می‌گذارد.

قرآن کریم، در آن جا که رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - را می‌شناساند، چنین می‌فرماید: **يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ^۳** این کلمه چنان که دلالت می‌کند بر این که پیغمبر اکرم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - پیوسته به معروف امر می‌کند و هیچ گاه به منکر امر نمی‌کند، و دائماً از منکر نهی می‌کند و هیچ گاه از معروف نهی نمی‌کند؛ همین طور دلالت واضح دارد بر این که آن حضرت، به طور کلی و مطلقاً طیب و پاکیزه‌ها را حلال می‌کند و هیچ گاه پلیدی را حلال نمی‌کند و پیوسته و دائماً خبیث‌ها را حرام می‌کند و هیچ گاه طیب و پاکیزه‌ای را حرام نمی‌کند؛ پس این نتیجه را از این آیه به دست می‌آوریم که کلیتاً و بدون استثنا، هر حلال، طیب و

^۱ اسراء (۱۷) / آیه ۸۵ و از دانش جز اندکی داده نشده‌اند.

^۲ روم (۳۰) / ۷. ظاهری را فقط از زندگی دنیوی می‌دانند و از عاقبت کار به کلی بی‌خبراند.

^۳ اعراف (۷) / آیه ۱۵۷. به کار نیک امرشان می‌کند و از عمل ناپسند بازشان می‌دارد و پاکیزه‌ها را برای ایشان حلال می‌کند و پلیدها را برای‌شان حرام

می‌کند.

پاکیزه است و هر حرام خبیث و پلید است؛ و چون هر حسنه حلال و هر سیئه حرام است، پس حسنات طیب و سیئات خبیث‌اند.

از تحقیق فوق، چنین استفاده می‌شود که: هر چه در واقع، طیب باشد شرعاً هم حلال شده، اگر چه مردم را خوش نیاید و آن را مستطاب نشمارند و طیب نشناسند (مانند: قوانین حدود و قصاص در اسلام، که غریبان را غالباً خوش نمی‌آید؛ و مانند خوردن گوشت حیوان، که میلیون‌ها از هندیان آن را مستطاب نمی‌شمارند) و هر چه در واقع پلید باشد، شرعاً هم آن را حرام شناسانیده‌اند، اگر چه مردم را خوش آید و آن را طیب بدانند، (مانند: ربا، زنا)؛ بنابراین، ملاک و مدار در طیب و پلید بودن اشیاء و اعمال، نسبت به انسان، در نظر خداوند متعال، همانا واقع و نفس الامر است، نه تشخیص مردم؛ پس خوش و یا ناخوش داشتن مردم (چیزی و عملی را) هیچ ارزشی در نزد خدا ندارد، نه چیزی و کاری را حرام می‌کند و نه حلال.

یکی از بزرگان، ملاک و مدار طیب و خبیث را مذاق خود مردم و تشخیص اهل عرف دانسته، و امر تمییز طیب از پلید را به خود مکلفین وا گذاشته و چنین بیان داشته است: معنای طیب آن است که طبع مردم از آن لذت برد و خبیث آن است که طبع مردم از آن متنفر باشد؛^۱ پاسخ این است که در آن صورت لازم می‌آید که زنا و ربا و امثال آن‌ها حلال باشند، برای این که طبع غالب مردم از آن‌ها لذت می‌برد و هیچ نفرت نمی‌کند، با این که با تشدید تحریم شده‌اند؛ و لازم می‌آید که قورباغه برای اروپائیان حلال و ملخ جراد برای ایرانیان حرام باشد، به جهت استطابه آنان و استکراه اینان؛ و لازم می‌آید که تعیین حلال و حرام، از وظیفه شرع (در مواردی که استطابه و استکراه تحقیق می‌یابد) خارج شده و به عهده خود مردم واگذار شود؛ و هیچ کدام از این لوازم را هیچ کس نمی‌تواند قبول نماید.

سبب این که ایشان، طیب و خبیث اعمال را که در قرآن کریم یاد شده، حمل به استطابه و تنفر مردم کرده و از طیب و پلید واقعی صرف نظر کرده‌اند، این است که ایشان و هم داستانانشان در این باب پیرو باستانیان یونانیان شده و وجود شرّ و پلید و سیئه را از حقیقت عالم، محذوف دانسته‌اند! (در این باره مفصلاً بحث کرده‌ایم)^۲ و بنا را بر این گذاشته و گفته‌اند که: نکاح و زنا از لحاظ ذات و حقیقت، فرقی از هم ندارند!^۳

و ایضاً: در قرآن کریم هست: مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ - قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ.^۴

ظاهر این است که این هر سه جمله درباره اعمال است، اول: آن چه بر پیغمبر واجب است یاد دادن اعمال نیک و امر بر آن‌ها شناساندن اعمال بد و نهی از آن‌هاست؛ دوم: خداوند، جمیع اعمال نیک شما را، نیک و بد و نهان و آشکار آن‌ها را برای شما بدون کاهش، نگاه می‌دارد، چون که همه آن‌ها را خوب می‌داند؛ سوم: شما خودتان اگر همین قدر بدانید که پاک و پلید، امکان ندارد با هم برابر باشند، عمل زشت نمی‌تواند مانند عمل نیک باشد، این علم به تنهایی برای شما در ترک سیئات و به جا آوردن حسنات کافی خواهد بود.

۱. المیزان، ج ۵، ص ۲۱۵، س ۱۳ و ۱۴. نقل به معنی.

۲. رجوع شود به فصل سوم «عمل نیک و بد، وقوع دارد» از ص ۷۹ تا ۱۰۳.

۳. المیزان، ج ۱، ص ۱۰۱، س ۳.

۴. مائده (۵) / آیه ۹۹ و ۱۰۰. بر پیغمبر جز رسانیدن، چیز دیگری واجب نیست؛ و خداوند آن چه را که آشکار می‌کنید و آن چه را که پنهان می‌دارید می‌داند؛

بگو: پلید و پاک برابر نیستند.

جمله سوم ذکر شده در فوق، مانند این جمله شریفه از قرآن کریم است که فرموده: هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَ التُّورُ؛^۱ و این که فرموده: لَا يَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ؛^۲ مفاد این سه جمله این است که: بعضی از اعمال، حسن و زیبایی واقعی دارند و حقیقتاً نور هستند و طیب و پاکیزه‌اند و برخی دیگر از آن‌ها هم واقعاً زشت و بد هستند و حقیقتاً ظلمت هستند و خبیث و پلیدند.

و نیز در قرآن کریم هست: وَ نَجِّنَاهُ مِنَ الْقَرِيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ؛^۳ در این کریمه اعمال بدکاران فاسق را خبائث نامیده است یعنی که: هر عمل بد، خبیث است.

و نیز دارد: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ؛^۴ از این آیه فهمیده می‌شود که حرام کردن طیب و آن چه که پاک و گوارا است، غلط است یعنی باید فقط خبائث را حرام بدانیم و طیبات را کلیتاً حلال بشماریم؛ پس چنین به دست می‌آید که: به طور کلی سیئاتی که حرام گردیده‌اند خبائث دارند و حسنات هم که کلیتاً حلال هستند، طیب می‌باشند؛ و اضافه طیبات برای تخصیص نیست بلکه از باب اضافه صفت به موصوف و برای اشاره به برهان مساله است؛ یعنی آیا روا و سزا است که طیب را هم مانند خبیث، حرام بکنید؟.

و ایضاً: يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ - إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ؛^۵ از این کلام الهی چنین فهمیده می‌شود که: هر چیزی که به وجه حلال خورده شود مسلماً طیب خواهد بود، و اعمالی که با پیروی به شیطان از انسان سر می‌زند نه حلال است و نه طیب، بلکه واقعاً و حقیقتاً بد و زشت و پلیدند.

و از حضرت امام صادق - علیه السلام -، در ضمن حدیثی چنین آمده است:

... فَأَذَا دَخَلَهُ (القبر) مؤمن... يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ... وَيَخْرُجُ مِنْ ذَلِكَ رَجُلٌ لَمْ تَرَ عَيْنَاهُ شَيْئاً فَطُ أَحْسَنَ مِنْهُ فَيَقُولُ يَا عَبْدَ اللَّهِ مَا رَأَيْتُ شَيْئاً فَطُ أَحْسَنَ مِنْكَ! فَيَقُولُ: أَنَا رَأَيْتُكَ الْحَسَنُ الَّذِي كُنْتَ عَلَيْهِ وَ عَمَلُكَ الصَّالِحُ الَّذِي كُنْتَ تَعْمَلُهُ!... وَ إِذَا دَخَلَ الْكَافِرُ... يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ... يَخْرُجُ مِنْهُ رَجُلٌ أَقْبَحُ مَنْ رَأَى... فَيَقُولُ يَا عَبْدَ اللَّهِ مَنْ أَنْتَ؟ مَا رَأَيْتُ شَيْئاً أَقْبَحَ مِنْكَ!... فَيَقُولُ أَنَا عَمَلُكَ السَّيِّئُ الَّذِي كُنْتَ تَعْمَلُهُ وَ رَأَيْتُكَ الْخَبِيثَ!؛^۶

اعمال در آخرت دیده می‌شوند

قرآن کریم و حدیث شریف، علاوه بر تصریح بر این که: هر کسی در زندگی اخروی، عین اعمال خود را هر چه باشد، کم یا زیاد، نیک یا بد، دریافت خواهد نمود، چنان که فرموده: يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ

^۱ رعد (۱۳) / آیه ۱۶. آیا تاریکی‌ها و روشنایی برابرند؟!

^۲ فصلت (۴۱) / آیه ۳۴. برابر نیست نیکی و بدی.

^۳ انبیا (۲۱) / آیه ۷۴. نجات دادیم لوط را از قریه‌ای که اعمال خبیث «کارهای پلید» به جا می‌آوردند؛ واقع این است که آنان، مردمان بد و فاسقی بودند.

^۴ مائده (۵) / آیه ۸۷. ای کسانی که ایمان دارید، حرام نکنید پاک‌ها و گواراهایی را که خداوند بر شما حلال کرده است.

^۵ بقره (۲) / آیه ۱۶۸ و ۱۶۹. ای مردم بخورید از آن چه در زمین حلال و گوارا است، و گام‌های شیطان را پیروی نکنید او دشمن شماست، همانا شما را به اعمال بد و زشت فرمان می‌دهد.

^۶ کافی، ج ۳، ص ۲۴۱ و ۲۴۲. نقل به اختصار؛ آن گاه که مؤمنی به قبر داخل می‌شود، برای او دری باز می‌شود، و از آن جا مردی بیرون می‌آید که چشم‌هایش زیباتر از او را هرگز ندیده بود؛ می‌گوید ای بنده خدا هیچ گاه چیزی زیباتر از تو ندیده‌ام! می‌گوید من رأی زیبای تو هستم که بر آن پایدار بودی. و آن گاه که کافر داخل قبر می‌شود، برای او دری باز می‌شود، از آن در مردی بیرون می‌آید زشت‌ترین کسی که دیده است! می‌گوید ای بنده خدا تو کیستی؟ چیزی زشت‌تر از تو ندیده‌ام! می‌گوید من عمل بد تو هستم که به جا آوردی و رأی پلید تو می‌باشم.

سوء؛^۱ باز در موارد زیادی تصریح کرده است که: هر کس عین اعمال خویش را در جهان آینده رؤیت خواهد نمود، و حقیقت و ذات کردار خود را خواهد دید؛ بلا شک این گونه آیات و احادیث، بهترین و یکی از محکم‌ترین ادله برای بقای اعمال و تجسم آن‌ها بایستی شمرده شوند.

خداوند متعال فرموده:

يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ^۲ و اَيْضاً: بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ^۳ و اَيْضاً: وَ أَسْرَوْا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ وَ جَعَلْنَا الْأَعْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ^۴ و اَيْضاً: وَ بَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا^۵ و اَيْضاً: وَ بَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا^۶ و اَيْضاً: أَنْ سَعِيَهُ سَوْفَ يَرَى^۷ و اَيْضاً: يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ^۸ و اَيْضاً: يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ - فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ - وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ^۹

ناگفته نماند که: «بُدُو» اگر چه به معنی مطلق ظهور می‌باشد، ولی چون غالباً ظاهر شدن به توسط رؤیت تحقق می‌پذیرد، و به قرینه آیات دیگر هم که نقل شد، یقین حاصل می‌شود که: مراد از «بُدُو» ظهور یافتن با رؤیت است؛ فلذا ما آیات بُدُو و ظهور اعمال را هم، در این بحث که راجع به رؤیت اعمال است در ضمن آیات فوق آوردیم.

دو کریمه ذیل نیز به احتمال قوی در این بحث ما خالی از دلالت نیستند، یکی: هُنَالِكَ تَبْلُؤُا كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ^{۱۰} و دیگری: يَوْمَ تَبْلَى السَّرَائِرُ^{۱۱} در مجمع البیان و ریاض السالکین و جامع البیان و تفسیر نیشابوری و تفسیر شبر و تفسیر صافی و مفاتیح الغیب،^{۱۲} معنای «تبلی» را به «تظهر» برگردانیده‌اند؛ و در مفاتیح الغیب این معنی را از قفال و مسلم هم نقل کرده است؛ و در مجمع البیان برای تفسیر آیه دوم، حدیثی از معاذ بن جبل نقل فرموده است:

«قال: سَلَّتُ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - : وَ مَا هَذِهِ السَّرَائِرُ الَّتِي تَبْلَى بِهَا الْعِبَادُ فِي الْآخِرَةِ؟ فَقَالَ: سَرَائِرُكُمْ هِيَ أَعْمَالُكُمْ مِنَ الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ وَ الزَّكَاةِ وَ الْوُضُوءِ وَ الْغَسْلِ مِنَ الْجَنَابَةِ وَ كُلِّ مَفْرُوضٍ، لِأَنَّ الْأَعْمَالَ كُلَّهَا سَرَائِرٌ خَفِيَّةٌ؛ فَإِنْ شَاءَ قَالَ الرَّجُلُ صَلَّيْتُ وَ لَمْ يُصَلِّ وَ إِنْ شَاءَ قَالَ تَوَضَّأْتُ وَ لَمْ يَتَوَضَّأْ؛ فَذَلِكَ قَوْلُهُ: يَوْمَ تَبْلَى السَّرَائِرُ».^{۱۳}

۱. آل عمران (۳) / آیه ۳۰. روزی هر کسی عین آن چه را که از خیر کرده بود، حاضر می‌یابد؛ و عین آن چه را که از بد کاری به جا آورده بود.

۲. بقره (۲) / آیه ۱۶۷. خداوند اعمال آنان را حسرت بر آنان نشان می‌دهد؛ و اکنون هم از آتش بیرون نیستند.

۳. انعام (۶) / آیه ۲۸. آشکار گردید به ایشان آن چه که از پیش با خود پنهان داشتند.

۴. سبا (۳۴) / آیه ۳۳. و هنگامی که عذاب را دیدند، در نهمان پشیمان شدند، و در گردن کسانی که کفر ورزیدند زنجیرها گذاشتیم؛ آیا جزایی جز آن چه که می‌کردند به آنان داده می‌شود؟.

۵. زمر (۳۹) / آیه ۴۸. بدهای آن چه که کسب کردند برای‌شان آشکار شد.

۶. جاثیه (۴۵) / آیه ۳۳. بدهای اعمالشان به ایشان آشکار شد.

۷. نجم (۵۳) / آیه ۴۰. حقیقت این است که: کوشش انسان، بعدها دیده خواهد شد.

۸. نبأ (۷۸) / آیه ۴۰. روزی مرد به چیزی که با دو دست خود پیش داشته است، نگاه می‌کند

۹. زلزله (۹۹) / آیه ۶ تا ۸. آن روز مردمان در حالی که پراکنده هستند بر می‌گردند تا اعمالشان به ایشان نشان داده شود، پس هر کس به وزن ذره‌ای عمل خیر کند می‌بیند آن را، و هر کس به وزن ذره‌ای عمل شر کند می‌بیند آن را.

۱۰. یونس (۱۰) / آیه ۳۰. در آن جا هر کسی اعمال سابق خود را آزمایش می‌کند «درستی سخنان خدا را درباره اعمال، خوب در می‌یابد».

۱۱. طارق (۸۶) / آیه ۹. روزی که رازهای پنهان به آزمایش گذاشته می‌شوند.

۱۲. به ترتیب در: «ج ۱۰، ص ۴۷۱» و «ص ۵۳۴» و «ج آخر ص ۹۴» و «حاشیه ج آخر جامع البیان ص ۶۷» و «ص ۱۲۰۵» و «ص ۵۲۴» و «ج ۸، ص ۵۳۲».

۱۳. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۷۲، معاذ گوید: از رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - پرسیدم: این سرائر که بندگان خدا در آخرت با آن‌ها مبتلا و ممتحن خواهند شد، چیستند؟ فرمود: این سرائرتان است از نماز و روزه و زکات و وضو و غسل جنابت و هر واجب دیگر؛ برای این که اعمال کلیه رازهایی پنهان می‌باشند، اگر مرد بخواد می‌گوید نماز خواندم و نخوانده، و اگر بخواد می‌گوید وضو گرفتم و نگرفتم، و همین است فرموده خداوند متعال: روزی که رازهای پنهان، آزمایش می‌شوند.

آن چه به نظر نگارنده در دو کریمه فوق می‌رسد این است که: مردم اعم از این که مؤمن باشند یا کافر، در این زندگی درباره کردار و پندار خود، فقط سخنانی از بزرگان عالم انسانیت می‌شنوند، و راجع به عواقب نیک و یا بد آن‌ها در آخرت، هیچ گونه آزمایشی در این جهان نمی‌بینند، برای این که وقت معین آن، که روز رستخیز است نرسیده؛ مانند یک نفر استاد شیمی که درباره انقلاب مواد و نیروها، برای عده‌ای بی‌خبر سخنرانی می‌کند، و برای نبودن وسائل تجربه، هیچ آزمایشی به آنان نشان نمی‌دهد؛ بلی وقتی که زندگی عوض می‌شود و قیامت فرا می‌رسد، موقع آزمایش اعمال نهان که سرائر پنهانی می‌باشند فرا می‌رسد؛ و چون اعمال تا آشکار نشوند و کاملاً ظهور و بروز نیابند، امتحان نمی‌شوند لذا معنای «تبلوا» و «تبلی» که «امتحان می‌کند» و «امتحان می‌شود» است، طبعاً و قهراً معنای «آشکار می‌کند» و «آشکار می‌شود» را نیز می‌رساند.

مرئی شدن اعمال در آخرت، از اخبار زیادی فهمیده می‌شود، نقل همه آن‌ها کار مشکلی است، به نقل چند فقره از آنها قناعت می‌کنیم:

از حضرت رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - روایت شده که فرموده: **إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ فَقَدْ قَامَتْ قِيَامَتُهُ يَرَى مَالَهُ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ**^۱ این خبر شریف دلالت دارد بر این که پیش از قیامت هم در روزهای پس از مرگ، در عالم برزخ، اعمال دیده خواهند شد.

و نیز از آن حضرت درباره مؤمن، آن گاه که به قبر گذاشته می‌شود، در ضمن حدیث مفصلی چنین روایت شده: **فَتَجِبِيءُ صَوْرَةً حَسَنَةً، قَالَ فَيَقُولُ مَا أَنْتَ؟! فَيَقُولُ أَنَا عَمَلُكَ الصَّالِحُ أَنَا لَكَ الْيَوْمَ حِصْنٌ حَصِينٌ وَ جُنَّةٌ وَ سِلَاحٌ بِأَمْرِ اللَّهِ، قَالَ فَيَقُولُ أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ عَلِمْتُ أَنَّكَ فِي هَذَا الْمَكَانِ لَنَصَبْتُ نَفْسِي لَكَ وَ مَا غَرَّبْتِي مَالِي وَ وَدَيْ. قَالَ فَيَقُولُ يَا وَلِيَّ اللَّهِ ابْشِرْ بِالْخَيْرِ؛ الْخَيْرِ**^۲

و از امیر المؤمنین - علیه السلام - روایت شده: **أَعْمَالُ الْعِبَادِ فِي عَاجِلِهِمْ تُصَبُّ أَعْيُنُهُمْ فِي آجَلِهِمْ**^۳ و از حضرت باقر - علیه السلام - : **لَا تَسْتَصْغِرَنَّ حَسَنَةً تَعْمَلُهَا، فَإِنَّكَ تَرَاهُ حَيْثُ تُسْرِكُ وَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ سَيِّئَةً تَعْمَلُهَا فَإِنَّكَ تَرَاهَا حَيْثُ تُسَوِّكُ وَأَحْسِنِ فَإِنَّ لِمَ أَرَشِيئاً قَطُّ أَشَدَّ طَلَباً وَلَا أَسْرَعَ دَرْكاً مِنْ حَسَنَةٍ مُحَدَّثَةٍ لِدَنْبٍ قَدِيمٍ**^۴

و خبر عجیبی از حضرت امام صادق - علیه السلام - روایت شده: **يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ شَيْءٌ مِثْلَ الْكَبَّةِ فَيَدْفَعُ فِي ظَهْرِ الْمُؤْمِنِ، فَيَدْخُلُهُ الْجَنَّةَ، فَيَقَالُ: هَذَا الْبِرُّ؛**^۵ کبّه به فتح کاف و مضموم هم می‌شود و به فتح باء مشدده بر وزن رفته و گفته، به معنی حمله در دو، و در جنگ و تکان دادن چیزی و راندن آن به سویی، آمده است؛ این خبر شریف اگر چه با دیده شدن عمل در آخرت، چندان ارتباطی ندارد، به جهت این که لزومی ندارد که دفع کننده تکان دهنده مؤمن، چیزی مرئی

^۱ ارشاد القلوب، ص ۱۷، وقتی که یکی از شما می‌میرد هر آنچه قیامتش بر پا می‌شود، آن چه را که از خیر یا شر برای او باشد می‌بیند.

^۲ اختصاص، ص ۳۴۷ - بحار الانوار، ج ۳، ص ۳۵۱. از اختصاص؛ پس صورت زیبایی می‌آید، و او می‌گوید تو چیستی؟ می‌گوید من عمل صالح تو هستم، من امروز برای تو با امر خدا حصار استوار و سپر و سلاح هستم! پس می‌گوید به خدا سوگند اگر من می‌دانستم که تو در این جا هستی، برای وجود تو، خود را به زحمت می‌انداختم، و مال و فرزندانم مرا فریب نمی‌دادند؛ فرمود می‌گوید: ای دوست خدا شاد باش که خیر خواهی دید.

^۳ نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۵۳. اعمال کنونی بندگان، در آخرت پیوسته در پیش دیدگانشان خواهد بود.

^۴ وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۱۸، س ۳۵. از علل الشرایع (صدوق این حدیث را با سند خود از حضرت عبدالعظیم حسنی از محمد بن ابی عمیر، آن مرد مشهور خدا و بنده او آورده است) کار خوبی را که به جا می‌آوری کوچک مشمار، زیرا در جایی که تو را شاد کند آن را خواهی دید؛ و کار بدی را که به جا آوردی کوچک مشمار، زیرا در جایی که تو را اندوهگین سازد آن را خواهی دید؛ نیکی کن، برای این که من چیزی ندیدم که طلب کننده‌تر و سرعت یابنده‌تر باشد از نیکی نسبت به گناه کهنه.

^۵ کافی، ج ۲، ص ۱۵۸، س ۱۲ - وافی، کتاب الایمان و الکفر، ص ۹۳، س ۲۴. از کافی؛ در روز قیامت چیزی مانند «دفع کردن» می‌آید، و مؤمن را از پشتش تکان می‌دهد و او را داخل بهشت می‌کند؛ و گفته می‌شود که: این، نیکو کاری است.

باشد، زیرا که نیروی نامرئی هم می‌تواند این کار را انجام بدهد؛ ولی البته این خبر از غرائب اخبار است و چنین می‌فهماند که: عمل در آخرت، عامل خود را در می‌یابد.

اعمال افزایش می‌یابند و بزرگ می‌شوند

بعضی از آیات و روایات، دلالت بر این می‌کنند که: اعمال انسان افزایش می‌یابند و بزرگ می‌شوند؛ و حسنات و سیئات، هر دو در این باره شریکند اگر چه افزایش حسنات خیلی زیادتر از سیئات است.

خداوند متعال فرموده: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً بُضَاعَهَا^۱** این کریمه قرآنیه با صراحت به افزایش یافتن حسنه به طور مطلق (نماز، روزه، زکات و هر گونه خیر بدون استثنا) دلالت دارد؛ و فرموده: **وَمَنْ يُقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا^۲** این کریمه هم دلالت می‌کند که: حسن و زیبایی هر عمل نیک، زیادت می‌یابند.

و از حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - روایت شده: **افعلوا الخیرَ ولا تُحقرُوا منه شیئاً فان صغیره کبیرٌ و قلیله کثیرٌ^۳** و نیز در قرآن کریم هست: **مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً^۴** این کریمه قرآنیه، بر خلاف آن چه که بدوا به تصور می‌رسد، مخصوص به قرض مال است، بلکه به همه انواع نیکوکاری و هر گونه خرج کردن در راه خدا شامل است چنان که در مجمع البیان هم تصریح کرده است؛^۵ و جهت تعمیم نام برده این است که اگر وقت شود: دارایی آدمی، منحصر به اموال بیرون از ذات وی نیست، بلکه نیرویی که انسان با ایمان، برای قضای حاجت مؤمنی، برای شاد کردن او، برای به جا آوردن هر گونه عمل خیر، از بدن خود بیرون می‌ریزد، از گرانبهاترین قسمت دارایی او می‌باشد که در راه خدا خرج می‌کند، و به خدا می‌دهد.

حقیقت یاد شده با کمال وضوح و روشنی از حدیث ذیل استفاده می‌شود:

«قال رسول الله - صَلَّى الله عليه و آله و سلم - : على كل مسلم في كل يوم صدقة. قيل من يطيق ذلك؟ قال: اِمَاطَتِكَ الأذى عن الطريق صدقة و إرشادك الرجل إلى الطريق صدقة و عيادتك المريض صدقة و أمرك بالمعروف صدقة و نهيك عن المنكر صدقة و ردك السلام صدقة»^۶

از خبر فوق به دست می‌آید که: دارایی آدمی فقط اموال بیرون از بدن وی نیست، بلکه نیروی موجود در بدن او نیز دارایی او می‌باشد، و هر گونه عمل نیکی که به جا می‌آورد و نیرویی که از بدن خویش به جهت انجام دادن کردار نیک،

^۱ نساء (۴) / آیه ۴۰. حقیقت این است که خداوند به قدر ذره‌ای ستم نمی‌کند «چیزی از اعمال انسان نمی‌کاهد» و اگر نیکی باشد آن را می‌افزاید و بزرگ می‌گرداند.

^۲ شوری (۴۲) / آیه ۲۳. و هر کس نیکی کسب کند «با نیکی بیامیزد و آمیخته شود» برایش در آن عمل نیک، زیبایی می‌افزایم.

^۳ نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۵۴ - روضة الواعظین، ص ۳۱۱، به جای آرید کارهای خیر را و ناچیز مشمارید از آن چیزی را، چون که کوچک آن بزرگ و اندک آن بسیار است.

^۴ بقره (۲) / آیه ۲۴۵. کیست که به خدا قرض نیکویی بدهد تا خداوند آن را برای او با افزایش‌های بسیاری بیافزاید؟

^۵ ج ۲، ص ۳۴۸، س ۳۱ و ۳۲.

^۶ سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۳ و ۲۴. رسول خدا - صَلَّى الله عليه و آله و سلم - فرمود: در هر روزی بر هر مسلمانی صدقه‌ای واجب است. گفته شد: چه کسی قدرت آن را دارد؟! فرمود آزاری را از راه دور می‌کنی صدقه ایست و مردی را به راه می‌رسانی صدقه ایست و به دیدار بیمار می‌روی صدقه ایست و به نیکی امر می‌کنی صدقه ایست و از ناپسند نهی می‌کنی صدقه ایست و جواب سلام می‌گویی صدقه ایست؛ در تنبیه الغافلین نصر بن محمد سمرقندی نیز که از عامه است، قریب به این بیان از آن حضرت روایت است در ص ۱۷۷ س ۷.

پندار نیک، خرج می‌کند صدقه است؛ و بنا به آیه فوق، همه آن‌ها قرض هستند پس هر گونه عمل نیک را خداوند متعال افزایش می‌دهد.

و علاوه بر آن چه گفته شد، قرض به معنی قطع کردن و بریدن است؛^۱ و ظاهر آیه بنابراین چنین می‌شود: کیست که مقداری قطع کند برای خدا؛ قدری از خویشتن را ببرد و در راه خدا جدا نماید. البته با این تعبیر قرض هم عمومیت می‌یابد و به هر نیکی که در راه خدا انجام می‌یابد شامل می‌شود و قدری از ذات او از او بریده شده و جدا می‌گردد.

و از رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - روایت شده: *أَرَبِي الرَّبِّيَا الْكَذِبُ*؛^۲ این خبر شریف اگر چه فقط درباره دروغ سخن می‌گوید، ولی شاید بتوانیم بگوئیم که دروغ در میان سایر گفتارهای زشت و ناپسند، خصوصیتی ندارد، هر سخن بد زیاد شونده است، نهایت این است که: دروغ از همه آن‌ها بیشتر زیادت می‌یابد.

و افزایش یافتن سیئات و مطلق گناهان را، از مجموع دو کریمه زیر نیز می‌توانیم استفاده نمائیم، اول: *كُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ*؛^۳ از این جمله قرآنی با صراحت این حقیقت را در می‌یابیم که: هر گناه کار، با گناه خودش، گرفتار می‌گردد نه با چیزی دیگر؛ دوم: *عَصَا رَسُولِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رَابِيَةً*؛^۴ از این آیه هم می‌فهمیم که: گرفتاری گناه‌کاران، در یک وضع، ثابت و برقرار نمی‌ماند بلکه پیوسته در زیاد شدن می‌باشد؛ از این دو آیه، این نتیجه گرفته می‌شود که گناهان، پیوسته در زیاد شدن هستند.

شاید تصور شود که افزایش سیئات با کریمه: *مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا*؛^۵ منافات دارد؛ پاسخ این است که این آیه کریمه فقط این قدر می‌رساند که: هر حسنه، ده حسنه می‌شود و هیچ سیئه بیشتر از یک سیئه نمی‌شود و اما این که آیا حسنه و یا سیئه، افزایش یابنده و یا کاهش پذیرنده است؟ و یا در یک وضع، ثابت می‌مانند، این کریمه در این باره ساکت است، و با هر یک از این احتمالات هم سازگار است؛ مثل این که گفته شود هر تخم گل ده بوته گل می‌رویانند ولی یک تخم خار بیشتر از یک بوته خار نمی‌رویانند؛ و این منافاتی با این ندارد که بوته خار در عین این که یک بوته باشد و ده بوته نباشد باز افزایش‌های بسیاری داشته باشد.

برای اطلاع اجمالی از مقدار افزایش اعمال نیک، کافی است که در دو حدیث زیر تأمل کنیم:

از حضرت امام صادق - علیه السلام - روایت شده که فرموده: *إِنَّ الْجَنَّةَ تَوْجَدُ رِيحُهَا مِنْ مَسِيرَةِ الْفِ عَامٍ وَإِنَّ أَدْنَى أَهْلِ الْجَنَّةِ مَنَزِلًا (مَنْ) لَوْ نَزَلَ بِهِ الثَّقَلَانِ: الْجِنُّ وَالْإِنْسُ لَوَسِعَهُمْ طَعَامًا وَ شَرَابًا وَلَا يُنْقَضُ مِمَّا عِنْدَهُ شَيْءٌ*؛^۶

از حضرت رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - نقل شده که فرموده: *المؤمن إذا مات وَ تَرَكَ وَرَقَةً وَاحِدَةً عَلَيْهَا عِلْمٌ تَكُونُ تِلْكَ الْوَرَقَةُ سِتْرًا فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّارِ وَ أَعْطَاهُ اللهُ بِكُلِّ حَرْفٍ مَكْتُوبٍ عَلَيْهَا مَدِينَةً فِي الْجَنَّةِ أَوْسَعُ مِنَ الدُّنْيَا سَبْعَ مَرَّاتٍ*؛^۱

^۱ اقرب الموارد.

^۲ من لايحضره الفقيه، ص ۵۷۹، س ۲۲. زیاد شونده‌ترین زیاد شونده‌ها دروغ است.

^۳ عنكبوت (۲۹) / آیه ۴۰. همه آنان را با گناهشان گرفتار ساختیم.

^۴ حاقه (۶۹) / آیه ۱۰. بیک پروردگارشان را نافرمانی کردند، پس آنان را گرفتار ساخت با یک نحوه گرفتاری زیاد شونده.

^۵ انعام (۶) / آیه ۱۶۰. کسی که کار نیک به جا آورد برایش ده برابر آن خواهد بود و کسی که کار بد به جا آورد، پس کیفر داده نمی‌شود جز برابر آن را.

^۶ سفينة البحار، ج ۱، ص ۱۸۵، س ۵. واقع این است که عطر بهشت از فاصله هزار سال راه احساس می‌شود، و حقیقت این است که: کمترین اهل بهشت از حیث منزل، کسی است که اگر ثقلان یعنی جن و انس، به منزل او فرود آیند، مسلماً گنجایش همه آنان را دارد از حیث خوراک و شربت، و از آن چه که در نزد او هست هیچ چیزی کم نمی‌شود.

از دو حدیث فوق، در صورتی می‌توانیم اتساع عمل نیک را به دست بیاوریم که به بحث «پاداش آدمی خود کردار آدمی است» که در سابق نگارش یافته است، توجه نمائیم.

اگر دقت و تتبع شود، مساله وسعت یافتن اعمال، می‌تواند گوشه‌ای کوچک از مساله بسیار بزرگ و قضیه پهناور اتساع سراسر عالم باشد؛ در صورتی که مجموع من حیث المجموع جهان با همه اجزاء خود و با همه آسمان‌ها و کهکشان‌ها و خورشیدها و ستارگان و سحابی‌ها و زمین‌ها و هواها و جوها و اتم‌های خود، پیوسته و لاینقطع در اتساع و بزرگ شدن هستند، چرا اعمال انسان در این میان به طور دیگری باشد؟ و چرا حسنات آدمی بایستی کوچک بماند؟ و چه طور و چگونه سیئات بشر می‌تواند خود را از تحت این قانون عمومی و کلی «اتساع عالم» خارج نگاه بدارد و بزرگ نگردد؟^۲

حسنات بالا برده می‌شوند

قرآن کریم و احادیث شریفه، تصریح دارند که اعمال صالح به سوی بالا برده می‌شوند، و خداوند متعال فرشتگانی را مأمور کرده است که حسنات آدمیان را بالا ببرند؛ و الحق جای بسی تعجب است که با وجود این همه آیات و روایات، با این بیانات گوناگون چگونه دانشمندان سلف - رحمهم الله تعالی - ، بقا و تطور اعمال را منکر شده و به گفته باستانیان یونان که: عرض جوهر نمی‌شود، دل بسته‌اند؟! اگر اعمال باقی نباشد، مسلماً به بالا هم برده نمی‌شوند،^۳ با این که قرآن کریم و حدیث شریف تصریح بر آن کرده‌اند:

در قرآن کریم فرموده: **إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ**^۴ ضمیر «الیه» به خداوند متعال بر می‌گردد، و ظاهراً ضمیر مستتر در «یرفعه» به عمل صالح و بارز متصل بر آن به کلم طیب بر می‌گردد؛ و البته در جایی که (الكلم) با وصف مفرد مذكر (الطيب) موصوف می‌شود، ضمیر مفرد مذكر هم می‌تواند به آن برگردد؛ و این که در افواه افتاده است که در صیغه فعیل، مذكر و مؤنث یک سان است، بی اصل است زیرا که در قرآن کریم، هم: **بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ**^۵ آمده و هم: **صَعِيداً طَيِّباً**^۶ پس معنای تقریبی «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» این می‌شود که خداوند متعال سخنان پاک را قبول می‌فرماید؛ و «الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» هم تقریباً معنای «يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»^۷ را می‌رساند.

یعنی: خداوند متعال سخنان پاک را از کسی قبول می‌کند و به سوی خود بالا می‌برد که او عامل صالح باشد، واجبات را به جا آورد و از محرمات پرهیز کند و سخن پاک از هر کسی به قدر تقوی و عمل صالح او قبول می‌شود؛ و از فاقد تقوی هیچ قبول نمی‌شود.

^۱ وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۷۹، ۲۶ - اوثق الوسائل، ص ۲، ۵ - روضة الواعظین، ص ۱۲، ۲. وقتی که مؤمن می‌میرد و ورقه‌ای را که بر آن نوشته شده است بعد از خود می‌گذارد، این ورقه در میان او و آتش دوزخ، پرده‌ای می‌شود و خداوند به هر حرفی که بر آن نوشته شده است، شهری در بهشت عطا می‌فرماید که هفت بار از دنیا وسیع‌تر است.

^۲ مساله «اتساع جهان در اثر دو نیروی مرموز و نا شناخته» را با شرح و تفصیل تمام، با ادله دینی و علمی به رشته نگارش کشیده و به نام کتاب: «آغاز و انجام جهان» در ۳۰ شعبان ۱۳۸۹ برابر ۱۳۴۸/۸/۲۰ نشر کرده‌ایم.

^۳ در فصل ۵ درباره این که: عمل، عرض نیست و جوهر است؛ و در این باره که اصلاً عرض وجود ندارد؛ مفصلاً سخن رانده‌ایم؛ رجوع شود به ص ۱۴۰ و ۱۴۶.

^۴ فاطر (۳۵) / آیه ۱۰. به سوی او «خدا» سخنان پاک بالا می‌رود، و عمل صالح آن‌ها را رفعت می‌دهد، بالا می‌برد.

^۵ سبأ (۳۴) / آیه ۱۵.

^۶ نساء (۴) / آیه ۴۳.

^۷ مائده (۵) / آیه ۲۷. همانا خداوند از پرهیزکاران قبول می‌کند.

مؤید ما در بر گشت ضمیر بارز در «يَرْفَعُهُ» به «الْكَلِم» این است که همین کلم بر وزن خشن در سه جای دیگر نیز در قرآن آمده و در همه آن‌ها مثل مورد نقل شده، ضمیر مفرد مذکر، بر آن ارجاع گردیده است.^۱

و این حدیث شریف هم به صحت معنایی که ما می‌گوییم گواهی می‌دهد: از حضرت رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ - روایت شده که فرمود: هُوَ قَوْلُ الرَّجُلِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ إِذَا قَالَهَا الْعَبْدُ عَرَجَ بِهَا الْمَلَكُ إِلَى السَّمَاءِ فَحَيًّا بِهَا وَجَهَ الرَّحْمَنِ فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ عَمَلٌ لَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ؛^۲ این حدیث شریف علاوه بر این که گفته ما را تصحیح می‌فرماید، ضمیر «هُوَ» را هم در صدر خود، به کلم طیب بر می‌گرداند.

و نیز شاهد ما مجمع البیان است که دارد: کَلِم، جمع کَلِمه است، گفته می‌شود هذا کلم و هذه کلم، هم مذکر می‌شود و هم مؤنث؛ و هر جمعی که در میان آن و مفردش جز «ها» فرقی نباشد، تذکیر و تأنیث آن جایز است.^۳

و از حضرت امام صادق - علیه السلام - روایت شده که درباره همین کریمه فرمود: وَلَا يَتُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، وَ أَهْوَى بَيْدِهِ إِلَى صَدْرِهِ فَمَنْ لَمْ يَتَّوَكَّلْنَا لَمْ يَرْفَعْ اللَّهُ لَهُ عَمَلًا؛^۴ و جهت این، بنابر آن چه که از خبر شریف ذیل استفاده می‌شود این است که: بدون اعتقاد به ائمه اطهار - علیهم السلام - و بدون موالات آنان، نه زندگی آدمی از زندگی رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ - می‌شود و نه مرگ او از مرگ آن حضرت، بلکه در زمره دشمنان آن حضرت خواهد بود: در حلیه الاولیاء روایت شده است که: رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ - فرمود: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَحْيِيَ حَيَوْتِي وَ يَمُوتَ مَمَاتِي وَ يَسْكُنَ جَنَّةَ عَدْنِ النَّبِيِّ غَرَسَهَا رَبِّي فَلْيُؤَالِ عَلِيًّا مِنْ بَعْدِي وَ لِيُؤَالِ وَلِيَّهُ وَ لِيَقْتَدِ بِالْإِمَّةِ مِنْ بَعْدِي فَإِنَّهُمْ عِترَتِي، خُلِقُوا مِنْ طِينَتِي، رُزِقُوا فَهَمًّا وَ عِلْمًا وَ وَيْلٌ لِلْمُكْذِبِينَ بِفَضْلِهِمْ مِنْ أُمَّتِي، لِلْقَاطِعِينَ فِيهِمْ صَلَاتِي لَا أَنَالَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي.^۵

و از رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ - متواتراً رسیده: اِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا إِنْ اتَّبَعْتُمُوهُمَا وَ اِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَحْفَظُونِي فِيهِمَا؛^۶ بر طبق این حدیث متواتر، مخالف عترت پیغمبر، مانند مخالف قرآن، گمراه است؛ و بنابر آن چه که از آیه مورد بحث استفاده کردیم عمل این گونه مردم بالا نمی‌رود و مقبول نمی‌افتد.

^۱ نساء (۴) / آیه ۴۶ و مائده (۵) / آیه ۱۳. یحرفون الكلم عن مواضعه و مائده (۵) / آیه ۴۱ یحرفون الكلم من بعد مواضعه.

^۲ کشف، ج ۲، ص ۵۷۲، س ۲۴. کلم طیب «سخنان پاک» این گفتار است: سبحان الله و الحمد لله ولا اله الا الله و الله اكبر؛ آن گاه که بنده این‌ها را می‌گوید، فرشته آن‌ها را به آسمان می‌برد و با آن‌ها پیش گاه خداوند رحمن را تبریک می‌گوید و تحیت می‌دهد؛ و آن گاه که برای او عمل صالحی نبوده باشد از او قبول نمی‌شود.

^۳ ج ۸، ص ۴۰۲، س ۹.

^۴ کافی، ج ۱، ص ۴۳۰، س ۱۰. فرمود: ولایت ما اهل بیت «سخنان پاک را به سوی خدا بالا می‌برد و موجب قبول شدن آن‌ها می‌شود» و با دست خود، اشاره به سینه‌اش کرد؛ پس هر کس ما را ولی خود نگیرد، خداوند به هیچ عملش رفعت نمی‌دهد.

^۵ ج ۱، ص ۸۶، س ۱۸. هر کس می‌خواهد که مثل من زندگی کند و مثل مردن من از دنیا برود و در بهشت عدن که پرودگام آن را کاشته است سکونت گزیند، پس حتماً بعد از من، باید علی را ولی خود قرار دهد و با دوست او دوستی نماید و از امامان بعد از من پیروی کند چون آنان عترت من هستند، از گل و خمیره من آفریده شده‌اند، فهم عالی و علم بزرگی را روزی برده‌اند؛ وای به کسانی از امت من که فضیلت آنان را تکذیب کنند و درباره آنان، خویشاوندی مرا قطع نمایند، خداوند شفاعت مرا به آنان نصیب نکند.

^۶ حدیث الثقلین؛ حقیقت این است که من در میان شما دو چیز گرانبها می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم؛ اگر این دو را پیروی کنید هرگز گمراه نخواهید شد و واقع این است که این دو هیچ گاه از یکدیگر جدا نخواهد شد تا که بر من در حوض، وارد شوند؛ ببینید که چه طور مرا در این دو، محافظت خواهید کرد. کتاب «حدیث الثقلین» در اثبات تواتر حدیث نام برده، در ۲۵ شعبان ۱۳۷۰ هـ ق به قلم شیخ محمد قوام الدین قمی و شهنوی تألیف یافته، و پس از آن که در مصر، مورد تصدیق علمای بزرگ فرق اسلامی، در انجمن «دار التقریب بین المذاهب الاسلامیة» گردیده به دستور آنان در قاهره در مطبعه مخمیر، در رجب ۱۳۷۴ در ۳۰ صفحه چاپ شده است؛ کتابی است که در موضوع خود بی‌نظیر و بسیار عالی و گرانبها است.

نتیجه این است که: عمل صالح، سخنان پاک را به سوی خدا بالا می‌برد و حتماً خود آن هم بایستی بالا برود، زیرا که در غیر این صورت نمی‌تواند سخنان پاک را هم بالا ببرد؛ بنابراین، سخن پاک و هر عمل صالح دیگر، بالا رونده است.

از حضرت رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - روایت شده: إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ فَتَحَتْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَأَبْوَابُ الْجِنَانِ وَاسْتُجِيبَ الدُّعَاءُ فَطُوبَى لِمَنْ رُفِعَ لَهُ عِنْدَ ذَلِكَ عَمَلٌ صَالِحٌ؛^۱ و ایضاً: اتَّقُوا دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهَا تُحْمَلُ عَلَى الْعَمَامِ؛^۲ و ایضاً: اتَّقُوا دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَاتَّعَدُ إِلَى السَّمَاءِ كَأَنَّهَا شِرَارَةٌ؛^۳ و ایضاً: اتَّقُوا دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ وَانْكَرُوا كَافِرًا فَإِنَّهَا لَيْسَ دُونَهَا حِجَابٌ؛^۴ یعنی بدون برخورد به مانعی یکسره به پیشگاه با عظمت حضرت کردگاری بالا می‌رود، و ایضاً: اثْنَانِ لَا تُجَاوِزُ صَلَوَتُهُمَا رُؤُسَهُمَا: عَبْدٌ أَبَقَ مِنْ مَوَالِيهِ حَتَّى يَرْجِعَ وَامْرَأَةٌ عَصَتْ زَوْجَهَا حَتَّى تَرْجِعَ؛^۵ و ایضاً: اللَّهُمَّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَ عَمَلٍ لَا يُرْفَعُ وَ دُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ؛^۶ و ایضاً: يُرْفَعُ إِلَيْهِ عَمَلُ اللَّيْلِ قَبْلَ عَمَلِ النَّهَارِ وَ عَمَلُ النَّهَارِ قَبْلَ عَمَلِ اللَّيْلِ؛^۷ و ایضاً: ثَلَاثَةٌ لَا تُجَاوِزُ صَلَوَتَهُمْ آذَانَهُمْ: الْعَبْدُ الْابْقُ حَتَّى يَرْجِعَ وَ امْرَأَةٌ بَاتَتْ وَ زَوْجُهَا عَلَيْهَا سَاخِطٌ وَ إِمَامٌ قَوْمٍ وَ هُمْ لَهَا كَارِهُونَ؛^۸ و در خبر دیگری هم «السَّكَرَانُ حَتَّى يَصْحُوا»^۹ نفر سوم شمرده شده است؛ و ایضاً: سَيَأْتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَانٌ يَكْتُرُ فِيهِ الْفُقَرَاءُ وَ يَقِلُّ الْفُقَهَاءُ وَ يَبْضُ الْعِلْمُ وَ يَكْتُرُ الْهَرَجُ، ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ زَمَانٌ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ رِجَالٌ مِنْ أُمَّتِي لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيَهُمْ؛^{۱۰} و ایضاً: إِنْ الْمَلِكُ لَيَصْعَدُ بِعَمَلِ الْعَبْدِ مُبْتَهَجًا بِهِ فَإِذَا صَعَدَ بِحَسَنَاتِهِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: اجْعَلُوهَا فِي سَجِينٍ إِنْ لَيْسَ إِثْمٌ آوَاهُ بِه. ^{۱۱}

و از حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - روایت شده: نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، شَهَادَتَيْنِ تُصْعِدَانِ الْقَوْلَ وَ تَرْفَعَانِ الْعَمَلَ؛^{۱۲} و ایضاً: لَوْلَا إِقْرَارُ هُنَّ لَهَ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ إِذْعَانُهُنَّ لَهَ بِالطَّوَاعِيَةِ

^۱ روضة الواعظین، ص ۲۶۹. وقتی که ظهر می‌شود درهای آسمان و درهای بهشت باز می‌شود و دعا قبول می‌گردد؛ خوشا به حال کسی که در آن هنگام، عمل صالحی برای او بالا برده شود.

^۲ بهره‌یزید از نفرین ستم دیده به جهت این که بر آبر بار می‌شود.

^۳ نهج الفصاحه، ش ۴۷. بهره‌یزید از نفرین ستم دیده، برای این که چنان به آسمان بالا می‌رود که گوئیا شعله آتش است.

^۴ نهج الفصاحه، ش ۴۸. بهره‌یزید از نفرین ستم دیده، اگر چه کافر باشد برای این که حجابی در جلو آن نیست: بدون بر خورد به مانع بالا می‌رود.

^۵ نهج الفصاحه، ش ۵۴. دو نفر که نمازشان از محاذات سرشان بالاتر نمی‌رود: بنده‌ای که از مولای خود گریخته است تا وقتی که برگردد، زنی که به شوهر خود نا فرمان است تا وقتی که برگردد.

^۶ نهج الفصاحه، ش ۱۵۷. خدایا به تو پناه می‌آورم از علمی که سود ندهد و از عملی که بالا برده نشود و از دعایی که شنیده نشود.

^۷ نهج الفصاحه، ش ۷۲۰. بالا برده می‌شود به سوی او «خدا» عمل شب، پیش از عمل روز و عمل روز، پیش از عمل شب.

^۸ نهج الفصاحه، ش ۱۲۲۲. سه نفر هستند که نمازشان از برابر گوش‌شان بالاتر نمی‌رود: بنده فراری، تا برگردد و زنی که شب را در حالی که روز آورده است که شویش به او خشمناک است و پیشوای قومی که از پیشوائیش بیزارند؛ ضمیر مؤنث در «لها» به امامت که از «امام» فهمیده می‌شود، بر می‌گردد.

^۹ نهج الفصاحه، ش ۱۲۳۳. مست، تا موقعی به هوش آید.

^{۱۰} نهج الفصاحه، ش ۱۷۵۵، به زودی بر امتم زمانی می‌رسد که تنگ دستان زیاد و دانایان کم می‌شود؛ دانش بر داشته می‌شود و آشوب زیاد می‌گردد؛ بعداً زمانی می‌آید که مردمانی از امت من، قرآن می‌خوانند ولی، از مقابل استخوان‌های گردنشان بالاتر نمی‌گذرد.

^{۱۱} وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۱، س ۳۷. فرشته عمل بنده را با شادمانی بالا می‌برد، هنگامی که به حسناش صعود می‌دهد، خداوند عزوجل می‌فرماید: آن‌ها را در سجین «در دوزخ» قرار دهید برای این که مرا با آن‌ها، اراده نکرده است.

^{۱۲} نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲۲. شهادت می‌دهیم که خدایی جز الله نیست، یکتاست و شریکی برای او نیست و با این که: محمد صلی الله علیه و آله بنده و پیغمبر او است؛ این دو شهادت، گفتار را بالا می‌برند و به عمل رفعت می‌دهند.

لَمَا جَعَلْنَهُنَّ... مُصْعَدًا لِلْكَلِمِ الطَّيِّبِ وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ مِنْ خَلْقِهِ؛^۱ وَايضًا: اِعْمَلُوا وَالْعَمَلُ يُرْفَعُ؛^۲ وَ دَر دَعَايِ كَمِيلِ فَرْمُودِهِ: اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ الذَّنُوْبَ الَّتِي تَحْسِبُ الدَّعَاءَ.^۳

و در صحیفه سجادیه - علیه السّلام - هست: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ... حَمْدًا يَّرْتَفِعُ مِنَّا اِلَى اَعْلَى عِلِّيِّينَ؛^۴ و از حضرت صادق - علیه السّلام - در ضمن حدیثی روایت شده: هَذِهِ الْاُمَّةُ الْعَاصِيَةُ الْمَفْتُوْنَةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا، بَعْدَ تَرْكِهِمُ الْاِمَامَ الَّذِي نَصَبَهُ لَهُمْ، فَلَنْ يَقْبَلَ اللهُ لَهُمْ عَمَلًا وَّلَنْ يَّرْفَعَ لَهُمْ حَسَنَةً يَّاتُوا اللهُ مِنْ حَيْثُ اَمَرَهُمْ وَ يَتَلَوُا الْاِمَامَ الَّذِي اَمَرَهُمُ اللهُ بِوَلَايَتِهِ؛^۵ وَايضًا: مِنْ دَعَا وَّلَمْ يَذْكُرِ النَّبِيَّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ سَلَّمَ - ، رَفَّرَفَ الدَّعَاءُ عَلٰى رَاسِهِ فَاِذَا ذَكَرَ النَّبِيَّ رَفَعَ الدَّعَاءَ؛^۶ وَايضًا: اِنَّ الْمُدِلَّ لَا يَصْعَدُ مِنْ عَمَلِهِ شَيْءٌ؛^۷ وَايضًا: اِنَّهُ مَا كَانَ لِلّٰهِ فَهُوَ لِلّٰهِ وَ مَا كَانَ لِلنَّاسِ فَلَا يَصْعَدُ اِلَى اللهِ.^۸

بالا رفتن اعمال، در بعضی از اخبار، با لحن دیگری و لسان عجیبی بیان شده است؛ این نمونه از احادیث شریفه علاوه بر این که صریحاً دلالت می کنند بر این که: عمل، فاصله ما بین آسمان و زمین را می پیماید، سرعت این راه پیمایی را هم با بیانی بسیار شیرین و متین، گوشزد می نمایند؛ در خبر است: سَأَلَ ابْنُ الْكَوَّاءِ عَنِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : كَمْ بَيْنَ مَوْضِعِ قَدَمِكَ اِلَى عَرْشِ رَبِّكَ؟ قَالَ... مِنْ مَوْضِعِ قَدَمِي اِلَى عَرْشِ رَبِّي اَنْ يَقُولَ قَائِلٌ مُخْلِصًا: لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ؛^۹ و از حضرت امام حسن مجتبی - علیه السّلام - پرسیدند: كَمْ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ؟ فَرْمُود: بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ دَعْوَةُ الْمَظْلُوْمِ؛^{۱۰} حاضرین در مجلس چنین تصور می کنند که در پاسخ پرسش یاد شده، حتماً هزاران فرسخ و میلیون ها کیلومتر و نظائر آنها به میان خواهد آمد، ولی وقتی که بر خلاف انتظار، گفتن لا اله الا الله و نفرین ستم دیده را می شنوند، به این حقیقت پی می برند که آن گفتار و آن نفرین، بسیار نیرومند هستند و از سرعت سیر نور هم که سیصد هزار کیلومتر در ثانیه است سریع تر و سرسام آورترند.

نکته دقیق تر این است که: این نمونه از اخبار، فاصله ما بین زمین و آسمان را از جنس فاصله مکانی نگرفته و گفتن لا اله الا الله و نفرین کردن ستم دیده، یعنی خود عمل بالا رونده را فاصله شناسانیده است! و بنابراین بایستی بتوانیم بگوییم که: برای رفتن به آسمان و عرش رحمن، وسائل پرواز و طی مکان، نه فقط لزومی ندارد، بلکه با این گونه وسائل، نمی شود این همه راه را پیمود، چیزی که ما را به قرب پروردگار جهان می رساند، همانا عمل است، عمل نیک است.

^۱ نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۲۵ و ۱۲۶. اگر اقرار آسمانها به پروردگاری خدا، و اعتراف آنها به اطاعت او نبود، البته آنها را... جایگاه بالا رفتن سخنان پاک و عمل صالح خلق خود، قرار نمی داد. نقل به اختصار.

^۲ نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۵۰. مادامی که عمل، بالا برده می شود، عمل کنید.

^۳ مفاتیح الجنان، ص ۶۳. خداوندا گناهای را برای من ببخشای که دعا را زندانی می کنند و نمی گذارند که دعا بالا رود.

^۴ ص ۲۴ و ۲۵. نقل به اختصار؛ حمد می کنم خدا را، حمدی که از سوی ما به بالاترین جایگاه مکانهای بالا، ارتفاع یابد.

^۵ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۹، س ۱۲. از کافی؛ این امت نا فرمان که بعد از پیغمبرشان در فتنه افتادند، پس از آن که پیشوایی را که پیغمبرشان برای ایشان نصب کرده بود، ترک کردند؛ پس خداوند هیچ عملی را از آنان قبول نمی کند و هیچ حسنه ای را برای آنان بالا نمی برد تا وقتی که به پیشگاه خدا از همان راه که امر فرموده، بروند و امامی را که خدا امر به ولایت و دوستی و اطاعت او فرموده بود، اطاعت نمایند؛ اول و آخر این حدیث نقل نشد.

^۶ کافی، ج ۲، ص ۴۹۱، هر کس دعا کند و پیغمبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ سَلَّمَ - را ذکر نکند، دعا در دور سر او حرکتی می کند؛ و آن گاه که پیغمبر را ذکر کرد، دعا بالا برده می شود.

^۷ وافی، ج ۱، کتاب الایمان و الکفر، ص ۱۵۱. واقع این است که: هیچ چیزی از عمل ناز کننده «کسی که به عمل خود، معجب است» بالا نمی رود.

^۸ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۲، س ۱. حقیقت این است که آن چه برای خدا به جا آورده شود پس برای خداست و آن چه که برای مردم باشد، به سوی خدا بالا نمی رود.

^۹ احتجاج طبرسی، ص ۱۳۱، س ۲۵ - تفسیر برهان، ج ۳، ص ۳۵۸ و ۳۵۹. ابن کوازه از امیر المؤمنین - علیه السّلام - پرسید: از جای قدمت تا به عرش پروردگارت چه قدر است؟ فرمود: از جای قدم تا به عرش پروردگارم، این قدر است که گوینده ای با اخلاص بگوید: لا اله الا الله.

^{۱۰} تحف العقول، ص ۲۲۹. چه قدر است ما بین آسمان و زمین؟ فرمود: ما بین آسمان و زمین به قدر نفرین کردن ستم دیده است.

بنابر آن چه نگارش یافت: نیکوکاران پیوسته در عرش رحمن، در نزد شاه شاهان می‌باشند؛ چنان که فرموده: **إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ، فِي مَعَدِّ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ**^۱؛ نمازخوان به درگاه خداوند عالم نزدیک می‌شود؛ و در خبر است: **الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقِيٍّ**^۲.

و بسیار شنیده شده: **الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ**^۳ و شاید که کلام معصوم - علیه السلام - بوده باشد؛ و آورده‌اند که امام حسن - علیه السلام - هنگامی که از وضو فارغ می‌شد، رنگش تغییر می‌یافت، در این باره گفتگو شد، فرمودند: **حَقُّ عَلِيٍّ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَدْخُلَ عَلَيَّ ذِي الْعَرْشِ أَنْ يَتَغَيَّرَ لَوْنُهُ**^۴ و به طریق عامه از رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - روایات شده: **إِذَا كَانَ الرَّجُلُ فِي صَلَاتِهِ فَأَتَمَّا يَقْرَعُ بَابَ الْمَلِكِ وَمَنْ يَدُّمُ عَلَيَّ قَرَعَ بَابَ الْمَلِكِ يَوْشِكُ أَنْ يُفْتَحَ لَهُ**^۵.

بنابر تحقیق فوق، نکته دقیق‌تر دیگری به دست می‌آید، و آن این است که: ارتفاع عمل به سوی آسمان و خداوند جهان، در حقیقت با ارتقاء خود عامل، تحقق می‌پذیرد و کسی که نماز می‌خواند و نمازش مقبول است، نماز او با خود او، بالا می‌رود و در نزد خداوند مهربان قرار می‌یابد، و این اشاره ایست به اتحاد یافتن عمل با عامل خود؛ و در کتاب: «ساختمان آینده انسان» مشروحاً و مفصلاً به بحث در این حقیقت پرداخته‌ایم.

چنان که ارتفاع عمل با ارتقاء عامل، وقوع می‌یابد، پست شدن آن هم، طبعاً با پست گردیدن عامل، واقع می‌شود؛ در قرآن کریم، ظاهراً درباره شخصی به نام «بَلْعَمُ بْنُ بَاعُورٍ»^۶ فرموده: **وَإِثْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأُ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَاسْلَخَ مِنْهَا فَأَتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ - وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ**^۷ معلوم است که بالا برده شدن او، با عمل او به آیات، امکان‌پذیر می‌شد، و با عمل به خلاف آن‌ها، پست گردید.

در مجمع البیان،^۸ در ذیل کریمه: **يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا**^۹ فرموده «وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا» شامل اعمال بندگان نیز هست؛ و در تفسیر برهان هم از علی بن ابراهیم نقل کرده که آن، عبارت از اعمال بندگان است؛^{۱۰} واقع این است که از این کریمه، بالا رفتن اعمال را مستقلاً نمی‌توانیم بفهمیم، بلی بعد از آن که آن را از ادله نقل شده و غیر آن‌ها به دست آوردیم، و مساله صعود اعمال ثابت شد، لا محاله این کریمه بر آن هم

۱. قمر (۵۴) / آیه ۵۴ و ۵۵. حقیقت این است که پرهیزکاران در باغستان‌ها و نه‌راهی هستند، در نشیمن‌گاه صداقت، در نزد پادشاه ازلی و ابدی که قدرتی الی الابد دارد، قرار دارند.

۲. کافی، ج ۳، ص ۲۶۵ - من لایحضره الفقیه، ص ۵۶، س ۱۶ - وافی، ج ۲ - کتاب الصلوة، ص ۹، س ۶ - سفینة البحار، ج ۲، ص ۴۳، س ۷. نماز گزاردن، تقرب یافتن هر مؤمن است (یعنی) به درگاه آفریدگار جهان، جل و عز.

۳. جواهر الکلام، ج ۲ - کتاب الصلوة، ص ۱، س ۲. جمله فوق را به عنوان اقتباس آورده است؛ و در هیچ کتابی آن را منسوب به پیشوایان دینی - علیهم السلام - نیافتیم؛ نماز گزاردن، نردبان تقرب یافتن مؤمن است.

۴. المحجة البيضاء، ج ۱، ص ۳۵۱. شایسته است برای کسی که می‌خواهد به نزد صاحب عرش «خداوند متعال» وارد شود، این که رنگ او تغییر یابد.

۵. تنبیه الغافلین، نصر سمرقندی، ص ۱۷۷، س ۳۱. وقتی که مرد مشغول به نماز است، همانا در پادشاه را می‌زند و کسی که زدن در را ادامه دهد، امید هست که برای او باز شود.

۶. مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۹۹، س ۲۲. و گاهی «بلعام بن باعورا» و در تفسیر بیضاوی، ص ۲۲۹، س ۲ «باغورا» نوشته‌اند.

۷. اعراف (۷) / آیه ۱۷۵ و ۱۷۶. برای آنان خبر آن کس را بخوان که آیات خودمان را به او عطا کردیم و او از آن‌ها بیرون گردید و شیطان دنبالش او را بگیرد و او از گمراهان شد و اگر می‌خواستیم او را با آن‌ها بالا می‌بردیم، ولی او خود، میل به خلود در زمین کرد و پیرو خواهش نفس شد.

۸. ج ۸، ص ۳۷۶، س ما قبل آخر.

۹. سباء (۳۴) / آیه ۲. می‌داند آن چه را که در زمین فرو می‌رود و آن چه را که از آن بیرون می‌آید و آن چه را که از آسمان فرود می‌آید و آن چه را که در آن

بالا می‌رود.

۱۰. ج ۳، ص ۳۴۳، س ۱۵.

صادق می‌آید؛ دو جمله دوم و چهارم، چنان که مجمع البیان و برهان متذکر شده‌اند، به بالا رفتن اعمال به آسمان و خروج آن‌ها از جزئیت زمین، شامل می‌شوند؛ و دو جمله اول و سوم هم، چنان که از جمله کریمه «ولکنه اخلد الی الارض» استفاده کردیم، به پست گردیدن اعمال و عاملین آن‌ها می‌توانند شامل شوند.

مسائلی در این بحث باقی است که لازم است به آن‌ها اشاره شود:

(۱) آیا ارتفاع عمل و عامل به آسمان و به عرش رحمن، به طور معنوی است و یا واقعاً هر دو بالا می‌روند؟!

(۲) آیا خداوند متعال در آسمان، سکونت دارد که عمل در موقع بالا رفتن به آسمان، به پیشگاه خدا راه می‌یابد؟!

(۳) در میان بحث حاضر: «اعمال به آسمان بالا می‌رود» و بحث دیگری که از آیات و احادیث، استفاده می‌شود:

«اعمال از عاملین خود هیچ وقت جدا نمی‌شود»^۱ چگونه می‌توان توفیق داد؟.

(۴) آیا اعمال، پس از صعود به آسمان در همان جا می‌مانند و یا دوباره بر می‌گردند؟ بر طبق هر کدام از این دو

احتمال، حدیث هم وارد شده است: از حضرت عیسی - علیه السلام - روایت شده: بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: إِنَّ قُلُوبَكُمْ بِحَيْثُ تَكُونُ

كُنُوزَكُمْ وَ لِذَلِكَ النَّاسُ يُحِبُّونَ أَمْوَالَهُمْ وَ تَتَوَقَّأُ إِلَيْهَا أَنْفُسُهُمْ؛ فَضَعُوا كُنُوزَكُمْ حَيْثُ لَا يَأْكُلُهَا السُّوسُ وَلَا يَنَالُهَا اللَّصُوصُ؛^۲ و از امام

باقر - علیه السلام - : إِنَّ الصَّلَاةَ إِذَا ارْتَفَعَتْ فِي أَوَّلِ وَقْتِهَا، رَجَعَتْ إِلَى صَاحِبِهَا وَ هِيَ بَيضاءُ مُشْرِقةٌ، تَقُولُ حَفِظْتَنِي حَفِظَكَ اللَّهُ وَإِذَا

ارْتَفَعَتْ فِي غَيْرِ وَقْتِهَا بَعِيرِ حُدُودِهَا، رَجَعَتْ إِلَى صَاحِبِهَا وَ هِيَ سَوْدَاءُ مُظْلِمَةٌ تَقُولُ ضَيَّعْتَنِي ضَيَّعَكَ اللَّهُ.^۳

و در عقاب الاعمال، ص ۲۷۳، س ۱۶ از حضرت امام صادق - علیه السلام - روایت شده: مَنْ صَلَّى الصَّلَاةَ لِغَيْرِ وَقْتِهَا

رُفِعَتْ لَهُ سَوْدَاءُ مُظْلِمَةٌ تَقُولُ ضَيَّعَكَ اللَّهُ كَمَا ضَيَّعْتَنِي؛ هر کسی نماز را در غیر وقت بخواند، سیاه و تاریک بالا برده می‌شود و

به خواننده‌اش می‌گوید خدا تباخت کند چنان که تباهم کردی، و خبر دیگری هم مناسب این باب در ص ۲۷۴ عقاب

الاعمال هست.

شاید بهترین و ساده‌ترین حل مساله اول، این باشد که: بنا به ظواهر ادله نقل شده، عمل و عامل به آسمان بالا

می‌روند و واقعاً به سوی بالا حرکت می‌کنند، و معنای این به طوری که در ضمن پاسخ «شبهه آکل و ماکول» بیان

داشته‌ایم،^۴ این است که: نیکوکاران با اعمال نیک خود، از جزئیت زمین خلاصی یافته و از مواد ارضی جدا می‌شوند، هم

خودشان و هم اعمالشان ارتفاع و ارتقاء می‌یابند و از پستی رها می‌گردند؛ و بر عکس، بدکاران و کارهای بد آنان، جزء

زمین، باقی می‌مانند.

و ظاهراً تقرب یافتن نیکو کار با کار نیک خود به عرش رحمن، مساله مستقلاً است، و بالا رفتن کار نیک و نیکوکار و

خروج آن‌ها از زمین هم، مساله دیگری است؛ و می‌دانیم که همه جا تخت‌گاه خداوند بی‌مکان است، وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ

^۱ رجوع شود به کتاب «ساختمان آینده انسان» تألیف نگارنده.

^۲ تحف العقول، ص ۵۰۳، س ۱۳. حق می‌گویم به شما: مسلماً دل شما در جایی است که گنج شما در آن جاست و برای این است که مردم اموال خود را محبوب می‌دارند و نفوسشان مشتاق آن‌هاست، پس گنج‌های خود را در آسمان بگذارید، در جایی که نه گرمی آن‌ها را بخورد و نه دزدی آن‌ها را ببرد.

^۳ کافی، ج ۳، ص ۲۶۸، س ۱۰ - سفینة البحار، ج ۲، ص ۴۴، س ۷. واقع این است: آن گاه که نماز در اول وقت بالا می‌رود، به سوی صاحب خود بر می‌گردد در حالی که سفید و نورانی است می‌گوید خدا تو را حفظ کند چنان که مرا محافظت نمودی و آن گاه که در غیر وقت بدون رعایت حدود، بالا رود به صاحب خود در حالی بر می‌گردد که سیاه و ظلمت دهنده است، می‌گوید: خدا تباخت کند، چنان که تباهم کردی.

^۴ رجوع شود به کتاب «ساختمان آینده انسان» تألیف نگارنده.

وَالْأَرْضُ؛^۱ و کاملاً سهل است که اعمالی با عمل نیک خود از جزئیت زمین خارج شود، و در هر جا که باشد به پیش گاه خداوند متعال هم تقرب بیابد؛ و بنابراین لزومی ندارد که آسمان فقط پایتخت خدا باشد؛ همه جا پایتخت خداست؛ پس پاسخ پرسش دوم هم داده شد.

و در حل مساله سوم هم می‌توانیم خورشید و نور آن را در نظر بگیریم؛ نور خورشید در نظر عمومی مردم (نه دانشمندان نور شناس) موجود واحد وسیعی است که همه جا را، زمین و آسمان را پر می‌کند و از خورشید جدا نشده به زمین و به نقاط دورتر از زمین هم می‌رسد؛ عیناً عمل هم به طوری که در کتاب: «ساختمان آینده انسان» تحقیق کرده‌ایم، امکان دارد که همه جا را پر کند و از عامل خود هم هیچ وقت جدا نشود.

حل کامل مساله چهارم هم با نظر در کتاب مذکور به دست می‌آید: در آن جا توضیح داده‌ایم که: اعمال پیوسته در تموج می‌باشند و در عین این که همه جا را پر می‌کنند از زمین به سوی آسمان و از آسمان به سوی زمین، مانند اقیانوسی بی‌کران موج می‌پراکنند، از دل عامل به هر طرف و از هر طرف به سوی دل عامل، حرکت می‌کنند؛ اعمال نیک در این تموج نور افشانی می‌کنند، نور باطنی، نور غیر مرئی؛ اعمال بد هم، البته ذهاب و ایاب دارند، ولی اولاً بر عکس اعمال نیک، ظلمت می‌پراکنند، ظلمت نهان، ظلمت غیر محسوس؛ و ثانیاً هیچ گاه نمی‌توانند از زمین و جزئیت آن خارج شوند؛ یعنی اعمال بد به آسمان بالا نمی‌روند.

عرض اعمال

در نزد شیعه امامیه اثنا عشریه - رضی الله عنهم -، ثابت و واضح است که: اعمال افراد امت، به حضرت رسول خدا و ائمه هدی، دوازده جانشین پاک و معصوم آن حضرت - علیه و علیهم السلام -، هم اعمال خوب و هم اعمال بد، هر روز و یا در هر بامداد و یا هر روز و شب و یا دوشنبه و پنجشنبه و یا در روزهای جمعه، در زندگی دنیوی، پیش از مرگ عامل و پیش از رسیدن قیامت، عرض، یعنی نشان داده می‌شود؛ و آنان - علیهم السلام - از دیدن نیکی‌های امت شاد، و از رؤیت اعمال بدشان اندوهگین می‌شوند؛ و عجیب است که اعمال هر کسی را جداگانه تشخیص داده و صاحبان اعمال را با نام‌شان می‌شناسند، و برای بدکاران امت از درگاه خداوند متعال آمرزش می‌طلبند.

و بنا به روایتی، اعمال در هر جمعه، به پدران و مادران عاملان هم، نشان داده می‌شود، و آنان از دیدن اعمال نیک فرزندان خود، شادمان و از مشاهده اعمال بد آنان هم اندوهگین می‌شوند (مقصود پدران و مادرانی است که مرده و از این زندگی رفته‌اند).

جای تعجب است: کسانی که روایات این بحث را از ائمه هدی - علیهم السلام - برای ما و سایر آیندگان حفظ کرده و یادگار گذاشته‌اند، چگونه به انعدام اعمال انسان و عدم بقای آن‌ها و عرض بودن آن‌ها رأی داده‌اند! با این که در صورت انعدام عمل به محض صدور، دیگر نشان دادن آن، غیر ممکن است.

درباره هر کدام از قسمت‌های مختلف این بحث، روایات زیادی وارد شده است و نقل همه آن‌ها لزومی ندارد، هر کس طالب باشد به کتب اخبار رجوع کند.^۲ اکتفا می‌کنیم به آن چه امین الاسلام طبرسی - رحمه الله - فرموده: اصحاب

^۱ بقره (۳) / آیه ۲۵۵، کرسی خداوند، به آسمان‌ها و زمین وسعت دارد؛ تخت او همه جا را شامل است.

^۲ رجوع شود به وافى، ج ۱ - کتاب الحجة، ص ۱۲۸. که شامل همه احادیث عرض اعمال (که در کافی و من لایحضره الفقیه روایت شده است) می‌باشد - و تفسیر صافی، ص ۲۱۴ - و تفسیر برهان، ج ۲، ص ۱۵۷ تا ۱۶۰.

ما روایت کرده‌اند که اعمال امت، در هر دوشنبه و پنج شنبه به عرض رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - می‌رسد، و آن حضرت آن‌ها را می‌شناسد؛ و هم چنین به ائمه هدی - عَلَيْهِمُ السَّلَام - هم نشان داده می‌شود و آنان آنها را می‌شناسند، و در فرموده خداوند متعال: «وَالْمُؤْمِنُونَ»^۱، آنان مقصود هستند.^۲

و به طریق عامه از حضرت رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - روایت شده که فرموده: أَكثِرُوا الصَّلَاةَ عَلَيَّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَإِنَّهَا مَعْرُوضَةٌ عَلَيَّ؛^۳ و از ابن مسعود که گفته: إِذَا صَلَّيْتُمْ عَلَيَّ النَّبِيِّ فَأَحْسِنُوا الصَّلَاةَ عَلَيَّ فَإِنَّكُمْ لَا تَدْرُونَ لَعَلَّ ذَلِكَ يُعْرَضُ عَلَيَّ.^۴

و در قرآن کریم، دو آیه فقط درباره عرض اعمال یافته‌ایم: نخست کریمه ۱۰۵ توبه است، در روایات زیادی از ائمه اطهار - عَلَيْهِمُ السَّلَام - وارد شده که آیه یاد شده در این باره است که: اعمال انسان در همین زندگی به خلفای خداوندی، نشان داده می‌شود و مراد از «المؤمنون» در آن، علی امیر المؤمنین و یازده جانشین او - عَلَيْهِمُ السَّلَام - هستند.

ما آیه نام برده را با چند آیه سابقش نقل می‌کنیم و بحول الله تعالی، از متن خود آیات، استنباط می‌کنیم که مراد از آن‌ها، عرض اعمال مصطلح است:

وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ - وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ... - خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ - وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.^۵

آیه نخست، (تا کلمه عظیم) درباره منافقین است، و مابقی آیات نقل شده، راجع به مؤمنین گناهکار است، کسانی که امید آمرزش برای آنان هست؛ و مؤمنون در آیه اخیر، کسانی هستند که ایمان دارند و گناه هیچ ندارند و سزاوارند که بعد از ذکر خدا و رسول، ذکر شوند و مانند رسول خدا در تحت فرمان خدا، ناظر اعمال مردم می‌باشند؛ با نظر در این اوصاف و قیود و با نظر در اخبار مشهور در میان عامه و خاصه، به این مضمون که: قال رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - : لَا يَزَالُ أَمْرُ أُمَّتِي قَائِمًا حَتَّىٰ يَمُضِيَ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُفُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ،^۶ چنین به دست می‌آید که مراد از این مؤمنان،

^۱ توبه (۹) / آیه ۱۰۵. ما تمام این آیه را در همین بحث، نقل و در پیرامون آن سخن می‌رانیم.

^۲ مجمع البیان، ج ۵، ص ۶۹.

^۳ الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۱۹، س ۲۱. در روز جمعه، بیشتر صلوات به من بفرستید، برای این که به من، نشان داده می‌شود.

^۴ الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۱۹، س ۲۷. آن گاه که بر پیغمبر صلوات می‌گوئید پس نیکو صلوات بگوئید، به جهت این که شما نمی‌دانید شاید همین صلوات، بر آن حضرت نشان داده می‌شود.

^۵ توبه (۹) / آیه ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۵. و از آنان که در اطراف شمایند (از عرب‌ها) منافقینی هستند؛ و نیز از اهل مدینه، که بر نفاق و دورویی ورزیده شده‌اند؛ تو آنان را نمی‌شناسی، ما می‌شناسیم‌شان؛ حتماً دو بار معذب‌شان خواهیم کرد، بعداً به عذاب دردناکی برگردانیده می‌شوند؛ و دیگریانی هم هستند که به گناهان خود اعتراف کرده‌اند، عمل صالح و عمل دیگر بد را به هم برآمخته‌اند، امید داشته باشند که خداوند به سوی آنان برگردد... و بگو: عمل کنید پس زود باشد که خدا و رسول او و مؤمنان، عمل شما را می‌بینند، و بعداً به سوی دانای نهران و آشکار برگردانیده می‌شوید.

^۶ صواعق محرقة، ابن حجر، ص ۱۱، س ۳۳ تا ص ۱۲، س ۵. امر امت من «دین اسلام» پیوسته یا بر جا می‌ماند تا دوازده جانشین بیاید و برود که همه از قریش باشند. ابن حجر گفته است: پیشوایان علم حدیث بر صحت این حدیث که: قال رسول الله صلى الله عليه وآله يكون خلفي اثنا عشر خليفة «پیغمبر فرمود: بعد از من، دوازده جانشین خواهد آمد» اجماع دارند.

ائمه اهل بیت - علیهم السّلام - می‌باشند؛ یعنی خدا و رسول او و دوازده جانشین آن حضرت، - علیه و علیهم السلام - می‌باشند، ناظران بر اعمال مردم می‌باشند.

و ظاهر «فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون» این است که آنان، عمل انجام یافته و تحقق پذیرفته مخاطبین را می‌بینند، نه عمل تذوت نیافته و در حین وقوع را؛ و از «سُتْرُدُونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ» چنین به دست می‌آید که جمله سابق بر آن، راجع به زندگی دنیوی و پیش از رسیدن قیامت است؛ یعنی: خداوند و رسول او و جانشینان آن حضرت، در همین زندگی، اعمال مردم را می‌بینند؛ و اگر چه این آیات، درباره بعضی از مردمان زمان حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و به مناسب بعضی از اعمال آنان نازل شده، ولی بدون شک، معانی آن‌ها عام و شامل است.

آیه دیگر: یُعْتَدِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَدِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَ سَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ^۱ این کریمه، منحصرآ درباره عمل منافقین می‌باشد و دلالت به عرض اعمال آنان می‌کند، و تمام مصادیق ناظران را نشمرده و اکتفا به خدا و رسول کرده، و شاید جهت ذکر نشدن ائمه - علیهم السلام - در این آیه، اختصاص معنی به بعضی از منافقان عصر رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - باشد.

یکی از بهترین شاهدها برای عرض اعمال، و این که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - و جانشینان دوازده‌گانه آن حضرت - علیه و علیهم السلام -، اعمال مردم را می‌بینند، شاهد بودن حضرات به اعمال آنان است، زیرا می‌دانیم که شهادت بر شیئی بدون رؤیت آن، نادرست است.

خداوند متعال فرموده: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ - وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَلَّةً أَيْبِكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ.^۲

دو کریمه فوق درباره عده‌ای از مسلمانان است که از اتباع رسول خدا محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌باشند؛ و همه آنان از اولاد حضرت ابراهیم - علیه السلام - هستند؛ و چون از جانب خداوند متعال، مجتبی می‌باشند، فلذا کوچک‌ترین گناهی نداشته و معصوم هستند (زیرا که در قرآن کریم، غالباً فعل اجتناء به کسی جز پیغمبران - علیهم السلام - تعلیق نشده است)^۳ و بدیهی است که خداوند متعال، کسی را که به او نا فرمانی کند اجتناء و انتخاب نمی‌کند؛ و هیچ عده‌ای را در سراسر جهان، جامع این اوصاف و واجد این مشخصات، نمی‌توان یافت جز علی بن ابی طالب و یازده فرزند او - علیهم السلام - .

۱. توبه (۹) / آیه ۹۳ و ۹۴. عذر می‌آورند به شما آن گاه که به سوی آنان برگشتید، بگو عذر نیاورید هرگز به شما باور نخواهیم کرد؛ واقع این است که خداوند از اخبار شما به ما خبر داده است و زود باشد که خدا و رسولش عمل شما را ببینند و بعدا به سوی دانای پنهان و آشکار بر گردانیده می‌شوید.

۲. حج (۲۲) / آیه ۷۷ و ۷۸. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، رکوع کنید و سجده کنید و به پروردگار خود عبادت کنید و کار نیک انجام دهید شاید رستگار شوید، و درباره خدا حق جهاد را به جا آورید، او شما را انتخاب کرد، و در دین بر شما هیچ سختی قرار نداد شریعت پدرتان ابراهیم، او (خدا) شما را سابقا و در این قرآن، مسلمان نامید؛ تا این که رسول خدا شاهد بر شما باشد، و شما هم شاهد بر مردمان باشید.

۳. از «المعجم المفهرس» استفاده شد.

نتیجه این است که رسول خدا و دوازده جانشین او - علیهم السّلام - شاهد بر اعمال خواهند بود؛ و حتماً بایستی که پیش از شهادت در آخرت، در زندگی دنیوی، اعمال مورد شهادت را دیده باشند؛ و اخباری هم درباره این که آیه اخیر و یا هر دو کریمه، راجع به ائمه هدی است، از آنان - علیه السّلام - نقل شده است.^۱

از بعضی از روایات این مساله، استفاده می‌شود که: عرض اعمال و نشان داده شدن آن‌ها به حضرات معصومین - علیهم السّلام - با عرض عاملین آن‌ها وقوع می‌یابد (و این مساله در این حیث، مانند بالا رفتن اعمال می‌شود که با بالا رفتن عاملین آن‌ها، چنان که در فصل پیش بیان شد، تحقق می‌پذیرد) از رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - روایت شده: *إِنَّكُمْ تُعْرَضُونَ عَلَيَّ بِأَسْمَائِكُمْ وَ مَسْمَاكُمْ فَأَحْسِنُوا الصَّلَاةَ عَلَيَّ*^۲؛ و ایضاً: *جَبْرِيلُ خَرَجَ مِنْ عِنْدِي السَّاعَةَ فَبَشَّرَنِي أَنَّ لِكُلِّ عَبْدٍ صَلَّى عَلَيَّ صَلَاةً يُكْتَبُ لَهُ بِهَا عَشْرُ حَسَنَاتٍ وَيُمحَى عَنْهُ عَشْرُ سَيِّئَاتٍ وَيُرْفَعُ لَهُ بِهَا عَشْرُ دَرَجَاتٍ وَيُعْرَضُ عَلَيَّ كَمَا قَالَهَا*.^۳

در اخبار و آثار درباره وسیله‌ای که معصومین - علیهم السّلام - با آن به اعمال بندگان خدا نظر می‌کنند، چنین نقل شده است که: خداوند متعال، برای آنان - علیهم السّلام - عمودی از نور، یعنی ستونی روشن! می‌افراشد و آنان در آن ستون، مشرق و مغرب زمین و همه مردم و جمیع اعمال آنان و حتی گذشته و آینده را مشاهده می‌نمایند؛^۴ در بحارالانوار، بابی در نقل اخباری که ستون نام برده را شرح می‌کنند، وضع شده است.^۵

علی بن الحسین مسعودی درباره رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - در ضمن روایتی چنین آورده: *فَلَمَّا ظَهَرَ بِأَمْرِ اللَّهِ رُفِعَ لَهُ فِي كُلِّ بَلَدَةٍ عَمُودٌ مِنْ نُورٍ يَنْظُرُ بِهِ إِلَى أَعْمَالِ الْعِبَادِ*.^۶

چنین به نظر می‌رسد که: این «تلویزیون» که در عصر ما یکی از وسائل متعارف و همه‌گانی شده است، می‌تواند مثال کوچکی بر آن «ستون نورانی» باشد!

و مثل ذیل، بهترین بیان برای روشن ساختن عرض اعمال و عاملان، حتی آرزوهای نهان و اندیشه‌های پنهان، بر حضرات انبیای عظام و اوصیای کرام - صلوات الله علیهم اجمعین - می‌باشد:

اقیانوس بی‌کران و پهناوری است که بر سراسر سلسله‌های جبال، و رشته‌های کوه ساران و پشته و تپه‌ها، محیط بوده و آن‌ها را از هر سوی، در میان گرفته است؛ آب‌های این اقیانوس، در عین این که مانند همه آب‌های روی زمین، صفت آئینه را دارد، و تصویر سحابی‌ها و کهکشان‌ها و خورشیدها و ماه و ستارگان، همه در آن نمایان است و تصویر هر چیزی را در هر حال و در هر کار بر می‌دارد، این امتیاز را هم دارد که: این اقیانوس، عقل هم دارد، و حفظ هم دارد، هر تصویری را که بر می‌دارد، اولاً آن را می‌فهمد، زیبایی و یا زشتی آن را خوب تمیز می‌دهد، و بعداً هم آن را نگاه می‌دارد،

^۱ رجوع شود به تفسیر صافی ص ۳۳۳.

^۲ الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۱۸، س ۱۰ و ۱۱. حقیقت این است که شما با اسم‌ها و مسماهایتان بر من نشان داده می‌شوید: پس صلوات را بر من نیکو بفرستید.

^۳ الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۱۸، س ۱۳. جبرئیل اکنون از پیش من رفت و مژده‌ام داد که برای هر بنده‌ای که بر من صلواتی بفرستد، ده حسنه نوشته می‌شود و ده سیئه از وی محو می‌شود و برایش، ده درجه رفعت داده می‌شود و بر من همان طور که آن را گفته، نشان داده می‌شود.

^۴ سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۳۰، س ۹ - و ج ۲، ص ۲۵۶، س ۱۵.

^۵ ج ۷، باب صبح = ۹۳ ص ۳۰۷. بنا بر تعیین سفینه البحار.

^۶ اثبات الوصیه، ص ۸۳. آن گاه که به فرمان خدا ظهور یافت، برای او در هر شهری ستونی از نور بر افراشته شد که با آن به اعمال بندگان نگاه می‌کند.

صور گوناگون یکایک کوه‌ها، و تپه‌ها، هر کدام که بلند است بلند، و هر کدام که پست است پست، با جمیع آن چه که در آن‌هاست، در این اقیانوس، نمایان، و نیک و بد آن‌ها معقول و هر چه باشد محفوظ است.

از گل‌ها و خارها، و از بلبل‌ها و زاغ‌ها و زغن‌ها، و از چمن زارهای سرسبز و خرم و بیابان‌های خالی از گیاه و مستور از شوره، و از رمه‌های گوسفندان و بره‌های پاک و زیبا، و دسته‌های خوک‌ان پلید و کثافت اندود، و از درختان باردار و خارهای مگیلان، از همه و همه، در تمام ساعات روز و دقائق شب، با دیدگان تیز بین این اقیانوس، در همه جا تصویرگیری به عمل می‌آید، و کلیه این تصویرات، در میان آب‌های آن، پس از آن که نیک و بد آن‌ها از هم جدا گردیدند، محفوظ نگاه داشته می‌شود.

نه فقط از ظواهر این سلاسل جبال، و تپه‌های کوچک و بزرگ و موجودات هویدای آن‌ها، پیکره‌گیری به عمل می‌آید، بلکه چشمه‌های آب روان هم، که از هر کدام از آن‌ها سر در می‌آورد، جریان یافته و داخل اقیانوس شده و در میان آن غلطان، خواه نا خواه خود را به اندرون آن اقیانوس می‌رساند و در میان آن محفوظ می‌ماند.

دوربین‌های این آب‌ها به قدری قوی و نیرومند است که به بطون اودیبه و داخله کوه‌ها و اندرون تپه‌ها نیز راه یافته و از آن جاها هم از هر پنهان، تمثال بر می‌دارد، و هر کدام از آن‌ها که اندرون خالی و یا انباشته با خاکستر است، و هر کدام که از سنگ سخت، دل دارد و یا در میان خود، کان زر و معدن سیم دارد، و هر کدام که حامله بزرنیخ و گوگرد است و یا از نمک ساختمان یافته، به طور کلی و بدون استثنا، در میان این آب‌ها، در نظر واقع بینان جهان، روشن و آشکار است.^۱

در آخرت راهنمایی با عمل خواهد بود

وسائل راهنمایی در این زندگی، عمومی و همگانی است: انبیای عظام و ائمه کرام، همه را یک سان به سوی حق می‌خوانند؛ کتاب‌های الهی: تورات و انجیل و قرآن و غیر آن‌ها، برای همه افراد بشر نازل شده‌اند؛ جهان پهناور، این کتاب تکوین، به روی همه و برای همه باز است؛ علائمی که در حواشی راه‌ها نصب شده، همه را از وضع راه مطلع می‌کند؛ راهنمایی که در چهار راه ایستاده است راه را برای همه روندگان و رانندگان یکسان نشان می‌دهند؛ خورشید و ماه و ستارگان، روشنایی زیاد و یا کم خود را به هر جایی می‌افکنند؛ آسمان بر افراشته و زمین گسترش یافته، خانه زندگانی عمومی است.

ولی وسایل راهنمایی در زندگی اخروی، این شمول و ارسال را ندارد و کاملاً اختصاصی است؛ به جهت این که در آن جا هر کسی با عمل اختصاصی خود، راهنمایی خواهد شد: نیکوکاران با کارهای نیک‌شان به سوی فردوس برین هدایت می‌شوند و بدکاران هم با اعمال بدشان به جانب دوزخ رانده می‌شوند؛ خداوند متعال فرموده: **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا**

^۱ تمثیل مذکور، از عبارت ذیل کتاب «پیامبر» تالیف خلیل جبران، ترجمه دکتر مصطفی علم، ص ۹۶ سر چشمه گرفته و اتخاذ گردیده است. «در خاموشی شب، در جاده‌های شما خرامیده‌ام و روانم به خانه‌های شما در آمده است؛ و طپش‌های دل شما در دل من بوده است و دمتان بر چهره‌ام، و همه شما را می‌شناختم؛ آری، من غم و شادی شما را می‌شناختم و خواب‌هایتان خواب‌های من بود، و چه بسیار که من در میان شما، دریاچه‌ای در میان کوه‌ها بودم و آینه وار فراز و نشیب‌های شما را نشان می‌دادم؛ حتی گله‌های گذران اندیشه‌ها و آرزوهایتان را».

الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ؛^۱ با شهادت ذیل آیه واضح است که مراد از این هدایت، راهنمایی اخروی است.

ایمان، بنا به معنای متعارفی آن که اعتقاد به حقانیت دین الهی است، عمل قلب است؛ و بنا به حقیقت مطلب که: ایمان، مبثوث و پراکنده بر جوارح است؛^۲ یعنی هر عضوی، ایمانی مخصوص به خود دارد؛ باز عبارت از عمل است: اعمال نیکی است که از جوارح صدور می‌یابد؛ در خیر است که امام صادق - علیه السلام - فرمود: مَنْ أَقْرَبَ بَدِينِ اللَّهِ فَهُوَ مُسْلِمٌ وَمَنْ عَمِلَ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ؛^۳ و از عالم - علیه السلام - روایت شده: الْإِيمَانُ عَمَلٌ كُلُّهُ؛^۴ نتیجه این است که: وسیله راهنمایی به سوی سعادت جاودانی، همانا عمل نیک است.

در قرآن کریم فرموده: كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ؛^۵ با سؤال از روی انکار، چنین می‌فهماند که: راهنمایی شدن مردمان بی ایمان، در آخرت اصلاً غیر ممکن است؛ و عکس این قضیه، این که: امکان ندارد که عمل صالح از هدایت منفک باشد، و نیکو کار هدایت نشود؛ از این کریمه به خوبی فهمیده می‌شود: لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَنْبِيئًا - وَ لَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا؛^۶ همان طور که بود عمل صالح، موجب هدایت است، نبود آن هم زمینه گم شدن و ضلالت است؛ چنان که فرموده: وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ.^۷

ایضاً در قرآن کریم هست: يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتِسِبْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا؛^۸ می‌دانیم که نور بهترین وسیله هدایت است، پس چنین استفاده می‌کنیم: کسانی که ایمان دارند، نور خواهند داشت و چون منافقان ایمان ندارند فلذا فاقد نور خواهند بود؛ و از این جا حدس می‌زنیم که این نور، همان ایمان است که تغییر شکل می‌دهد و نور می‌شود؛ ذیل کریمه پرده را از روی واقع بر می‌دارد و می‌فهماند که این نور را در زندگی دنیوی با انجام دادن اعمال صالح می‌بایست تحصیل نمود؛ نتیجه این است که: عمل صالح دنیوی، نور اخروی می‌شود و امر هدایت در آخرت، اختصاصی است.

در روز بعثت، هر کسی سر از قبر خویش به در آورده، حیران و سرگردان به وضع تازه خود و جهان نوین نگران می‌شود، هر کسی خود به خود به سوی روان می‌گردد؛ همان طور که بعضی از نباتات رو به بالا می‌روید و بعضی در روی زمین دست و پاهای خود را دراز می‌کند و برخی دیگر هم خویشتن را به درخت یا دیوار یا سنگ می‌پیچاند، نیکوکاران هم با هدایت عجیبی، راه بهشت را پیش می‌گیرند و بدکاران هم به جز راه دوزخ، راه دیگری را نمی‌توانند

^۱ یونس (۱۰) / آیه ۹. حقیقت این است: کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح کرده‌اند، پروردگارشان با ایمانشان، آنان را راهنمایی می‌کند؛ از زیرشان در باغستان‌های بهشت، نهرها روان است.

^۲ کافی، ج ۲، ص ۳۳. بابت به همین عنوان دارد.

^۳ کافی، ج ۲، ص ۳۸، س ۹. هر کس بدین اقرار نماید مسلمان است، و کسی که بر آن عمل کند مؤمن است.

^۴ کافی، ج ۲، ص ۳۹، س ۳. ایمان، همه‌اش عمل است.

^۵ آل عمران (۳) / آیه ۸۶. خداوند چطور راهنمایی می‌کند مردمانی را که پس از ایمان آوردن، کفر ورزیدند؟

^۶ نساء (۴) / آیه ۶۶ و ۶۸. و اگر آنان آن چه را که پند داده می‌شدند به جا می‌آوردند؛ مسلماً برای‌شان بهتر می‌بود و ثبات‌شان را بیشتر می‌ساخت و هر آینه آنان را به راهی راست، راهنمایی می‌کردیم.

^۷ بقره (۲) / آیه ۱۰۸. هر کس کفر را در عوض ایمان بگیرد، بدون شک گمراه می‌شود.

^۸ حدید (۵۷) / آیه ۱۳. روزی مردان با نفاق و زنان با نفاق به کسانی که ایمان آورده‌اند، می‌گویند منتظر ما باشید تا از نورتان استفاده کنیم، گفته می‌شود: به پشت سرتان برگردید (به زندگی گذشته و از دست رفته دنیوی بر گردید) و نوری کسب کنید.

بیابند و ببینند، و به جانب شکنجه‌هایی که خود تهیه دیده‌اند، شتابان می‌روند. چنان که خداوند متعال فرموده: **يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصَبٍ يُوْفِقُونَ**^۱.

ظاهراً نیکوکاران به جانب راست حرکت می‌کنند و بدکاران هم به طرف چپ و یا عقب به سوی پشت سر، سوق داده می‌شوند، زیرا که در قرآن کریم، بهشتیان را اصحاب یمین^۲ و دوزخیان را اصحاب شمال^۳ نامیده است؛ و نیز نامه‌های اعمال نیکوکاران به دست راست‌شان^۴ داده می‌شود، و نامه‌های بدکاران به دست چپ^۵ و یا از پشت سر^۶. در روز رستخیز همه را می‌خوانند ولی هر کسی را به سویی؛ و گوئیا دوزخیان، دعوت به جانب بهشت را دریافت نمی‌کنند و یا از پیروی به آن، ناتوانند؛ و هم چنین بهشتیان، نسبت به دعوت به سوی دوزخ، چنان که فرموده: **يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ**؛^۷ و ایضاً: **يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَىٰ شَيْءٍ نُّكْرٍ - حُشَعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ - مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ**؛^۸ بلی هر کسی به دنبال خواننده خود پیش می‌رود، یا به بهشت می‌رسد و یا به دوزخ می‌افتد؛ در آن روز هر کسی از خویشان و از اندرون ذات خود، راننده و کشنده‌ای دارد، می‌برد او را به جایی که باید ببرد؛ چنان که فرموده: **وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ**^۹.

در حدیث هست که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرموده: **مَنْ ذُكِرَتْ عِنْدَهُ فَنَسِيَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيَّ أَخْطَأَهُ اللَّهُ بِهٖ طَرِيقَ الْجَنَّةِ**؛^{۱۰} و ایضاً: **مَنْ نَسِيَ الصَّلَاةَ عَلَيَّ أَخْطَأَ طَرِيقَ الْجَنَّةِ**؛^{۱۱} و ایضاً: **مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا سَلَكَ اللَّهُ بِهٖ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ**؛^{۱۲} و از امام صادق - علیه السلام - : **يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ شَيْءٌ مِثْلُ الْكَبَّةِ فَيَدْفَعُ فِي ظَهْرِ الْمُؤْمِنِ فَتَدْخُلُهُ الْجَنَّةُ فَيُقَالُ هَذَا الْبِرُّ**^{۱۳}.

خانواده در بهشت

نظر ما از گفتگو در این مساله این است که با آیات کریمه و احادیث آموزگاران قرآن - علیهم السلام -، اثبات کنیم که خانواده‌های بهشتی و هم بندهای جهنمی از همین اعمال دنیوی، آفریده می‌شوند. تا بدین طریق ثابت گردد که: اعمال، باقی و پایدارند؛ و این که بعضی گفته‌اند که عمل عرض است! و به محض صدور، منعدم می‌شود، هیچ تکیه‌گاه

^۱ معارج (۷۰) / آیه ۴۳. روزی از گورها با سرعت بیرون می‌آیند، گوئیا که آنان به سوی هدف‌های نصب شده‌ای شتابان می‌روند.

^۲ واقعه (۵۶) / آیه ۲۷ و ۴۱.

^۳ واقعه (۵۶) / آیه ۲۷ و ۴۱.

^۴ حاقه (۶۹) / آیه ۱۹ و ۲۵ - انشقاق (۸۴) / آیه ۱۰.

^۵ حاقه (۶۹) / آیه ۱۹ و ۲۵ - انشقاق (۸۴) / آیه ۱۰.

^۶ حاقه (۶۹) / آیه ۱۹ و ۲۵ - انشقاق (۸۴) / آیه ۱۰.

^۷ طه (۲۰) / آیه ۱۰۸. در آن روز، خواننده را پیروی می‌کنند.

^۸ قمر (۵۴) / آیه ۷ و ۸. روزی خواننده، به جانب چیزی ناشناس می‌خواند؛ در حالی که چشمهایشان رو به پائین است از گورها بیرون می‌آیند به طوری که گوئیا ملخ‌های پراکنده‌ای هستند، در حالی که شتابان و با توجه دقیق، به سوی خواننده روانند.

^۹ ق (۵۰) / آیه ۲۱. هر کسی در حالی که راننده‌ای با او هست می‌آید.

^{۱۰} سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۰، س ۱۰. هر کس که من در نزد او ذکر شوم و او فراموش کند که بر من صلوات گوید، خداوند با همین فراموش کاری، او را در راه بهشت، به خطا می‌اندازد.

^{۱۱} مکارم الاخلاق، ص ۱۹، س ۱۹ - الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۱۸، س ۲۹. هر کس که صلوات بر من را به فراموشی سپارد راه بهشت را گم می‌کند. عقاب الاعمال صدوق، ص ۲۴.

^{۱۲} کافی، ج ۲، ص ۲۱۹، س ۷. هر کس راهی را برای طلب دانشی برود، خداوند او را با این راه روی، به سوی بهشت راه می‌برد.

^{۱۳} کافی، ج ۲، ص ۱۵۸، س ۱۲ - وافی، کتاب الایمان و الکفر، ص ۹۳، س ۲۴. در روز قیامت، چیزی مانند دفع کردن و به پیش راندن، می‌آید و مؤمن را از طرف پشت، به جلو پرتاب می‌کند و او را داخل بهشت می‌گرداند و گفته می‌شود که: این، نیکو کاری است.

علمی ندارد و فاقد ارزش است؛ و ثابت شود که اعمال، تطوّراتی دارند بس عجیب و تجسماتی واقعاً غریب که چشم بشری آن‌ها را ندیده و گوش احدی نشنیده (آن طور که باید بشنود) و به خاطری هم خطور نکرده.

در عالم آخرت، نوعی ازدواج عمومی و همگانی خواهد بود، شامل نیکوکاران و بدکاران؛ چنان که می‌فرماید: وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ... - عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أُحْضَرَتْ؛^۱ می‌دانیم که جمع محلی به ال «النفوس» مفید عموم است.

این ازدواج کیانند و مردم با کدام زوج یا زوجه‌ها، ازدواج خواهند کرد؟ یکی از سه پاسخ^۲ شاید داده شود: اول این که: هر کسی با موجودی متناسب و شبیه با خود، جفت می‌شود؛ منتهی جفت متناسب و شبیه با نیکان، نیک، و متناسب با بدان هم، بد خواهد بود؛ دوم این که نیکوکاران با پریان و حوریان، و بدکاران هم با شیاطین و دیوان قرین می‌شوند؛ سوم این که: روح هر کسی با بدن او، جفت شود! این پاسخ سوم، سازگار یا هم سنخ بودن روح با عمل است! (و ما در کتاب «ساختمان آینده انسان» با تفصیل در این باره سخن گفته‌ایم) و پاسخ‌های دیگری نیز در بعضی از تفاسیر نقل شده است.^۳

آن چه مسلم است این است که به طور واضح از آیه فهمیده می‌شود که: هر کسی این زوج اخروی را، خود در دنیا آماده می‌کند و آن را با خودش به آخرت می‌برد و در آن جا او را احضار می‌نماید.

نزدیک‌ترین سخن این است که: هر کسی در آخرت، با عمل دنیوی خود (که روح او را می‌سازد) جفت و قرین می‌شود،^۴ عمل نیک در اندام حوراء عیناء که با عامل خود «ترب مُوافق»^۵ و کفو کامل است، ظهور می‌یابد و عمل بد هم در قیافه شیطانی پلید و دیوی منفور.

خداوند متعال، از ازدواج خصوصی نیکوکاران، عجیب خبر داده: زوجه‌های زیبای آن را به نام «حوراء چشم درشت» خوانده است؛^۶ ما یقین داریم که این نام گذاری خالی از مناسبت نیست، و حتماً این کلمه، در نزد آفریدگار متعال، بهترین و مناسب‌ترین الفاظ بوده است، پس لازم است که ما در ماده «حور» بررسی کنیم تا شاید وجه این تسمیه را به دست آوریم.

در قرآن کریم هست: إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ؛^۷ در این آیه به قرینه مقام می‌فهمیم که: معنای حور، برگشتن و دوباره زنده شدن و دوباره آمدن و برانگیخته شدن و بیرون آمدن و امثال این‌ها و یا نزدیک به آن‌هاست؛ در معیار اللغة گوید: جایی را که آب در آن جمع شود و رفت و آمد کند حائر می‌گویند؛ و در اقرب الموارد هست: حار يحور حورا، رجوع؛ از این گونه موارد استعمال و کلمات اهل لغت فهمیده می‌شود که: به زوجه بهشتی بدین جهت حوراء گفته می‌شود که او در روز معاد، از عدم، پا به وجود نمی‌گذارد بلکه پیش از قیامت هم، روزگاری وجود داشته، و پس از مدت‌ها خاموشی و پنهانی، در آن روز برگشت کرده و خودنمایی می‌کند.

^۱ تکویر (۸۱) / آیه ۷ و ۱۴ و آن گاه که جان‌ها، با زوج گردانیده می‌شوند... داند هر کس که چه چیزی حاضر آورده است.

^۲ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۴۴.

^۳ نفحات الرحمن، ج ۴، ص ۴۲۳.

^۴ این احتمال را در نفحات الرحمن و تفسیرهای دیگری نیز ذکر کرده‌اند.

^۵ اقتباس از آیه ۳۳ سوره ۷۸ نباء.

^۶ دخان (۴۴) / آیه ۵۴ - طور ۵۲ / ۲۰.

^۷ انشقاق (۸۴) / آیه ۱۴. او چنین پنداشت که هرگز برگشت نخواهد کرد.

و ظاهراً مقصود از تشبیه حوریان جنت به «لؤلؤ مکنون» بیان همین وجود نهان آنان در دنیا می‌باشد؛ می‌فرماید: وَ حُورٌ عِينٌ - كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ؛^۱ معلوم است که «كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ» خبر است برای مبتدای محذوف «هُنَّ» بنابراین، جمله، اسمیه است و ظرف تشبیه هم زمان تکلم است؛ یعنی: حوریان بهشت در همین دنیا مانند لؤلؤ‌هایی هستند که در اندرون صدف پنهان‌اند؛ نه این که ظرف تشبیه، آخرت باشد و حوریان هم بعدها مانند لؤلؤ پوشیده شوند.

زمخشری تصور کرده است که: مکنون، اشاره به گرانبها بودن لؤلؤ می‌باشد که از اغیار محفوظش می‌دارند؛^۲ ولی آیه دیگر فساد این توهم را آشکار می‌کند و خوب می‌فهماند که مطلب، خیلی از این تصویرات بالاتر است: می‌فرماید: وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ - كَأَنَّهِنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ؛^۳ در این آیه کریمه، حوریان را در عوض لؤلؤ، به تخم مرغ تشبیه فرموده تا این تصور به میان نیاید که مقصود از مکنون، بیان گرانبها بودن حوریان است؛ و می‌خواهد بفهماند که حوریان بهشت، هم اکنون در همین دنیا موجود می‌باشند ولی نه به طور ظاهر و آشکار، بلکه به طرزى که لؤلؤ در میان صدف، موجود می‌باشد و همان گونه که لؤلؤ برای پروریده شدن، بایستی مدتی در داخل صدف محبوس بماند؛ حوریان بهشتی هم لازم است که برای پرورش یافتن، مدت‌هایی در این جهان، در حالت اختفا باقی بمانند.

معنای یاد شده، با تشبیه حوریان، به تخم مرغ پوشیده نیز کاملاً حاصل می‌شود، چنان که تخم‌ها مدتی در زیر بال و پرهای مرغ، پنهان می‌مانند و هنگامی که وقت اختفاء پایان یافت، جوجه‌های زیبا و قشنگ و حیوان‌هایی با اراده و فعال و نافع از آن‌ها بیرون می‌آید، حوریان هم تا قیامت و بروز یافتن جنت و جهنم، بایستی در اختفاء به سر برند تا پرورش لازم را بیابند، در این دنیا در کمون جهان پنهان می‌شوند و در لا به لای موجودات عالم، پوشیده و مستور می‌مانند و در آینده، در زندگی نوین، در اندام انسان‌هایی بسیار زیبا و فوق العاده شیرین و نمکین، ظهور می‌کنند.

چنین به نظر می‌رسد که کریمه مبارکه: حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ؛^۴ نیز مانند آیه‌های ذکر شده است، به این معنی که آن حوری‌ها اکنون موجود هستند ولی در سرا پرده‌ها و چادرهایی در حالت اختفا به سر می‌برند و هنوز موقع ظهورشان نرسیده است و مانند طفلی که در نه ماهگی زائیده می‌شود، آنان هم در روزی که به نام روز فصل و جدا شدن هر چیز از هر چیز، شناسانیده شده، از بندها رها گردیده و از زندان خیمه‌ها بیرون می‌آیند.

کریمه وَ زَوْجَانَهُمْ بِحُورٍ عِينٍ؛^۵ در دو مورد از قرآن کریم با صیغه ماضی و جمله خبریه، از وقوع تزویج مؤمنین نیکو کار با حوریان، صریحاً خبر می‌دهد، و خوب می‌فهماند که حوریان بهشتی نه فقط اکنون در این دنیا هستند بلکه حتی با شوهران خود، ازدواج هم دارند و بدین طریق تمام آن چه را که در این بحث شرح گردید با کمال وضوح می‌رساند و الحق جایی برای چون و چرا باقی نمی‌گذارد، خصوصاً اگر دقت شود، صیغه (زوجنا هم) در سوره دخان در میان دو فعل مضارع «یلبسون» و «یدعون» عمداً و دانسته، ماضی آورده شده است.^۶

۱. واقعه (۵۶) / آیه ۲۲ و ۲۳ برای آنان حوری‌هایی هست مانند لؤلؤ پوشیده و پنهان.

۲. کشف، ج ۳، ص ۱۷۴.

۳. صافات (۳۷) / ۴۸ و ۴۹. و در نزد آنان زنانی کوتاه نگاه (که نظرشان به غیر زوجشان نمی‌افتد) هست که چشم‌شان درشت است؛ گوئیا که آنان تخم

مرغ‌هایی می‌باشند که نهان و پوشیده باشد.

۴. الرحمن (۵۵) / آیه ۷۲. حوری‌هایی «در آن بهشت‌ها هستند» که در سرا پرده‌ها نگاه داشته شده‌اند.

۵. دخان ۵۴ - ۴۴ و طور (۵۲) / آیه ۲۰. و آنان را با حوریانی چشم درشت، ازدواج دادیم.

۶. يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ - كَذَلِكَ وَ زَوْجَانَهُمْ بِحُورٍ عِينٍ - يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ أَمِينٍ.

تا این جا چنین به دست آمد که: اولاً حوریان بهشت، هم اکنون به طور نهران در همین جهان، وجود دارند؛ و ثانیاً، در روز قیامت ظهور کرده و با شوهران خود عروسی می‌کنند؛ این دو خاصه، بدون اندک فرق، درباره عمل انسان هم صادق است: عمل هم در این جهان، موجود و پنهان است؛ عمل هم در روز قیامت ظاهر می‌گردد و دیده می‌شود؛ و گفتیم که عمل با عامل خود، ازدواج می‌کند؛ بنابراین، چنین حدس می‌زنیم که: حوریان بهشتی از اعمال دنیوی نیکوکاران، آفرینش می‌یابند؛ اخبار و آیاتی هم با کمال وضوح، این حدس ما را تصدیق می‌کنند:

در خبر وارد شده: سَمَلُ أَبُو بَصِيرٍ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَنِ الْحَوْرِ الْعَيْنِ فَقَالَ لَهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ: خَلِقُ مِنْ خَلْقِ الدُّنْيَا أَمْ خَلِقُ مِنْ خَلْقِ الْجَنَّةِ؟ فَقَالَ لَهُ مَا أَنْتَ وَ ذَاكَ عَلَيْكَ بِالصَّلَاةِ فَإِنَّ آخِرَ مَا أَوْصَى بِهِ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - ، وَ حَثَّ عَلَيْهِ، الصَّلَاةُ؛^۱ امام صادق - علیه السَّلَام - ، به طرز دقیق و خفی، پاسخ پرسش ابو بصیر را داده، و چنین فهمانیده است که: حورالعین از نماز آفریده می‌شود. و فرموده که از مخلوقات دنیا نیست، زیرا که در اصل، موجودی از موجودات دنیاست؛ و فرموده که از مخلوقات جنت نیست، زیرا که در زمان بروز جنت و با ظهور آن، حوریان هم بارز می‌شوند و ظهور پیدا می‌کنند.

و در قرآن کریم هست: قُلِ اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصاً لَهُ دِينِي - فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛^۲ ظاهراً با آیه نخست فهمیده می‌شود که مراد از اهل در آیه دوم، خانواده اخروی است نه دنیوی، چون که ظاهراً مراد از این اهل، خانواده ایست که با شرک، از دست می‌رود و با اخلاص، تحصیل می‌گردد. و می‌دانیم که خانواده‌های دنیوی، همیشه این طور نیستند، زیرا خیلی یافت می‌شود که مشرک، دارای خانواده دنیوی بوده و مخلص هم تنها و در غربت زیست نماید.

پس، بنابر استظهار فوق، از آیه چنین به دست می‌آید که: خانواده بهشتی با پرستش به خدا و اخلاص دین از شرک، تحصیل می‌گردد.

و ایضاً: احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ أَزْوَاجَهُمْ وَ مَا كَانُوا يَعْبُدُونَ؛^۳ می‌دانیم که جمع مضاف «أَزْوَاجَهُمْ» افادهٔ عموم می‌کند، با این که بعضی از ستمگران نامی جهان، مانند فرعون ملعون، زوجهٔ مرحوم^۴ داشته‌اند که یقیناً در زمره ستمگران محشور نمی‌شوند؛ از این جا می‌فهمیم که مراد از «ازواج» در این آیه، اعمال آن ستمگران است؛ ازواجی است که در کریمه: وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ؛ چنان که بیان گردید، نام برده شده است.

در فردوس برین، علاوه بر ازواج یاد شده، خدمت‌گزاران ابدی نیز خواهند بود: خداوند متعال آنان را در قرآن کریم غلمان و ولدان مخلصان نامیده است: فرموده: وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ؛^۵ و ایضاً: وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وَ لِدَانٌ

^۱ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۱۴، س ۳۷. ابو بصیر از حضرت صادق - علیه السَّلَام - درباره حور العین پرسش کرد و گفت فدایت شوم آیا مخلوقی از مخلوقات دنیاست یا مخلوقی از مخلوقات بهشت است؟ فرمود: چکار با این داری، بر تو باد نماز، حقیقت این است که: آخرین چیزی که رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - درباره آن، سفارش فرمود و بر آن ترغیب کرد، نماز بود.

^۲ زمر (۳۹) / آیه ۱۴ و ۱۵. بگو خدا را می‌پرستم، دین خود را برای او خالص می‌گردانم شما غیر او هر چه می‌خواهید بپرستید؛ بگو همانا زیان کاران، کسانی هستند که خود و خانواده خود را در روز قیامت به زیان دادند.

^۳ صافات (۳۷) / آیه ۲۲. جمع کنید و بیاورید کسانی را که ظلم کردند و ازواج‌شان را و آن چه را که عبادت می‌کردند.

^۴ رجوع شود به سوره تحریم (۶۶) / ۱۱.

^۵ طور (۵۲) / آیه ۲۴. و در پیرامون‌شان، پسران جوان‌شان گردش می‌کنند، گوئیا که آنان لؤلؤهای پنهانند.

مُخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ أُولُؤًا مَّثُورًا^۱ خداوند متعال، وجود آینده آنان را هم به لؤلؤهایی که رشته پیوندشان پاره می‌شود و پراکنده شده و هر کدام در سویی از اطاق غلطان غلطان حرکت می‌کنند،^۲ تشبیه فرموده است؛ از این تشبیه چنین بر می‌آید که: این غلمان نیز مانند حوریان، در این زندگی به طور خفی، آن گونه که لؤلؤ در صدف، پنهان است، وجود دارند؛ و در زندگی بهشتی هم، نظیر لؤلؤهایی که پراکنده می‌شوند، در پیرامون صاحب خود در حالی که متلاًلاً می‌باشند طواف می‌کنند و بروز یافته به فعالیت می‌پردازند؛ و چون عمل انسان هم، این دو وصف را داراست، به طوری که ذکر شد و تأیید هم گردید؛ پس پی به این حقیقت می‌بریم که: این غلمان هم مانند حوریان، از اعمال خود بهشتیان آفریده می‌شوند.

درباره غلمان، از خود دو آیه یاد شده هم، می‌توانیم به دست بیاوریم که از اعمال صاحب خود، ساخته می‌شوند: از این خدمت گزاران در یک آیه، غلمان و در آیه دیگر هم ولدان تعبیر آورده، برای این که این حقیقت را بفهماند که: این پسرهای جوان، ولادت یافته و زائیده شده‌اند؛ درست مانند لؤلؤ که مدتی در صدف، مکنون می‌ماند و به تدریج تکون یافته و بعداً از آن زائیده شده و ولادت می‌یابد.

حقیقت این است که: عمل کردن، نوعی از زائیدن است. همان طور که نطفه آدمی، پس از آن که در شکم مادر تغذی کرد و نمو کافی و رشد لازم را دید، قدم به این زندگی می‌گذارد، یعنی زائیده می‌شود، عمل انسان هم همین طور از بدن انسان زائیده می‌شود؛ به این معنی که آدمی در این زندگی، موادی را از جهان (که در واقع، تخم عمل باید شمرده شوند) اخذ می‌کند و پرورش‌های لازمی به آن‌ها می‌دهد، و در مواقع عمل، به محض اراده کار، آن‌ها را از خود، دفع می‌کند و می‌زاید.

در این دنیا، فرزندان این زندگی در مواقع پیری و درماندگی پدران و مادران (زاینده‌های خود) به آنان کمک می‌کنند، نان و آب و پوشاک و مسکن برای آنان تهیه می‌نمایند، غلمان هم فرزندان هستند که در آن دنیا، برای زاینده‌های خود، لوازم زندگی اخروی را فراهم می‌آورند و در هر آن در دست‌رس آنان قرار می‌دهند. آری اعمال انسان، ولدانی هستند که در این دنیا از عاملان، زائیده می‌شوند و در کمون جهان به تدریج و با آرامش، پرورش می‌یابند و بدون این که کسی خبر دار شود بزرگ می‌شوند و در آن جهان به یاری والد و زاینده خویش می‌شتابند. چه معنایی بهتر و روشن‌تر از این، برای ولدان بودن غلمان، می‌توان پیدا کرد؟!.

فرق بزرگی که در میان فرزندان این زندگی و فرزندان آن زندگی هست، این است که فرزندی اینان محدود به زندگی نا پایدار دنیاست ولی فرزندی آنان، الی الابد است؛ و شاید برای همین است که خداوند متعال غلمان بهشت را با «ولدان مخلدون» توصیف کرده است؛ و بر عکس، درباره نسب دنیوی هم فرموده: فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ^۳ و هر دو فرزند، در این باره نظیر یک دیگر هستند که هر دو صالح و نا صالح دارند؛ و آیه کریمه: احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ، که نقل و شرح شد، نظر به ولدان ناصالح دارد.

^۱ انسان (۷۶) / آیه ۱۹. و در پیرامونشان، فرزندان ابدی الوجود گردش می‌کنند، وقتی که آنان را می‌بینی، می‌پنداری که لؤلؤهای پراکنده شده‌ای هستند.

^۲ اذا ظرف مستقبل است.

^۳ مومنون (۲۳) / آیه ۱۰. و آنگاه که در صورت‌ها (ی آدمی یعنی بدن‌هایشان) دمیده شود، دیگر نسبی در میان آنان در آن روز، نخواهد بود.

در این معنی که: اعمال صادر شده از بشر، مانند طفل‌هایی هستند که عاملین، آن‌ها را از خود می‌زایند، حدیثی شریف و بسیار عجیب از رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - روایت شده است: **مَثَلُ الَّذِي لَا يُتِمُّ صَلَاتَهُ كَمَثَلِ حُبْلَى حَمَلَتْ حَتَّى إِذَا دَنَا نَفْسُهَا أَسْقَطَتْ فَلَا هِيَ ذَاتُ حَمَلٍ وَلَا ذَاتُ وَلَدٍ**^۱ از این خبر به طور واضح فهمیده می‌شود که: نمازگزاران، نماز را می‌زایند. البته با زایشی نکره و ناشناخته.

بعضی از اخبار، سند صحت خود را از خود و در متن خود دارا می‌باشند، و از این گونه احادیث در این کتاب فراوان است؛ هیچ داعی بر جعل این گونه روایات نه از بابت سیاست‌های غلط و نه از جهت حب و بغض‌های بیجا، نیست؛ تا کسی از حقیقت عمل و طرز صدور و بقای آن و بالاخره از منافع و مضار اخروی آن به طور کامل واقف نباشد، امثال خبر فوق را نمی‌تواند بسازد؛ و ضمناً با این مطالعه ناقص، به این حقیقت پی می‌بریم که عالی‌ترین حکمت و فلسفه، در تضاعیف اخبار آل محمد - عَلَيْهِمُ السَّلَام - نهفته شده است.

حدیث دیگری هم در معنای حدیث فوق یافته‌ایم: از آن حضرت - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - روایت شده: **مَنْ لَمْ يُتِمَّ وُضُوئَهُ وَرُكُوعَهُ وَخُشُوعَهُ فَصَلَاتُهُ خِدَاجٌ؛ خِدَاجٌ بَرِّ وَزَنِ كِتَابٍ، نَاقِصُ الْخَلْقَةِ وَسَقَطٌ شَدِيدٌ**. و از امیر المؤمنین - عَلَيْهِ السَّلَام - دربارهٔ تأویل نماز روایت شده است که فرموده: **مَنْ لَمْ يَعْلَمْهَا فَهِيَ خِدَاجٌ**^۲.

و ایضاً در همین معنی که: عمل نیک انسان، برای او در بهشت، اهل و مال می‌شود از رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - روایت شده: **الموتور اهله و ماله من ضيع صلوة العصر؛ قيل و ما الموتور اهله و ما له قال لا يكون له اهل و لا مال في الجنة**^۳؛ و حدیثی در این معنی دربارهٔ مطلق نماز، از امام صادق - عَلَيْهِ السَّلَام - نقل شده است.^۴

به طوری که خداوند متعال اعمال انسان را ولدان و غلمان و ازواج نامیده است، فرزندان دنیوی و ولدان این زندگی را هم رد بعضی از آیات، عمل خوانده است. به نوح - عَلَيْهِ السَّلَام - دربارهٔ پسرش چنین فرمود: **انه ليس من اهلك انه عمل غير صالح**^۵؛ در این آیه، ضمناً چنین می‌فهماند که: خاندان هر کسی عمل صالح او است. و دربارهٔ آن مرد قبطی هم که موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - او را کشت، از قول آن حضرت چنین حکایت فرموده است: **هذا من عمل الشيطان**^۶؛ هذا اشاره به آن مرد است.

شاید مقصود حضرت کردگاری این بوده است که به این حقیقت تنبیه فرماید که: فرزند آدمی و عمل او، دو مصداق از یک کلی هستند و هر دو از انسان زائیده می‌شوند و هر دو در آینده در آن وقت که بزرگ شدند، از والد و زایندهٔ خود دستگیری می‌کنند و او را شاد می‌نمایند و یا موجب درد و رنج او گردیده و آزارش می‌دهند. منتهی یکی از این دو ولید، در این جهان پنهان، و دیگری محسوس و نمایان است؛ یکی از آن دو، عمر فرزندیش کوتاه است چه خوب باشد و

^۱ سفینة البحار، ج ۲، ص ۴۵، س ۲۵. ترجمه در پاورقی بعدی.

^۲ مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۷۳، س ۳۲. هر کس وضو و رکوع و خشوعش را تمام نکند، پس نمازش ناقص الخلقه و سقط است.

^۳ سفینة البحار، ج ۲، ص ۴۵، س ۲۲. هر کس نمازش را نداند یا معنای آن را نفهمد یا فکرش در جای دیگری باشد پس نمازش سقط و ناقص است.

^۴ من لا يحضره الفقيه، ص ۵۸، س ۲۲ - سفینة البحار، ج ۲، ص ۴۴، س ۱۲ - مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۸۷، س ۱۹. کسی که خانواده و مالش کشته شده و از دستش رفته و تنها مانده است، (رجوع شود به اقرب الموارد) کسی است که نماز عصرش را تباه نماید. گفته شد: چیست آن که خانواده و مالش کشته شود (و در نسخهٔ دیگری هست: ای اهل له؟ یعنی کدام خانواده‌اش کشته می‌شود) فرمود: در بهشت نه خانواده‌ای برای او خواهد بود و نه مالی.

^۵ روضة الواعظین، ص ۲۷۰، س ۵.

^۶ هود (۱۱) / آیه ۴۶. واقع این است که او از خاندان تو نیست، زیرا که او عمل ناصالح است.

^۷ قصص (۲۸) / آیه ۱۵. (موسی) گفت: این مرد از عمل شیطان است.

چه بد، روزی از زاینده خود جدا می‌شود و راه مخصوص به خود را مانند او می‌پیماید و دیگری عمر فرزندش بسیار زیاد و الی الابد است و پیوسته با والد خود می‌ماند و همیشه موجب شادی و یا غم او می‌شود.

رؤیای رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم -

جناب ملاصدرا می‌گوید: آغاز احوال پیغمبران - علیهم السلام - این است که نشأه آئنده در خواب به ایشان جلوه‌گر می‌گردد و حقایق اشیاء را در لباس اشباح مثالی تصور می‌نمایند.^۱

باید بدانیم که رؤیای پیغمبران و جانشینان مطهر آنان - علیهم الصلوة و السلام - به طور کلی مطابق با واقع بوده، بلکه مشاهده تصویری از نفس الامر است؛ قرآن کریم رؤیاهایی از آنان نقل کرده و در جای حقیقت گذاشته است و خود آنان هم رؤیاهای خودشان را چیزی جز واقع مطلب و عین حقیقت نمی‌دانسته‌اند.^۲ و از امیر المؤمنین - علیه السلام - هم نقل شده: رؤیاء الانبیاء وحی.^۳

حدیث مفصلی از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - روایت شده است که تطوُّرات اعمال انسان را در روز قیامت با بهترین بیان و شیرین‌ترین تعبیر، توضیح می‌دهد؛ این حدیث شریف را شهید راه حقیقت و قربانی دین و فضیلت، جناب ابو علی، فتال نیشابوری در روضة الواعظین، تنجیم، و نجوم آن را به ابواب کتاب، تقسیم کرده است و تمام آن را صدوق در امالی^۴ و بعداً هم نوری در دارالسلام^۵ از آنجا و از کتاب «فضایل الاشهر الثلاثة» نقل فرموده‌اند. و از عامه، جلال الدین سیوطی، آن را در جامع صغیر آورده است.^۶ اینک ترجمه آن را از نظر می‌گذرانیم:

روز جمعه ۱۴ صفر سال ۳۶۸ بود که ابو جعفر صدوق... چنین نقل کرد که راوی گفت: در خدمت رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - بودیم که فرمود: دیشب عجایی در رؤیا دیدم، گفتم یا رسول الله جان و اهل و اولاد ما فدایت باد، در خواب چه دیدی؟ فرمود: مردی از امتم را دیدم که ملک الموت آمده بود روحش را بگیرد، پس نیکی او به والدین بیامد و او را از وی منع کرد. و مردی از امتم را در خواب دیدم که عذاب قبر برای او، بسط داده شده بود، وضویش آمد و آن را از وی منع کرد. و مردی از امتم را در خواب دیدم که شیطان‌ها پیرامون او را فرا گرفته بودند، یاد آوردن خداوند عزوجل آمد و او را از میان آنان نجات داد. و مردی از امتم را دیدم که فرشتگان عذاب پیرامون او را گرفته بود، پس نماز او آمد و او را از آنان منع نمود. و مردی از امتم را دیدم که از شدت تشنگی زبانش را بیرون آورده بود به هر حوضی که می‌خواست وارد شود منعش می‌کردند، روزه ماه رمضان آمد و به او آب نوشانید و سیرابش کرد. و مردی از امتم را دیدم در حالی که پیغمبران حلقه حلقه نشسته بودند به هر مجلسی که آمد رانده شد، غسل جنابتش آمد و از دست او گرفت و در پهلوی من نشانید. و مردی از امتم را دیدم که جلو او تاریک بود و از دنبال او تاریکی بود و از جانب راستش تاریکی بود و از طرف چپش تاریکی بود و از زیرش تاریکی بود در ظلمت فرو رفته بود، پس حج و عمره‌اش آمد و او را از ظلمت بیرون آورنده و به نور و روشنایی داخل کردند. و مردی از امتم را دیدم که با

۱. اسرار الآیات، ص ۸۶، س ۲۲.

۲. رجوع شود به ص ۱۴۶ تا ۱۴۹.

۳. دارالسلام نوری، ج ۱، ص ۹، س ۷. رؤیای پیغمبران وحی است.

۴. ص ۱۳۹، مجلس ۴۱.

۵. ج ۱، ص ۵۳.

۶. ج ۱، ص ۱۰۵، س ۱۸.

مؤمنین سخن می‌گفت و آنان با او سخن نمی‌گفتند، صلۀ رحم آمد و گفت: ای مؤمنان با او سخن گوید زیرا که او صلۀ رحم می‌کرد، پس مؤمنان با او سخن گفتند و او نزد آنان ماند. و مردی از امتم را دیدم که از حرارت آتش‌ها و شراره‌های آنها، خودش را با دست و روی خود، حفظ می‌کرد. پس صدقه‌اش آمد و بر سرش سایه انداخت و بر صورتش پرده گردید. و مردی از امتم را دیدم که فرشتگان عذاب از هر طرف او را گرفته بودند، پس امر به معروف و نهی از منکر آمدند و او را از میان آنان خلاص کردند و با فرشتگان رحمت گذاشتند. و مردی از امتم را دیدم که بر دو زانو افتاده بود و در میان او و رحمت خدا، حجابی بود پس اخلاق نیکویش آمد و از دستش گرفت و او را داخل رحمت خدا کرد. و مردی از امتم را دیدم که نامۀ عملش به جانب چپش فرود آمد پس ترس او از خداوند عزوجل آمد و نامه‌اش را گرفت و در جانب راستش قرار داد. و مردی از امتم را دیدم که موازینش سبک آمد پس نمازهای زیادی که خوانده بود بیامدند و موازینش سنگین گردید. و مردی از امتم را دیدم که بر کناره دوزخ ایستاده بود پس امیدواریش به خداوند عزوجل آمد و او را از آنجا به کناری کشید. و مردی از امتم را دیدم که در میان آتش افتاد، پس اشک‌هایی که از ترس خدا گریه کرده بود آمدند و او را از آنجا بیرون آوردند. و مردی از امتم را دیدم که بر روی صراط چنان می‌لرزید که برگ درخت خرما در روز وزیدن باد سخت، پس حسن ظنی که به خدا داشت آمد و لرزه‌اش را ساکن گردانید و او بر صراط راه رفت. و مردی از امتم را دیدم که گاهی بر روی صراط خیلی سنگین راه می‌رود و گاهی با دست‌ها و شکم خود می‌خزد و گاهی هم به آن چنگ می‌زند و آویزان می‌ماند، پس صلوات گفتنش بر من آمد و او را بر روی قدم‌هایش بر پا نگاه داشت و بر روی صراط راه رفت. و مردی از امتم را دیدم که به درهای بهشت رسیده بود ولی به هر دری که می‌رسید بسته می‌شد، پس شهادت دادن او به لا اله الا الله که از روی صدق گفته بود، آمد و درها را برای او باز کرد و او داخل بهشت شد.

و در حدیث دیگری هم چنین هست: ^۱ حضرت پیغمبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - ، به اصحاب خود زیاد می‌فرمود: آیا کسی از شما خوابی دیده است؟ در بامداد یکی از روزها به ما فرمود: شب دو نفر به نزد من آمدند و گفتند با ما بیا، پس با آنان به راه افتادم، مرا به جانب زمین بیرون بردند.

به مردی رسیدیم که خوابیده بود و مرد دیگری هم در بالای سر او با سنگ بزرگی ایستاده بود پس ناگهان دیدم که سنگ را بر سر او می‌کوبد و سرش را پایمال می‌کند و سنگ می‌غلطد و آن طرف می‌افتد، پس به دنبال سنگ می‌رود و آن را بر می‌دارد و تا او بر گردد سر او صحت می‌یابد و همان طور که بود می‌شود، سپس باز به سوی او بر می‌گردد و کاری را که کرده بود باز به جا می‌آورد. گفتم سبحان الله این چیست؟! آن دو نفر گفتند حالا بیا با ما (منظورشان این بوده است که توضیح مطلب را بعداً خواهند گفت).

رفتیم به مردی رسیدیم که بر قفا خوابیده و مرد دیگری با حربۀ آهنین سر کج، بالای سر او ایستاده، ناگهان به یک جانب او می‌آید و گوشه دهان و سوراخ بینی و چشم او را تا پشت سر او پاره می‌کند، سپس به جانب دیگر او می‌رود و همان کار را که کرد، باز به او می‌کند، و آن گاه که از این طرف فارغ می‌شود، آن طرف صحت می‌یابد و همان طور که بود می‌شود و او بر می‌گردد و کاری را که در بار اول کرده بود، باز می‌کند. پس گفتم سبحان الله این چیست؟! گفتند بیا.

^۱ دارالسلام، ج ۱، ص ۵۱. از دعوات راوندی.

رفتیم به جایی که مثل تنوری بود رسیدیم، و در میان آن، چیزهایی انداخته شده بود و صداهایی شنیده می‌شد، با دقت نگاه کردیم دیدیم که در آن جا مردها و زن‌های لختی هستند و شعله‌ای از طرف پائین به سویشان می‌آید و وقتی که به آنان می‌رسد ناله و فریاد می‌کنند. به آنان گفتم اینان چه چیز هستند؟! گفتند بیا برویم.

پس رفتیم و به نهری قرمز رنگ که مثل خون بود رسیدیم ناگهان دیدیم که در کنار نهر، مردی هست و در نزد او سنگ‌های زیادی هست و دیدیم که شنا کننده‌ای شنا می‌کند و به سوی همان مرد که سنگ در نزد او هست می‌آید و دهان خود را برای او باز می‌کند و او سنگی بر دهان او می‌اندازد و او می‌رود و شنا می‌کند و بعدا باز به طرف او بر می‌گردد، و هر وقت که به سوی او بر می‌گردد دهانش را برای او باز می‌کند و او سنگی به دهان او می‌اندازد. به آن دو نفر گفتم: اینان چیستند؟! به من گفتند حالا بیا برویم.

رفتیم به مردی رسیدیم بسیار کزیه المنظر، بد قیافه‌ترین همه مردمان بود، ناگهان دیدیم که در نزد او آتشی هست و او آن را شعله ور می‌سازد و به اطراف آن آب می‌دهد. به آنان گفتم این چیست؟! گفتند بیا برویم.

پس رفتیم به باغی رسیدیم که نباتات بلندی داشت و در آن از هر نوع شکوفه و گل‌های بهاری، بود و ناگهان در وسط باغ، مرد بلند قدی را دیدیم که آن قدر قدش دراز بود و سرش به آسمان بالا رفته بود که نزدیک بود سرش را نبینیم، و در پیرامون او از همه بچه‌هایی که دیده‌ام، بیشتر بچه بود؛ به آن دو گفتم: اینان چیستند؟! گفتند بیا برویم.

پس رفتیم تا به باغستان بزرگی رسیدیم که از آن بزرگ‌تر و زیباتر باغی ندیده‌ام، به من گفتند بالا رو پس بالا رفتیم و در آن، به شهری رسیدیم که یک خشت از طلا و یک خشت از نقره بنا شده بود، پس به دروازه شهر رسیدیم و خواستار گشوده شدن آن شدیم، دروازه باز شد، داخل شهر شدیم، در آن شهر مردمانی با ما ملاقات کردند که بعضی از آنان، مانند زیباترین مردمان بودند و برخی هم مانند زشت‌ترین آنان، آن دو نفر به آنان گفتند: بروید و در آن نهر فرو روید، پس دیدم که نهري عریض جاری است، گوئیا که آبش در سفیدی، شیر خالص است، پس رفتند و در آن فرو شدند سپس به سوی ما برگشتند و بدی از آنان رفته بود و دارای زیباترین رخسار شده بودند؛ پس آن دو به من گفتند. این، جنت عدن است و آن جا منزل تو است، پس چشمم به بالا افتاد، ناگهان دیدم قصری است که مانند ابر متراکم سفید است، به من گفتند: این است منزل تو، به آن دو نفر گفتم خدا به شما خیر دهد، بگذارید من داخل منزلم شوم، گفتند حالا نه و تو داخل آن می‌باشی. گفتم: من امشب چیزهای عجیبی دیدم، این‌ها چیستند که من دیدم؟! گفتند اکنون تو را خبر می‌دهیم:

اما مرد نخستین که دیدی سرش با سنگ پایمال می‌شد، او مردی است که قرآن را اخذ می‌کند بعداً آن را رفض و ترک می‌کند یا آن را می‌اندازد یا پاره‌اش می‌کند؛ و می‌خواهد و نماز واجب از او ترک می‌شود و آن عمل تا روز قیامت با او خواهد بود.

و اما مردی که به او رسیدی، نصف صورت و سوراخ بینی و چشمش تا پشت سرش پاره می‌شد مردی است که بامدادان از خانه خود بیرون می‌رود، دروغ می‌سازد که به همه جا می‌رسد و آن عذاب تا روز قیامت به او می‌شود.

و اما مردها و زن‌های لخت که در جایی مثل تنور بودند، آنان مردان و زنان زنا کار بودند.

و اما مردی که به او رسیدی در نهر شنا می‌کند و سنگ‌ها به دهانش انداخته می‌شود او ربا خوار است.

و اما مرد بد منظری که در نزدش آتش هست و او آن را روشن می‌کند، مالک دوزخ است.

و اما مرد بلند قدی که در باغ بود، ابراهیم - علیه السلام - بود، و بچه‌هایی هم که در دور او بودند اطفالی هستند که بر فطرت مرده‌اند.

و اما مردمانی که بعضی زیبا بودند و بعضی هم زشت، آنان مردمانی هستند که عمل صالح را با عمل بد، به هم بر آمیخته‌اند، خداوند از آنان در گذشت؛ و من جبرئیل هستم و این میکائیل است.^۱

و از ابو علقمه روایت کرده‌اند که گفته: حضرت پیغمبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - با ما نماز خواند سپس روی به ما آورد و فرمود: شب گذشته عمویم حمزه و برادرم جعفر را دیدم که یک طبق از میوه سدر در پیش خود داشتند؛ ساعتی از آن خوردند، بعد آن میوه برگشت و انگور شد، و باز از آن خوردند سپس انگور برگشت و رطب شد، پس تا زمانی خوردند؛ من نزدیک‌شان رفتم و گفتم: پدرم فدای شما باد کدام یک از اعمال را با فضیلت‌تر یافتند؟ گفتند با همه پدران و مادران مان فدای تو باشیم، یافتیم که افضل اعمال صلوات گفتن بر تو و آب دادن به مردم و محبت علی ابن ابی طالب - علیه السلام - است.^۲

و از امام صادق - علیه السلام - روایت شده که: اِنَّهُ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - رَأَى رِجَالاً مِنْ نَارٍ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نَارٍ يَرُدُّونَ النَّاسَ عَلَى أَعْقَابِهِمُ الْفَهْقَرَى وَ لَسْنَا نُسَمَّى أَحَدًا.^۳

آثار دنیوی اعمال

چنین به نظر می‌رسد که اگر اعمال، از صدور یافتن از عاملین، در جهان و در میان موجودات آن، باقی بمانند بایستی که در آن‌ها تأثیر داشته و از آن‌ها متأثر باشند؛ نهایت این است که چون اعمال در این زندگی، ظاهر و بارز نیستند، اقلان بایستی که مانند لؤلؤ در صدف و جنین در رحم و تخم نبات در زیر زمین و یا نزدیک به این‌ها باشند؛ و مسلم است که هر کدام از این مذکورات، در عین این که برای پرورش دیدن و تربیت یافتن، از موجودات پیرامون خود انفعال می‌یابد، آن‌ها را منفعل هم می‌سازد؛ و خلاصه چنین حدس زده می‌شود که: هر عمل، علاوه بر این که در زندگی آینده، آثار داشته و یادگارهای شیرین و یا تلخ، نا چیز و یا عبرت‌انگیز، از خود به جا بگذارد.

با اندک تتبع در آیات قرآن و سخنان پیشوایان دین - علیهم السلام - ، با وضوح به دست می‌آید که: اعمال نیک، دنیا را گلستان می‌کند و اعمال بد هم، صحرا و دریا را پر از آشوب و فساد می‌نماید؛ و حتی هر حادثه ناگواری که در زندگی کنونی رخ می‌دهد و عیش آدمی را مکدر کرده و حیات را در کام او تلخ می‌نماید، کلیتاً و بدون استثنا، همان اعمال بد و ناپسند خود افراد بشر است؛ بدین ترتیب می‌بینیم که این بحث هم یکی از استوارترین ادله، برای بقای اعمال است.

خداوند متعال می‌فرماید: وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ؛^۱

این کریمه با ظاهر خود، آشکارا دلالت بر این می‌کند که: حسنات اعمال، نیکوترین اثر را در جهان و موجودات آن

۱. دارالسلام، ج ۱، ص ۵۳، س ۱۳. چنین دارد: حدیث فوق را در بحارالانوار از اعلام الدین خطابی نقل کرده. و در نهایتاً اثیرییه در ماده «تلغ» اشاره‌ای به آن شده، و بخاری هم در صحیح خود آن را با اندک فرق آورده است.

۲. دارالسلام، ج ۱، ص ۴۳، س ۲۲.

۳. دارالسلام، ج ۱، ص ۴۶، س ۲. حضرت پیغمبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - ، مردانی را دید که از آتش‌اند و بر منبرهایی از آتش نشسته و مردم را به جانب پشت سر، به طور قهقری، باز گشت می‌دهند؛ امام صادق - علیه السلام - فرمود: ما کسی را نام نمی‌بریم.

دارند، عمل به کتاب‌های الهی، آسمان و زمین را برای انسان، برکت دهنده و نعمت رساننده می‌گرداند و آدمی از همین زندگی دنیوی که همه را از خود ناراضی کرده است، لذت می‌برد و از عمر خویش بر خوردار و بهره‌مند می‌شود.

و ایضاً: ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ؛^۲ این آیه صریح است

در این که: اعمال زشت بد کاران، صحرا و دریا را پر کرده و فساد آن‌ها همه جا را فرا گرفته است؛ و خداوند متعال، همه اعمال را مکنون و در کمون نگاه نمی‌دارد و مقداری از آن‌ها را در این زندگی، بیرون می‌نماید تا بدکاران، مزه اعمال بد و قبیح خود را بچشند و تلخی آن را احساس کنند تا شاید از عواقب بسیار وحشتناک آن‌ها ترسیده و به درگاه خداوند پروردگار روی آورده و در ما بقی عمر، از اعمال بد عاقبت، پرهیز کنند.

روایت کرده‌اند^۳ که ابن عباس گفت: در کتاب خدا چنین می‌یابم که: ستم، خانه‌ها را ویران می‌سازد؛ و این آیه را خواند: فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مُكْرِهِمْ أَنَا دَمَرْنَاَهُمْ وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ - فَتَلَكُ يَبُوءُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ؛^۴ و در مجمع البیان فرموده: «در این آیه، دلالت هست به این که: ستم کردن، ویران شدن خانه‌ها را به دنبال می‌آورد».

در این جهان متغیر، هر چیزی بدایتی و نهایتی دارد، پس مکر آنان هم بایستی آغاز و انجامی داشته باشد، خداوند متعال در کریمه یاد شده، چنین بیان می‌فرماید که مکر آنان در بدو پیدایش، مکر بود و بعداً برگشت یافته و عوض شد، و این شد که: خداوند آنان را هلاک کرد و خانه‌هایشان را ویران ساخت؛ نتیجه این است که: مکر ماکرین، در جهان می‌ماند، و آنان و خاندان‌شان را از جهان ریشه کن می‌نماید.

در خبر وارد است که حضرت ابوالحسن - علیه السلام - فرمود: حَقُّ عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يُعْصَى فِي دَارٍ إِلَّا اضْحَاها لِلشَّمْسِ

حَتَّى تُظَهَّرَها؛^۵ علامه مجلسی در شرح این حدیث فرمود: کنایه از این است که: ظلم، دیار را ویران می‌سازد.^۶

و از حضرت امام صادق - علیه السلام - روایت شده: إِنَّ يَمِينَ الصَّبْرِ الكاذِبَةَ تَتْرُكُ الدِّيَارَ بِلَاقِعٍ؛^۷ تحمیل سوگند دروغ و

اکراه و اجبار بر آن موجب ویرانی خانه‌ها است و شش خبر دیگر هم مناسب این باب در ص ۲۷۰ و ۲۷۱ عقاب الاعمال روایت شده است.

و از امیر المؤمنین - علیه السلام - روایت شده: اللَّهُ اللَّهُ فِي عَاجِلِ الْبَغْيِ؛^۸ و ایضاً: الْحَجَرُ الْغَصِيبُ فِي الدَّارِ رَهْنٌ عَلَى خَرَابِها.^۹

و از امام صادق - علیه السلام - روایت شده: إِنَّ مَنْ يَمُوتُ بِالذُّنُوبِ أَكْثَرَ مِمَّنْ يَمُوتُ بِالْأَجَالِ وَ مَنْ يَعِيشُ بِالْأَحْسَانِ أَكْثَرَ

مِمَّنْ يَعِيشُ بِالْأَعْمَارِ.^۱

^۱ مائده (۵) / آیه ۶۶. اگر آنان تورات و انجیل را و آن چه را که از پروردگارشان به ایشان فرود آمده است به پا می‌داشتند، البته از بالای سر و از زیر پاهایشان می‌خوردند؛ یعنی آسمان و زمین بر آنان نعمت می‌بارید.

^۲ روم (۳۰) / آیه ۴۱. فساد و تباهی در صحرا و دریا ظاهر گردید، با آن چه که دست‌های مردم کسب کرد (با عمل‌های بد آنان) تا بعضی از عمل آنان را به آنان بچشانند: تا شاید که برگردند.

^۳ مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۲۷.

^۴ نمل (۲۷) / آیه ۵۱ و ۵۲. بنگر که عاقبت مکرشان چه طور شد؟ این شد که: ما آنان و قومشان را جمعاً هلاک کردیم، این است خانه‌هایشان که با ستم‌گری خودشان فرود آمده و ویران شده است؛ مسلماً در این، نشانه‌ای هست برای مردمانی که دانا باشند.

^۵ کافی، ج ۲، ص ۲۷۲. بر خداوند حق است که در هر خانه‌ای که به او عصیان و نافرمانی شود آن را در جلو آفتاب بگستراند تا تطهیرش نماید.

^۶ مرآة العقول، ج ۲، ص ۲۴۷، س ۷.

^۷ عقاب الاعمال، صدوق، ص ۲۶۹.

^۸ نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۷۳. بترسید از خدا بترسید از خدا درباره عواقب دنیوی ستم.

^۹ نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۰۶. سنگ غضب شده در «بنای» خانه، گروگان ویرانی آن است.

منه دل برین دولت پنج روز
 بدود دل خلق خود را مسوز
 خرابی و بد نامی آمد ز جور
 بزرگان رسند این سخن را بفور
 بد و نیک چون هر دو می بگذرند
 همان به که نامت به نیکی برند

به چشم خویش دیدم در گذرگاه
 که زد بر جان موری مرغکی راه
 هنوز از صید منقارش نپرداخت
 که مرغ دیگر آمد کار او ساخت

در قرآن کریم فرماید: فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا؛^۱ و ايضاً: يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بَعْضَ ذُنُوبِهِمْ؛^۲ و ايضاً: فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ؛^۳ و ايضاً: كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ؛^۴ و ايضاً: فَأَمَّا ثَمُودُ فَأَهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ؛^۵ طاغیه بر وزن عافیت، مصدر است، چنان که در مجمع البیان هم، همین را اختیار کرده و آن را از ابن عباس و مجاهد نیز نقل کرده است.

به رستم چنین گفت دستان که کم
 کن ای پور بر زیر دستان ستم
 مکن تا توانی دل خلق ریش
 و گر می کنی می کنی بیخ خویش
 مکن تا توانی ستم بر کسی
 ستم گر به گیتی نماند بسی

و در حدیث وارد شده: أَصَابَتْ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - فِي غَزْوَةِ بَنِي الْمُصْطَلِقِ رِيحٌ شَدِيدَةٌ فَقَلَبَتْ الرِّحَالَ وَ كَادَتْ تَدْفُقُهَا فَقَالَ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - أَمَا إِنَّهَا مَوْتُ مَنْفَاقٍ فَوُجِدَ رِفَاعَةُ بَنُ زَيْدٍ مَاتَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ كَانَ عَظِيمَ الثَّقَافِ؛^۶ این حدیث فقط برای مناسبتی که با سایر اخبار این بحث دارد، نقل شد. و از جابر نقل شده که گفته: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - فَهَاجَتْ رِيحٌ مُنْتَبَهَةٌ فَقَالَ إِنَّمَا هَاجَتْ هَذِهِ الرِّيحُ، إِنَّ قَوْمًا مِنَ الْمُنَافِقِينَ ذَكَرُوا قَوْمًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَآغْتَابُوهُمْ.^۷

و از حضرت امام صادق - علیه السلام - روایت شده:

^۱ امالی شیخ طوسی، ص ۱۹۲. مسلماً کسانی که به وسیله گناهان می میرند از کسانی که با اجلها از دنیا می روند بیشتند و کسانی که با احسان زنده می مانند از کسانی که با عمر طبیعی زندگانی می کنند زیادترند.
^۲ زمر (۳۹) / آیه ۵۱. رسید به پیشینیان، بدهای آن چه که کسب کردند و به کسانی از اینان که ستم کرده اند، مسلماً بدهای اعمالشان می رسد.
^۳ مائده (۵) / آیه ۴۹. خداوند می خواهد قدری از گناهان آنان را به آنان برساند.
^۴ عنکبوت (۲۹) / آیه ۴۰. پس هر یک از آنان را با گناه خودش گرفتیم؛ پس بر زمین فرو بردیم و به بعضی از آنان تند بادی فرستادیم و بعضی را خروش فرا گرفت و بعضی را بر زمین فرو بردیم و بعضی را در دریا غرق کردیم؛ و خدا به آنان ستم نمی کرد و لکن خودشان بر خودشان ستم می کردند.
^۵ آل عمران (۳) / آیه ۱۱. آیات ما را تکذیب کردند، پس آنان را با گناهان شان گرفتیم.
^۶ حاقه (۶۹) / آیه ۵. و اما ثمود؛ پس با طغیان شان هلاک گردیدند.
^۷ سفینة البحار، ج ۱، ص ۵۳۰، س ۱۹. در جنگ بنی المصطلق به اردوگاه رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - باد سختی وزید به طوری که چادرها را واژگون کرد و نزدیک بود که آنها را در هم بکوبد و ریز ریز کند پس پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - فرمود: آگاه باشید که این باد مسلماً مرگ منافقی می باشد، و معلوم شد که رفاعه بن زید در همین روز مرده بوده و او نفاق بزرگی داشت.
^۸ روضة الواعظین، ص ۳۸۴. با رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - گردش می کردیم، باد بدبویی وزید فرمود: جهت این که این باد وزید مسلماً این است که عده ای از منافقین، جماعتی از مؤمنین را یاد کرده و غیبت شان را کردند.

إِنَّ الرَّجُلَ لَيُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيُحْرِمُ صَلَاةَ اللَّيْلِ وَإِنَّ الْعَمَلَ السَّيِّئَ أَسْرَعُ فِي صَاحِبِهِ مِنَ السَّكِينِ فِي اللَّحْمِ؛^۱ و در خبری از پیغمبر خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - هست: وَإِذَا ظَلَمَ أَهْلُ الْمَلَّةِ ذَهَبَتِ الدَّوْلَةُ؛^۲ و در خبر دیگری هم هست: مَنْ عَيَّرَ مُسْلِمًا بِذَنْبٍ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرْكَبَهُ.^۳

فرزندان به گناهان پدران گرفتار می‌شوند

مساله بسیار مهمی که لازم می‌دانیم درباره آن، تحقیق کافی به عمل بیاوریم، قضیه ابتلای فرزندان با گناهان پدران است! این مساله چه طور می‌تواند صحیح بوده باشد؟! و واقعاً عدالت و رحمت پروردگاری، چگونه به این امر رضایت می‌دهد؟! و اگر این مساله، ثابت باشد با آیه کریمه: وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى؛^۴ چه طور سازگاری می‌کند.!

و البته این مساله، اگر بتوانیم از اثبات و توضیح آن فارغ شویم، یکی از ادله بقای اعمال در این جهان، می‌باشد. آقای طباطبائی متعرض این مسأله شده و آن را از حقایق قرآنی شمرده و صریحاً گفته که:^۵ «در میان اعمال نیک و بد و در میان حوادث جهان خارج، ارتباطی هست! به طور محقق عمل انسان، چه خیر باشد و چه شر، بسا می‌شود که به او در فرزندان و نوادگان او بر می‌گردد؛ خداوند متعال فرموده: «وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ»^۶ ظاهر این آیه مسلماً می‌رساند که نیکوکاری پدر آنان، درباره آن چه که خداوند مهربان برای آنان خواسته دخالت داشته است؛ و می‌فرماید: وَلِيُخَشِ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ؛^۷ نتیجه این است که: انعکاس و برگشت عمل، وسیع‌تر و عمومی‌تر است و بسا می‌شود که نعمت و یا مصیبت به انسان، با اعمال پدران فرا می‌رسد».

آری چنان که ایشان هم بیان فرموده‌اند، از آیات و اخبار چنین در می‌آید که این مساله، از حقائق ثابتة جهان می‌باشد؛ از حضرت رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - روایت شده: تَحْتَنُوا عَلَى آيَاتِ النَّاسِ حَتَّى يُتَحْتَنَ عَلَى آيَاتِكُمْ؛^۸ و از حضرت صادق - عَلَيْهِ السَّلَام - : مَنْ ظَلَمَ يَتِيمًا سَلَطَ اللهُ عَلَيْهِ مَنْ يَظْلِمُهُ أَوْ عَلَى عَقِبِهِ أَوْ عَلَى عَقَبِ عَقِبِهِ؛^۹ و بعد این آیه را خواند: وَلِيُخَشِ الَّذِينَ آخَى؛ و نیز از آن حضرت روایت شده است که فرموده: مَنْ ظَلَمَ مَظْلَمَةً أَخَذَ بِهَا فِي نَفْسِهِ أَوْ فِي مَالِهِ أَوْ وَوَلَدِهِ؛^{۱۰} و سیوطی هم این مضمون را از ابن عباس روایت کرده است.^۱

^۱ کافی، ج ۲، ص ۲۷۲، س ۹. واقع این است که انسان گناه می‌کند، و در نتیجه از نماز شب محروم می‌شود؛ و حقیقت اثر عمل بد در صاحب خود از اثر کارد در گوشت، سریع‌تر است.

^۲ ارشاد القلوب، ص ۹۱، س ۱۲. آن گاه که اهل شریعت، ستم کردند، دولت از دست‌شان به در می‌رود.

^۳ محاسن برقی، ج ۱، ص ۱۰۴. هر کس مسلمانی را با گناهی سرزنش نماید، نمی‌میرد تا آن گناه را مرتکب شود.

^۴ انعام (۶) / آیه ۱۶۴؛ اسراء (۱۷) / آیه ۱۵؛ فاطر (۳۵) / آیه ۱۸؛ زمر (۳۹) / آیه ۷؛ نجم (۵۳) / آیه ۳۸. هیچ گناه داری بار گناه کس دیگر را بر نمی‌دارد.

^۵ المیزان، ج ۴، ص ۲۱۵ و ۲۱۶.

^۶ کهف (۱۸) / آیه ۸۲ و اما آن دیوار، از آن دو پسر یتیم در شهر بود و در زیر آن، گنجی برای آنان قرار داشت، و پدرشان نیکوکار بوده است، پس پروردگارت از روی مهربانی چنین خواست که آن دو بزرگ شوند و گنج خویش را در بیاورند.

^۷ نساء (۴) / آیه ۹. کسانی که پس از خود، اگر فرزندان ناتوان باز گذارند، بر آنان می‌ترسند، البته باید بترسند و به یتیمان دیگران ستم نکنند.

^۸ روضة الواغظین، ص ۲۹۱، س ۱۰. بر یتیمان مردم، مهربان باشید تا بر یتیمان شما مهربان باشند.

^۹ تفسیر صافی، ص ۱۰۳، س ۱ و ۲ - وافی، ج ۱ - کتاب الایمان و الکفر، ص ۱۶۲، س ۱۵. «یتیماً» را ندارد: هر کس به یتیمی ستم کند، خداوند ستم کاری را بر او مسلط می‌کند که بر او یا بر فرزندان او و یا بر فرزندان فرزندان او ستم کند.

^{۱۰} وافی، ج ۱ - کتاب الایمان و الکفر، ص ۱۶۲، س ۱۳. هر کس هر گونه ظلمی بکند با همان ظلم گرفته می‌شود: یا در جان خودش و یا در مالش و یا در فرزندش.

چنین به نظر می‌رسد که دلالت آیات و اخبار ذکر شده، به بحث مورد نظر، کافی است؛ و نوبت آن، رسیده است که به پرسش ذکر شده در آغاز بحث، پاسخ داده شود؛ اینک بحول الله تعالی می‌گوییم:

ثبوت این مساله که: فرزندان، با گناهان پدران خود، در زندگی دنیوی گرفتار می‌شوند؛ این معنی را نمی‌دهد که گناهان، از نیاکان ستم‌کار بر داشته می‌شود و آنان، عاری از وزر و پاکیزه از گناه می‌شوند؛ تا گناه‌کار، بی‌گناه و بی‌گناه، گناه‌کار گردد و العیاذ بالله ظلمی بزرگ به ساحت مقدس حضرت آفریدگاری لازم آید. نه، بلکه **إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ**^۲ و گناه هر کسی چه پدر باشد چه پسر بر خود اوست و گناه دیگری بر تو نخواهند نوشت؛ **مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا**^۳.

حقیقت این است که: زندگی، ابتلاء است، و غیر از ابتلاء چیز دیگری نیست؛ در این دنیا هر کسی بدون استثناء به طرزی مبتلا می‌باشد، گروهی با ثروت و قدرت و گروهی هم با ناداری و مسکنت و انواع مرض و نقص بدنی و غیر آن؛ البته باید توجه داشت که این دو گروه هر دو در ابتلا هستند، و دو نوع زندگی یاد شده هر دو بلا می‌باشند.^۴

اکنون، اگر در این باره سؤال شود که: چرا ابتلای بعضی از مردم با بلاهایی شیرین و بعضی دیگر هم با بلاهایی جان‌سوز و تن‌گداز تعیین می‌شود؟! چه پاسخی توان داد؟ و این مشکل را چگونه می‌توان حل کرد؟

اگر دستم رسد — چرخ گردون از او پرسم که این چونست و آن چون؟
یکی را داده‌ای صد ناز و نعمت یکی را نان جو آلوده در خون؟!

آیات و اخبار نقل شده در این بحث، در این تحقیق و پی‌جویی، به یاری ما می‌شتابند و چنین پاسخ می‌دهند که: سبب تنوع ابتلاء و تفاوت افراد بلا: همانا صلاح و فساد خود مبتلایان و یا نیاکان‌شان است؛ و نیکوکاری و بدکاری نیاکان، مانند خود انسان در زندگی اولاد تأثیر دارد و آنان را در دنیا خوش بخت و یا بد بخت قرار می‌دهد؛ به طوری که اگر آباء نیکوکار بوده و صلاح در پیش می‌گرفتند مسلماً فرزندان و ابنائشان هیچ‌گاه مبتلای به نکبت و نعمت نمی‌شدند و زندگی آنان، همه نعمت می‌شد و پر از شادی می‌گردید.

و حکمت واضح که در این قرار داد خداوند جهان آفرین، عجالتاً می‌توانیم بفهمیم، همانا ارتداع آباء از گناهان، برای رعایت حال فرزندان است، زیرا که مردم فرزندان خود را مانند جان عزیز، دوست می‌دارند و در صورتی که واقعاً پی به این حقیقت ببرند که بدکاری آنان در زندگی اولادشان مؤثر بوده و زندگی را در کام آنان، تلخ خواهد کرد، مسلماً تا حدی از اعمال فاسد، مرتدع شده و بر می‌گردند، و تا اندازه‌ای از قبائح باز می‌ایستند و بر فرزندان خود رحم می‌کنند. و این را هم باید بدانیم که نیکی و بدی اجداد، کوچک‌ترین اثری در زندگی اخروی فرزندان، ابتداء و به طور مستقیم، ندارد؛ اگر فرزند در دنیا صبر نماید و برد باری پیشه کند، یقیناً وضع ناپسند و رقت بار پدر طغیان پیشه و خیانت کار را نخواهد داشت.

^۱ الدر المثور، ج ۲، ص ۱۲۴.

^۲ نساء (۴) / آیه ۴۰. حقیقت این است که خداوند به ثقل ذره‌ای ستم نمی‌کند.

^۳ فصلت (۴۱) / آیه ۴۶ - جاثیه (۴۵) / آیه ۱۵. هر کس عمل شایسته‌ای کند پس برای خود اوست و هر کسی بدی کند پس بر خود اوست.

^۴ **أَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي - أَكْرَمَنِي وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ.** فجر (۸۹) / آیه ۱۵ و ۱۶.

و ایضاً: خداوند حکیم، راه فرار و طریق احتراز از وضع ناپسند پدران را در همین زندگی، در امکان و تحت اختیار فرزندان گذاشته است؛ مثلاً اگر فرزندان یک عصر در نتیجه مسامحه نسل سابق درباره امر به معروف و نهی از منکر، گرفتار بیگانگان شده و در زیر چنگال ستم‌کاران یغماگر پامال می‌گردند، خوب می‌توانند در اثر تشدید اخوت و تحکیم مبانی دین، هم در زندگی دنیوی و هم در زندگی اخروی با عزت و سیادت و خشنودی حضرت پروردگاری زنده باشند و جاوید بمانند، چنان که مردم قهرمان «الجزایر» بالاخره به استقلال رسیدند و فرانسویان ستم‌کار و وحشی صفت را از کشور خود راندند.

فرزندان در محیطی زندگی می‌کنند که پدران و نیاکان، آن را به وجود آورده‌اند و بدیهی است که نیاکان بدکار و زشت کردار، محیط بدبختی به وجود می‌آورند، و بر عکس، پدران نیکوکار هم، محیط خوش بختی و زندگانی عالی را پی‌ریزی می‌کنند؛ این است معنای این که: فرزندان با گناهان پدران، گرفتار می‌شوند.

انتقال اعمال از عامل به غیر عامل

یکی از مسائل عجیب عمل که هم قرآن کریم در ضمن سخنان خود بر آن متعرض شده و هم در احادیث شریفه به طور فراوان وارد گردیده است انتقال یافتن اعمال است؛ به این معنی که در بعضی از صور و شرایط که ذیلاً اشاره‌ای اجمالی بر آن‌ها می‌شود، حسنات یک نفر و یا قدری از آن‌ها، از وی دور گردانیده شده و به انسان دیگری که عامل آن‌ها نبوده، انتقال داده می‌شوند و هم چنین سیئات یک نفر، کلاً یا بعضاً، احیاناً به شخص دیگری متعلق می‌شود.

این مساله یکی از روشن‌ترین مطالبی است که بقای اعمال را لازم گرفته و دلالت آشکاری بر آن دارد؛ اگر بقای اعمال در نظر قرآن کریم و حدیث شریف، جای کوچک‌ترین خدشه و محل ناچیزترین تزلزل می‌بود، محال بود که مساله‌ای را بر آن بنیاد نهند و بر روی چنان مبنای نا پایداری که به محض اتصاف به وجود، منعدم می‌گردد، بنیانی گذارند و از انتقال اعمال، از عامل به غیر عامل، سخنی به میان آورند؛ پس به طور مسلم و غیر قابل انکار می‌توانیم از ثبوت انتقال اعمال، بقای آن‌ها را نتیجه بگیریم.

خداوند متعال در داستان دو پسر آدم - علیه السلام -، از قول هابیل، نقل فرموده که به برادرش قابیل چنین گفت: **إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ**^۱؛ راغب در مفردات القرآن نوشته: **أَي تَقِيمُ يَهْدِهِ الْحَالَةَ**؛ نگارنده گوید: اصل معنای «ان تبوء باثمی و اثمک» این است که برگشت و عاقبت امر تو که الی الابد در آن خواهی ماند، این است که با گناه خودت و با گناه من خواهی بود؛ و به طوری که از آیات این داستان استفاده می‌شود، خداوند متعال، آیه فوق‌الذکر را به عنوان تحسین و تمجید از هابیل، از او نقل فرموده و لذا حتماً آن را تصدیق هم کرده است؛^۲ و چنان که می‌بینیم دلالت واضحی بر این دارد که: **گناه مقتول مظلوم، بر قاتل ظالم، انتقال می‌یابد.**

مطلب نامبرده در روایات خاصه و نیز عامه یافت می‌شود: از حضرت باقر - علیه السلام - روایت شده که فرموده: **مَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا آتَبَتْ اللَّهُ عَلَى قَاتِلِهِ جَمِيعَ الذُّنُوبِ وَ بَرَاءَ الْمُقْتُولِ مِنْهَا وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَ إِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ**

^۱ مائده (۵) / آیه ۲۹. من می‌خواهم که تو با گناه من و گناه خودت (برگشت نمایی) تا از یاران آتش باشی؛ و همین است پاداش ستم‌کاران.

^۲ المیزان، (در جلد ۵، ص ۳۲۷ و ۳۲۸) به طرز جالبی بیان داشته است که آیات، دلالت بر این دارند که: هابیل مرد خدا شناس و پرهیز کاری بوده است و این بنده صالح خدا در این گفتار کوتاه خود که به برادر نادانش بیان داشته، همه اصول معارف دین و جوامع علوم مبدء و معاد را به او افاضه کرده است.

أصحابِ التَّارِ؛^۱ و از اوزاعی که از علمای نامی عامّه است،^۲ روایت شده و ظاهراً او نیز از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - روایت کرده: مَنْ قَتَلَ مَظْلُوماً كَفَرَ اللهُ كُلَّ ذَنْبٍ عَنَّهُ وَ ذَلِكَ فِي الْقُرْآنِ أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِأَمِّي وَ أُمَّكَ.^۳

شیخ محمد عبده و شاگرد او محمد رشید رضا، که از دانشمندان مصر بودند، این معنی را در تفسیر آیه فوق، یکی از دو وجه گرفته و گفته‌اند: قاتل در آخرت، گناه مقتول را، اگر برای او گناهی بوده باشد، بر می‌دارد؛^۴ و از مجاهد هم روایت شده که: چون کسی کسی را بکشد، به قیامت گناهان مقتول بر قاتل نهند.^۵

ذیل آیه کریمه فوق «وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ» اعم از این که تتمه کلام هابیل - رحمه الله تعالی - و یا از فرمایش خود خداوند متعال باشد؛ صدر آیه را تعمیم می‌دهد و مساله انتقال گناهان را به هر نوع ظالم و ستم کار، شامل می‌گرداند و چنین می‌فهماند که پاداش هر ستم‌گری، همین طور است که گناه ستم زده را با خود حمل می‌کند.

توضیح این است که «ذَلِكَ» اشاره به کلام سابق است، اشاره بر این است که: انسان با جمع کردن گناه خود و گناه دیگران، خودش را از اصحاب آتش قرار بدهد؛ و «الظَّالِمِينَ» هم جمع محلی بال و مفید عموم و شمول است؛ نتیجه این می‌شود که: انتقال سیئات منحصر به موارد قتل نیست، بلکه: هر ستم‌گری، گناهان ستم زده خود را به سوی خود می‌کشد و او را از سیئات، و یا از بعضی از آنها، پاک می‌کند.

آیه دیگری نیز در قرآن کریم هست: درباره کفار گمراه کننده می‌فرماید: لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّوهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ؛^۶ به طوری که مشهود است، این آیه با صراحت بیان می‌فرماید که: کافران گمراه کننده، مقداری از گناهان گمراه شونده‌گان را با گناه خودشان، حمل می‌کنند؛ پس انتقال اعمال، اعم و اشمل از مورد قتل است.

و در بعضی از اخبار، غیبت کردن را موجب انتقال حسنات، از غیبت کننده بر غیبت شده، شناسانیده‌اند: از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - روایت شده: يَأْتِي الرَّجُلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ قَدْ عَمِلَ الْحَسَنَاتِ فَلَا يَرَى فِي صَحْفَتِهِ مِنْ حَسَنَاتِهِ شَيْئاً فَيَقُولُ أَيْنَ حَسَنَاتِي الَّتِي عَمَلْتُهَا فِي دَارِ الدُّنْيَا فَيُقَالُ لَهُ: ذَهَبَتْ بِاِغْتِيَابِكَ لِلنَّاسِ وَ هِيَ لَهُمْ عَوْضٌ اِغْتِيَابِهِمْ؛^۷ و نیز در روایت هست: إِنَّ الرَّجُلَ يُعْطَى كِتَاباً فَيَرَى فِيهِ حَسَنَاتٍ لَمْ يَكُنْ يَعْرِفُهَا فَيُقَالُ هَذِهِ بِمَا اِغْتَابَكَ النَّاسُ؛^۸ بعضی از فرزانه‌گان می‌گفته است:

۱. محاسن برقی، ج ۱، ص ۱۰۵، ۱۴ - تفسیر صافی، ص ۱۳۱، ۹ - نفحات الرحمن، ج ۱، ص ۳۹۲. هر کس مؤمنی را بکشد، خداوند همه گناهان (او را) براو ثابت می‌گرداند و کشته شده از آنها بری و دور می‌شود؛ و معنای فرموده خداوند عز و جل: انی اریدان تبوء الخ همین است.

۲. اوزاعی پیشوای اهل شام بوده در ۸۸ هـ. ق متولد شده و در ۱۵۷ وفات کرده است؛ وقتی از شام به زیارت مکه می‌رفته، سفیان ثوری تا «ذی طوی» به استقبالش شتافت و افسار شترش را از قطار باز کرد و خود، ساریانی او را به عهده گرفت و به مردم می‌گفت: «به شیخ، راه می‌دهید» از: الکنی و الالقاب و طبقات شعرائی، ص ۴۵ و ۴۶.

۳. الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۷۵، ۹. هر کسی با ستم کشته شود، خداوند هر گناهی را از او می‌ریزد و پنهان می‌کند؛ و این، در قرآن هست: انی اریدان تبوء... تا آخر.

۴. تفسیر المنار، ج ۶، ص ۳۴۴، ۱۲.

۵. تفسیر ابو الفتوح رازی، ج ۳، ص ۴۳۸، ۱۰. عین عبارت نقل شد.

۶. نحل (۱۶) / آیه ۲۵. تا بارهای گناه خود را تماماً بردارند و از گناهان کسانی که بدون علم، گمراه‌شان ساخته‌اند؛ آگاه باشید که بارهای بسیار بدی را بر خویشتن بار می‌کنند.

۷. ارشاد القلوب، ص ۱۵۷. مردی که اعمال حسنه به جا آورده است، در روز قیامت می‌آید و در نامه عمل خود، چیزی از حسناتش را نمی‌بیند؛ پس می‌گوید: حسنات من که در زندگی دنیوی به جا آورده بودم کجاست؟ گفته می‌شود که همه آنها با غیبت کردن از مردم از دست رفت؛ حسنات تو در عوض غیبت از مردم به آنان داده شد.

۸. ارشاد القلوب، ص ۱۵۷. واقع این است که نامه مرد به او داده می‌شود و او در آن اعمال نیکی را می‌بیند که نمی‌شناسد، پس به او گفته می‌شود: این حسنات با آن است که مردم غیبت تو را کردند.

اگر غیبت کسی را می‌خواستیم بکنم، جز فرزند خود غیبت کسی دیگر را نمی‌کردم؛^۱ منظور این دانا این بوده که: نمی‌خواهم با غیبت کردن، حسناتم را به دیگران بدهم!

و در المیزان هست: بعضی از معاصی، حسنات صاحب خود را به شخص دیگری بار می‌کند، مانند قتل؛ خداوند متعال فرموده: اِثْمُ اُرَيْدُ اَنْ تَبُوَءَ بِاِثْمِي وَ اِثْمِكَ، و این معنی در غیبت و بهتان غیر آن‌ها، در روایاتی که از پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و ائمه اهل بیت - علیهم السلام -، مأثور است، وارد شده؛ و هم چنین بعضی از طاعت‌ها هم گناهان صاحب خود را به غیر او انتقال می‌دهند.^۲

بحث ما به لحاظ استدلال تمام است، و با آیات و روایات فوق به دست آوردیم که: حسنات و هم چنین سیئات، در بعضی از اوقات از عامل خود کنار گردیده و به سوی انسانی دیگر که عامل آن‌ها نبوده، می‌شتابند و به او انتقال می‌یابند؛ و ما هم از این انتقال که در اعمال رخ می‌دهد، به بقای آن‌ها پی برده و به ثبوت آن‌ها در این جهان منتقل می‌شویم. ولی عده‌ای از دانشمندان عهد اسلامی در این مساله آشکارا بر خلاف ظواهر، امری غیر ممکن شناخته‌اند فلذا خود را ناچار مجاز دیده و آیات کریمه را به معانی دیگری که صلاح دانسته‌اند حمل کرده‌اند.

منکرین انتقال اعمال، تا آن جا که ما اطلاع یافته‌ایم، به یکی از دو قضیه متمسک شده‌اند:

۱- عمل عرض است و بقائی برای آن نیست تا انتقال یافتن آن ممکن باشد؛ و اگر باقی هم باشد، باز انتقال آن امکان ندارد به جهت این که: اصلاً انتقال عرض محال است؛ برای همین اشکال، غزالی انتقال اعمال را از روی ناچاری به انتقال اثر عمل، حمل کرده و انتقال ثواب اعمال را صحیح تشخیص داده است؛^۳ ما اثبات کرده‌ایم که عمل نیروئی است که از عامل در حین صدور، بیرون می‌گردد، و عرض نیست بلکه جوهری جاودانی است؛ و عرضی اصلاً در جهان وجود ندارد.^۴

۲- انتقال سیئات با آیه و لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى؛^۵ متناقض است، و این تناقض در نظر جناب شیخ ابوالفتوح رازی - رحمه الله تعالی - مهم جلوه‌گر شده و انتقال اعمال سیئه را منکر گردیده است؛ ایشان در تفسیر: انی اریدان تبوء باثمی و اثمک فرموده: مجاهد گفت..... که مراد آن است که به گناهی که من کرده‌ام و گناهی که تو کرده‌ای؛ گفت برای آن که چون کسی کسی را بکشد، به قیامت گناهان مقتول بر قاتل نهند؛^۶ و این قول، معتمد نیست برای آن که خلاف ادله عقل است و ظواهر آیات محکمه، من قوله:

و لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى؛ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ؛^۷ و جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛^۸ و جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛^۹ و بر قاعدهٔ عدل و ادلهٔ عقل، مطرد نیست.

۱. همان.

۲. المیزان، ج ۲، ص ۱۸۱، س ۳.

۳. المیزان، ج ۲، ص ۱۸۷، س ۲.

۴. رجوع شود به ص ۱۴۴ تا ۱۵۱ همین کتاب.

۵. انعام (۶) / آیه ۱۶۴. هیچ کس بار گناه کس دیگر را بر نمی‌دارد.

۶. ج ۳، ص ۴۳۸.

۷. مدثر (۷۴) / آیه ۳۸. هر کسی در گرو کسب خویش است.

۸. سجده (۳۲) / آیه ۱۷. پاداشی است بر آن چه عمل می‌کردند.

۹. توبه (۹) / آیه ۸۲. پاداشی است بر آن چه کسب می‌کردند.

مطلب نام برده، بیشتری از مفسرین را از عامّه و خاصه، به زحمت انداخته: عده‌ای از آنان، مانند مجمع البیان، فحات الرحمن، جلالین، المنار، طنطاوی،^۱ در معنای «اثمی» گفته‌اند: گناه کشتن تو مرا؛ و عده دیگری هم مانند: شبّر و بیضاوی،^۲ احتمال داده‌اند که معنی این باشد: من می‌خواهم تو با گناه من برگردی (گناهی که اگر من دستم را به سوی تو باز می‌کردم پدید می‌آمد) و با گناه خودت (گناهی که چون دستت را به سوی من باز کردی پدید آمد) و کشف هم گفته: گناه این را که من تو را بکشم اگر تو را می‌کشتم و گناه این را که تو مرا بکشی.

المیزان می‌گوید: این‌ها وجوهی است که گفته‌اند، ولی نه از جهت لفظ، دلیلی بر آن‌ها هست و نه اعتباری مساعد آن‌هاست؛ و ایضاً گوید: مراد این است که گناه مقتول ستم دیده به قاتل او منتقل شود و بر روی گناهی که او قرار یابد و در وی، دو گناه مجتمع شود، و مقتول در حالی خدا را ملاقات کند که گناهی در او نیست؛ و بر طبق این معنی روایات هم وارد شده، و اعتبار عقلی نیز، مساعد آن است.^۳

نگارنده گوید:

تحقیق در حل مشکل فوق، این است که:

اولاً، هیچ عقل سالمی به قبح قصاص حکم نمی‌کند؛ بلی عقل حکم می‌کند که تحمیل گناهان کسی بدون سبب، به دیگری، زشت است و مبحث ما داخل در تحت قصاص است و انتقال بدون جهت نیست؛ کسی غیبت دیگری را می‌کند و آبروی او را در پیش عده‌ای می‌ریزد و پرده او را دریده و خوار و موهونس می‌سازد، کدام عقل است که انتقال سیئات این بیچاره دل سوخته و یا مقداری از آن‌ها را بر آن ستم‌کار بی‌رحم نامهربان، به عنوان انتقام و قصاص، تقبیح نماید و زشت پندارد و آن را بر خلاف عدالت الهیه تشخیص دهد؟! خون‌خواری آدم‌کش که نعمت عالی زندگی را از کسی گرفته، چنان زندگی که نعمت‌های بهشتی را در آن باید کاشت، و از آن باید چید، و رضوان خداوند اکبر را با آن می‌توان به چنگ آورد، کدام عقل است که گرفتن حسنات را از قاتل ستم‌کار برای مقتول ستم دیده، و گرفتن سیئات را از کشته شده محروم، به قاتل نامرد و بی‌رحم، زشت بداند و ظلم پندارد.؟!

و ثانیاً: آیات یاد شده در عبارت جناب شیخ ابوالفتوح، بایستی در شمول تام باقی بمانند، و ذات سخن در آن‌ها، آبی و مانع از تخصیص است و اصلاً حقیقت بعضی از معانی، تخصیص بردار نیست: ستم بد است، نیکوکاری خوب است؛ آری کار بد، از هیچ کسی، بار نخواهد شد؛ و کار بد هر کسی، بار بدی بر خود اوست؛ البته در این نوع مطالب، قابلیت برای قول استثنا نیست، و شاید مراد جناب ایشان همین بوده است؛ و البته به طور یقین، انتقال سیئات بدون قید و شرط، بر خلاف قانون عقل و فطرت و جبلت است ولی در بحث حاضر، انتقال سیئات یک نفر به یک نفر دیگر بدون سبب نبوده، و با ظلمی که از او صدور یافته است، تحقق می‌پذیرد و کار نا شایسته خود او، این انتقال را انجام می‌دهد؛ خداوند متعال، ظلم را طوری قرار داده است که حسنات را از ظالم به مظلوم و سیئات را از مظلوم به ظالم، جلب می‌کند!

۱. به ترتیب در: ج ۳، ص ۱۴۸ - ج ۱، ص ۳۹۲ - ج ۱، ص ۶۲ - ج ۶، ص ۳۴۴ - ج ۳، ص ۱۴۵.

۲. به ترتیب در ص ۲۵۴، ص ۱۴۷.

۳. ج ۵، ص ۳۳۰، س ۱۸ و ص ۳۲۹، س ۱۵.

نعمت و نعمت از یک خمیره‌اند

این مساله، جای بسی تعجب و بسا موجب حیرت و گاهی هم مورد انکار است که: چه طور عمل انسان بعضاً آزار رساننده و بعضاً هم لذت دهنده می‌شود؟! با این که هر عملی عبارت از نیرویی است که از عامل سر می‌زند و از او زائیده می‌شود. چگونه ممکن است که راه رفتن، نور شود اگر به سوی مسجد باشد و ظلمت گردد اگر برای ستم‌گری باشد؟!.

و به عبارت جامع، بنا بر آیه: «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»^۱ هر چه برای انسان، در بهشت و یا در دوزخ باشد، از اعمال او و از نیروهای متولد شده از او، ساخته می‌شود؛ و این، یک اعجوبه و یک مشکل بزرگ و مساله‌ای دشوار است که: چه طور از حقیقت واحده، یعنی از عمل صادر شده از عامل، از نیروی صادر شده از بدن انسان، دو نوع موجود متضاد، ساخته می‌شود؟ و یک نمونه موجود، هم شاد کننده و هم شکنجه دهنده می‌گردد.؟!.

اگر بخواهیم از این تحیر برهیم و حقیقت را دریابیم، لازم است که از تصورات پا در هوا و خالی از برهان که در اذهان خود ساخته و پرداخته‌ایم، صرف نظر کرده و همه آن‌ها را از خانه ذهن بروییم و بیرون بریزیم؛ زیرا که در این وقت است، در خواهیم یافت که مفری از این ایراد نیست، و این که به عنوان اشکال، نگارش یافت، اشکال نیست و عین واقع است؛ بلی چیزی که برای بعضی سرور و شادمانی می‌دهد برای بعضی دیگر هم اندوه و شکنجه بار می‌آورد؛ یعنی: آن چه که موجب شادی است با آن چه که سبب درد و رنج است، ذاتاً متحد است؛ و قرآن کریم و احادیث شریفه و علوم تجربی، این حقیقت را بدون کوچک‌ترین تردید، آشکارا برای همه، اعلان فرموده‌اند.

ذات مقدس خداوند عالم، در عین احدیت محضه، برای بعضی مهربان و برای بعضی دیگر هم شدید العقاب است، می‌فرماید: اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ^۲ قرب خدا مسلماً رحمت است و بالاترین لذت‌ها و شکوه و جلال‌ها است، فردوس برین است؛ در عین این که برای بعضی افراد هم، دوزخ سوزان و جهنم خروشان است؛ چنان که فرموده: كُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ^۳؛ و ایضاً درباره ستم‌گران فرموده: وَإِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ^۴؛ از انضمام این دو آیه، فهمیده می‌شود که: برگشت ظالمین به سوی خدا، برگشت کردن آنان به سوی دوزخ است؛ پس دوزخ هم مانند بهشت، در نزد خداوند است، و بنابراین قرب خدا هم رحمت است و هم شکنجه.

رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - که به تصریح قرآن کریم، رحمت برای عالمیان است^۵، برای استهزاء کنندگان به آن حضرت، عذاب و شکنجه است و هم چنین سایر پیغمبران - علیهم السلام - !! در قرآن کریم فرموده: وَ لَقَدْ اسْتَهْزَئُوا بِرَسُولٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ^۶؛ ضمیر در «به» به «ما» ی موصول بر می‌گردد که مراد از آن «رسل» است؛ و سرّ این که از پیک‌های الهی با «ما» تعبیر آورده شده، نه «من»، همین است که جنبه عذاب

۱. نجم (۵۳) / آیه ۳۹. برای انسان، جز سعی و عمل او چیزی نیست.

۲. مائده (۵) / آیه ۹۸. بدانید که خداوند به شدت عقوبت می‌کند، و اصلاح کننده، و مهربان هم هست.

۳. انبیاء (۲۱) / آیه ۹۴. همگان به سوی ما برگشت کننده‌گاند.

۴. صافات (۳۷) / آیه ۶۸. و مسلماً برگشت‌شان به سوی دوزخ است.

۵. انبیاء (۲۱) / آیه ۱۰۷. و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین.

۶. انعام (۶) / آیه ۱۰ - انبیاء (۲۱) / آیه ۴۱. و البته بر پیغمبرانی که پیش از تو بودند، استهزاء کردند، پس آن چه که بر آن استهزاء می‌کردند، بر آنان فرود آمد

و پیروان‌شان را فرا گرفت.

بودن و شکنجه گردیدن پیغمبران استهزا شده - علیهم السلام - ، ملحوظ بوده است؛ و حاق به معنی «فروود آمد و احاطه کرد» است؛ پس مدلول لفظ آیه، این می‌شود که: آنان بر پیغمبران - علیهم السلام - ، استهزا کردند، و آنان - علیهم السلام - در شکل عذاب، بر سرشان فروود آمدند.

قرآن کریم، عین رحمت و شفا است، ولی برای ستم‌کاران، زیان افزاست، چنان که می‌فرماید: وَ نُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا^۱ و ایضاً: مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُم مِّنَ الْكِتَابِ^۲ و از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - روایت شده که درباره قرآن فرموده: مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ^۳.

مسلماً علم، ذاتاً عین رحمت است؛ علم، درمان هر گونه درد است؛ با علم دنیا و آخرت، آباد می‌گردد؛ علم، سعادت است؛ علم، پیوسته نافع است؛ هر چه از محاسن علم گفته شود کم است؛ ولی همین علم، برای بعضی از مردم، عذاب و شکنجه است، درد و رنج است، هلاک و ویرانی است، زیان است؛ در قرآن کریم فرموده: فَلَمَّا جَاءَهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ^۴ یعنی به علمی که خود داشتند شادمان بودند و به علمی که انبیاء - علیهم السلام - آوردند، استهزاء می‌کردند، با این که علم حقیقی که ضامن سعادت ابدی آنان باشد، همان بود که آنان - علیهم السلام - تعلیم می‌دادند؛ چنان که غالب مردم روی زمین، در این صد سال اخیر نیز به این درد گرفتار می‌باشند؛ و بنا به دلالت لفظ آیه، همان علم خدائی که برای اصلاح حال بشر، از جانب خداوند متعال آمده بود، دگرگون گردیده و شکل عذاب را به خود گرفت و بر سر مغروران فروود آمد و سراسر پیرامونشان را فرا گرفت.

و اما این که: چگونه پیغمبران - علیهم السلام - و هم چنین علم آنان: عوض شد و بر استهزاء کنندگان، عذاب گردید و هلاکشان کرد، اعم از این که بفهمیم و یا نفهمیم، از بحث ما خارج است.

حصول علم، در افراد با ایمان انسان، مانند پیغمبران عظام - علیهم السلام - ، که به خدا و روز جزا اعتقاد دارند، مانند بیل باغبان و آب روان، موجب آبادانی باغ و جان گرفتن گلستان هر دو جهان است؛ و حصول علم در دسترس مردمان بی‌ایمان که به چیزی بعد از مرگ اعتقاد ندارند، مانند کبریت در دست بچه و بمب اتم در دسترس سیاستمدار مست است که در هر آن احتمال می‌رود خود و سایرین را بسوزاند و خانه‌ها را ویران سازد.

علم، در مردم خدا شناس و عاقبت بین، موجب انس و اتحاد و مهربانی است؛ و در مردم دیگر، موجب وحشت و تفرق و پراکندگی و عداوت است؛ چنان که در عصر ما، بشرهای بی‌ایمان با علم، دو قسمت گردیده‌اند و هر دو از یک دیگر مانند دو گرگ گرسنه، در ترس و از علم خود در رنجند؛ چاره این است که عقلای جهان و حکمای بشر با لطایف الحیل، امر حکومت را از دست دیوانه‌گان سیاستمدار و دانایان بی‌ایمان خارج کنند و به فرزانه‌گان و آزاد مردان جهان، که اندیشه والا و فکر بلندشان، از دنیا بالاتر می‌پرد بسپارند.

^۱ اسراء (۱۷) / آیه ۸۲. و نازل می‌کنیم از قرآن، آن چه را که برای مؤمنان، شفا و رحمت است، و نمی‌افزاید ستم‌کاران را جز زیان.

^۲ اعراف (۷) / آیه ۳۷. کیست ستم‌کارتر از آن که بر خدا دروغی را افترا بدهد، یا آیات او را تکذیب نماید؟ بر آنان نصیبشان از کتاب می‌رسد.

^۳ کافی، ج ۲، ص ۵۹۹، س ۲ - ارشاد القلوب، ص ۱۰۲. هر کس قرآن را در جلو خویش قرار دهد، او را به بهشت می‌کشد؛ و هر کس آن را در پشت خود بگذارد، او را به سوی آتش می‌راند.

^۴ مؤمن (۴۰) / آیه ۸۳. هنگامی که پیغمبرانشان به ایشان، بیانات (مطالب بدیهی و آشکار) آوردند، آنان بر آن چه که در نزد خود، از علم داشتند شادمان و مغرور شدند، و آن چه که بر آن استهزاء می‌کردند بر آنان فروود آمد و پیرامونشان را فرا می‌گرفت.

این غذاهای لذیذ، در عین این که بدن انسان از آن‌ها ساخته می‌شود و برای آدمی چشم و گوش و هوش، پا و دست و قلب می‌گردند، و آدمی هر بهره‌ای را از آن‌ها می‌گیرد، برای بیماران و کسانی که پر خوری می‌کنند، زخم‌ها و دردها و رنج‌ها می‌شوند.

از مطالب فوق، چنین نتیجه می‌گیریم که: آن چه نعمت می‌شود، عیناً عذاب نیز می‌گردد؛ خداوند متعال و قرب او و ملاقات او، برای نیکوکاران، بزرگ‌ترین نعمت و برای بدکاران، بدترین عذاب و شکنجه است. پیغمبران الهی - علیهم السلام - برای بعضی از افراد هم، عذابند؛ پس شیبی واحدی در عین رحمت بودن، عذاب نیز می‌شود.

این مساله، از قضایای مسلمة علوم تجربی نیز می‌باشد؛ بنا بر آن چه که در سابق^۱ تحقیق کردیم، تمامی موجودات جهان، در نزد دانشمندان علوم تجربی، از یک خمیره و از یک نمونه از حقیقت، ساخته شده و پرداخته گردیده‌اند؛ خمیره اولی و گل نخستین هر چیزی، اعم از این که نسبت به بشر، خیر باشد و یا شر، رحمت باشد و یا عذاب، نیروی واحدی بیش نیست؛ این حقیقت واحده، نور هم می‌شود، و ظلمت هم می‌گردد، حرارت هم می‌شود، سرما هم می‌گردد، در شکل حرکت هم نمودار می‌شود، و به صورت سکون هم در می‌آید، ذغال سیاه هم از آن درست می‌شود، یاقوت سرخ هم از آن در می‌آید.

بنابراین، جائی برای استبعاد، باقی نمی‌ماند که: عمل انسان، نیروی صادر شده از آدمی، آتش هم می‌شود، نعمت هم می‌گردد، عذاب هم می‌شود، شادی هم می‌گردد، و خلاصه: اندوه و سرور، از یک نمونه حقیقت ساخته می‌شوند؛ سراسر نعمت‌های بهشتی و شکنجه‌های دوزخی، از یک خمیره و از یک گل پرداخته می‌شوند؛ ساختمان سعادت و سازمان بدبختی آدمی را همان نیروهای صادر شده از خود آدمی، تشکیل می‌دهند، نعمت و عذاب، از لحاظ ذات، متحدند. از این بحث عجیب، یک مطلب بسیار مهم دیگری هم که مدت‌ها برای ما مشکل لاینحلی بود، روشن می‌گردد و آن، مساله «تبدل سیئات، به حسنات» است که در قرآن و حدیث صریحاً وارد شده است؛ در کتاب: «ساختمان آینده انسان» در کشف این حقیقت، سخن گفته‌ایم.

متعلقات اعمال

از آیات کریمه قرآن مجید و کلمات شریفه پیشوایان دین - علیهم السلام - ، با کمال صراحت به دست می‌آید که: علاوه بر این که اعمال انسان، باقی می‌مانند، و در عالم آخرت، تطوُّرات عجیب و غریب در می‌یابند: نور می‌شوند، ظلمت می‌گردند، حرارت می‌شوند، منتن می‌گردند، طیب و گوارا می‌شوند و خبیث و نفرت‌آور می‌گردند، متعلقات و موضوعات اعمال هم (مثلاً مالی که با ظلم گرد آمده، و یا بدهی‌های واجب آن، اخراج نشده) مانند خود اعمال، باقی می‌مانند و در رستخیز عمومی، در اطواری دل‌پسند و خوش آیند، و یا ناگوار و ناراحت کننده، خودنمایی می‌کنند.

این مساله، اگر چه از موضوع بحث ما، که عمل انسان است، خارج است، ولی بقاء و تطوُّرات متعلقات اعمال، بقا و تجسمات اعمال را خیلی خوب تشریح و توجیه می‌کند و آن را در آئینه ذهن، تقریب کرده و تأیید می‌نماید؛ تصور این حقیقت که: اعمال آدمیان با همه آن چه که در روی آن، عمل کرده‌اند، در جهان آینده، ظاهر خواهد شد، چنین به نظر می‌آورد که: عالم آینده گویا تکرار این زندگی و نمایش آن است، زیرا که همه خصوصیات حیات کنونی را با جمیع

^۱ در فصل ۶ «نظریات دانشمندان علوم تجربی».

متعلقات آنها در آن نشأه نشان می‌دهد، ولی این نمایش بر خلاف همه نمایش‌ها، اصل واقعه را نمایش می‌دهد نه تنها تصویری از آن را؛ و حقیقت حادثه همان است که در این نمایش دیده خواهد شد، و آن چه که در نخستین بار در این دنیا تحقق می‌پذیرد، و عملی از انسانی سر می‌زند، ظاهری بیش نیست.

این بحث چنین می‌نمایند که: تطورات گوناگون اعمال در آخرت، نمی‌تواند از متعلقات آنها انفکاک بیابد، و همان طور که در این جهان وقوع هر عملی با عاملی و معمول بهی و مجاورهایی تحقق می‌پذیرد، در آخرت هم، نمایش آن عمل، و به تعبیر واقعی‌تر، تحقق و تذوت آن عمل، با همان عامل و معمول به و مجاورها و سایر متعلقات عمل خواهد بود.

قرآن کریم، به ما درس می‌دهد که بت‌ها با انقراض جهان، معدوم نمی‌شوند و در قیامت، مانند خود عبادت‌کننده‌ها محشور می‌گردند؛ می‌فرماید: احشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ أَرْوَاجَهُمْ وَ مَا كَانُوا يَعْبُدُونَ^۱ در آخرت، بت‌ها و بت پرست‌ها و پرستش بت‌ها با حقیقت و باطن خود بروز می‌یابند و همه آنها به دوزخ انداخته می‌شوند؛ چنان که می‌فرماید: إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ^۲ و ظاهراً احجاری که مانند مردمان بدکار، مایه سوخت دوزخ می‌شوند، همین بت‌ها هستند، در آن جا که فرموده: اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ^۳ در مجمع البیان هم این احتمال را ظاهر شمرده و پسندیده است؛^۴ (و در آخر کتاب، معنای عمیق‌تری برای این کریمه قرآنی یافته‌ایم) و در خبر است که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرموده: مَنْ أَحَبَّنَا كَانَ مَعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَوْ كَانَ رَجُلًا أَحَبَّ حَجْرًا لَحَشِرَهُ اللَّهُ مَعَهُ^۵.

و در قرآن کریم هست: مَنْ يُغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ^۶ و عامه و خاصه در ذیل این آیه، این مضمون را از حضرت رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - آورده‌اند که: هر کس شتری بدزدد در روز قیامت آن را در حالی که نعره می‌کشد، در پشت خود می‌آورد؛ هر کسی اسبی بدزدد در روز قیامت آن را در حالی که شیهه می‌کشد در پشت خود می‌آورد و می‌گوید ای محمد ای محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - و آن حضرت می‌گوید: من در دنیا به شما گفته بودم اینک دیگر کاری نمی‌توانم بکنم؛^۷ و از امام باقر - علیه السلام - روایت شده: مَنْ غَلَّ شَيْئًا رَأَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي النَّارِ ثُمَّ يُكَلِّفُ أَنْ يَدْخُلَ إِلَيْهِ فَيُخْرِجُهُ مِنَ النَّارِ؛^۸ چنین فهمیده می‌شود که: خیانت کردن و خیانت‌کننده و آنچه که با خیانت برداشته شده، هر سه در جهان آینده با باطن و حقیقت خود نمایان می‌شوند، و کسی که در دنیا خیانت کرده بود، دستور داده می‌شود در آنجا هم همین عمل خود را به جا بیاورد ولی برداشتن مال مردم در اینجا، در آنجا بیرون آوردن آن از جهنم، می‌گردد و سوار شدن بر مرکوب مردم، سوار کردن آن بر گرده می‌شود.

^۱ صافات (۳۷) / آیه ۲۲. جمع کنید ستم‌کاران و جفت‌هایشان را و آن چه را که عبادت می‌کردند.

^۲ انبیاء (۲۱) / آیه ۹۸. حقیقت این است که شما و آن چه که غیر از خدا عبادتش می‌کنید، ریختنی دوزخ می‌باشید.

^۳ بقره (۲) / آیه ۲۴. پرهیزید از آتشی که سوخت (هیزم) آن مردمان و سنگ‌هایند.

^۴ ج ۱، ص ۶۳ و ۶۴.

^۵ روضة الواعظین، ص ۳۴۳. هر کس ما را دوست بدارد در روز قیامت با ما می‌باشد و اگر مردی سنگی را دوست می‌داشته البته خدا او را با آن سنگ حشر می‌کند.

^۶ آل عمران ۳ / ۱۶۱. هر کس خیانت کند و چیزی را به ناحق بردارد، در روز قیامت آن را با خود می‌آورد.

^۷ مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۳۰ و طنطاری و جامع البیان و مفاتیح الغیب و المنار و الدر المثور، به ترتیب در جلد ۲، ص ۱۵۵ و جزء ۴، ص ۱۰۴ و ۱۰۵ و ج ۳، ص ۱۲۳ و ج ۴، ص ۲۱۶ و ۲۱۷ و ج ۲، ص ۹۲، س ۱۹ و ۲۴.

^۸ تفسیر برهان، ج ۱، ص ۳۲۴، س ۲۳. هر کسی چیزی را خیانت کند در روز قیامت آن را در میان آتش می‌بیند، سپس امر می‌شود که به اندرون دوزخ رفته و آن را از میان آتش بیرون بیاورد.

روایت شده که مردی به حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - آمد و یک یا دو بند کفش با خود آورد و گفت: در روز خیبر از غنیمت برداشتم. حضرت فرمود: بند کفشی است (یا دو بند کفش است) از آتش؛ «شِرَاكُ أَوْ شِرَا كَانٍ مِنْ نَارٍ»^۱ و ایضاً آورده‌اند: مردی در جنگ خیبر، که شمله‌ای از غنائم برداشته بود، حضرت فرمود: نه، سوگند به آن که جان محمد در دست او است، واقع این است که: شمله‌ای که پیش از تقسیم غنائم برداشته بود، هر آینه بر او آتش می‌دمد: «كَلَّا وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ إِنَّ الشَّمْلَةَ الَّتِي أَخَذَهَا مِنَ الْعَنَائِمِ قَبْلَ قِسْمَتِهَا لَتَلْتَهُبُ عَلَيْهِ نَارًا»^۲

و نیز در روایت هست: مردی انگشتی طلا در انگشت داشت، حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: به طور حتم انگشت تو مادامی که این انگشتی در آن هست، در آتش است؛^۳ و ایضاً: آن حضرت از مردی که انگشتی طلا در انگشت داشت اعراض کرد و فرمود: اِنَّكَ جِئْتَنِي وَ فِي يَدِكَ جَمْرَةٌ مِنْ نَارٍ؛^۴ و ایضاً: آن حضرت در دست مردی انگشتی طلا دید، آن را از دست او درآورد و انداخت و فرمود: آیا کسی از شما دانسته آتش پاره‌ای در دست خود می‌گذارد؟!^۵

و نیز آورده‌اند که فرموده: مَنْ نَظَرَ إِلَى كِتَابِ أَخِيهِ بَعِيرٍ إِذْ نَهَى فَكَأَنَّمَا يَنْظُرُ فِي النَّارِ؛^۶ و ایضاً: مَنْ سَأَلَ النَّاسَ مِنْ غَيْرِ فَقَرَّ فَإِنَّمَا يَأْكُلُ الْجَمْرَ؛^۷ یعنی آن چه که با گدایی به دست می‌آورد و می‌خورد در واقع آتش است. و ایضاً: همانا من بشرم و شما دشمنی کنان به نزد من می‌آید، شاید بعضی از شما به حجت خود گویاتر از دیگری باشد و من هم به سود او قضاوت نمایم، بر طبق آن چه می‌شنوم حکم کنم، پس هر کس که به سود وی حق مسلمانی را حکم نمایم همانا پاره‌ای است از آتش، می‌خواهد اخذ کند یا ترک نماید؛ و ایضاً: الصَّدَقَةُ تُطْفِئُ الحَطِيبَةَ كَمَا يَطْفِئُ المَاءُ النَّارَ؛^۸ مراد از صدقه چیزی است که در راه خدا به فقیر داده می‌شود.

در قرآن کریم فرماید: وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ - يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ؛^۹ این آیه کریمه در منظور ما کاملاً صریح است و می‌فرماید: آن چه را که در دنیا برای خود پسند کردید در آخرت نیز عین آن را (که با حقیقت خود بارز شده و ظاهر ناپیدارش را ترک کرده است) برای خویشتن نگاه دارید.

ظاهر آیه فوق چنین می‌رساند که: خرج کردن طلا و نقره تماماً در راه خدا واجب است، و اخراج زکات از آن مجوز نگاه داشتن باقی نیست. و روایتی از ابی بن کعب نقل شده است که این ظاهر را تأیید و تصدیق می‌کند: ان عثمان بن

^۱ مفاتیح الغیب، ج ۳، ص ۱۲۴. تردید از راوی است.

^۲ مفاتیح الغیب، ج ۳، ص ۱۲۴.

^۳ سفینة البحار، ج ۱، ص ۳۷۸. ان اصبعك في النار ما كان فيها هذا الخاتم.

^۴ زواجر ابن حجر، ج ۱، ص ۱۲۵، س ۲۱. تو در حالی پیش من آمده‌ای که در دست اخگری از آتش داری.

^۵ زواجر ابن حجر، ج ۱، ص ۱۲۵، س ۱۷ و ۱۸ - سفینة البحار، ج ۱، ص ۳۷۸.

^۶ درج گهر، شماره ۶۱۹ - لطائف الطوائف، ص ۱۴۰. دارد: هر که در مکتوب برادر مؤمن نگرد بی‌اذن او بر آتش دوزخ مطلع گردد.

^۷ سفینة البحار، ج ۱، ص ۵۸۴، س ۱۹. هر کس از مردم گدایی کند و محتاج نباشد همانا اخگر می‌خورد.

^۸ درج گهر، شماره ۳۴۰. صدقه شراره گناه را بنشانند، همانگونه که آب آتش را.

^۹ توبه (۹) / آیه ۳۴ و ۳۵. و کسانی که طلا و نقره را گنج می‌سازند و آنها را در راه خدا خرج نمی‌کنند، آنانرا به عذابی دردناک مژده بده، روزی در میان آتش دوزخ بر آنها حرارت داده می‌شود و با آنها به پیشانی و پهلو و پشت‌هایشان داغ گذاشته می‌شود. این است آن چه که برای خود گنج اندوختید، بچشید آن چه را که گنج می‌کردید.

عفان لما اراد ان يكتب المصاحف ارادوا ان يلقوا الواو التي في براءة و الذين يكتزون الذهب و الفضة قال لهم ابي رضي الله عنه لتلحقنها او لاضعن سيفي على عاتقي فالحقوها؛^۱ ظاهراً منظور آنان از اسقاط واو «والذين» اين بوده است كه اهل كتاب (كه قبلاً در ضمن آيه ذكر شده‌اند) از الذين فهميده شوند، و آيه بر مسلمين شمول نيابد، تا هر كسي هر قدر بخواهد از طلا و نقره گنج بسازد و كسي بر آنان ايراد ننمايد، و در اين تصميم چنان پا بر جا و محكم بودند كه ابي بن كعب ناچار ملايمت را ترك و سخن از شمشير به ميان آورده؛ و اگر با اخراج زكات جواز نگاه داشتن باقي را از ظاهر آيه مي‌توانستند بفهمند و يا در بياورند، مسلماً نيازي به اين تشديد‌ها پيدا نمي‌شد.

ولي از امير المؤمنين - عليه السلام - حديثي آورده‌اند كه كنز كردن و گنج ساختن را معني کرده و فرجه‌اي براي مردم گشوده است: اربعة آلاف فما دونها نفقة و ما فوقها كنز؛^۲ اين حديث شريف هم مبتني بر ظاهر آيه است و چنين مي‌رساند كه بيشتر از چهار هزار را اگر چه زكاتش هم داده شود، باز نمي‌توان نگاه داشت و در خبري بيشتر از دو هزار درهم كنز شناساننده شده است.^۳

و از ابوذر راستگو - رحمه الله تعالى - آورده‌اند كه هر روز وقت بامداد و شام با صدای بلند فرياد بر مي‌آورد: بَشْرُ اهل الكنوز بكى في الجباه و كى في الجنوب و كى في الظهر حتى يتردد الحر في اجوافهم؛^۴ مقصود ابوذر اين بوده است كه اين ندا به گوش معاويه و اتباع او برسد. و در اخبار هست كه امام زمان - عليه السلام - به ظاهر اين آيه عمل خواهد فرمود.^۵

و نيز خداوند متعال فرموده: وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ؛^۶ لفظ خير چنان كه اهل فن تصريح کرده‌اند به مال دنيا اطلاق مي‌شود، و بدون شك در اين آيه به هر چيزي كه به عنوان زكات و خمس و صدقات مندوبه و يا به عنوان هبه بر مؤمن اگر چه معوضه هم باشد داده شود، و بر آن چه كه بر عائله خرج شود اگر چه واجب النفقه باشد و به مطلق احسان و نيكي، شامل است؛ بنا بر اين، آيه مذكوره با كمال صراحت، دلالت بر اين مي‌كند كه هر كس خيرات خرج شده خويشتن را در زندگي اخروي باز مي‌يابد و عين آنها دوباره به خود او بر گرداننده مي‌شود. از حضرت امام صادق - عليه السلام - روايت شده: يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ شَيْءٌ مِثْلَ الْكَبَةِ فَيُدْفَعُ فِي ظَهْرِ الْمُؤْمِنِ فَيَدْخُلُهُ الْجَنَّةَ فَيَقَالُ هَذَا الْبَرُّ؛^۷ «كبه» به فتح كاف و مضموم هم خوانده مي‌شود و با فتح و تشديد باء به معني جلو راندن و حمله كردن است.

^۱ الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۳۲، ۳۲. هنگامی كه عثمان بن عفان مي‌خواست مصحف‌ها (نسخه‌های قرآن) را بنويساند، خواستند واوي را كه در سورة براءة، در «والذين يكتزون الذهب و الفضة» هست بياندازند، ابي ابن كعب گفت: حتماً بايستي واو را بر آيه لاحق كنيد و گر نه يقين بدانيد كه من شمشيرم را بر شانه‌ام مي‌گذارم، پس آنان واو را به آيه لاحق كردند.

^۲ الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۳۲، ۳۴. چهار هزار و کمتر از آن نفقه محسوب است و بيشتر از آن گنج است. و در مجمع البيان، ج ۵، ص ۲۶، ۵ س اين خبر واضح‌تر نقل شده است.

^۳ تفسير برهان، ج ۲، ص ۱۲۲، ۷ و ۸.

^۴ تفسير برهان، ج ۲، ص ۱۲۲، ۱۵ و ۱۶. به گنج داران مژده بده، داغي در پيشاني و داغي در پهلو و داغي در پشت آنان گذاشته مي‌شود تا حرارت در اندرون‌شان راه يابد.

^۵ تفسير برهان، ج ۲، ص ۱۲۲، ۹ و ۱۲ و ص ۱۲۱، ۲۶.

^۶ بقره (۲) / آيه ۱۱۰. و هر چه از خير براي خودتان، پيش داشت كنيد، در نزد خدا آن را باز مي‌يابيد.

^۷ كافي، ج ۲، ص ۱۵۸، ۱۲ - وافي كتاب الايمان و الكفر، ص ۹۳، ۲۴. از كافي؛ روز قيامت چيزي مانند «جلو راندن» و «دفع كردن» مي‌آيد و از پشت مؤمن «به سوي جلو» پرتابش مي‌كند و او را داخل بهشت مي‌گرداند و گفته مي‌شود كه اين نيكي كردن است.

و در قرآن کریم فرموده: مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً^۱ این کریمه دلالت می کند که آن چه در راه خدا قرض داده می شود باقی می ماند و خداوند متعال آن را می افزاید؛ و فرموده: مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ^۲ آن چه که در راه خدا خرج می شود باقی است و پیوسته افزایش می یابد و به نسبت هفتصد بر یک زیادت می پذیرد. و فرماید: وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِيْتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بَرِيَّةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَاتَتْ أَكْطَافَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ^۳ در این دو کریمه در عوض این که بفرماید: مثل ما ینفقون، چنان که در سوره آل عمران، همین عبارت را آورده^۴ (و در این صورت مثل، راجع می شود به نفقه و آن چه که در راه خدا خرج می شود) فرموده: مثل الذين ینفقون، تا مثل درباره خود نفقه دهندگان باشد. یعنی: افزایش یافتن صدقه، در شکل افزایش یافتن دهنده تحقق خواهد یافت.

و نیز درباره صدقه آمده: يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ^۵ در تفسیر این کریمه از حضرت رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - روایت شده: ان الله تعالی یقبل الصدقات و لا یقبل منها الا الطیب و یرببها لصاحبها کما یربی احدکم مهره او فصیله حتی ان اللقمة لتصیر مثل احد^۶ و از امام باقر - علیه السلام - مروی است: قال الله تبارک و تعالی انا خالق کل شیئی و کلت بالاشیاء غیری الا الصدقة فائی اقبضها بیدی حتی ان الرجل و المرءة یتصدق بشق التمرة فارببها له کما یربی الرجل منکم فصیله و فلو، حتی اترکه یوم القيمة اعظم من احد^۷.

خداوند متعال فرموده: یَوْمَ یَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ^۸ ماء موصول بر هر چیزی که از مال دنیا پیش داشت می شود، شامل است، و بقا و وجود آنها را در روز قیامت می رساند و در حدیث از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - آمده: الْمُؤْمِنُ إِذَا مَاتَ وَ تَرَكَ وَرَقَةً وَاحِدَةً عَلَيْهَا عِلْمٌ تَكُونُ تِلْكَ الْوَرَقَةُ سِتْرًا فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّارِ وَ أَعْطَاهُ اللَّهُ بِكُلِّ حَرْفٍ مَكْتُوبٍ عَلَيْهَا مَدِينَةً فِي الْجَنَّةِ أَوْسَعُ مِنَ الدُّنْيَا سَبْعَ مَرَّاتٍ^۹.

^۱ بقره (۲) / آیه ۲۴۵. کیست که به خدا قرض دهد، قرض نیکویی تا خداوند آن را برای او با افزایش های بسیاری بیافزاید.

^۲ بقره (۲) / آیه ۲۶۱. مثل کسانی که اموال خود را در راه خدا خرج می کنند مانند دانه ای است که هفت سنبل رویانیده و در هر سنبل صد دانه هست و خداوند برای کسی که بخواهد بیشتر افزایش می دهد.

^۳ بقره (۲) / آیه ۲۶۵. مثل کسانی که اموال خود را برای طلب خشنودی خدا و برای استوار داشتن خود خرج می کنند، مانند باغی است در تپه ای که باران فراوانی به آن رسیده و خوردنی هایش را دو برابر داده است، و اگر باران فراوان نرسیده باشد، ریزه بارشی بر آن رسیده باشد و خداوند به هر چه که می کند بیناست.

^۴ آل عمران (۳) / آیه ۱۱۷. مثل ما ینفقون فی هذه الدنيا کمثل ریح فیها صر اصابت حرث قوم ظلموا انفسهم فاهلکته.

^۵ بقره (۲) / آیه ۲۷۶. خداوند ربا را می کاهد و صدقه ها را می افزاید و بزرگ می گرداند.

^۶ مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۹۰، س ۳۱ - و الدر المنثور، ج ۱، ص ۳۶۵ و ۳۶۶. مضمون این حدیث را با طرق زیادی از آن حضرت آورده است؛ خداوند متعال صدقه ها را قبول می فرماید و از آنها فقط پاکیزه را قبول می نماید و آن را برای صاحبش بزرگ می کند و می رویاند همان طور که شما کره اسب یا بچه شتر خود را نگاه داری کرده و بزرگ می کنید، حتی اینکه یک لقمه به اندازه کوه احد می شود.

^۷ تفسیر برهان، ج ۱، ص ۲۵۹، س ۱۳. مضمون این حدیث را در ضمن روایات زیادی آورده است؛ خداوند تبارک و تعالی می فرماید: منم آفریننده هر چیز، اشیاء را به پرورش دهندگان غیر از خودم سپرده ام. «اشیاء را با علل و وسائط می پرورانم» جز صدقه را که خودم با دست خود آن را می گیرم، حتی مردی یا زنی که نصف خرما را صدقه می دهد، آن را برایش نگاهداری کرده و پرورش داده و بزرگ می کنم (همان گونه که شما بچه شتر و کره اسب خود را می پرورانید و بزرگ می کنید) تا آن را در روز قیامت در حالی که از کوه احد بزرگ تر شده باشد ترک می کنم.

^۸ نبأ (۷۸) / آیه ۴۰. روزی مرد بر آن چه که با دو دست خود پیش داشته بود، نگاه می کند.

^۹ وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۷۹، س ۲۶ - اوثق الوسائل، ص ۲، س ۵ - روضة الواعظین، ص ۱۲، س ۲، که مؤمن می میرد و یک ورق را که بر آن علمی نوشته شده است، بعد از خود می گذارد، این ورقه در میان او و آتش، پرده ای می شود و خداوند به هر حرفی که بر آن نوشته شده باشد شهری در بهشت عطا می کند که هفت بار از دنیا وسیع تر است.

و در قرآن کریم هست: إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ؛^۱ و ایضاً: إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا؛^۲ این آتش که دو طایفه نام برده، در دنیا می‌خورند مسلماً در روز قیامت هم خواهد بود، یعنی مال یتیم و بهای اندک کتمان کتاب خدا، باقی می‌مانند و در آخرت در شکل آتش برای خورندگان دنیوی، بارز می‌شوند.

از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - روایت شده: هر کسی در پیش روی سلطان ستم‌گری، تازیانه بیاویزد، آن تازیانه در روز قیامت، اژدهائی از آتش می‌شود که طولش هفتاد ذراع خواهد بود؛ خداوند این اژدها را در روز قیامت در میان آتش دوزخ بر او مسلط می‌کند؛^۳ و ایضاً: کسی که در قبله (یا به سوی قبله) اخلاط سینه می‌اندازد، باید بداند که در حالی مبعوث می‌شود که آن اخلاط در روی او باشد.^۴

در قرآن کریم فرماید: سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛^۵ امین الاسلام در تفسیر این آیه فرموده: «گفته‌اند مالی که بر آن بخل ورزیده، طوقی در گردن او می‌شود، و این آیه درباره مانعین زکات نازل شده؛ و این سخن از ابو جعفر - علیه السلام - روایت شده است؛ و قول ابن عباس و سدی و شعبی و غیر آنان نیز همین است؛ و از پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - روایت شده که: هر کس زکاتش را ندهد، آن زکات در روز قیامت، مار شجاعی در گردنش می‌شود، و بعداً این آیه را خواند.»^۶

آیه و حدیث فوق، مطلوب ما را واضح‌تر و مشروح‌تر می‌نمایاند و چنین به نظر می‌رسد که: لزوم و اتصال مار به مانع زکات در آخرت، حقیقت و باطن لزوم و اتصال زکات به مانع زکات است در دنیا، و او آن چه را که در دنیا برای خویشتن نگاه داشته بود، با همان نگاه داشتن، عین آن نگاه داشته شده را در آخرت نیز برای خود نگاه خواهد داشت؛ منتهی در آخرت، هم نگاه داشتن و هم نگاه داشته شده و هم نگاه دارنده، هر سه با حقیقت و باطن خود، بروز و ظهور می‌یابند، و دیگر نمی‌توانند مانند زندگی دنیوی، بواطن خود را با پرده‌های ناپایدار، پنهان کنند.

و از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - روایت شده: أَعْظَمُ الظُّلْمِ ذِرَاعٌ مِنَ الْأَرْضِ يَنْتَقِصُهُ الْمَرْءُ مِنْ آخِيهِ لَيْسَتْ حِصَاةٌ أَخَذَهَا إِلَّا طَوَّقَهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛^۷ و ایضاً: أَيُّمَا رَجُلٍ ظَلَمَ شِرْبًا مِنَ الْأَرْضِ كَلَفَهُ اللَّهُ تَعَالَىٰ أَنْ يَحْفَرَهُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ سَبْعَ أَرْضِينَ ثُمَّ يُطَوَّقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّىٰ يُقْضَىٰ بَيْنَ النَّاسِ.^۸

۱. بقره (۲) / آیه ۱۷۴. کسانی که پنهان و انکار می‌کنند آن چه را که خداوند از کتاب فرو فرستاده است و با آن قیمت اندکی می‌خرند، نمی‌خورند در شکم‌های خویش مگر آتش را.
۲. نساء (۴) / آیه ۱۰. حقیقت این است: کسانی که اموال یتیمان را از روی ستم می‌خورند همانا آتشی را با خوردن، به شکم فرو می‌برند.
۳. ارشاد القلوب، ص ۲۶۳.
۴. ارشاد القلوب، ص ۱۰۰.
۵. آل عمران (۳) / آیه ۱۸۰. به زودی در قیامت با آن چه که بر آن، بخل ورزیدند، مطوق می‌گردند.
۶. مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۴۶.
۷. ستم بزرگ یک ذراع زمین است که مرد از حق برادر خود بکاهد، خداوند هر ریگی را که اخذ کرده در روز قیامت، گردن بندش خواهد کرد.
۸. هر مرد که وجبی از زمین را با ظلم اخذ کند، خداوند متعال در روز قیامت مجبورش سازد که آن را بکند تا به هفت طبقه زمین برسد سپس آن را طوق او می‌گرداند تا در میان مردم، حکومت تمام شود.

و از امیر المؤمنین - علیه السلام - روایت شده که درباره مسجد کوفه فرموده: کَأَنِّي بِهِ (يعني مسجد الكوفة) يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي ثَوْبَيْنِ أَيْضِينَ شَبِيهُ بِالْمَحْرَمِ يَشْفَعُ لِأَهْلِهِ وَلِمَنْ صَلَّى فِيهِ فَلَا يُرَدُّ شَفَاعَتُهُ؛^۱ و از امام صادق - علیه السلام - که فرموده: صَلُّوا مِنَ الْمَسَاجِدِ فِي بَقَاعٍ مُخْتَلِفَةٍ فَإِنَّ كُلَّ بَقْعَةٍ يَشْهَدُ لِلْمُصَلِّيِ عَلَيْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^۲

و از امام حسن - علیه السلام - روایت شده: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَائِداً وَ سَائِقاً، يَقُودُ قَوْماً إِلَى الْجَنَّةِ أَحَلُّوا حَلَالَهُ وَ حَرَّمُوا حَرَامَهُ وَ آمَنُوا بِمُتَشَابِهِهِ وَيَسُوقُ قَوْماً إِلَى النَّارِ ضَيِّعُوا حُدُودَهُ وَ أَحْكَامَهُ وَ اسْتَحَلُّوا مَحَارِمَهُ؛^۳ محمد بن يعقوب فيروز آبادی گفته است: به طور صحیح از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - روایت شده: يُؤْتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالْقُرْآنِ وَ أَهْلِهِ الَّذِينَ كَانُوا يَعْمَلُونَ بِهِ فِي الدُّنْيَا تَقَدَّمَهُمُ الْبَقْرَةُ وَ آلُ عِمْرَانَ.^۴

کلامی عجیب و بسیار عمیق از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - روایت شده: مَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِحَدِيدَةٍ فَحَدِيدَتُهُ فِي يَدِهِ يَتَوَجَّأُ بِهَا فِي بَطْنِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِداً مُخَلِّداً فِيهَا وَ مَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِسِمٍّ فَسِمُّهُ فِي يَدِهِ يَتَحَسَّاهُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِداً مُخَلِّداً فِيهَا وَ مَنْ تَرَدَّى مِنْ جَبَلٍ فَقَتَلَ نَفْسَهُ فَهُوَ يَتَرَدَّى فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِداً مُخَلِّداً فِيهَا؛^۵ این است معنای آن چه که گفتیم: زندگی اخروی، نمایش حقیقت و واقع زندگی ظاهری و صوری دنیوی است؛ و دنیای آینده تکرار دنیای کنونی است ولی باطن آن را بیرون می آورد و به آن ابدیت می بخشد، و به عبارت صحیح تر و واقعی تر: دنیای کنونی نمایشی ظاهری و ناپایدار، از زندگی واقعیت دار و جاودانی اخروی است.

گواهان اخروی اعمال

در روز رستخیز پس از عوض شدن وضع جهان و زندگی انسان علاوه بر این که وجود خود اعمال و حضور عین آنها بهترین گواه صدق بر وقوع آنها است، گواهان دیگری نیز که شاهد تحقق یافتن اعمال می باشند، در آنجا بر صدور آنها گواهی خواهند داد؛ غالب مردم چنین تصور می کنند که می توانند بعضی از اعمال خود را مخفیانه و در خلوت به جا آورند، و در اثر این تصور است که خود و کردار خود را از نظارت و شهادت اغیار، محفوظ و مصون دانسته، با خیالی آسوده و با اطمینان دل، اعمال شایسته و یا ناشایست خود را انجام می دهند؛ ولی بینایان جهان خوب می دانند که واژه ای که مفهوم دارد ولی یک مصداق هم در سراسر عالم ندارد، همین کلمه خلوت است. زیرا که هر جای دنیا و هر گوشه و هر زاویه آن، بی پرده است: اعماق اقیانوس ها و فضای کیهان، همه جا جلوت و بی حفاظ است.

^۱ روضة الواعظین، ص ۲۸۳. گوئیا مسجد جامع کوفه را اکنون می بینم که در روز قیامت مانند مردی که در لباس احرام باشد در دو ثوب سفید پیچیده شده، و از برای اهل خود و کسی که در آن نماز خوانده است شفاعت می کند و شفاعتش رد نمی شود.

^۲ روضة الواعظین، ص ۲۸۴. در مساجد در جاهای مختلفی نماز بخوانید برای این که هر جایی از مسجد در روز قیامت، برای نمازگزار گواهی می دهد.

^۳ ارشاد القلوب، ص ۱۰۲. واقع این است که این قرآن در روز قیامت در حالی می آید که می کشد و می راند، مردمی را که حلال قرآن را حلال و حرام آن را حرام کرده و به متشابه آن، ایمان آورده اند، به سوی بهشت می کشد، و مردمی را که حدود و احکامش را ضایع و محرماتش را حلال شمرده اند، به سوی آتش می راند.

^۴ سفر السعادة، ج ۲، ص ۲۴۶ و ۲۴۷. در روز قیامت، قرآن و اهل قرآن را که در دنیا بر آن عمل می آورند، در حالی که سوره بقره و آل عمران در پیشاپیش آنان خواهد بود.

^۵ كشف الغمة شعرائی، ج ۲، ص ۱۲۳، س ۱۶. هر کس خود را با آهن پاره ای بکشد پس آهن پاره اش در دست او بوده و با آن بدون هیچ ملاحظه در میان آتش دوزخ در شکم خود می زند و پیوسته و الی الابد در این عذاب خواهد ماند؛ و هر کس خود را با زهری بکشد پس زهرش در دستش می باشد و آن را در میان آتش دوزخ جرعه جرعه می آشامد و او در این عذاب الی الابد خواهد ماند؛ و هر کس خود را از کوهی پایین اندازد و بدین طریق خودش را به قتل رساند پس او در میان آتش دوزخ الی الابد در حال افتادن و سقوط است.

دانسته‌ایم که: عمل انسان نیرویی است که با انجام دادن کار، از بدن عامل، بیرون می‌گردد؛ این نیروی خارج شده، بدون شک در موجودات پیرامون خود مثلاً در هوای مجاور اثر می‌کند و موجودهای مجاور هم این اثر را به مجاورهای خود سرایت می‌دهند و مجاورهای مرتبهٔ دوم هم همین اثر را به مجاورهای مرتبهٔ سوم می‌رسانند، و همچنین هر نزدیک‌تر، اثر نامبرده را به موجودات دورتر سرایت داده و بدون وقفه انتقال می‌دهند و تا آنجا که موجودی هست پیش می‌برند تا به آخر عالم مادی برسد (اگر برای عالم، آخری بوده باشد) و مسلماً نیروی صادر شده از ماه و از خورشیدها هم بالاتر می‌رود و کهکشان‌ها را زیر پا می‌گذارد و از سحابی‌ها هم می‌گذرد. و بنابراین، هنوز صدای کسانی که هزارها سال پیش مرده و از جهان رفته‌اند، در جهان پیش می‌رود.

به این بیان، سراسر جهان از کوچک‌ترین عملی که حدوث می‌یابد از یک نفس کشیدن چشم باز کردن و یا بستن منقلب می‌شود و دگرگون می‌گردد. و آیا این نیرو بالاخره در جایی ایست می‌کند و سرش به دیواری می‌خورد و یا الی‌الابد پیش می‌رود؟ عجالتاً از دادن پاسخ یقینی معذوریم.

بنابراین، هر موجودی شاهد وقوع هر عملی است و سراسر زمین و آسمان‌ها و همهٔ ذرات آنها، ناظر و تماشاچی دائمی هر عاملی است؛ تمامی ذره‌هایی که در زمین و یا در آسمان‌ها می‌باشند و یا در گردش و موج به سر می‌برند، همه و همه وقوع هر عمل را با ذات خود، درک می‌کنند و با حقیقت خویش آنها را مشاهده می‌نمایند و گواهان اخروی اعمال می‌گردند.

گواهان اخروی اعمال، عین اثر عمل را نشان می‌دهند (و مانند آهن سرخ گردیده و آبدیده هستند که اثر آب و آتش را در خود نگاه می‌دارند) و لذا به هیچ وجه قابل تکذیب نیستند.

در کتاب «راه طی شده» می‌فرماید:^۱ دوسال قبل یکی از روزنامه‌های تهران، ترجمه مقاله‌ای از مجلات خارجی را منتشر کرده خبر می‌داد: چند تن از دانشمندان امریکائی موفق شده‌اند آواز خوانی کوزه گران قدیم مصر را ظاهر سازند و به تکرار در آورند، برای این منظور کوزه‌هایی را که در موزه‌ها به یادگار مانده، روی اسبابی شبیه به گرامافون ولی مانند ترتیب و موقعی که کوزه‌گر، کوزه خمیری را روی دستگاه قرار داده با پا می‌چرخاند و با یک قطعه چوب به شکل مطلوب در می‌آورد می‌گردانند».

«در آن زمان که کوزه‌گر، در کنج خلوت دکان خود مشغول کار بوده، آواز می‌خواند و کوزه‌ها را چرخ می‌داد فکر نمی‌کرد که ارتعاش صدای او به وسیله تخته چوبی که در دست دارد، گل کوزه را می‌تراشد و خطوط نامرئی دقیقی بر بدن کوزه رسم می‌نماید، خطوطی که بعد از یکی دو هزار سال در آزمایشگاه‌ها به صدا در آمده، کلمات او را تکرار خواهد کرد؛ البته این تنها کوزه کوزه‌گر نیست که صدای کارگر مصری را ضبط کرده باشد، تمام کوه و دشت و در و دیوار، جاسوسانی هستند که در خلوت و در ملاء، نه تنها صدا بلکه هر اثر و عمل صادره از ما را دریافت می‌کنند و به صورت تغییرات مکانیک، فیزیک یا شیمیایی و غیره در دل خود، نگاه می‌دارند؛ این اسرار تنها روی سطح اشیاء و شکل خارجی آن‌ها نقش نمی‌بندد که در صورت متلاشی شدن هیکل، محو گردند بلکه در اعماق ذرات ریشه می‌دواند».

نگارنده گوید:

^۱ ص ۱۲۴ و ۱۲۵. با اندک اختصار.

مشکلی که باقی است تطبیق هر عمل بر عامل، و تمییز عاملین است، و فرضاً اگر کسی ادعا نماید که فلان عمل واقع شده، از او نیست با کدام وسیله اثبات می‌شود که از اوست؟ در کتاب، «ساختمان آینده انسان» تحقیق کرده‌ایم که:

هیچ عمل از عامل خود جدا نمی‌شود و هر کاری با پیوند عجیبی به کارکننده متصل است؛ و در عین این که اعمال، آسمان‌ها و زمین را سیر کرده و پر می‌سازند از عامل خود هم منقطع نمی‌شوند؛ نه در این زندگی و نه در قبر، حتی بعد از ذره ذره شدن تن، پیوسته با او می‌باشند و در روز بعثت هم با هم مبعوث می‌شوند. در قرآن کریم، آیات عدیده‌ای درباره شهادت اعضای عامل بر اعمال صادر شده از او، هست؛ این آیات جای تدبّر و تفکر است، حقائق در آن‌ها نهفته است، ظاهر آن‌ها مبین رسوائی در روز رستخیز، و موجب انزجار آدمی از سیئات و برگشت به سوی پروردگار مهربان است، و همین ظواهر، بواطنی را هم با خود و در خود دارند که خزائن فلسفه حقیقی و دفائن حکمت الهی می‌باشند؛ می‌فرماید: **يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمُ أَلْسِنُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**^۱؛ در این آیه، گواهی دادن زبان بر اعمال صادر شده از انسان با صراحت بیان شده است؛ و ایضاً: **الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ**^۲؛ در این آیه هم فرموده بر دهانشان مهر می‌زنیم یعنی برای این که نتوانند سخن بگویند. واقع این است که در آن جا، زبان و لب‌ها و هر کدام از دندان‌ها و غیر این‌ها از اجزای دهان (مانند دست‌ها و پاها) بر اعمالی که از آن‌ها که به نام دهان نامیده می‌شود و وسیله سخن گفتن در این زندگی است از کار سابق خود باز مانده و خاموش می‌گردد.

و نیز در قرآن کریم هست: **اِذَا مَا جَاؤُهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْمَلُونَ - وَ قَالُوا لِمَ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ**^۳؛ به نظر قاری قرآن از ظاهر «شهد» و «قالوا» و «انطقنا» اولاً چنین تبادر می‌کند که گوش و چشم و پوست بدن، زبان در می‌آورد و دهان می‌شود و پس از آن که چند کلمه دیگر قرائت می‌کند و به «انطق کل شیء» می‌رسد، می‌فهمد که: گویا بودن هر چیزی به حسب ذات اوست و لزومی ندارد که نطق هر چیزی با دهان کنونی انسانی باشد.

شهادت بر اعمال در روز قیامت، منحصر به اعضای نام برده نیست، بلکه عموماً اعضای بدن انسان به اعمال وی، شهادت خواهند داد؛ چنان که از امیر المؤمنین - علیه السلام - روایت شده: **أَعْضَاؤُكُمْ شَهِودَةٌ وَ جَوَارِحُكُمْ جُنُودَةٌ وَ ضَمَائِرُكُمْ عُيُونٌ وَ خَلَوَاتُكُمْ عِبَائَةٌ**^۴؛ (ضمیرهای مفرد مذکر به خدا بر می‌گردند)، حلقوم به بلع اموال یتیمان و ستم دیدگان، و معده به هضم، و دهان و دندان به جویدن آن‌ها شهادت خواهند داد و هم چنین جهاز هاضمه و جهاز دفع فضلات، و ذرات بی‌شمار پوست و گوشت بدن و استخوان و رگ و پی و غیر این‌ها شهادت می‌دهند که از کجا فراهم آمدند و چه کارهایی را انجام دادند.

^۱ نور (۲۴) / آیه ۲۴. روزی گواهی دهد بر آنان، زبان‌ها و دست‌ها و پاهایشان، به اعمالی که می‌کردند.

^۲ یس (۳۶) / آیه ۶۵. امروز بر دهانشان مهر می‌زنیم و دست‌هایشان با ما سخن می‌گوید و پاهایشان گواهی می‌دهد بر آن چه کسب می‌کردند.

^۳ فصلت (۴۱) / آیه ۲۰ و ۲۱. هنگامی که بر آتش دوزخ می‌رسند، گوش‌ها و چشم‌ها و پوست‌های آنان بر آنان، به آن چه می‌کردند شهادت می‌دهد؛ به پوست‌های خود می‌گویند چرا بر ما گواهی دادید؟ گویند خدائی که هر چیز را گویا گردانید ما را به نطق آورد.

^۴ نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۰۶، س ۶. عضوهای شما گواهان اوست و جوارح شما سربازان اوست و دل‌هایتان جاسوسان اوست و نهان‌تان هویدای اوست.

خونی که در بدن ما روان است و این مغز که وسیله اندیشه و تفکر ما است، مو به مو و ذره به ذره گواهان اخروی اعمال ما هستند؛ این است معنای این که: هر کس از خودش بر خودش، شاهد دارد و گواه هر کسی با خود او است!! چنان که خداوند متعال می‌فرماید: وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ^۱ و ایضاً: وَشَهِدُوا عَلَيَّ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ^۲.
 بنابر آن چه تحقیق گردید، شهادت تن و اعضای بدن بر اعمال، به این طریق است که جوارح آدمی و ذات او، به طریق نطق عمومی موجودات، ناطق می‌شوند و گویا می‌گردند و حقیقت خود را همان طور که بودند، با همان اعمال که می‌کردند، نمایان می‌دارند و باطن ذات خویش را بارز و آشکار می‌سازند؛ و می‌دانیم که بهترین طرز اخبار به طور ساده و طبیعی، همانا نشان دادن عین واقعه و خود حادثه است؛ خط سابق مصریان به طوری که در تواریخ ذکر می‌کنند، مثل خوبی برای مطلوب ماست.

«خط آن‌ها ابتدا عبارت بوده از نقش کردن و ساختن صورت چیزی که می‌خواستند نام ببرند، مثلاً می‌خواستند بنویسند آدم، شکل یک آدم می‌ساختند، برای نوشتن یک مرغ، صورت یک مرغ می‌کشیدند، بنابراین غالب اشارات مصری، تصویرهای کوچک می‌باشد از آدم و آلات و افزار و چشم و کرکس و غاز و سر حیوانات و امثال آن؛ و این علامات را در ابنیه، کتیبه قرار می‌دادند و با دقت زیاد نقر می‌کردند یعنی در سنگ می‌کندند.»^۳

بلی نمایانیدن واقعه و خود حادثه، بهترین راه اخبار از آن و شهادت بر آن است؛ و مسلماً اگر انسان قادر می‌شد که وقایع مشهود خود را محفوظ بدارد و عین آن‌ها را در موارد لزوم ارائه نماید، همین راه را انتخاب می‌نمود و از شهادت دادن با زبان پرهیز می‌کرد، و مقبول هم نمی‌گردید؛ ولی چون اولاً انسان: قدرت بر اظهار پندارها و تصورهای باطنی خود ندارد و ثانیاً نمی‌تواند وقایع گذران و حوادث نا پایدار جهان را نگاه بدارد، فلذا در زمینه ناچاری، زبان به میان آمده و سخن گفتن پیدا شده است؛ و چون در زندگی اخروی، و نیز چون آخرت، عالم جاودانی و دنیای ثبوت و استقرار است، پس بدون نیاز به سخن گفتن، خود وقایع که اتصال تام بر ذات و اعضای آدمی دارد، بر صدور آن‌ها از انسان و از اعضای او، شهادت خواهند داد؛ و برای همین است که ما می‌گوییم: **آخرت نمایشی است ابدی، از باطن حوادث دنیوی!**

در آخرت، هر فرد انسان، وقایع گذشته خویش را که با رغبت آن‌ها را احداث کرده بود، باز احداث می‌کند؛ و دوباره آن‌ها را، عین آن‌ها را و حاق ذوات آن اعمال را با خود همان اعضا که آن‌ها را ایقاع کرده بود و با عین ذرات آن اعضا که در هنگام صدور عمل، در ایقاع آن، دخالت داشته و کمکی کرده بود، با دست‌ها و پاها و گوش‌ها و چشم‌ها و شکم و فرج و غیر این‌ها، لا ینقطع و علی الدوام نمایان می‌سازد؛ ولی البته نه در اشکال فریبنده دنیوی، بلکه با حقایق گوارا و یا ذوات تلخ و ناگوار آن‌ها که در دنیا پرده‌های ظواهر، مستور مانده بود.

احادیث شریفه‌ای که ذیلاً نقل می‌شوند ایضاً از گواهان اخروی اعمال، سخن می‌گویند:

از حضرت رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - روایت شده است که در ضمن حدیثی فرموده: **إِنَّ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى كُلِّ عَبْدٍ رُقْبَاءَ مِنْ كُلِّ خَلْقِهِ وَ مَعْقَبَاتٍ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ، مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ يَحْفَظُونَ عَلَيْهِ مَا يَكُونُ مِنْهُ مِنْ أَعْمَالِهِ وَ**

^۱ ق (۵۰) / آیه ۲۱. و هر کسی در حالی که با او، راننده و گواهی هست، می‌آید.

^۲ اعراف (۷) / آیه ۳۷. و بر خود گواهی دادند که کافر بودند.

^۳ تاریخ ملل قدیمه مشرق، ص ۹۱. عین الفاظ نقل شد.

اقواله و الفاظه و الحاظه و البقاع التي تشتمل عليه شهود ربه له أو عليه و اللبالي و الايام و الشهور شهوده عليه أو له و سائر عباد الله المؤمنين شهود عليه أو له و حفظته الكاتيون أعماله شهود له أو عليه.^١

و از امیر المؤمنین - علیه السلام - که فرموده: ما من يوم يمر على ابن آدم الا قال له ذلك اليوم: انا يوم جديد و انا عليك شهيد فقل في خيرا و اعمل في خيرا اشهد لك يوم القيامة فانك لن تراني بعد هذا أبداً؛^٢ و ايضاً: اعلموا عباد الله ان عليكم رصداً من انفسكم و عيوناً من جوارحكم و حفاظ صدق يحفظون أعمالكم و عدد انفسكم لا تسترکم منهم ظلمة ليل داج ولا يكتكم منهم باب ذو رتاج و ان غداً من اليوم قريب.^٣

و از امام زين العابدين - علیه السلام - روایت شده: اللهم اني اشهدك و كفي بك شهيداً و اشهد سماءك و ارضك و من اسكنتهما من ملائكتك و سائر خلقك؛^٤ و از امام صادق - علیه السلام - : ان التهار اذا جاء قال يابن آدم اعمل في يومك هذا خيراً اشهد لك به عند ربك يوم القيامة فاني لم آتك فيما مضى ولا آتيك فيما بقي و اذا جاء الليل قال مثل ذلك؛^٥ و ايضاً: صلوا من المساجد في بقاع مختلفة فان كل بقعة للمصلي عليها يوم القيامة.^٦

بايد دانست که نحستين و بزرگ‌ترين شاهد اعمال، خود خداوند متعال است؛ می‌فرماید: و كفي بالله شهيداً؛^٧ و از امير المؤمنين - علیه السلام - روایت شده که درباره خداوند متعال فرموده: مع كل شئى لا بمقارنته و غير كل شئى لا بمزايته؛^٨ امکان ندارد که از خداوند دانا و بينا عملی حتی خاطرات قلبی و اراده‌های اندرونی را پنهان داشت؛ و انبیای عظام و ائمه کرام - عليهم السلام - هم در درجه دوّم از گواهان اعمال می‌باشند (در این باره به بحث «عرض اعمال» رجوع شود).^٩

تجسم عمل و تبدل نیرو به ماده

می‌توانیم درباره فهم کامل تبدل عمل، به نعمت و شکنجه آخرت، از تبدلات کنونی موجودات این جهان و مطالعه در آنها یاری بجوئیم:

^١ بحار الانوار، ج ٣، ص ٢٨٢، س ٩. برای خداوند عزوجل بر هر بنده‌ای پاسبان‌هایی هست، از جمیع آفریده‌هایش، و تعقیب کنندگانی و دنبال گیرندگانی، که از پیش رو و از پشت سر، او را به فرمان خدا نگهداری می‌کنند و آن چه را که از اوست برای او نگاه می‌دارند، از اعمال و گفتار و الفاظ و نگاه‌های او؛ و سر زمین‌هایی که او را در بر می‌گیرند، گواهان پروردگارش هستند، به سود یا به زیان او، و شب‌ها و روزها و ماه‌ها گواهان او هستند به زیان یا به سود او و همه بندگان مؤمن خدا گواهانی هستند به زیان یا به سود او و نگهدارانی که نویسندگان اعمال او هستند گواهان بر او هستند به سود یا به زیان او.
^٢ من لايحضره الفقيه، ص ٥٨٤، س ١٨. روزی نیست که بر پسر آدم بگذرد مگر این که به او می‌گوید: من روز نوي هستم و من بر تو گواه می‌باشم پس در من گفتار نيك بگو و کردار نيك به جای آور تا در روز قیامت برای تو شهادت دهم و حقیقت این است که مرا بعد از این، هیچ وقت نخواهی دید.
^٣ نهج البلاغه، ج ٢، ص ٦٨. بندگان خدا بدانند که بر شما دیده‌بانانی از خودتان، جاسوسانی از اعضایتان و نگاه دارندگان با صداقتی گماشته شده‌اند که اعمال شما را و شماره نفس‌هایتان را نگاه می‌دارند، تاریکی شب ظلمانی، شما را از آنان نمی‌پوشد و درب محکم بسته شده‌ای، شما را از آنان پنهان نمی‌کند؛ و بدانید که فردا به امروز نزدیک است.

^٤ صحیفه سجاده - علیه السلام - ، ص ٥٢. خدایا من همانا تو را گواه می‌گیرم و تو گواه کافی هستی و گواه می‌گیرم آسمان و زمین را و کسانی را که در آنها ساکن گردانیده‌ای از فرشتگان و از سایر مخلوقات.

^٥ بحار الانوار، ج ٣، ص ٢٨٤. وقتی که روز فرا می‌رسد می‌گوید ای پسر آدم در این روز خود، عمل خیری بکن که برای تو در نزد پروردگارت در روز قیامت، بر آن شهادت دهم، و من در روزگار گذشته نزد تو نیامده‌ام و در باقی عمرت هم پیش تو نخواهم آمد؛ و هنگامی که شب فرا می‌رسد، مثل همین گفتار را به او می‌گوید.

^٦ در اواخر بحث پیش، ص ٣٧٧، ش ٢ نقل و ترجمه شد.

^٧ نساء (٤) / آیه ٧٩. خداوند، گواهی کافی است.

^٨ نهج البلاغه، ج ١، ص ٩، س ٢. خدا با هر چیزی هست نه با نزدیک شدن؛ و جدا از هر چیزی است نه با دور گردیدن و فاصله گرفتن.

^٩ در ص ٣١٨ همین کتاب.

سیبی را در نظر می‌گیریم: این سیب از موجودات کنونی تحول می‌یابد و در شکل سیبی نمایان می‌گردد، و همین سیب را یک نفر انسان می‌خورد و جزء بدن خویش می‌گرداند سپس همان سیب در صورت نیروی عمل، مثلاً در گفتن لا اله الا الله، در یاری کردن به ستم دیده، تفکرات علمی، از او خارج می‌شود و باز مانند سابق، جزء جهان خارج از انسان می‌شود (البته بدون این که با او قطع رابطه کند) آیا این نیروی متولد از سیب که از بدن خورنده بیرون گردید و جزء جهان شد، دوباره امکان ندارد که بر گردد و باز سیبی شود؟

بلی همان نیروی زائیده شده از سیب، باز بر می‌گردد و سیبی می‌شود، سیبی بسیار عالی، سیبی که قابلیت پوسیده شدن و فاسد گردیدن را ندارد، و علاوه بر این تمام هم نمی‌شود و انقضاء ناپذیر است؛ بلی عین همین سیب دنیوی است که پس از آن که خورده می‌شود و در بدن انسان، لطافت می‌یابد و نیرو می‌گردد باز بر گشته و سیب اخروی می‌شود؛ این است معنای آیه مبارکه کَلَّمَا رَزَقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأَنُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا^۱ چون در هر بار که رزقی به آنان می‌رسد می‌گویند: این رزق قبلاً روزی ما شده بود، حتی در بار اول هم، این سخن را می‌گویند، چنان که از ظاهر کریمه پیداست، پس معلوم می‌شود که مقصودشان از کلمه «من قبل» دنیا و زندگی دنیاست.

نتیجه این می‌شود که: هر میوه‌ای که در بهشت به اهل بهشت می‌رسد، قبلاً در زندگی دنیوی، همان میوه، به آنان رسیده بوده و آنان پس از آن که در دنیا از روزی دنیوی خود، لذت برده و استفاده می‌کنند، آن را یعنی نیروی حاصل شده از آن را در راه انجام دادن کردار نیک، پندار نیک، گفتار نیک خرج می‌کنند؛ و بعداً هم در بهشت دوباره از همان نیکی که کرده بودند، از همان نیرویی که خرج کردند، از همان میوه‌ای که در دنیا خوردند، از نو لذت می‌برند، استفاده بی‌پایانی می‌کنند؛ این معنی را برای نخستین بار در این کتاب می‌بینید و مفسران زحمت‌ها کشیده و سخن‌ها نوشته‌اند ولی تفسیر قانع کننده و دل چسبی نیاورده‌اند.

بنابر آن چه بیان گردید، مؤمنان از آن چه که پروردگارشان به ایشان عطا می‌فرماید: دو بار متمتع می‌شوند، اول در دنیا، سپس در بهشت. مؤمن سیبی را در دنیا می‌خورد و با نیروی حاصل شده از آن، نیکی می‌کند، عمل نیک انجام می‌دهد، و همین نیکی را دوباره در آخرت در شکل سیب پایان‌ناپذیر بهشتی دریافت می‌کند. چنان که خداوند متعال می‌فرماید: **أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ**^۲.

بنابر آن چه ذکر گردید اگر در طرز پیدایش یک سیب و در خصوصیات آن مطالعه نمائیم و در این که سیب در نخستین بار، چگونه پدید می‌آید دقیق شویم، بایستی بتوانیم درباره پیدایش اخروی آن نیز تا اندازه‌ای آشنایی حاصل کنیم؛ قرآن کریم هم به این طریق، تصریح فرموده و شناختن نشأه کنونی را طریق و وسیله تذکر برای نشأه آینده شناسانیده است، در آن جا که فرموده: **وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ**^۳.

عمل صادر شده از انسان که از سیب خورده شده، تکون یافته است، نیرویی نامرئی است، چنان که همان سیب خورده شده هم، در آغاز پیدایش خود، شبیحی بیش نبود و قبل از آن هم کاملاً نامرئی بود؛ و چنان که سراسر عالم هم

^۱ بقره (۲) / آیه ۲۵. هر وقت از باغستان بهشت، از میوه‌ای، رزقی روزی آنان می‌شد می‌گفتند: این همانست که قبلاً روزی ما شده بود؛ و رزق اخروی در حالی که شبیه روزی دنیوی آنان است به ایشان داده می‌شود.

^۲ قصص (۲۸) / آیه ۵۴. آنان، پاداش‌شان، دو برابر به ایشان داده می‌شود.

^۳ واقعه (۵۶) / آیه ۶۲. حقیقت این است که شما نمو نخستین را دانسته‌اید پس چرا متذکر (نشأ و نمو آینده) نمی‌شوید.

در آغاز، با این که نیرومندترین نیروی موجود بود، نامرئی بود و بعداً هم شبحی بیش نبود؛^۱ و هم چنان که سیب و سراسر عالم، به تدریج از حالت شبح به در آمدند و بعداً پیدا کرده و مرئی شدند، عمل انسان هم که مثلاً از سیب، حاصل شده است، می‌تواند دارای ابعاد شود و مرئی گردد.

طریق بعد یافتن عالم و نیز سیب، بزرگ گردیدن و اتساع یافتن است و این که از ذره‌ای، ذرات بسیاری زائیده شود؛ همین طور، عمل هم بزرگ می‌شود و اتساع می‌یابد و از آن هم ذرات بی‌شمار و لایتهای زائیده می‌شود (باید دانسته شود که اطلاق لفظ «ذره» از باب ضیق بیان است) تا سیبی بهشتی، سیبی پایان ناپذیر، تشکل می‌پذیرد و بدین طریق سیب کوچک خورده شده دنیوی، پس از تبدیل به نیروی عمل نیک، بسیار بزرگ می‌شود و انقضاء ناپذیر می‌گردد.

فرقی که در این تمثیل هست این است که: در تکون سیب، ذره نخستین سیب، به طریق درخت سیب، از مواد جهان بر خود اخذ می‌کند و بزرگ می‌شود، ولی نیروی صادر شده عمل، ذرات بی‌شمار و لایتهای از خود می‌زاید و ذره‌ای هم از جهان اخذ نمی‌کند (مانند بزرگ شدن حجم آبی که در ظرف بی‌سوراخی قرار دارد و حرارت کافی به آن می‌رسد) چنان که خود عالم هم، همین طور بزرگ شده است.^۲

فرق دیگری نیز هست: سیب کنونی هر قدر بزرگ شود و شامل ذرات غیر متناهی باشد باز بزرگی آن، محدود و وسعت آن پایان‌پذیر است، ولی سیب اخروی پایان‌ناپذیر خواهد بود.

حقیقتی را که برای فهم مساله فوق (غیر متناهی بودن ذرات یک سیب) لازم است متذکر شویم، این است که: سیب اخروی در صورتی می‌تواند بی‌پایان باشد که عمل نیک صادر شده از انسان نیکو کار هم غیر متناهی بوده باشد، و لازمه این هم آن است که ذرات همین سیب دنیوی که نیروی عمل، از آن حاصل می‌شود، نیز غیر متناهی باشد، و عجیب این است که همین طور هم هست!

آری، سیب (و هر موجود دیگری در این جهان) اجزای بی‌شماری دارد و شامل ذرات غیر متناهی است! به این برهان:

اگر سیب واحدی را تقسیم کنیم و اقسام آن را باز تقسیم کنیم و به این تقسیم ادامه دهیم، یقیناً به جزئی عدمی نمی‌رسیم؛ اگر قدرت پیدا کرده بیشتر پیش برویم بایستی اجزای نوینی را در سیب بیابیم و بایستی که این تقسیم، خاتمه‌ناپذیر باشد و الی الابد تسلسل بیابد و پایانی برای آن پیش نیابد؛ و گر نه بایستی که اجزای سیب در یکی از درجات تقسیم برگشت کرده و عدمی شود و لازمه این پیش آمد هم این است که سیب، از اول موجود نبوده باشد، به جهت این که: مرکبی که اجزایش عدمی باشد، عدمی بوده و هیچ است.

نتیجه این است که همین سیب محدود دنیوی و هر موجود دیگر جهانی، شامل اجزاء غیر متناهی است؛ چون که همه ذرات مکنونه در یک سیب، هنوز تولد نیافته و فیصله به تمام معنی در میان جمیع ذرات لایتهای آن، تحقق نگرفته، فلذا محصور شدن ذرات بی‌پایان در میان حدود و ابعاد پایان‌پذیر، ممکن شده است؛ و چون همین سیب، یعنی نیروی حاصل شده از خوردن آن، در جهان آخرت به تمام معنی باز گردیده و گشایش خواهد یافت (به جهت این که سراسر

^۱ اگر تفصیل مطلوب باشد به کتاب: «آغاز و انجام جهان» که در رمضان ۱۳۸۹ هـ ق نشر کرده‌ایم رجوع شود.

^۲ اگر تفصیل مطلوب باشد به کتاب: «آغاز و انجام جهان» رجوع شود.

عالم در آن وقت از هم باز گردیده و هر ذره از هر ذره بیرون آمده و مفصول از یک دیگر و جدا از هم دیگر خواهند شد (معقول نیست که سبب نام برده در آن جا هم محدود بوده و پایان پذیر باشد).^۱

با بیان فوق چنین به دست می آید: که موجودات غیر متناهی بالقوه، ممکن است در میان حدی قرار گیرند و محصور شوند؛ ولی موجودات بی پایان بالفعل و زائیده شده، محال است که محدود شوند و محصور گردند، و چاره‌ای جز این نیست که غیر متناهی شده و بی پایان گردند و از شکل محدودیت به درآمده و لباس محصوریت را از تن درآورند.

و بنابر این که ذکر شد، عالم و موجودات آن، از آغاز، شامل اجزای لایتناهی بوده و الی الابد نیز چنین خواهند بود؛ ولی مادام که جمیع ذرات، زائیده نشده‌اند، در ظاهر محدود دیده می‌شوند، و پس از آن که آخرین فصل، در جهان وقوع یافت، یعنی قیامت قیام کرد، نا محدود و غیر متناهی خواهند شد؛ و موجود، حدود را خواهد انداخت؛ چنان که در نظر واقع بینان، اکنون هم هیچ حدی وجود ندارد!

آخرت، جنین و دنیا آبستن به آن است

بنابر آن چه در این کتاب تحقیق گردید که: اعمال انسان، نیروهائی هستند که از بدن او متولد می‌شوند و در آخرت، در شکل نعمت و یا شکنجه باز به او داده می‌شوند، و ابدان افراد انسان هم از مواد این جهان ساخته می‌شود و پرداخته می‌گردد، بایستی گفته شود که: مواد این جهان بر می‌گردند و مواد آن جهان می‌شوند، و نعمت‌های بهشتی و شکنجه‌های جهنمی می‌گردند، و این جهان و آن جهان از یک خمیره سرشته شده‌اند، و موجودات آینده، هم اکنون در این جهان به ذوات خود موجودند،^۲ و موجودات دنیوی و موجودات اخروی دو دسته موجود نیستند بلکه یک دسته موجودات هستند که دنیا را پر کرده‌اند و آخرت را (بهشت و دوزخ را) هم پر خواهند کرد؛ و خلاصه لازم می‌آید که گفته شود: آخرت، هم اکنون هست و دنیا هم در آخرت خواهد بود.

بلی لزوم این لوازم، بنابر قول به بقا و تجسم اعمال، اعمالی که از مواد جهان، از خوردنی‌ها و آشامیدنی‌های آن، از هوا و نور آن به وجود می‌آیند، امری ضروری است.

ولی البته این لوازم، اشکال‌هایی بر حقیقت تجسم اعمال نیستند، بلکه وقایعی ثابت و مسائلی غیر قابل انکار می‌باشند و به هر کدام از آن‌ها دلائلی صریح، از قرآن مجید و اخبار شریفه پیدا کرده‌ایم:

از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - پرسیدند: لِمَ سُمِّيتِ الْجَنَّةُ جَنَّةً؟ قَالَ لِأَنَّهَا جَنَّةٌ.^۳

در قرآن کریم می‌فرماید: إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ - وَ إِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ - يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ - وَ مَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ؛^۴ شنونده آن گه که دو جمله اول و دوم را می‌شنود که نیکوکاران در بهشتی هستند و بدکاران در دوزخ به سر می‌برند، این پرسش در نظرش پیش می‌آید که: چرا و چه طور بدکاران، دردی احساس نمی‌کنند و شکنجه‌ای را در نمی‌یابند؟! جمله سوم، پاسخ این پرسش فرضی را می‌دهد و چنین می‌فهماند که هنوز داخل دوزخ نشده‌اند تا شکنجه آن را در

^۱ رجوع شود به بحث: «نعمت‌های اخروی کاهش نمی‌پذیرند» در ص ۵۴ و به بحث: «اعمال افزایش می‌یابند و بزرگ می‌شوند» در ص ۳۰۱.

^۲ رجوع شود به بحث: «بهشت و دوزخ، خلق شده‌اند» در ص ۲۴۴.

^۳ بحار الانوار، ج ۳، ص ۳۴۵، س ۱۷. از پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - پرسیدند: چرا بهشت، جنت نامیده شده است؟ فرمود: برای این که، جنین است! (جنینی در بطن دنیا است).

^۴ انفطار (۸۲) / آیه ۱۳ تا ۱۶. به راستی نیکوکاران هر آینه در بهشتی هستند و به راستی گناهکاران هر آینه در دوزخی هستند، در روز جزا داخل آن شده و مزه‌اش را در می‌یابند؛ و آنان از آن، غائب نیستند.

یابند؛ ولی برای این که ذهن شنونده بر خلاف جمله دوم نرود و بدکاران را بیرون از دوزخ تصور نکند، جمله چهارم را بیان می‌فرماید که: بدکاران، بیرون از دوزخ نیستند.

و اما این که چه طور ممکن است که بدکار، داخل دوزخ نشده و بیرون از دوزخ هم نباشد؟! با توجه به جنین و دنیا حل می‌شود: جنین از دنیا و زندگی دنیوی بیرون نیست، ولی داخل آن هم نشده است؛ نتیجه این می‌شود که: بهشت و جهنم هر دو اکنون در دنیا هستند و هر دو خلق شده و آفرینش یافته‌اند، البته با وجودی نکره و ناشناس؛ چنان که از تنکیر «نعیم» و «جحیم» به دست می‌آید.

و ایضاً: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ - فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ^۱ این دو آیه هم در دلالت به مساله حاضر، مانند آیات فوق سوره انفطار می‌باشند؛ و ایضاً: إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ^۲ و ایضاً: لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ - لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ^۳ این کریمه عجیبه با تأکید، دوزخ را موجود و مخلوق و قابل رؤیت، می‌شناساند ولی البته بیان می‌دارد که دارایان علم یقینی، قدرت بر این رؤیت دارند! و ایضاً: تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَ هُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ^۴ و ایضاً: مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ^۵

در حدیث هست که: عده‌ای ظاهراً به خدمت امام باقر یا امام صادق - علیهما السلام - رسیدند، حضرت به آنان موعظه فرموده و ضمناً بیان فرمود: مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَ قَدْ عَايَنَ الْجَنَّةَ وَ مَا فِيهَا وَ عَايَنَ النَّارَ وَ مَا فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تُصَدِّقُونَ بِالْكِتَابِ^۶

و در قرآن کریم هست: وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ - قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ^۷ در این دو آیه می‌فهماند که قیامت و افتادن بدکاران به دوزخ، تا اندازه‌ای وقوع یافته است، به جهت این که مقداری از عذاب دوزخ که شتابان آن را می‌خواهند، هم ردیف آنان می‌باشد، اگر به این حقیقت نمی‌توانند باور بکنند: اقلّاً احتمال آن را بدهند.

و ایضاً: كُنْتُمْ عَلَيَّ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا^۸ این آیه می‌فهماند که کافران در همین دنیا در کنار گودال آتش قرار دارند، و پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - آنان را از آن جا نجات می‌دهد و دور می‌برد؛ و ایضاً: وَ رَأَوْا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ

^۱ قمر (۵۴) / آیه ۵۴ و ۵۵. حقیقت این است که: پرهیزکاران در باغستان‌ها و نه‌رهایی هستند، در نشیمن‌گاه صداقت در نزد شاهنشاه ازلی و ابدی، توانای جاودانی به سر می‌برند.

^۲ توبه (۹) / آیه ۴۹ - عنکبوت (۵۴) / آیه ۲۹. یقیناً دوزخ، پیرامون کافران را فرا گرفته است.

^۳ تکوین (۱۰۲) / آیه ۵ و ۶. اگر می‌دانستید دانستن یقینی، هر آینه البته دوزخ را می‌دیدید.

^۴ شوری (۴۲) / آیه ۲۲ و ۲۳. می‌بینی که ستم‌کاران از آن چه که کسب کرده‌اند، هراسانند با این که آن، بر آنان واقع شده (و بر سرشان افتاده است) و کسانی که ایمان آورده و اعمال شایسته کرده‌اند در باغستان‌های بهشت‌ها می‌باشند.

^۵ بقره (۲) / آیه ۱۶۷. آنان از آتش، بیرون نیستند.

^۶ کافی، ج ۲، ص ۴۵۷ - وافی، ج ۱، کتاب الایمان و الکفر، ص ۳۹، س ۲۱ - مرآة العقول، ج ۲، ص ۴۲۶، س ۳۰. هر کسی از شما بهشت و آن چه را که در آن هست، آشکارا دیده است؛ اگر کتاب (یعنی قرآن) را تصدیق کنید.

^۷ نمل، (۲۷) / آیه ۷۱ و ۷۲. می‌گویند: این وعده (معذب شدن بدکاران در دوزخ و وقوع قیامت) کی خواهد بود اگر راست می‌گوئید؟ بگو: (احتمال بدهید) شاید مقداری از آن چه که با عجله خواستارشان هستید، هم ردیف شما شده باشد (پیرامون‌تان را فرا گرفته باشد).

^۸ آل عمران (۳) / آیه ۱۰۳. در کنار گودالی از آتش بودید پس شما را از آن جا برهانید.

كَاثُوا يَهْتَدُونَ^۱؛ در مجمع البیان هم فرموده: جواب «لَوْ» محذوف است و تقدیر این است: «لَوْ أَنَّهُمْ كَاثُوا يَهْتَدُونَ لَرَأَوْا الْعَذَابَ» یعنی اگر هدایت می‌یافتند حتماً عذاب را می‌دیدند.^۲

و ایضاً: أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا؛^۳ یعنی: در زندگی دنیوی، در میان موجودات دنیوی، طیبیات اخروی را در دسترس داشتید ولی آن‌ها را در همان جا از بین بردید و ضایع کردید و با خود به آخرت نیاوردید؛ و ایضاً: فَلَا أَقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ - وَ مَا أَذْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ - فَكَ رَقَبَةٍ - أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْعَبَةٍ؛^۴ یعنی: گردنه‌های عالم آخرت در دنیا هست و لازم است در زندگی دنیوی از آن‌ها گذر کرد و آن‌ها بنده آزاد کردن و اطعام در روز بی چارگی و بینوایی است.

آیات فوق به وجود و بقای موجودات دنیوی در آخرت، دلالت دارند: این کریمه مبارکه هر دو قسمت را متضمن است: وَ ابْتَغِ فِيهَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيكَ مِنَ الدُّنْيَا؛^۵ جمله نخست می‌رساند که: خانه آخرت در همین دنیا و در این زندگی حاضر، در میان آن چه که به هر فردی دارای بهره‌ای از دنیاست که بایستی این بهره را فراموش نکند و با خود بر دارد و به آخرت ببرد؛ در خبر است که امیر المؤمنین - علیه السلام - در تفسیر این کریمه فرموده: لَا تَنْسَ صِحَّتَكَ وَ قُوَّتَكَ وَ شَبَابَكَ وَ غِنَاكَ وَ نَشَاطَكَ أَنْ تَطْلُبَ الْآخِرَةَ.^۶

از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - روایت شده: حَفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَ حَفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ؛^۷ یعنی: بهشت در همین دنیا در میان ناخوشی‌های زندگی قرار دارد و دوزخ هم در همین زندگی در میان خوش آیندهای دنیوی قرار دارد؛ و ایضاً: إِذَا وَجَدْتُمْ رِيَاضَ الْجَنَّةِ فَارْتَعُوا فِيهَا قَالُوا وَ مَا رِيَاضُ الْجَنَّةِ؟ قَالَ مَجَالِسُ الذِّكْرِ؛^۸ و ایضاً: بَادِرُوا إِلَى رِيَاضِ الْجَنَّةِ قَالُوا وَ مَا رِيَاضُ الْجَنَّةِ؟ قَالَ حَلِيقُ الذِّكْرِ؛^۹ این دو خبر صریح در این هستند که: باغ‌های بهشت در دنیا و در همین زندگی هستند.

دنیا و آخرت در نظر قرآن کریم، در حقیقت، یک جهان وسیع است، یک جهان بی‌پایان، که آغاز آن از خدا و انجام آن نیز به خداست؛ وجود آخرت در دنیا مانند وجود کلمات و حروف کتابت است در ضمن مداد، مانند وجود برگ و شاخ و ساقه است در اندرون تخم، مانند هستی جنین است در رحم مادر؛ موجودات اخروی کلیتاً در باطن دنیا و موجودات آن، موجود و مخلوق‌اند و در آخرت، موجود نو ایجاد می‌پدید نخواهد آمد، حوریان و باغستان‌ها و چشمه‌ساران بهشتی، در این جهان در میان همین موجودات مادی، البته به طور خمیره، در زیر دست و پای بشر ریخته شده و در همه جا در دسترس او گذاشته شده است، و هم چنین عقرب‌ها و مارهای دوزخ.

مثل دنیا نسبت به آخرت، مثل تخم است نسبت به بار، مثل تخم سیب است نسبت به سیب، یا تخم خار است نسبت به خار؛ مثل دنیا نسبت به آخرت، مثل ظاهر است نسبت به باطن؛ دنیا ظاهر عالم است و آخرت باطن آن؛ از امیر المؤمنین - علیه السلام - روایت شده: اِنَّمَا الدُّنْيَا مُنْتَهَى بَصَرِ الْعَامِي لَا يُبْصِرُ مِمَّا وَرَائِهَا شَيْئاً وَ الْبَصِيرُ يَنْفِذُهَا بَصَرَهُ وَ يَعْلَمُ

^۱ قصص (۲۸) / آیه ۶۴. می‌دیدند عذاب را اگر واقعاً آنان، هدایت می‌یافتند.

^۲ ج ۷، ص ۲۶۲، س ۷.

^۳ احقاف (۴۶) / آیه ۲۰. نعمت‌های گوارای خود را در زندگی دنیوی از بین نبردید.

^۴ بلد (۹۰) / آیه ۱۱ تا ۱۴. پس نگذشت از آن گردنه و چه میدانی که چیست آن گردنه؟ آزاد کردن بنده است یا اطعام است در روز گرسنگی.

^۵ قصص (۲۸) / آیه ۷۷. در آن چه خدا به تو داده است، خانه آخرت را طلب کن و بهره‌ای را که از دنیا برایت می‌باشد فراموش مکن.

^۶ ارشاد القلوب، ص ۲۷. فراموش مکن که لازم است با سلامت و نیروی بدنی و جوانی و ثروت و شادابی، آخرت را طلب نمایی.

^۷ نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۱۰، س ۲. بهشت در میان مکاره و ناخوشی‌ها (ی دنیا) قرار دارد و دوزخ در میان شهوت‌ها و خوش آینده‌ها (ی دنیا).

^۸ روضة الواعظین، ص ۳۲۴. هر وقت باغ‌های بهشت را یافتید در آن‌ها چرا نمائید. گفتند یا رسول الله باغ‌های بهشت چیست؟! فرمود: مجالس ذکر است.

^۹ مکارم الاخلاق، ص ۳۶۱. بشتابید به سوی باغ‌های بهشت. گفتند: باغ‌های بهشت چیست؟! فرمود: مجالس دائره‌ای است که در آن‌ها خدا را یاد می‌کنند.

أَنَّ الدَّارَ وَرَائَهَا؛^۱ این سخن بسیار بالا و والا دلالت می‌کند که: دنیا و آخرت یک جهان وسیع هستند و نسبت به هم مانند این طرف و آن طرف یک دیوار می‌باشند؛ و فرموده: إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَىٰ بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَىٰ ظَاهِرِهَا وَ اشْتَعَلُوا بِأَجْلِهَا إِذَا اشْتَعَلَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا؛^۲ از این فرمایش امام - علیه السلام - فهمیده می‌شود که: دنیا و آخرت، جدا از هم نیستند و اتحاد کامل با هم دارند، آخر دنیا آخرت است، دنیا عاجل آخرت و آخرت آجل دنیا است، دنیا ظاهر آخرت و آخرت باطن دنیا است.

این سنگ‌های خاموش!

مناسب است که در مقام شرح و توضیح: «جنین بودن آخرت در دنیا» و «وجود دنیا در آخرت»، حقیقتی را که در ذیل جمله قرآنی «وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ»^۳ یافته‌ایم، در این جا بیاوریم:

این سنگ‌های رنگ به رنگ را که در کوهساران، در اثر گرماها و سرماهای متناوب، شکسته شده و از بالای قلّه‌ها به پائین دره‌ها سقوط می‌کنند می‌بینید؟

این صخره‌های سخت را مشاهده می‌کنید که به مرور دهور و به طرق گوناگون ساییده می‌شود و آرد می‌گردد و خاک‌های زراعتی روی زمین را می‌سازد.^۴

حقیقت این است که: سنگی که در زیر پا افتاده است (با نظر به آینده) هم گل است و هم بلبل است؛ نانی است که در سفره شما هست؛ قبایی است که تن شما را می‌پوشاند؛ خانه‌ای است که در داخل آن آرمیده‌اید؛ زبان نرمی است که با آن، سخن می‌گویید؛ مغزی است که با آن می‌اندیشید؛ عمل نیکی است که انجام می‌دهید؛ گردشی است که در بهشت می‌کنید. منتهی در طی روزگاران بسیار دراز.

آری شما هر چه دارید، چه در این دنیا و چه در آن دنیا، چه خوش آیند و گوارا و چه ناخوش و ناگوار، از همین سنگ‌های افتاده و خشن دارید!

باغ و راغ شما، کشت و زرع شما، گلستان و بوستان شما، و هر چه که از خاک می‌روید، از سنگ آفریده می‌شود (زیرا که همه خاک‌های زراعتی از سنگ‌ها حاصل گشته‌اند).

خوراک شما یا از زمین می‌روید و یا از گوشت حیوان که از گیاهان می‌خورد، تهیه می‌گردد؛ و در هر حال از خاک به دست می‌آید که از سنگ حاصل شده است.

لباس شما یا از پنبه و کتان و یا از پشم و یا از حریر است؛ و چون گوسفند و کرم ابریشم از گیاه و برگ توت ارتزاق می‌کنند فلذا لباس شما هم از سنگ در می‌آید.

در ساختمان خانه‌ها، خاک و آجر و سنگ و شن و آهک و گچ و سیمان و آهن و چوب، کار گذاشته می‌شود و همه این‌ها از سنگ در می‌آید.

^۱ نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۳. همانا دنیا نهایت دیدگاه ناپیوست، از آن چه که در آن سوی آن است چیزی نمی‌بیند؛ و بینا، دیدش از آن می‌گذرد و می‌داند که حتماً خانه، در آن سوی آن است.

^۲ نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۵۶. واقع این است که: اولیای خدا کسانی هستند که به باطن دنیا نظر کردند آن گاه که مردم به ظاهر آن نظر دوختند و به آخر اشتغال جستند آن گاه که مردم به حاضر آن پیوستند.

^۳ بقره (۲) / آیه ۲۴. سوخت دوزخ، مردمان و سنگ‌ها هستند.

^۴ کتاب «علوم طبیعی برای سوم دبیرستان» ص ۱۶۴، چاپ ۱۳۵۰.

نتیجه این می‌شود که: پوست و گوشت و استخوان و مغز و رگ و پی و عصب و خون و هر چه که در بدن دارید، و به عبارت دیگر: چشم و گوش شما و دست‌ها و پاهای شما و قلبی که در سینه شما می‌تپد و مغزی که در اندرون جمجمه دارید، همه و همه از سنگ ساخته شده‌اند.

و بنابراین نه تنها نان و پیراهن و خانه شما از سنگ درآمده است، بلکه حتی زمانی خود شما نیز سنگ بوده‌اید! با توجه به حقیقت یاد شده و تذکر این معنی که: نیروهای اعمال آدمی از مواد تن او تحول می‌یابند، چنین به دست می‌آید که: اندیشه‌های آدمی و همه کردارهای وی، چه زیبا و چه زشت، و سخنانی که گفته می‌شود و حتی اراده‌ها و نیت‌هایی که در اندرون دل‌ها نهان است، همه از سنگ است، مهربانی شما از سنگ است و عداوت شما نیز از سنگ است.

و چون نعمت‌های بهشتی و شکنجه‌های جهنمی، از نیروهای اعمال دنیوی آفریده می‌شود (چنان که در این کتاب روشن گردیده است) طبعاً این نتیجه به دست می‌آید که: نعمت‌های بهشتی شما، همه و همه از همین سنگ‌ها ساخته می‌شود که در زیر دست و پای مردم ریخته شده است؛ و بدکاران هم در دوزخ با همین سنگ‌ها (که با سهولت می‌توانستند از آن‌ها برای خود، فردوس برین بسازند) می‌سوزند.

و روایت شده که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - اشاره به زمین کرد و فرمود: **إِنَّهَا أُمَّكُمْ وَ هِيَ بِكُمْ بَرَّةٌ^۱** زمین مادرتان است و نسبت به شما مادر مهربان و خوبی است.

پایان

^۱. بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۹۴.

در این کتاب از کتاب‌های زیر، نام برده‌ایم:

قرآن کریم با شماره آیات کوفی، و نهج البلاغه با شرح محمد عبده مطبوع در مطبعه استقامت، و صحیفه سجادیه - علیه السلام - مطبوع در تهران در ۱۳۶۱ هجری قمری باهتمام آخوندی به خط زنجانی، مورد استفاده ما قرار گرفت؛ و کتاب‌هایی که در این نوشته، به عنوان دلیل یا تأیید و یا انتقاد، نام برده شده‌اند به ترتیب عبارتند از:

۱. تفسیر صافی، طبع تبریز در ۱۲۶۹ هـ.ق.
۲. ریاض السالکین مطبوع در ۱۳۳۴ هـ.ق.
۳. مجموعه ورام مطبوع باهتمام آخوندی.
۴. مبانی فلسفه چاپ سوم.
۵. اصول اساسی فن تربیت چاپ ۱۳۳۱ هـ.ق.
۶. ترجمه تحقیق ماللهند چاپ تابان.
۷. خمسه نظامی به خط میرخانی.
۸. ارشاد القلوب طبع ۱۳۷۵ هـ.ق.
۹. سفینه البحار طبع نجف به خط زنجانی.
۱۰. شرح نهج البلاغه فیض الاسلام.
۱۱. مناقب ابن شهر آشوب طبع قم.
۱۲. ترجمه اسرار الصلوة باهتمام محدث ارموی.
۱۳. وسائل الشیعه طبع طهران در ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ هـ.ق.
۱۴. اقرب الموارد.
۱۵. اصول اساسی روان‌شناسی چاپ دوم.
۱۶. کشف المراد مطبوع در قم.
۱۷. شرح تجرید قوشچی طبع ۱۳۰۷ هـ.ق.
۱۸. کفایة الموحدین، به سرمایه علمیه اسلامیه.
۱۹. مکارم الاخلاق، نشر آخوندی.
۲۰. المحجة البيضاء، نشر مکتبه الصدوق.
۲۱. کافی، نشر آخوندی.
۲۲. معراج السعاده چاپ ۱۲۷۳ هـ.ق.
۲۳. جامع السعادات مطبعة الزهراء فی النجف.
۲۴. اخلاق ناصری به خط ساغر مطبوع در ۱۲۶۷ هـ.ق.
۲۵. اسفار چاپ دوم.
۲۶. المعجم المفهرس.

۲۷. اسرار الآيات طبع ۱۳۱۹ هـ ق.
۲۸. كشف الغمه شعرانی طبع مصر در ۱۳۷۰ هـ ق.
۲۹. مجمع البيان، طبع صيدا.
۳۰. منتهی الآمال چاپ ۱۳۷۱ هـ ق.
۳۱. حلیة الاولیاء طبع ۱۳۵۱ هـ ق.
۳۲. مرآة العقول چاپ اول.
۳۳. بحار الانوار، طبع امین الضرب.
۳۴. تفسیر ابو الفتوح به تصحیح قمشه‌ای.
۳۵. تفسیر بیضاوی طبع ۱۳۰۵ هـ ق در حاشیه - قرآن.
۳۶. آثار عجم چاپ بمبئی در ۱۳۵۴ هـ ق.
۳۷. محاسن برقی، نشر محدث ارموی.
۳۸. اختصاص مفید، نشر مکتبه الصدوق.
۳۹. معالم الزلفی طبع اول.
۴۰. افکار شو پنهاور، چاپ ۱۳۳۶ هـ ق.
۴۱. سیر حکمت در اروپا، ج ۱ چاپ ۳ و ج ۲ و ۳ چاپ.
۴۲. اصول فلسفه، چاپ اول.
۴۳. شرح اشارات چاپ ۱۳۷۷ هـ ق.
۴۴. قبسات میر داماد، طبع ۱۳۱۴ هـ ق.
۴۵. شرح منظومه سبزواری، چاپ ۱۳۱۸ هـ ق.
۴۶. دائرة المعارف فرید وجدی.
۴۷. ترجمه ملل و نحل، چاپ دوم.
۴۸. اربعین شیخ بهاء الدین نشر آقای صابر.
۴۹. شرح اربعین خاتون آبادی.
۵۰. مفاتیح الجنان چاپ ۱۳۷۷ هـ ق.
۵۱. روضة الواعظین، چاپ ۱۳۳۰ هـ ق.
۵۲. نان و حلواى شیخ بهائی.
۵۳. دیوان مثنوی مولوی به خط میرخانی در ۱۳۷۴ هـ ق.
۵۴. روح البیان، طبع ۱۲۸۵ هـ ق.
۵۵. مفاتیح الغیب فخر رازی که تفسیر ابی السعود در حاشیه دارد.
۵۶. کشف طبع مصر ۱۳۶۷ هـ ق.

۵۷. کاشف الاسرار، مطبوع به خط محمد رضا خوانساری.
۵۸. رهبر خرد چاپ دوم.
۵۹. دارالسلام نوری، چاپ قم.
۶۰. صواعق محرقه ابن حجر، طبع مصر ۱۳۲۴ هـ.ق.
۶۱. نور الابصار، طبع مصر ۱۳۱۰ هـ.ق.
۶۲. فصول مهمه.
۶۳. تفسیر المنار.
۶۴. تفسیر الجواهر طنطاوی طبع مصر.
۶۵. احیاء العلوم، طبع مصر.
۶۶. ریحانة الادب.
۶۷. فوائد المشاهد، چاپ حیدری.
۶۸. الفردوس الاعلی چاپ دوم.
۶۹. آغاز و انجام جهان، نوشته نگارنده.
۷۰. المیزان فی تفسیر القرآن.
۷۱. عشق و پرستش چاپ ۱۳۳۵ هـ.ش.
۷۲. راه طی شده چاپ ۱۵۲۷ هـ.ش.
۷۳. تکامل علم فیزیک چاپ دوم.
۷۴. گفتار رادیویی صدای امریکا.
۷۵. فیزیک نوین چاپ چهارم.
۷۶. شیمی نوین چاپ چهارم.
۷۷. علم و مردم.
۷۸. سالنامه نور دانش ۱۳۲۵ هـ.ش.
۷۹. رمز موفقیت در زندگی ۱۳۲۹ هـ.ش.
۸۰. فیزیک رنر.
۸۱. وافی گردآوری از روی طبع اول.
۸۲. من لایحضره الفقیه، چاپ آفتاب.
۸۳. امالی صدوق، چاپ ۱۳۰۰ هـ.ق.
۸۴. شرح عدیله سبزواری.
۸۵. معانی الاخبار به تصحیح غفاری.
۸۶. مغنی اللیب، به خط عبدالرحیم در ۱۳۰۰ هـ.ق.
۸۷. مستدرک الوسائل چاپ اول.

۸۸. الامام الصادق - علیه السلام - .
۸۹. اعتقادات صدوق، به خط عبدالرحیم ۱۲۹۲ هـ ق.
۹۰. تفسیر برهان، چاپ دوم.
۹۱. اثبات الوصیه طبع ۱۳۱۸ هـ ق.
۹۲. الکلام یجر الکلام چاپ اول.
۹۳. نهج الفصاحه.
۹۴. خلاف شیخ طوسی چاپ اول.
۹۵. درج گهر.
۹۶. لطائف الطوائف چاپ ۱۳۳۶ هـ ق.
۹۷. جامع البیان طبری طبع مصر بنفقه خشاب.
۹۸. جنان الجناس؛ طبع اول ۱۲۹۹ هـ ق.
۹۹. الدر المنثور، مطبوع از روی طبع اول.
۱۰۰. تحف العقول به تصحیح غفاری.
۱۰۱. مجمع البحرین.
۱۰۲. تفسیر نیشابوری مطبوع در حاشیه جامع البیان.
۱۰۳. تفسیر شبر طبع اول.
۱۰۴. تنبیه الغافلین نصر سمرقندی طبع مصر ۱۳۱۱ هـ ق.
۱۰۵. اوثق الوسائل.
۱۰۶. حدیث الثقلین طبع مصر.
۱۰۷. احتجاج طبرسی طبع ۱۳۰۲ هـ ق.
۱۰۸. جواهر الکلام.
۱۰۹. پیامبر، جبران چاپ ۱۳۴۱ هـ ش.
۱۱۰. نفحات الرحمن طبع اول.
۱۱۱. معیار اللغه.
۱۱۲. مفردات راغب.
۱۱۳. الکنی و الالقاب.
۱۱۴. طبقات شعرانی؛ طبع اول در مصر ۱۳۷۳ هـ ق.
۱۱۵. سفر السعاده، در حاشیه کشف الغمه.
۱۱۶. زواجر ابن حجر، طبع مصر در ۱۳۵۶ هـ ق.
۱۱۷. تاریخ ملل قدیمه مشرق چاپ دوم ۱۳۲۷ هـ ق.
۱۱۸. الانوار البهیة، محدث قمی.

۱۱۹. ساختمان آینده انسان، به قلم نگارنده.
۱۲۰. علوم طبیعی برای سوم دبیرستان چاپ ۱۳۵۰.
۱۲۱. اندیشمند و انسان، نجف خلیلی.
۱۲۲. عقاب الاعمال شیخ صدوق.

چند کتاب از نگارنده

- ۱- ساختمان آینده انسان، چاپ تهران، ۱۳۵۴.
 - ۲- آغاز و انجام جهان، چاپ ارومیه، ۱۳۴۸.
 - ۳- احادیث منتخبه از روضه کافی، چاپ تهران، ۱۳۵۱.
 - ۴- پیدایش انسان.
 - ۵- تن‌های گره خوردگان.
 - ۶- نظام زندگی.
 - ۷- ظاهر قرآن.
- این کتاب‌ها مانند کتاب حاضر: تجسم عمل، از قرآن کریم و احادیث شریفه استفاده و استخراج شده‌اند.

بسمه تعالی

از شعبان ۱۳۹۰ که رحل اقامت در تهران افکنده‌ام، در هر انجمنی که قدم می‌گذارم، فضلا و دانشمندان پس از آن که مرا می‌شناسند که نویسنده کتاب «تجسم عمل یا تبدل نیرو به ماده» هستم، با ابراز لطف و اظهار مرحمت، از من کتاب نامبرده را می‌خواهند. و چون نسخ چاپ اول مدتی است که تمام شده است عموماً به تجدید چاپ آن تشویق می‌کنند.

و اینک بعد از آن که در حدود یک سال کار کرده و کتاب را از اول تا آخر از نظر گذرانیده‌ام، آن را حضور دانشمندان و دانش پژوهان تقدیم می‌کنم.

هیچ صفحه‌ای از چاپ اول، دست نخورده نمانده و تقدیم و تأخیرهایی هم در مطالب آن رخ داده است و اضافاتی نیز بر آن افزوده‌ام. بحث «اتساع جهان» را برای این که در کتاب مستقلی نشر کرده‌ام از آن برداشتم و اصول مطالب کتاب همان است که بود.

۲۵ بهمن ماه ۱۳۵۰

محمد امین رضوی

اکنون که برای بار سوم (جهت قرار گرفتن در سایت بینش نو) حروفچینی می‌شود، باز در مواردی تغییر، حذف و اضافه در متن چاپ دوم، به خط خود مؤلف دانشمند و مبتکر بزرگ، انجام یافته، تایپ شده و در دسترس علاقه‌مندان قرار می‌گیرد.

صورت دستخط‌های آن مرحوم در «موزه خانوادگی آن شفیع - خاندان رضوی -» محفوظ است.

بیستم جمادی الثانی ۱۴۲۷ روز ولادت حضرت زهرا علیها السلام

مطابق ۱۳۸۵/۴/۲۵ شمسی

مدیر سایت بینش نو